

خوشه‌هایی
از
خرمن ادب و هنر

۱۳

اصل صبا باید اجراء صدی را انکار نمایند
و ارباب هنر را محترم دارند .
حضرت بهارانه

خوشه‌هایی
از
خرمن ادب و هنر
۱۳

دوره نین کیس بر قاشی



عصر جدید
نویسنده چاپ و شرکت کتاب
دارمشتات - آلمان

نشریه سالانه
انجمن ادیبان
دانشگاه بین‌المللی لندن - سویس

«انجمن ادب و هنر» در سال ۱۳۶۸ شمسی در آکادمی لندگ (سوئیس) تأسیس شده و برای توسعه، ترویج و اعتلاء زبان پارسی و شناسایی و تقدیر از موارث فرهنگی و هنرهای اصیل ایرانی می‌کوشد.

انجمن سعی دارد نقش مؤثر جامعه بهائی ایران را در پیشبرد و توسعه و تعالی ادب و فرهنگ آن سرزمین و نیز قدر و منزلت آثار ادبی و هنری بهائیان ایرانی را که تا کنون ناشناخته مانده است، به جامعه غیر بهائی ایرانی بشناساند.

«انجمن ادب و هنر» برای نشر آثار ادبا، شعرا و هنرمندان بهائی تلاش می‌کند و به خلاقیت و نوآوری و پرورش و شکوفایی قریحه‌ها و استعدادهای ادبی و هنری آنان در حدّ مقدور کمک می‌نماید.

خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر شامل متن سخنرانی‌هایی است که توسط ادبا و محققان بهائی در مجامع سالانه انجمن در لندگ ارائه می‌شود. به این مجموعه به تناسب، آثار دیگری از سخنوران و نویسندگان بهائی اضافه می‌گردد.

* نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

* مطالب و نظریات مندرج در مقالات معرّف آراء نویسندگان آنها است.

خوشه هائی از خرمن ادب و هنر (۱۳)

« دوره آقا محمد قاننی - نبیل اکبر »

نشریه انجمن ادب و هنر - دانشگاه بین المللی لاندگ - سوئیس

ناشر مؤسسه عصر جدید - دارمشتات - آلمان

خوشنویسی الواح صدر نشریه: امان الله موقن

چاپ اول

۱۵۹ بدیع - ۱۳۸۱ شمسی - ۲۰۰۲ میلادی

ISBN 3-906-726-01-5

خوشه‌هایی از خرمین ادب و هنر (۱۳)

فهرست مندرجات

- ۱- پیشگفتار ۳
- ۲- برخی از الواح مبارکه خطاب به آقا محمد نبیل اکبر قائنی ۵
- ۳- دستخط بیت العدل اعظم الهی خطاب به هیأت اجرایی انجمن ادب و هنر ۱۳
- ۴- سخنان نماینده محفل روحانی ملی بهائیان سوئیس در مراسم گشایش ۱۵

الف- زندگی، خدمات و آثار آقا محمد نبیل اکبر قائنی و خاندان

- ۵- زندگی نامه آقا محمد نبیل اکبر قائنی و خاندان ۱۷ مینو فوادی
- ۶- زندگی نامه شیخ محمد علی قائنی ۴۵ مینو فوادی
- ۷- نگاهی به آثار نبیل اکبر قائنی ۵۶ باهر فرقانی
- ۸- ره آورد عشق: مروری بر تائیه حضرت نبیل اکبر قائنی ۷۳ ناهید روحانی
- ۹- مثنوی نبیل زرنندی درباره شرح حال آقا محمد نبیل اکبر قائنی ۱۰۷ وحید رأفتی

ب- جامعه و تجدّد

- ۱۰- فضای جامعه بهائی در قرن نوزدهم میلادی ۱۲۰ شاپور راسخ
- ۱۱- تکامل تمدن و فرهنگ یا تجدّد و غرب‌گرایی ۱۳۷ بهروز ثابت

ج- مباحث فلسفی و عرفانی

۱۴۸ فریدالدین رادمهر ۱۲- تصوّف و امر بهاء

د- زندگی نامه

۲۱۳ ع. صادقیان ۱۳- زندگی نامه، خدمات و آثار عزیزالله سلیمانی
۲۲۹ منوچهر سلمان پور ۱۴- شیخ مرتضی انصاری

ه - شعر و ادب

۲۴۱ نعیم نبیل اکبر ۱۵- عناصر شعر در شعر نو و شعر سنتی فارسی
۲۵۷ بهروز جباری ۱۶- شعر معاصر فارسی در خارج مرزهای ایران(۱): افغانستان
۲۸۲ بهروز جباری ۱۷- شعر معاصر فارسی در خارج مرزهای ایران(۲): تاجیکستان

و- گوناگون

۲۹۶ شاپور راسخ ۱۸- سخنان پایانی
۳۰۹ ۱۹- زندگی نامه نویسندگان
۳۱۳ ۲۰- نشریات انجمن ادب و هنر

روی جلد: مقام اعلی و بخشی از تراس های کوه کرمل

پشت جلد: بنای یادبود نادرشاه افشار - مشهد - خراسان
اثر مهندس هوشنگ سیحون

پیشگفتار

موجب مباحثات انجمن ادب و هنر ایران (لندگ) است که اینک متن سخنرانی‌های دوره سیزدهم مجمع سالانه انجمن را که به نام و آثار فاضل ارجمند بهائی جناب محمد قائمی ملقب به نبیل اکبر اختصاص داشت در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهد. در مجمع یاد شده که در فاصله ۱۳ تا ۱۹ آگست ۲۰۰۱ در محل دانشگاه بین‌المللی لندگ در ویناخت سوئیس Wienacht دائر بود فزون از یکصد و چهل تن یاران از بیست کشور جهان شرکت کردند و حدود چهل و اندی تن از حاضران به خاندان جلیل فاضل قائمی تعلق داشتند. حضور این جمع عظیم گواه آن بود که دوستان بهائی نه فقط به دانشمندان و ادبای بنام خویش ارج می‌نهند بلکه زبان و ادب و فرهنگ پرمایه ایران را نیز قدر می‌شناسند و بزرگ می‌دارند.

دوازده تن از محققان بهائی در این انجمن به یادماندنی حضور یافتند و در مورد جنبه‌های مختلف زندگی و خدمات و آثار پرارزش نبیل اکبر و حتی استاد عالی‌مقامش شیخ مرتضی انصاری مرجع تقلید در عالم تشیع که به نامبرده اجازه اجتهاد عطا کرده بود و نیز الواح مبارکه‌ای که از قلم بنیادگذار امر بهائی به اعزاز محمد قائمی پس از ایمانش به امر جدید شرف صدور یافته بود، ایراد خطابه کردند و همگی اظهار امیدواری نمودند که کلیه آثار کلک آن عالم بزرگوار از زاویه خممول در ایران بیرون آید و مورد استفادۀ پژوهندگان بهائی در سراسر عالم واقع گردد. ناگفته پیداست که نسل معاصر چه وظیفه خطیری در حفظ و نشر آثار عظیمای قدمای جامعه بهائی دارد چه این آثار نه فقط جامعه حاضر را به میراث مرغوب گذشته خود پیوند می‌دهد بلکه نوعی پیوند با فرهنگ ایرانی و تمدن اسلامی را عرضه می‌دارد. چنان که قصیده تائیه که فاضل قائمی سروده و متن آن در این مجموعه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته، معرف راهی است که آن مرد گرانقدر را از حکمت و تصوف اسلامی به سوی آئین جدید یعنی امر بهائی رهنمون گردیده است.

هیئت اجرایی انجمن ادب و هنر امیدوار است که تشکیل این انجمن‌های سالانه شعله عشق به فرهنگ ایران را که در دل همه بهائیان روشن است، التهابی بیشتر دهد و ضمناً در

نسل جوان که یا در خارج ایران متولد شده و یا در کودکی ناگزیر به ترک وطن گردیده است ذوق و شوق پژوهش در این فرهنگ و بهره‌مندی آگاهانه از آن را نیروی فزون‌تر بخشد، چه این فرهنگ خود زیر بنا و شالوده آثار مقدّسه بهائی است.

دبیر انجمن ادب و هنر ایرانی لندگ

پرخار الواح نازل از دست حضرتها به خطاب به آقا محمد نبی اکبر قاسم *

جناب نبی عظیم علیه السلام هو المشرق من افق البین

شهد الله انه لا اله الا هو والذی یطق فی السبعین الاعظم انه لم یح الباسا والضره وصبط الیه لیا قد ورد علیه مانح به
الملک الاعلی و سکان قباب العظمة والکبریا بطوبی النفس سمعت نداءه وقامت علی خدمته امره نصره بالجملة ولبیان وویل
من انحر برهان الرحمن وكان من المعرضین . یا ایها الظالم فر هو انی ان استمع نداءه فارجع الی الاخر انی ویدکرک بما تحرك به روح
البحولان فر حبه الامساح ان ربک هو المسفق الکریم . قد سمعت نداءک مرة بعد مرة وقره لک بک لدر المظلوم مرة بعد مرة
واجبتک بهذا الوح الذی انزل فضعمت له الواح العالم ان افرح وخر من تحت الکرین . وسمعا فر فاناک فرحت الله وانا
عبرناک فر فرقه قد شهد بذلك ما حضر منک فر هذا المقام الذی سجد له کما مقام وطافه کما سمیت بسبب الی اتمت السبعین
کذک لطق اللسان فر ملکوت البین لیا تحذک الی جذب الاستیاق الی مقام تنادیر بین ملا الالاسما . بهذا الاسم العزیز البین
کن ناطقا بما یطیر به روح العالم ویتجذب به افئدة المقتبیز عر علی اغصان سدة البیان یفنون الحار لیتعبر بها هذا الادیان
لعمرف خلقک لذلک امرت بذلك فر هذا الحین الذی فیرینا لسان العظمة الملک لله الواحد المقدر لعت یر
ان شاء الله بعنایت الهم به شانی فظاهم فر ناطق شوید که افئدة متبجده وقلوب اشرده و هی کلک حیرتیه مطروحه به روح بدیع
و طراوت جدید فانه شوند . یا ایها المتوجه الی حرم والناسط الی فقر سورة حکمت که مخصوص الی انجاب از ملکوت بیان الهم جار فر
نازل شد هر کلمه از آن فر تحقیقیشا به کس نیست ولالی یکنین در آن مستور و ملکون الی انفسه از اولاد نماید در هر کلمه با مفتوح
متشابه نماید . باید انجاب آن لوح نمینیر الی ابرار است نام به ابداع الحان قرانت نماید لعمرا انه یهدر مخلوق الی الحق
و یعرفهم لمین ان الذی نریا در بین الارض والسماء بانا انا الکتیة الیسلم . به کلماتی تکلم نماید که هر ذره تراب اوج هر حیاتی
سختد و قوادم طیننا عطا کند تا در هوا محبت حرم به جمال شوق و اشتیاق طیران نماید از قیام کلمه از دست اعلا نازل انا کلمات
در ملکوت اسماء و صفات مختلف نشا به میشود که لذلک قدر از حد علم حکیم . لذا باید انجاب در جمیع احوال به تربیت عباد
به حکمت و بیان مشغول باشند لانه معاک یویدک عطا ذکره و من انه و خدمته امره العزیز الیسلم .

و نذکر هذا المقام ارجا فر هنک الذی تمیزه و اسوائی واخذوا ما امر و ابره لدر علم حکیم الیه علیک و عضا صلاک لانا نکتبر
علیها و علی امانی اللاتی ارجس لاله رب العالمین .

چ واصله از دارالانشاء کربلا بهائی

جناب نبيد لکبر قان عليه بهاء الله الامير

بسم النطق امام الوجوه

انما اردنا من سب الياک بحر لب يمان من هذا المقام الذرحله الله مطاف الملأ الاعلى وکما نزلت العلياً لياخذک
الفرح الياک من فخر الله مالک القدر انه توجه الياک بوجه به اشرف في الارض والسماء ونادت طير البان بان اعزده
على الاغصان انه الله الا هو الفرد الواحد لعليهم حکيم و اردنا من سب الياک من نجات الوصر لتذکر الناس باياتي و تشبههم
بما خلف من ملوکي العزيز البديع انه سيد البحر بالانشاط والهم بالانساب لتسدر الله من عرف عباده ما ارد لهم من فضله
العييم . قد ورد عليك ما ورد على المقربين من الذبح انکر واجهه الله وجره انه و جادلوا باياته استرحت من نسيوات والارضين
قد ياقوم خافوا الله دعوا ما عنتم وخذوا ما اوتيتهم من ذبح مشفق كريم وضعا ما عنتم من الامام والظنون انهما لا يفتعكم شهيد
بذلك کتاب الله النطق الامر العزيز حکيم .

لا زال انجذاب نزد مظلوم مذکور بوده و هست طوبی از بار نفوس که به سمع و بصرها نظرند لعمري الله لا يفتعهم ابصارهم ولا اذنهم ولا
ما عندهم من هزيمات الذين كفروا به يوم الدين . انجذاب معشر منصفين شهنا دت ميدهند که اين مظلوم در جميع احوال هم در ارض عموماً را
به نصيحت و حکم در سبب اطفا نار بغضا و فتنه و اختلاف و فساد بوده امر موده مخصوص حزب الله را نصيحت که کو ملحق على الصخرة نادت
وصاحت و على الارض انجذبت و طافت و على السماء اهترت و قالت يا ملا الالاشاء انصفوا بالله ثم انظروا فيما ظف بنا حتى ولا تظفروا
بنعمائه ولا تشكروا آثاره ولا تجتوا عن اوليائه احضر و انتم استمعوا ما يقرکم الى الله و يعرفکم صراط العدل و يعلم نباهه الذر تبتم به
في كتبه و زبره و لا تكونوا من الضالين . از حق می طلبيم که در اناييد فرمايد لتسموا منک ما لعينک في هذا الامر الا قدم الالعظم
الاکبر الیهين على خصم و کبير . بايد انجذاب در ليالی و ايام به حکمت و بيان با سر الکاه نمايند تا هر منقطعاً على منغیر الامام الله بر
خدمت قيام کنند و به آنچه منرا و راست تناسک جويند امر و زبر و حجب بلکه جميع اشياء نذاميند و عباد را به عرف و دعوت ميکنند
از حق ميطلبيم اذ من و اعيم عطا فرمايد تا کوشش نوزند و به آنچه مأمورند تناسک جويند . نامه انجذاب سيده عرف ذکر و ثنا در
و ديار منصفين متضوع نسله تعالى از ميديک چنين بود العلم و حکمة لتقرب الناس اليه انه هو السميع الحبيب . به نفس حارم شود کتاب
ارسال ميشود البهائى من لى عليك و ع من سميع قولک فخر هذا الامر الیهين .

جناب نمید علیہ بہاء اللہ ق

بسم اللہ الاقدس الاعظم
 قد حضر لکنا بک لدر الوجه و توجہ ایہ لحاظ ربک المقدر العزیز المتنازع و وجدنا من عرف تجتک مولاک لذا اجبتک
 بآیات التبر اشرف من ارفق الکفاف ربک العزیز الوهاب . طوبی لک بما اقبلت الی قبلة الوجود و صبر برسمک
 من لعلت الی الاعد الذر جعلہ اللہ مالک الالف لام . تم علی ذکر اللہ علی شأنہ تفتح من نفحات لہتمصر بین الانام انما ذکرناک فی غیر
 و نذکرک فی هذا اللوح لیس کونہ تذکرۃ لأولی الالباب . تمسک بید عنایتہ ربک منقطعاً عن الاسبان انما تدرنا لک مقاماً
 فی الالواح الاثنتین من شہیر سوف نضربک بالحق انہ لا یخلف المیعاد .

از قبل لوح منیع ارسال شد در ہیج امر محزون و مکرر بنامشید احمد اللہ از فخر رحمت و عنایت بهجا بحت فرج در موج و
 انہار سرور از عین عرش جبار تقرب الیہ و کثر منہ منہ منہ صین . لعمر انہ یا فکدک و یجذبک علی شأنہ تر من فر الملک خضر
 من الزناد کذلک یدکر ربک مالک الایجاد . در بیع احوال بد خدمت لہ مشغول باشید و بہ طرف حکمت و بین
 ناظر طوبی لک بما قمت و کلمت ثناء ربک و لذت سیمون قولک فہذا النور الذی اشرق من ارفق مشیتہ ربک
 العزیز المنعم . آنچه باشماست تبلیغ امر است باقر امور در قبضہ قدرت زود است کہ جمیع را اصلاح و طہریدانہ لہو
 العلیم حکیم . جمیع اجاب تر از ضرر اید طراز تجیر مالک قدم مزین نماید و البہاء علیک وعلیم .

جند لوح خطاب به شيخ محمد علي قاننى

عشق آباد حضرة من فاز بالفوز العظيم و أخلص وجه ربّه الكريم جناب آقا شيخ محمد علي قاننى عليه بهاء الله الأبهى.

هو الله

أيها الحبيب الرحمانى البارع الصّادع النورانى. ابنى من هذه العذوة الدنيا أخطبك فى تلك العذوة القصى الشرق الأقصى و أراك ببصر القلب رؤية لا تشوبه الأوهام بل هو عين الواقع و الصبح الصادق و هذا من فضل ربى الأبهى فى هذا الكور الأبدع الأعلى إنّ القلوب مرايا تنطبع فيها الأشباح و ينكشف فيها الأرواح و أقول عليك البهاء و عليك الثناء و عليك التحيّة يوم وُلدت و يوم نشوت و يوم تعرج الى الملكوت الأبهى إطمئن بفضل مولاك و اشكره بما رشحك و ربّك لإعلاء كلمته بين الورى و إقامة الحجّة و البرهان لأهل العرفان على ظهور الموعود فى اليوم المشهود و وقوع النبا العظيم فى المقام المحمود و تجلّى ربك من دون الخفاء وفاءً بما وعد به فى الصّحف الأولى و جاء ربك و الملك صفاً صفاً. ثمّ احمده بما اختارك لنشر النّفحات و ترتيل الآيات البيّنات لتهدى الناس إلى ربّ السموات العلى. يا حبيب كن طبيباً للقلوب و الأرواح لعلهم يجدون نصيباً من الحظّ الموفور يوم الظهور و تنجلى الأبصار بمشاهدة الأنوار السّاطعة من أفق الأسرار. يا حبيب قد دارت الأتوار و مرّت القرون و الأعصار إلى أن انتهى إلى يوم هتكت فيه الأستار و ظهرت الأسرار و شاعت الآثار و تجلّى العزيز الجبار بفيض أبدى و فوز سرمدى على قلوب الأبرار و لكنّ الأشرار أرادوا أن يطفنوا سراج الله بأفواههم و أهوانهم و شبهاتهم و مفترياتهم فخابت آمالهم و شاهت وجوههم و سانت أعمالهم و زاد السّراج وهاجأ و اشرفت شمس الحقيقة ساطعة الفجر و لا حجاباً فترى الشرق متلأناً من نير الإشراق و الغرب مستبشراً فى يوم التلاق و الكلمة متعالية و النّفحات ساطعة و ترتيل الآيات يبذل الروح على أهل الوفاق فصوت الحق و صوت الربّ له ممدمة كزممة الرعود فى الأصفاذ و تري الناس حيارى و ما هم بسكاري و لكنّ قوة كلمة الله ذهلت منها العقول و تحيرت به النفوس تعالي ربك العزيز الغفور المتجلّى على الطور فى يوم الظهور فعليك بالمرور فى بعض الأقاليم عبور الحواريين فى القرون الأولى و ما استقروا و لا وهنوا و لا فتروا بل نادوا و صاحوا فى المدن و القرى و هدوا أهل الضلال و أنقذوهم من الهوى و بشروا بطلوع نير الفلاح و نجحوا أعظم النجاح حتى تتابع الإشراق و تنورت الأفاق و ارتفع صوت التهليل و التكبير إلى عنان السماء و نادوا سبحان من ظهر ظهور الشمس فى كبد السماء . سبحان من أشرق به أفق الهدى . سبحان من بظهوره قامت القيامة الكبرى . سبحان من أبصر الأعمى . سبحان من أسمع الأصمّ النداء . سبحان من أنطق الأبكم بالثناء عليه فى الحشر البديع و النشر العجيب و ظهور الكور الجديد . و إنك أنت يا حبيب شمّر الأنبيال و الأردن و ادخل فى هذا الميدان بقوة من ربك المئان إنه ينصرك بجنود من السموات و جيوش الآيات و جحافل البيّنات و قبيل من الملائكة المقربين .

الهي الهى هذا عبدك الخاضع لسלטنتك الجامع لعظمتك المتوجه بكل نلّ و انكسار إلى ملكوت الأسرار قد وهن عظمه و اشتعل رأسه شيباً فى عبودية عتبتك العلىا و المواظبة على خدمتك

بتمام القوي . رب إته لم يجد الراحة و الرخاء , ولم ينل الأمن و السراء منذ خلقتة بقدرتك بين الوري بل ذاق كل يوم كأساً مريرة من الجفاء من يد الأعداء . وهو يحمدك و يشركك بالملا علي البأساء و الضراء و ينطق بالثناء عليك و يتمني النظر إليك و الشهادة بين يديك و إنفاق الرّوح ترويحاً لديك المبين و يهدى الناس إلي الصراط المستقيم . رب أيده بقوتك القاهرة و شيده بقدرتك الباهرة حتي يزلز زنير الليوث في الغياض و يترثم كالطيور في الرّياض و يسبح بحمدك آناء الليل و النهار و ينادى بإسمك بين الأبرار و يعدل أخلاق الغافلين في سائر الديار . إنك انت العفو الغفار و إنك انت العزيز الجبار . لا إله إلا أنت يا ربّي الرووف الرحمن .

اي حبيب روحاني حوادث و اخبار پياپی ميرسد كه حوالي آن ديار در نهايت استعداد است و رانحه اي از گلشن الهي بمشام بعضي رسيده و در زمان حرب سفر بأن سمت مشكل و مستحيل بوده . حال چون الحمدلله آتش جنگ خاموش و مردمان عاقل بهوش آمده اند اگر ممكن باشد و آسان كه سفري بصفحات تاشكند و خوفند و سمرقند فرماني و باعلاء كلمه پردازی بسيار مطلوب و مرغوب و از هندوستان پياپی طلب مبلغ مينمايند آنچه تفكر ميكنم كسي مناسب بأن صفحات نيست مگر آن حبيب روحان اگر موافقي نه و مشاكلي نيست و از براي شما سفر ممكن مآنون حضور به أرض اقدسيد تا از اينجا به هند سفري بفرمائيد و مشام هندوستان نظير تركستان از نفس مشكين معطر گردد ولي بشرط اينكه مانعي نباشد . و لما از جهت متعلقين مطمئن باشيد قرار درستي داده ميشود با وجود اين مشروط بخوشي و رضابيت و رأي شماست . و عليك البهاء الأبهي

حيفا 9 تموز 1919 ع

بمبائي بواسطه حضرت صميمي عليه بهاء الله¹
جناب آقا شيخ محمد علي المنتسب إلي النبيل الجليل عليه بهاء الله الأبهي
هو الله

اي جانفشان سبيل جانان هرچند در بلاد غربت بفرقت اهل و ياران مبتلا گشتی و مشقت بي پايان كشيدي و لی چون در ره ياراست اين غربت پادشاهيست و اين مشقت راحت دل و جان غسل مصفا را هر بي وفا نيز در كمال سرور ميل فرمايد . اما در سبيل دلير بي همتا چشيدن زهر جفا كار اهل صفاست . باري خدمت است كه ميفرماني كه نورسندگان گلشن محبت الله را در كمال همت به تربيت علم و لب مينماني و اخلاق روحاني مي آموزي و حجت و برهان درس ميدهي تا آنكه نهالهاي پر طراوت و لطافت و ملاحظت و حلاوت جنت ابهي گردند . و بقسمي تربيت شوند كه سزاوار نسبت به آستان مقدس گردند و روز بروز

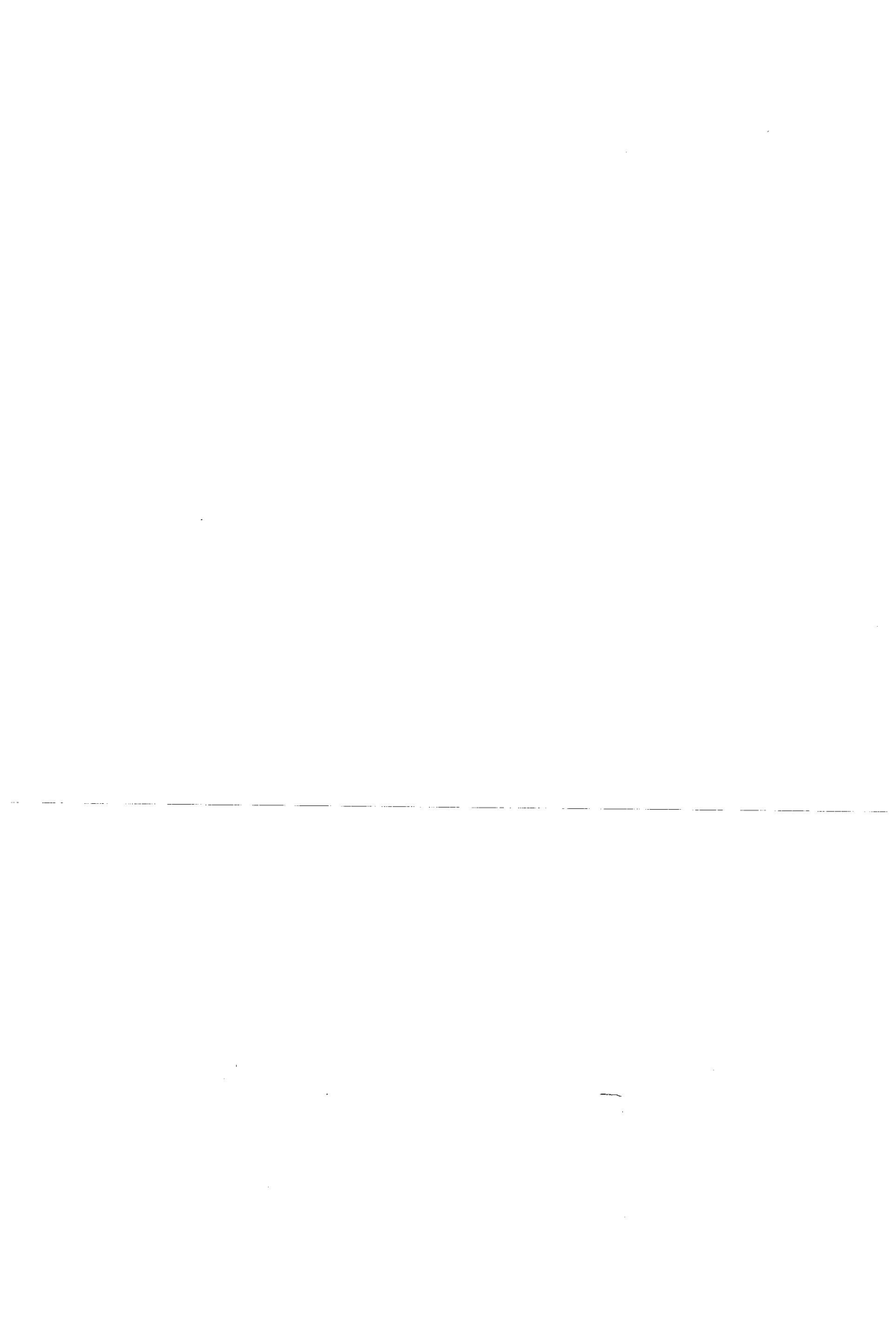
¹ به شماره 9758 در آرشیو مركز جهاني بهائي

بر صدق و خلوص و ایمان و ایقان و امانت و دیانت و ثبات و راستی و خضوع و خشوع
ببفرزایند و عبدالبهاء از ذکر شما و ذکر نام آنها مسرور و محظوظ و شادمان گردد . قسم به
جمال قدم هر طفلی را که ملاحظه نمایم که فی الحقیقه خوب تربیت شده است دل و جان
شادمان گردد . باری امیدوارم که سبب مسرت عظمای من شوی و آن اطفال را نوعی تربیت
نمائی که هر یک را در ایمان و ایقان و صدق و راستی شمع هندوستان گردند . و عليك
التحية و الثناء ع ع
به طهران در خصوص مراعات به جناب امین مرقوم شد

هو الله جناب آقا شيخ محمد علي المنتسب إلى الروح المجسم و البحر الخضم النبيل الأكبر
عليه بهاء الله الأبهي

هو الله

يا من نادى بالميثاق إتي بكلّ روح و ريحان استمعت ما خاطبت به احداً من أعباء الله و
اخاطبك بكلّ وله و انجذاب و أقول التحية و الثناء عليك من التربة المباركة و البقعة المقدسة
الأرض البيضاء و ادى طوى طور سيناء من هذا الآن الى زمن مقتس عن مرور الدهور و
الأزمان. فخاطب القوم من أهل الفتور و اصحاب الغرور و قلّ عمت عينك لما ترى أنّ أنوار
الله انتشرت في الآفاق. و صمّت انك لما تسمع صيت الحقّ أحاط الشرق و الغرب في
الأقطار خرّس لسانك أما و عيت أصوات التهليل مرتفعة من الأرجاء و الأتحاء. قلّ موتوا
بغيطكم إنّ علم الميثاق يخفق على الآفاق و أنوار العهد ساطعة الفجر على البرّ و البحر أين
المفرّ يا طيور الليل و محبّي الظلام.
و البهاء عليك و على كلّ ثابت على العهد و الميثاق ع ع



دستخط بیت العدل اعظم الهی

خطاب به هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر

۱۷ شهرالمسائل ۱۵۸

۲۷ دسامبر ۲۰۰۱

هیأت مجلّه اجرائی انجمن ادب و هنر ایران دامت تأییداتها

گزارش تشکیل سیزدهمین مجمع سالانه انجمن ادب و هنر ایران که به تاریخ ۳۰ آگست ۲۰۰۱ مورخ بود واصل گشت و سبب امتنان و مسرت و فیر معهداعلی گردید. الحمدلله مساعی جمیله و همم مجدانه اعضای مخلص و خدوم آن هیأت نورانیّه به اثمار بدیعه جنیه فائز گشته و در سبیل نشر و توسعه معارف قیمه امر مبارک اقدامات مبذوله به مدارجی جدید از اتقان و رزانت نائل گردیده است.

تجمع جمعی غفیر از یاران الهی از سراسر عالم و القاء خطابات ارزنده اهل خبرت در مؤتمری که به نام نامی و یاد گرامی جناب نبیل اکبر آقا محمد قاننی انعقاد یافت، سبب وجد و سرور و رضایت خاطر حاضرین گردید و خاطر حیات و خدمات گرانبایه و مساعی باهره آن شعله رحمانی و سراج نورانی را در دلها زنده و پاینده نمود.

شرکت منسوبین آن آیت هدی در آن مجمع پرفصفا نیز مخصوصاً بر شور و رونق جلسات افزود و این امکان را فراهم آورد تا شجره نامه آن خاندان جلیل مکمل گردد و ان شاءالله زینت بخش نشریه بعدی انجمن شود.

مساعی علمی بعضی از یاران در زمینه تحقیق و تتبع در معارف امر یزدان در ایران و فراهم آمدن وسائل طبع و انتشار منتخبی از نتایج مطالعات آنان سبب مسرت و فیر و شکرانه بسیار است. امید چنانست که مجاهدات آن انجمن و مؤسسه معارف بهائی به زبان فارسی در کانادا در سبیل نشر و توزیع این مطالعات به اکیلی توفیق مکمل گردد و نشر مجلد بعدی *خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر* نیز که حاوی محاضرات دوره نبیل اکبر خواهد بود با نفاست و اتقان کامل امکان پذیر شود. مندرجات این نشریه نفیسه در وصول معارف امر بهائی به غنای

هر چه بیشتر در سنین اخیره نقشی عمده ایفاء نموده و جای بسی امیدواری است که مجلّات بعدی این نشریه نیز پیوسته راه کمال پیماید و با جامعیت، صحت و نفاست شایان به زینت طبع آراسته گردد.

معهداعلی آن خادمان ثابت مستقیم باوفا را در اعتاب مقدّسه علیا مخصوصاً منظور خواهند داشت تا ان شاءالله بر اهداف و مقاصد والای خود دست یابند و در طریق بندگی آستان الهی بیش از پیش موفق و مؤید گردند.

با تقدیم تحیات

از طرف : دارالانشاء بیتالعدل اعظم

بیانات نمایندهٔ محفل ملی بهائیان سوئیس

در مراسم گشایش دوره نبیل اکبر قائنی

دوستان عزیز

از طرف محفل ملی بهائیان سوئیس حضور شما سروران را در سیزدهمین مجمع سالانه انجمن ادب و هنر ایران صمیمانه خیرمقدم عرض می‌کنم. این محفل گرمترین تحیات و درودها را به عموم شرکت کنندگان در این مجمع تقدیم می‌دارد.

ما امشب به چند علت مقدم شما دوستان را گرامی می‌داریم. در وهلهٔ اول به خاطر آنکه این اولین گردهم‌آئی شما در هزاره جدید است. در وهله ثانی به این مناسبت که این اولین اجتماع شما در سال اول عهد پنجم در عصر تکوین در تاریخ درخشان این امر نازنین است و بالاخره در مرحله ثالث این اولین اجلاس شما در دانشگاه بین‌المللی لندگ می‌باشد.

موضوع کنفرانس به عموم شرکت کنندگان این فرصت گرانبها را می‌دهد تا با بیوگرافی و زندگانی یکی از پیروان باوفا و مقرب حضرت بهاء‌الله و آثار او از نزدیک آشنا شده، خدمات ارزشمندش را به نظم جهان آرای جمال‌القدم و اسم اعظم ستایش نمایند. نظام بی‌مانندی که همه ما افتخار انتساب به آن و خدمت در سبیلش را با ارشادات بیت‌العدل اعظم داریم. همان نظم بدیعی که تار و پودش را فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌های یاران ایران تشکّل بخشیده است.

بسیاری از ایرانیان که در کشورهای مختلف بسر می‌برند، اطلاعات و دانش وسیعی در مورد هنر و فرهنگ ایران دارند. مؤسسه محبوب شما و اعضای فعال آن بدون شک اهمیت خاطر نشان ساختن این میراث گرانبها را به نسل جدید بهائیان ایرانی همواره مدّ نظر خواهند داشت. به این موضوع از آن جهت اشاره می‌کنیم که شما در حقیقت الماس بسیار درخشان و گرانبهای را در اختیار دارید و بنده آرزو دارم که همگان با درخشش و زیبایی آن از نزدیک آشنا شوند. مبادا این الماس را در گاوصندوق از انظار مخفی نگاه دارید همانگونه که برخی از جواهر فروشان از ترس ربایندگان، الماسهای خود را پنهان می‌کنند. این الماس را در برابر نور خورشید نگه دارید تا درخشش آن چشمها را خیره نماید و همه انظار به سوی آن جلب گردیده بالمآل سبب انتشار امر الهی شود. این البتّه کار آسانی نیست. امّا شما باید بهر

نحوی هست این پیام را به نسل جدید بهائیان ایرانی که خارج از مهد امرالله متوکل شده‌اند منتقل نمائید. در عین حال که نمی‌توانیم منکر سختی و صعوبت چنین اقدام خطیری باشیم، به خوبی واقفیم که دوستان و یاران فراوانی در نقاط مختلف گیتی امروزه به ضرورت و اهمیت آموزش زبان فارسی به اطفال و نوجوانان خود آشنائی کامل دارند. لہذا بنده امیدواری کامل دارم که مؤسسه نام‌آور شما خواهد توانست این عزیزان را در راه رسیدن به این هدف عالی و متعالی یاری و یآوری نماید.

آشنائی هر چه بیشتر با فرهنگ و هنر ایران، درک و فهم بیشتر و وسیع‌تری از آثار و الواح مبارکه و بالمآل دانش و بینش عمیق‌تری را نسبت به دستورات و تعالیم حضرت بهاء‌الله برای ما میسر و مقدور می‌سازد. دانش وسیع‌تر و کامل‌تر بالطبع انگیزه خدمت بیشتر و شایسته‌تر به عالم بشریت را در ما بیدار خواهد نمود، همان چیزی که در حال حاضر، در تدارک نقشه پنج ساله برای توسعه و تکمیل جوامع بهائی در سراسر کره ارض از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

اجازه می‌خواهم قبل از پایان این خطابه نکته‌ای را به طور خصوصی و شخصی به اطلاع حضار برسانم: «بنده از برکت خدمات تبلیغی دوستان ایرانی، با امر حق آشنا شدم و از طریق فرهنگ و ادب ایران خانواده خود را یافتم، به همین جهت است که احساس می‌کنم و وظیفه وجدانی خود می‌دانم به مؤسسه محترم شما پیشنهاد نمایم تا این ثروت معنوی و این عطیة ربّانی را که حامل آنید با دیگران در میان گذارید تا سایرین نیز از نتایج معجزه‌آسای آن بهره‌مند گردند.»

امیدوارم اقامت شما در اینجا از هر نظر مطبوع و الهام‌پرور باشد و بدینوسیله از محفل روحانی ملی و آکادمی شما صمیمانه سپاسگزارم که این سعادت را برای بنده فراهم نمودند.

ت- ممتاز

از طرف محفل روحانی ملی بهائیان سوئیس

زندگی نامه نبیل اکبر آقا محمد فاضل قائنی

مینو فوادی

آنچه در صفحات بعد به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید شمه‌ای از زندگانی نبیل اکبر، آقا محمد فاضل قائنی است. مدارک و اطلاعات کامل که نمودار حیات این دانشمند و متفکر دوران عصر رسولی باشد اکنون در دست نیست تا بتوان تأثیر وجود و خدمات قهرمانی را که سپرش دانش و بینش، و حربه دفاعش شخصیت بارز و استدلال محکم، و سرچشمه قدرتش عشق به محبوب عالمیان بود، به نگارش آورد. آنچه در این مقاله خواهد آمد، منتخباتی است از آثاری که درباره ایشان تاکنون به چاپ رسیده و به آن خاطرات و محفوظات بستگان و دودمان ایشان اضافه شده است. پس از شرح کوتاهی درباره مقام و منزلت نبیل اکبر، مروری در حیات درخشان و پرحادثه ایشان نموده، خصوصیات فکری و اخلاقی وی و مراحم جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء را به او، به اختصار بررسی خواهیم کرد.

خوانندگان گرامی

زندگانی آقا محمد قائنی مشهور به فاضل و ملقب به نبیل اکبر، داستان عقل و عشق است. نمای فرح و آزادگی و اندوه و گرفتاری است. تصویر احترام و محبوبیت و اتهام و مغلوبیت است. فاضل قائنی فردی است که طلعت معبود را با دانش و بینش شناخت و با عشق و شیدائی جان را در راهش فدا کرد. وی ستر دانش و حکمت ظاهری را درید و به حقیقت امر حضرت نقطه اولی ایمان آورد. جمال مبارک را از پس پرده‌ها شناخت و به اراده مبارک "شعله رحمانی گشت و سراج نورانی شد." (۱) این شخص بزرگوار با دو نیروی عقل و دانش از جهتی، و دل و عشق از طرف دیگر، به شناسائی خورشید اعظم نائل گشت و سپس "مانند دریا به جوش آمد و به مثابه نهنگ دریای عشق پر خروش گشت." (۲). او نهالی بود که تحت نظر جمال مبارک "به رشد کامل رسید" (۳). با وجود فراست و استعداد خارق العاده و احاطه وسیع در علوم و دانش صوری و معنوی تا مشامش از نفعات قدس معطر نشد و از شراب الهی سرمست نگردید، قیام به خدمت نمود. آنگاه "در سیل ربّ جمیل هر مصیبت و بلائی تحمل نمود و سمّ نقیع را مانند سلسبیل نوشید" (۴) و نشر نفعات الهی کرد.



آقا محمد قائمی - نبیل اکبر

نبیل اکبر اولین فردی است که پس از مصیبت عظمی و صعود طلعت ابهی ناله و التماسش "آدرکنی یا ربی الابهی و الحقنی بجوار رحمتک الکبری" (۵) اجابت شد و منجذباً راجعاً به جوار رحمت حضرتش پیوست. از آن پس به فرموده مبارک "رخش چون شمع در انجمن ملاء اعلی افروخته است و اهل ملکوت جلّ فینا هذا الوجود بر زبان رانند." (۶) لوح منیع حکمت به افتخار این شخص بزرگوار نازل شده و لقب "نبیل اکبر" را جمال مبارک در این لوح به ایشان عنایت فرمودند. (۷) حضرت عبدالبهاء در تذکرةالوفاء شرح مفصلی درباره حیات ایشان مرقوم فرموده‌اند. (۸) نبیل اکبر در رده ایادی امرالله در دوران جمال قدم، (۹) و در زمره حواریون حضرت بهاءالله می‌باشد. (۱۰)

عزیرالله سلیمانی، مورخ عالیقدر امر بهائی، درباره آقا محمد فاضل قائنی چنین می‌نویسد: "فاضل قائنی اعظم علمای امر مبارک، مردی نادرالوجود و در استعداد خداداده در زمره نوابغ روزگار است. قدرت تحریر و بیان وی به نحوی بود که کسی در مقابل ایشان جرأت اظهار بیان نداشت. حتی دانشمند جلیل و عالیقدری همچون ابوالفضائل گلپایگانی در محضر ایشان مانند طفل دبستان به بیانات استاد توجه می‌کرد. در شئون ظاهری و اخلاقیات بر همه سبقت داشت و ادب کلام ایشان بر سر زبان‌ها بود. اشتهار وی در میان علمای ایران در تبحر در علوم و فضل به نحوی بود که نوبتی در کرمان به صورت ناشناس در محفلی به سئوالات پاسخ می‌دهد و علمای حاضر در جلسه که آن نطق و بیان و فضل و کمال را دیدند با هم گفتند که در میدان این فرد جز آقا محمد قائنی (یعنی خود فاضل قائنی) فرد دیگری تاب و درنگ ندارد." (۱۱)

زادگاه (خراسان - قائنات - نوفرست)

آقا محمد قائنی در ۲۳ رمضان ۱۲۴۴ ه. ق. (۱۸۲۸ م) در نوفرست یکی از قراء بیرجند در استان خراسان پای به عرصه وجود گذاشت. خراسان از زمان ساسانیان محل با اهمیتی بوده و کلمه خراسان نیز واژه کهن پارسی است و از دو قسمت خور به معنی خورشید و اسان (آیان) که پسوند است ترکیب یافته است. یعنی محلی که در آن آفتاب آید. خراسان به نام خورآیان یعنی سرزمینی که در خاور است نیز نام برده شده است. (۱۲) خراسان زادگاه ادبای بزرگی چون فردوسی، خیام، عطار و غزالی می‌باشد.

از اوائل ظهور، خراسان مرکز احبای ثابت قدم و دلباختگان امر الهی بوده است و افرادی مانند ملاحسین بشرویی، ملاصادق مقدس خراسانی، ملا خدابخش قوچانی و آقا محمد فاضل قائنی سبب شدند که اکثر قراء و شهرستانهای این استان به نور الهی منور شود. از شهرستانهای مهم این استان حوزه قائنات و بیرجند است که تا سال ۱۹۳۰ میلادی یک ولایت را تشکیل می‌دادند و از نقاط کوهستانی بوده در آثار کهن به نام "فَهستان" یا "کهستان" یعنی سرزمین کوه‌ها نامیده شده است. کوه‌ها به طور حائلی قائنات را از گستره خاوری صحرای بزرگ مرکزی (کویر لوت) محفوظ می‌دارد. (۱۳) ساکنان این نواحی تا حدود ده میلادی کردان (پارت‌ها) بودند که گله‌های بزرگ شتر و گوسفند داشتند و پادشاهی تونوکاین Tunacain Kingdom که مارکوپولو از آن نام می‌برد در شهرهای تون و قائن بوده است. (۱۴) نوفرست دارای آب و هوای مساعد بوده و در اوایل سلطنت مغول و

سلاطین گورکانی، ولیعهدنشین بود و باغ طوغان آن مشهور بوده است. (۱۵) از اوایل دوران عباسی تا ۱۹۳۷ میلادی قاننات تحت حکمرانی خانواده خزیمه علم بود و این خانواده با نهایت اقتدار امور قاننات را اداره می‌کردند. اکثریت اهالی از فرقه شیعه اثنی عشری و اسمعیلیه ولی چادرنشینان اطراف شهرها و ساکنین طبس مسینا (سنی خانه) را سنی‌ها تشکیل می‌دادند. (۱۶) علمای روحانی قاننات مانند سایر نقاط ایران نفوذ مطلق نداشتند لذا اقداماتی که علیه امر بهائی صورت می‌گرفت اکثراً از جانب حکومت یا اشرار آن دیار بود. (۱۷)

اجداد

اجداد آقا محمد فاضل قاننی از اهالی نوفرست و در علم و تقوی مشهور و از مجتهدین به نام عصر و مرجع تقلید بودند. جد بزرگ ایشان حاج ملا محمد علی علاوه بر مقامات علمیّه مردی زاهد و از صلحای زمان خود بود و مقبره‌اش در نوفرست زیارتگاه است. پدر بزرگ ملا محمد علی نیز فردی بسیار بانفوذ و مورد احترام بزرگان قانن و مرجع تقلید بود. ملا احمد پدر ایشان فردی دانشمند، بانفوذ و مقتدر بود و اداره امور شرعی و منبر و محراب را به عهده داشت. اعتماد و احترام اهالی نوفرست به ایشان به قدری بود که رضایت خاطر وی را به اراده حاکم پر قدرت قاننات، امیر اسدالله خان ملقب به حسام الدوله، ترجیح داده برای اجرای اوامر ملا احمد از امیر نیز خوفی نداشتند.

تحصیل در ایران

نبیل اکبر پس از تحصیلات ابتدائی در مدرسه بیرجند، ادبیات فارسی و عربی و مقدمات علوم اسلامی را نزد پدر دانشمند خود آموخت. هوش و ذکاوت این نوجوان غیرعادی و باعث شگفتی و تحسین کسانی که با وی آشنا بودند گردید. در ۱۷ سالگی برای تکمیل علوم اسلامی به مشهد رفته در مدرسه "بالاسر" به فراگیری مشغول شد. در آن زمان حکیم مشهور، حاج ملاهادی سبزواری (۱۸) برای مدت کوتاهی به مشهد آمده و به تدریس حکمت مشغول شده بود. وجود این استاد باعث گفتگو و اختلاف عقیده بین شاگردان گردید. حاج ملاهادی حکمت اشراق را تدریس می‌کرد و عدّه زیادی از علمای اسلامی آن زمان حکمت را مذموم و باطل می‌دانستند. سبب مخالفت، تعبیر حدیثی از حضرت علی است که می‌فرمایند "الحکمة ضالة المؤمن خذوه ولو من المنافق" که در آن کلمه "ضال" که به معنی گم شده یا گم کرده است را به "مضل" یعنی کسی که گمراه می‌کند تعبیر کرده بودند. (۱۹) فاضل قاننی از روی کنجکاوی چند جلسه‌ای در کلاس استاد حاضر و مطالب مورد بحث و تدریس حاج ملاهادی توجه او را جلب کرد و تصمیم گرفت که همراه استاد به سبزواری رفته و رشته حکمت را تحصیل نماید.

نبیل اکبر در حدود پنج سال در سبزواری در خدمت حاج ملاهادی به فراگیری حکمت مشغول و در این مدت بی‌نهایت مورد تحسین و توجه استاد قرار گرفت. وی استعداد، هوش و قدرت فراگیری این جوان را خارق العاده و نبوغش را از مواهب الهیه می‌دانست. اکثراً از فاضل قاننی در حضور شاگردانش تمجید و تعریف می‌کرد و در اواخر دوران تحصیل به ایشان اظهار داشته بود "که از این پس باید من از شما اقتباس انوار فضائل

نمایم." (۲۰) حاج ملاهادی در انتخاب شاگرد بسیار سخت‌گیر بود و تنها به کسانی که استعداد و فراست وافر داشتند اجازه ورود به حوزه درسی خود می‌داد.

ایمان به حضرت باب

نبیل اکبر هنگام تحصیل در سبزوار توسط آخوند ملایوسف شهیر اردبیلی به مختصری از دعوی حضرت باب اطلاع پیدا کرد. در مسافرت به عتبات عالیات در سر راه در طهران توقّف و در مدرسه مشهور شیخ عبدالحسین معروف به شیخ العراقین سکونت نمود. رئیس مدرسه، شیخ عبدالحسین طهرانی مقدم این جوان را گرامی شمرد و چون از حکمت و فلسفه اطلاعی نداشت لذا اکثر شب‌ها فاضل قائنی را دعوت می‌کرد و از اطلاعات وی استفاده می‌نمود. در این ایام به سبب واقعه تیراندازی به ناصرالدین شاه عده زیادی از بایبان گرفتار اذیت و آزار دشمنان شدند. طلاب مدرسه که به ایشان حسادت می‌ورزیدند و به علت تحصیل فلسفه اشراق او را بابی معرفی نموده بودند، نزد محمودخان کلانتر طهران شکایت کرده و نبیل اکبر به جرم بابی بودن در منزل کلانتر زندانی شد. شیخ عبدالحسین طهرانی به محض اطلاع وسیله آزادی وی را فراهم کرد. کلانتر که به موقعیت و مقام فاضل قائنی آگاه گردیده بود از رفتار خود خجل شد و با نهایت احترام ایشان را تا در خانه مشایعت کرد و از توقیف ایشان چندین بار عذرخواهی نمود. از آن به بعد فاضل قائنی به بابی بودن مشهور شد و طلاب سبب آزادی او را شفاعت شیخ عبدالحسین می‌دانستند. نبیل اکبر خود حکایت می‌کند که در کوچه و بازار طلاب از معاشرت با او دوری کرده و حتی کوشش می‌کردند که عبایشان با او تماس پیدا نکند.

ایمان آوردن نبیل اکبر به حضرت باب، نمودار خصوصیات فکری و اخلاقی این جوان بود. یکی از شب‌ها آقا سید یعقوب اهل قائن که در همان مدرسه ساکن و بابی بود ولی ظاهر نمی‌کرد بسته‌ای از نوشتجات حضرت باب را به ایشان می‌دهد. وی اظهار می‌دارد که چون از دانش بهره‌ای ندارد درک مطالب آن نوشتجات برایش دشوار است و تقاضا می‌کند که فاضل که فردی دانشمند و عاری از غرض و صاحب ذوق سلیم می‌باشد آن را مرور کرده و مفاد آن نوشتجات را برای او توضیح دهد. وی در ضمن اضافه می‌کند ایشان که به بابی بودن معروف شده‌اند خواندن آن نوشتجات اثری در نظریات مردم نسبت به ایشان نخواهد کرد. نبیل اکبر می‌گوید "که از روی تفنّن و بی‌اعتنائی کلمات حضرت باب را مطالعه نمودم. چون مغز از کلمات حکما پر بود و به اسلوب بیانات فلاسفه انس داشته و عادت کرده بودم مطالب نوشتجات در نظرم ابداً جلوه نمود و به مذاقم موافق نیفتاد. بلکه آنها را خیلی سست و بی‌حقیقت و خالی از تحقیق و حکمت یافتم... (۲۱) و روز بعد به آقا سید یعقوب اظهار می‌دارد که مطلبی که قابل توجه و لایق اعتنا باشد در آثار حضرت باب ملاحظه نکرده است و اظهار تأسّف و حیرت می‌کند که نه تنها مردم برای آن خود را به خطر انداخته و جان خود را فدا کرده‌اند بلکه اهل علم و دانش نیز در آن ورطه قدم گذارده و عوام را گمراه نموده‌اند. برای ایشان بطلان ادعای باب واضح و محتاج به دلیل و برهان نبود. از شنیدن این مطالب حال آقا سید یعقوب دگرگون شد و پس از مدتی این شعر را می‌خواند:

ای بسا علم و ذکاوت و فطن گشته رهرو را چو غول راهزن

و خطاب به فاضل قاضی می‌گوید "فَارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ هَلْ تَرَى مِنْ فُتُورٍ"
و از اطاق با حالت یأس و تأثر بیرون می‌رود. نبیل اکبر می‌گوید "قَدْرِي در حال سیّد
مذکور متفکر شدم و از انقلاب حال او مندهش و ظن غالب شد که وی از اهل این طایفه
بوده و خیال او اضلال من است ولی من صید دام او نیستم. بیچاره سیّد شکار خود را
نشناخته است.

عنقا شکار کس نشود دام بازچین کاین جا همیشه باد بدست است دام را (۲۲)

نبیل اکبر برای اثبات بطلان ادعای حضرت باب تصمیم می‌گیرد که از روی نوشتجات
حضرت باب، آن را برای سیّد یعقوب روشن کند. او می‌گوید "اگر چه مرا قصد و خیال این
بود ولی در باطن یکنوع وحشت و تزلزل و انقلابی در احوال ظاهر شد که خود را در موقف
صراط و در بین هلاک و نجات یافتم. بهر حال مجدداً به او اوراق مراجعه و با دقت و نظر
امعان شروع به مطالعه کردم. چه گویم که این بار از هر سطری گویا بابی از علم به روی من
گشوده می‌شد و عالمی جدید در نظرم جلوه می‌کرد. تا صبح نخوابیدم و مکرراً عطف کردم
و پیوسته بر دهشت و حیرتم می‌افزود و در آن بحر زخار غوطه‌ور گشتم و غواص آسا لثالی
گرانها بدست آوردم چنان شد که حقایق نقطه اولی کالشمس فی وسط السماء ظاهر و
اشکار شد. خود را صاحب قلب و قوت و روحی دیگر یافتم. آنچه از مراتب علم و حکمت
اندوخته بودم و مایه افتخار بود در نظرم پست و بی‌مقدار و موهون و خوار آمد.

گر خوری یکبار از ماکول نور خاک ریزی بر سر نان تنور" (۲۳)

تحصیل در عتبات عالیات

پس از اتمام تحصیل در سبزوار، نبیل اکبر با مخالفت پدر رویرو گردید چون ایشان از
تحصیل وی در حکمت اشراق ناراضی بود و میل داشت که رشته علوم فقه و اصول را
همانند آبا و اجداد دنبال کند.

برای رضایت پدر و با مشورت حاج ملاهادی مضمّم به اجرای اوامر پدر شد. پس از
دریافت کمک لازم از ابوی به عتبات عالیات برای فراگیری علوم فقه و اصول در خدمت
شیخ مرتضی انصاری و مشایخ اعظم آن نواحی، رهسپار شد. پس از شش سال تحصیل بر
حسب رسم، درخواست اجازه اجتهاد نمود. مشایخ و استادان اخذ اجازه اجتهاد ایشان را
مبنی بر امتحان و حل مسائل بسیار پیچیده و مشکل نمودند. سبب این بود که فاضل قاضی
توسط بعضی از طلاب ایرانی به بابی بودن معروف شده بود و دیگر آنکه حصول اجازه
اجتهاد در مدت کوتاه یعنی شش سال تحصیل خارق العاده و غیر عملی به نظر می‌رسید.
استعداد و پیشرفت سریع وی در موارد تحصیلی نیز حسادت و حتی شک اساتید و
هم‌دوره‌های او را روز بروز زیادتیر می‌کرد.

نبیل اکبر جواب یک یک سئوالات را به نحو احسن و کامل و به صورت کتابی
چند هزاربیتی به عربی ارائه نمود و برشگفتی و تحسین اساتید افزود و او را مستحق و
شایسته درجه اجتهاد دانستند. شیخ مرتضی انصاری پس از ملاحظه کتاب، عبارت ذیل را به

خط خود در بالای صفحه اول آن کتاب می‌نگارد: "لَقَدْ تَصَفَّحْتُ وَتَتَبَعْتُ وَطَالَعْتُ أَوْرَاقَ هَذَا الْكِتَابِ فَعَلِمْتُ لِصَاحِبِهِ فِهْمًا غَرِيبًا غَايَةَ الْفَهْمِ" (۲۴)

عزیزالله سلیمانی در شرح حیات آقا محمد فاضل قائنی می‌نویسد: "پس از گرفتن اجازه اجتهاد حضرات طلاب نزد شیخ رفته گفتند: چرا باید یک طلبه بابی حکم اجتهاد بگیرد و ما نگیریم. شیخ جواب داد که آقا محمد در مقابل سه سؤال یک کتاب نوشت و اجازه گرفته فَاتُوا بَكُنَابَ مَنْ مِثْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی شما هم اگر راست می‌گویید کتابی مانند او بیاورید." (۲۵)

از این پس احترام و تحسین علما و بزرگان به فاضل قائنی چند برابر شد و در هنگام مراجعت از عتبات عالیات شیخ مرتضی و مشایخ و بزرگان و طلاب، وی را تا وادی السلام مشایعت نمودند. نبیل اکبر در آن زمان جوانی در حدود سی ساله بود که احاطه وسیع در دو رشته یکی در حکمت اشراق و دیگری در فقه و اصول داشت. جمع این خصوصیات در یک فرد آن هم در یک جوان در ایران آن روز و در دنیای شیعه اسلام به ندرت یافت می‌شد. لازم به تذکر است که شیخ مرتضی انصاری در تمام دوران حیات فقط به تعداد معدودی اجازه اجتهاد داده است. شیخ مرتضی مورد مرحمت جمال مبارک بود و در لوح سلطان می‌فرمایند: "این شخص به غیر ما اذن الله در این امر تکلم نکرد." (۲۶) حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح درباره شیخ مرتضی می‌فرمایند: "چنین شخصی در چنین مرکز چنین انصاف دهد خیلی است" (۲۷)

شناسائی مظهر امر در بغداد

نبیل اکبر در مراجعت به ایران چند روزی در کربلا برای زیارت توقّف کرد. شیخ حسن اهل رشت که بابی بود به ملاقات ایشان آمده توصیه می‌کند که قبل از رفتن به ایران از میرزا حسین علی نوری ملقب به بهاءالله و همراهان که در بغداد ساکنند دیدن کند. شیخ حسن در ضمن مذاکره خیلی از حضرت بهاءالله تعریف کرده اصرار زیاد می‌کند که آن موقعیت را از دست ندهد که بعدها موجب حسرت و ندامت وی خواهد شد. پافشاری شیخ حسن فقط و فقط برای دیدار حضرت بهاءالله بود و فاضل قائنی را قسم داد و از او عهد وثیق گرفت که به بغداد رفته و به دیدار حضرت بهاءالله نائل گردد. ایشان پیشنهاد شیخ حسن را قبول کرد و در حدود عصر وارد بیت مبارک می‌شود. حضرت بهاءالله با نهایت محبت از ایشان استقبال کرده اطاقی جهت سکونت وی تعیین نموده و میرزا آقاخان کاشانی را مهماندار ایشان تعیین فرمودند. نبیل اکبر می‌گوید "که حضرت بهاءالله متبسمانه و بر سبیل مزاح فرمودند: شما مگر نمی‌دانید که ما مغضوب دولت و مردود ملت و مطرود بلادیم و هر کس هم که با ما ملاقات و معاشرت نماید او نیز متهم و بدنام می‌شود و مطعون و ملام می‌گردد؟ شما شخصی هستید عالم و مجتهد، معزز و محترم، به کدام جرأت به ملاقات ما اقدام نمودید. چرا بر خود رحم نکردید و پاس شأن و مقام خود ننمودید." (۲۸)

در طول اقامت در بیت مبارک، رفتار بعضی از حاضرین در بیت، نسبت به جمال مبارک باعث تحیّر و شگفتی نبیل اکبر شده در رفتار و سلوک حضرت بهاءالله بیشتر دقت می‌کند. یکی از ملازمین، آخوند ملا محمد صادق خراسانی معروف به مقدّس، که فردی بسیار محترم

و دانشمند، از حروف ثانی و از شهادی بیان بود. مراتب خضوع و فروتنی وی نسبت به حضرت بهاء‌الله که مانند عبد ذلیل نسبت به مولای جلیل بود به تعجب فاضل قائنی افزود. به اعتراض وی ملامحمد صادق اینگونه جواب می‌دهد: "سَسئَلُ اللّٰهَ اَنْ يَكشِفَ لَكَ الغِطَاءَ وَ اجزل في الغطاء وَ افاضَ عَلٰى جنَابِكَ بِالْمَوْهِبَةِ الْكُبْرٰى" (۲۹)

از آن به بعد نبیل اکبر بیش از گذشته در مشی و رفتار حضرت بهاء‌الله دقت کرده سرّاً شروع به تحقیق دربارهٔ مقام ایشان می‌نماید. کنجکاوی او بی‌جواب می‌ماند و هر چه بیشتر دقت و مطالعه در رفتار حضرت بهاء‌الله می‌کند به جز خضوع و اظهار عبودیت نشانه‌ای که دلیل اذعائی باشد، نمی‌یابد. در آن دوران در جلساتی که در منزل حضرت بهاء‌الله برقرار می‌شد، فاضل قائنی که در مقام علمی، فلسفی و دیانتی یکه بود و هم‌طرازى نداشت در صدر مجلس نشسته و به سئوالات حاضران پاسخ می‌داد. به گفتهٔ خودش در مقام صحبت، فرصت به هیچ فردی نمی‌داد زیرا فرد دیگری را واجد صلاحیت نمی‌دید که بتواند مسائل مشکله را حل کند و توضیح دهد. تا آنکه طلعت معبود اراده نمودند که پرده و حجاب را از مقابل دیدگان این فاضل جوان برکنار کنند.

شرح واقعه از این قرار است: کماکان در تالار بزرگ بیت مبارک به امر حضرت بهاء‌الله میج لسی منعقد شد و عده‌ای حضور بهم رسانیدند. فاضل قائنی به اشاره مبارک در صدر مجلس و جمال مبارک در ردیف نفوس در وسط اطاق و ملاصداق خراسانی نزدیک در جلوس کرده بودند. حضرت بهاء‌الله با دست‌های مبارک به میهمانان چای عنایت می‌فرمودند. یکی از حاضرین سئوالی در کیفیت و مبدا خلقیت طرح می‌نماید. (۳۰) نبیل اکبر که خود را اعلم و در مراتب حکمت اکمل می‌دانست شروع به جواب می‌کند. حضار همگی ساکت و متوجه استماع گفتار ایشان بودند مگر جمال مبارک که گاهگاهی در ضمن تصدیق، بعضی از مطالب را توضیح داده و تبیین و اصلاح می‌نمودند. کم‌کم رشته صحبت را تماماً به دست گرفته به نحوی که فاضل قائنی متوجه می‌شود که او ساکت و حضرت بهاء‌الله ناطق‌اند. به قدری مطالب بدیع و جامع و کامل بود که فاضل قائنی به حالت اضطراب افتاده و چنان خود را باخته بود که دیگر بیانات مبارکه را نمی‌شنید. فقط از حرکت لب‌های مبارک می‌دید که هنوز سلسبیل عرفان از فم مطهر جاری است. از جلوس در صدر مجلس خجل و پریشان شد و با بی‌صبری انتظار اتمام بیانات مبارکه را داشت. همانند گنجشک ضعیفی که از چنگال شاهین رها شده باشد با اتمام بیانات به بیرون شتافت و سرش را سه دفعه به دیوار زد و خود را ملامت نمود که خاک بر سرت که تا این مدت چشم حق بینت کور بود. (۳۱)

جمال مبارک جلسه دیگری در کاظمین در منزل حاجی عبدالمجید شیرازی ترتیب دادند و در آنجا اسرار خلقیت و ایجاد موجودات را تشریح فرمودند. نبیل اکبر می‌گوید "که جوهر گفته‌های حکمای اولین و آخرین در مقایسه با آن، حکم الفاظ یاوه کودکان را داشت". (۳۲) حضرت بهاء‌الله در لوح حکمت اشاره به آن جلسه نموده می‌فرمایند: "اِنَّا بَيْنَاكَ اِدْكُنَا فِى الْعِرَاقِ فِى بَيْتِ مَنْ سُمِّيَ بِالْمَجْدِ اسْرَارَ الْخَلْقِ وَ مَبْدَاَهَا وَ مُنْتَهَاَهَا وَ عَلَتْهَا فَلَمَّا خَرَجْنَا اِقْتَصَرْنَا الْبَيَانَ بِاَنَّهٗ لَا اِلَهَ اِلَّا اِنَّا الْقُفُورُ الْكَرِيمُ". (۳۳)

برای رهائی از هر گونه تردید، نبیل اکبر عریضه‌ای حضور مبارک تقدیم داشت و تقاضا می‌کند که خود را معرفی نمایند. روز بعد حضرت سرالّٰه الاعظم حامل لوحی برای ایشان بوده‌اند که در آن جمال مبارک علاوه بر عبودیت صرفه و اظهار مطالب عمیق عرفانی، مقامات بی چون و چرای خود را بیان می‌فرمایند. بدین وسیله این جوان دانشمند به طراز ایمان مزین گردید و مراتب علم و حکمت لدنی را از سرچشمه فیض فیاض کسب نمود. مجدداً عریضه‌ای تقدیم کرد و پس از اظهار عبودیت و فنا، تقاضای تکلیف آینده می‌نماید. حضرت بهاء‌الله به ایشان دستور فرمودند به وطن مراجعت کند و حکیمانه به اعلاّٰی کلمه‌الله بپردازد.

خدمات تبلیغی در ایران

در بازگشت به ایران (۱۲۷۵ ه. ق. ۱۸۵۹ م) نبیل اکبر با احترام و پیشواز جمع کثیری از علما و رؤسای بیرجند و قائنات و تجار و کسبه وارد بیرجند شد. مقدمش را امیر و حاکم شهر، امیر علم خان ملقب به حشمت الملک، بسیار عزیز و گرامی دانست. پس از چندی در حضور او فاضل قائنی با اجله علمای آن دیار مباحثه نموده و قدرت استدلال و احاطه وسیع وی در مراتب علمی، دیانتی و فلسفی بر همگان ثابت گردید. امیر هفته‌ای دو بار ایشان را در دارالحکومه که در یک فرسخی بیرجند واقع بود دعوت نموده از حضورش استفاده علمی و فلسفی می‌کرد. علاقه و احترام امیر علم خان به فاضل قائنی آتش حسادت و بغض علما و طلاب را برافروخته در صدد اذیت و آزار و تحقیر ایشان برآمدند. با موافقت امیر و برای امتحان و سنجش میزان معارف وی، مجلسی برای مباحثه با بزرگترین عالم آن نواحی ملا ابراهیم، که سنی و به فضل و دانش معروف بود، ترتیب دادند. در جلسه مباحثه پس از بحث در مسائل مختلفه، احاطه وسیع نبیل اکبر در امور الهی، فلسفی و اصولی کاملاً آشکار شد و ملا ابراهیم تفوق مقام علمی ایشان را اذعان نمود. شرح آن جلسه و آزمایش دانش و اطلاع فاضل قائنی از امور دیانتی و علمی را نبیل زرنندی در مثنوی درباره ایشان ذکر کرده است. پس از آن جلسه، احترام و ارادت اهالی شهر و افراد صاحب مقام نسبت به نبیل اکبر افزون شد و آوازه شهرتش به اکثر شهرهای خراسان رسید و در قائنات محراب و منبر به او واگذار شد.

نبیل اکبر به زودی لب به تبلیغ گشود و مراعات حکمت در مطالبی که بیان می‌کرد، نمی‌نمود. ایشان اولین فردی است که علم امر را در صفحات قائنات برافراشت. نخستین شخصی که توسط وی ایمان آورد آقا حسین درخشی است که بعداً به جوان روحانی ملقب گردید. اقارب، بستگان و سایر دوستان آقا حسین نیز توسط وی به حضور فاضل قائنی رسیده به شرف ایمان نائل شدند. افراد دیگر مانند ملا آقا بابای سرچاهی و حاجی آقا محمد، برادر جوان روحانی و آقا میرزا علی نایب الحکومه و آقا میرزا باقر برادرش و میرزا مهدی صدرالعلماء و میرزا ابوالقاسم به حضور نبیل اکبر رسیده و بعد از استماع پیام حق به شرف ایمان فائز شدند. در قریه سرچاه نیز گروهی ایمان آوردند که از جمله ایشان ملا محمد مقدس و میرزا محمد علی ملقب به نبیل که هر یک به نوبه خود در مراتب تقدیس

و تنزیه و امانت مشاربالبنان بودند. در مدت کوتاهی در قائنات قریب یکصد و پنجاه نفر اقبال به امر نمودند. (۳۴)

اقامت ایشان در قائنات در حدود دو سال و نیم طول کشید. با وجود مخالفت شدید علما و آزار و مشقّات وارده، ثمره هدایت نفوس در آن بلاد، ستاره‌های درخشانی است که تا ابد در آسمان این امر عظیم درخشان و نمایان خواهند بود. شکایات مکرّر و تحریک علمای قائنات به خصوص سید ابوطالب مجتهد سبب تبعید ایشان به مشهد شد. فاضل قائنی دوران یکساله راحتی را در آن شهر گذرانید زیرا امیر شهر، شاهزاده مراد میرزا حسام السلطنه، مقام علمی و روحانی وی را شناخته و نهایت احترام را در حق ایشان مبذول می‌داشت. در زمان حکومت پسرش مؤید الدوله، نبیل اکبر سفر دیگری به مشهد نمود و همانند دوران پدر، از اکرام و احترام پسر برخوردار شد.

در سال ۱۲۸۶ ه. ق. (۱۸۶۹-۱۸۷۰م) نبیل اکبر مجبور به ترک قائنات شد و مأمورین سلطانی ایشان را به طهران بردند. در طهران نیز لحظه‌ای آرام ننشسته به تبلیغ امر بدیع و تشویق مؤمنین مشغول گردید. ایشان در حدود سه سال و نیم در طهران سکونت گزید و در این مدت آوازه شهرت وی در همه جا پیچیده بود. در محافل و مجالس با افراد با نفوذ و دانشمند شهر ملاقات نموده و در پیشرفت امر در آن شهر بسیار مؤثر بود. در اواخر اقامت در طهران سخت مورد تعقیب دشمنان بود و چون مأمورین و چاوشان در همه نقاط در جستجوی ایشان بودند لذا عمامه را از سر برداشته کلاه بر سر نهاد.

ناصرالدین شاه به درخواست حاج ملاً علی کنی مجتهد معروف و بانفوذ ایران برای دستگیری فاضل قائنی دستور اکید صادر کرد. میرزا حسین خان صدراعظم قزوینی که به نبیل اکبر ارادت داشت محرمانه این خبر را به وی رسانید. خروج از شهر نیز به سبب وجود مأمورین و مراقبین برای دستگیری ایشان خطرناک بود. با همراهی جنابان نیر و سینا که هر دو سید و مورد احترام عوام بودند فاضل قائنی از کوچه و بازار و خیابان‌های طهران گذشته و از شهر خارج و از طریق دروازه حضرت عبدالعظیم و اشتهازد به قزوین وارد شد. پس از مدت کوتاه اقامت در آن شهر در سال ۱۲۹۱ ه. ق. (۱۸۷۳-۱۸۷۴م) اجازه تشرف به ارض اقدس یافته و در عکّا به حضور محبوب عالمیان نائل گشت. به دستور جمال مبارک در بازگشت به ایران به تبلیغ ادامه داده مدتی در آذربایجان و شهرهای آن استان به نشر نفحات پرداخته با اساتید و اهل علم و ادب ملاقات کرد و ایشان را حیران و شیفته بیان فصیح و کمالات خود نمود.

نبیل اکبر در مسافرت‌های تبلیغی به زنجان، اصفهان، یزد، کرمان، شیراز و سایر نقاط ایران نفوس کثیری را به شناسائی مظهر امر هدایت کرد و مشام مستعدین را به نفحات مسکّیه الهیه معطر نمود. به امر مبارک برای بار سوم به خراسان توجّه نموده و به همراهی برادرزاده خود آقا شیخ محمد علی قائنی به نواحی مختلف مانند قوچان، نیشابور، سبزوار، طبس و مشهد رفته و در همه جا با علما و افراد مؤثر ملاقات و ابلاغ کلمه‌الله نمود.

در مراجعت به قزوین و طهران با خطر دستگیری و تهدید به قتل مواجه گردید و حضورش در پایتخت نه تنها برای خود او بلکه برای احبا نیز ایجاد خطر نموده بود و به

قول خودش چنان به ایمان به امر بهائی معروف و مشتهر گشته بود که ایران با تمام وسعتش نمی‌توانست وی را نگهداری کند.

زیارت مولای عزیز در عکا و افتخار دریافت لوح حکمت

فاضل قاضی در سال ۱۲۹۱ ه. ق. (۱۸۷۴م) به محضر حضرت بهاء‌الله در عکا به بیت عبود مشرف شد و مدتی در ارض اقدس ساکن گردید. لوح منیع حکمت از کلک مشیت به زبان عربی به افتخار ایشان نازل شد و در این لوح جمال مبارک لقب "نبیل اکبر" را به فاضل قاضی عنایت فرمودند. (۳۵) اهمیت و مقام این لوح عظیم در مقاله دیگری در این مجموعه به تفصیل ذکر شده است.

مخالفت و صدمات وارده در ایران

مخالفت و دشمنی با نبیل اکبر به سبب حسادت و کوته‌بینی علما و طلاب بود که نمی‌توانستند فردی شایسته‌تر و دانشمندتر از خود را بپذیرند و از عظمت و هیمنه این مرد بزرگوار رعب در دل احساس می‌کردند. دیگر آنکه جناب نبیل اکبر زبان به تبلیغ گشوده لحظه‌ای آرام نداشت و در مساجد و معابر مژده ظهور جدید را به همگان ابراز می‌کرد. علما علاوه بر توطئه و دسیسه در خلوت، علناً در مساجد و بر منابر زبان به لعن و هتک گشوده نسبت‌های نالایق به ایشان می‌دادند و مجتمعاً عریضه حضور شاه نوشتند و در نزد امیر قاضی از او بدگویی می‌کردند. به زودی دوستی و احترام امیر علم خان به دشمنی مبدل گردید و تصمیم به دستگیری و آزار فاضل قاضی گرفت.

نخستین ضربه وارده هنگام مراجعت ایشان از شهرک کلاته عرب (به قولی قریه افضل آباد) (۳۶) پس از نامزدی با دختر خانمی از آن ناحیه بود. به دستور امیر علم خان، ایشان را از اسب پیاده کرده چکمه‌های وی را درآوردند و آنها را پر از ریگ کرده به گردنش آویزان کرده او را با پای برهنه از روی خار و خاشاک به آن قریه برگردانیدند. سپس پاهای ایشان را زیر شکم الاغ بسته سواره در معابر شهر گردش داده تازیانه می‌زدند و بعد در محلی به نام سرچاه عماری که نزدیک کویر لوت و نقطه بسیار بدآب و هوائی بود، محبوس کردند. پس از دو ماه گرسنگی و تشنگی او را مجدداً به بیرجند برگردانده و در منزل داروغه زندانی کردند. داروغه به علت خوابی که خانمش دیده بود با فاضل قاضی با احترام رفتار کرد و به زودی وی را آزاد کرد و به نوفرست فرستاد. (۳۷)

علما و روحانیون قائنات به خصوص سید ابوطالب، راحت ننشسته بساط دسیسه و بدگویی را مجدداً به راه انداختند و سبب شدند که ایشان را به مشهد احضار کنند. به اغوای سید ابوطالب و دریافت رشوه، مجید بیک که مأمور بردن نبیل اکبر به مشهد بود، در راه صدمات بدنی بسیار شدیدی به ایشان وارد کرد. در مشهد با اینکه سلطان مراد میرزای حسام السلطنه والی شهر، ایشان را آزاد کرد و نهایت احترام را در حق وی مجری داشت ولی سید ابوطالب به علمای صاحب قدرت مراسلاتی نگاشت و حتی خود به عتبات عالیات رفته و شخصاً یکی از مجتهدین بنام آقا مهدی را ملاقات نمود تا بتواند فتوای قتل فاضل قاضی را بگیرد که بی‌اثر ماند. به توصیه سید ابوطالب اموال و املاک نبیل اکبر در قائنات ضبط گردید.

وی حکومت را وادار کرد که ایشان را در تاریخ ۱۲۸۶ ه. ق. (۱۸۶۹ م) از قائنات اخراج و به طهران روانه کنند.

در دوران سه سال و نیم اقامت در طهران علمای بزرگ آن شهر چون سید صالح عرب و سید صادق سنگلجی و مجتهد بانفوذ و با قدرت حاجی ملاعلی کنی به دشمنی با نبیل اکبر برخاسته در صدد قتل ایشان برآمدند. به دستور ناصرالدین شاه داروغه طهران در همه نقاط جاسوس تعیین کرده و مأمورین دولتی درصدد دستگیری وی بودند. ایشان عمامه را از سر برداشته از کلاه استفاده می‌کرد تا شناخته نشود و دایم تغییر محل می‌داد و بیشتر از یک تا دو هفته در محلی نمانده به تدبیر و حکمت از چنگ دشمن فرار می‌کرد. معاشرت و رابطه با نبیل اکبر برای آشنایان و نزدیکان نیز ایجاد خطر می‌کرد. به عنوان مثال دکتر بخشایش جوانی شانزده ساله که همشیره‌اش با فاضل قائنی ازدواج کرده بود به وسیله داروغه گرفتار شد و به قدری او را با ترکه‌های ترکتک زدند که یکی از اعضای عالی رتبه داروغه مداخله کرده و به اعتراض می‌گوید: "رحم و مروّت کجا رفته و چرا این طفل را این گونه آزار می‌دهید." در جواب داروغه اظهار می‌دارد که حکم شاه است و باید فاضل قائنی پیدا شود. (۳۸)

مسافرت نیز برای نبیل اکبر خالی از خطر نبود زیرا ناصرالدین شاه به اصرار و توصیه علما دستور داده بود که ایشان را در هر جا هست گرفتار و به طهران روانه نمایند. در اکثر نقاطی که مسافران در طول راه برای استراحت پیاده می‌شدند جاسوس گذارده بودند و حتی مأمورین دولتی قبل از اینکه فاضل قائنی به نقطه‌ای برسد در محل حاضر می‌شدند. در مسافرت‌های تبلیغی در خراسان حتی حاکم بهائی و مقتدر طبس، عمادالملک نیز به سبب غوغا و شورش علما از پذیرفتن ایشان که به دعوت وی عازم آن شهر بودند خودداری نمود. (۳۹)

خروج از ایران و مسافرت به روسیه

در اوائل سال ۱۳۰۹ ه. ق. نبیل اکبر تصمیم به ترک خاک ایران گرفته به طور ناشناس همراه با برادرزاده خود آقا شیخ محمد علی قائنی از راه خراسان عازم عشق آباد شدند. در سبزوار جاسوسان ایشان را شناخته و در محل حکومتی شهر بازداشت می‌شوند. والی سبزوار که از شاهزادگان قاجار بود از مقام و فضل و کمال فاضل قائنی آگاهی داشت. پس از اظهار تأسف که فرد دانشمند و عالیقدری چون او پیروی میرزا حسین علی نوری کرده است از توقیف و قتل ایشان خودداری کرده از او قول می‌گیرد که هر چه زودتر شهر را ترک کند. در قوچان نیز مورد احترام حاکم شهر، حسین قلی خان شجاع‌الدوله قرار گرفت و پس از تهیه وسائل لازم برای سفر و خرید دو رأس الاغ، مابقی مسافرت را تا سر حد ایران و روسیه بدون خطر می‌گذرانند.

در سرحد ایران آقا شیخ محمد علی متوجه می‌شود که تذکره یا اسنادی که برای خروج از مرز لازم بود، در دست نیست و بی‌نهایت نگران می‌گردد. جناب نبیل اکبر به برادرزاده خود اطمینان می‌دهد که با توکل به خداوند و خواندن دعائی از حضرت باب که برای رفع حاجات نازل شده خطری متوجه آنان نخواهد شد. به دستور ایشان هر دو از الاغ‌ها پیاده

شده سر را به زیر انداخته و از مرز ایران رد می‌شوند. مأمورین مرز به این مسافران سلام کرده تعارف به چای می‌کنند ولی جناب نبیل اکبر عذر خواسته کمی وقت را بهانه می‌کند و از مرز می‌گذرند. در مرز روسیه نیز عده‌ای از اعضای گمرک و مأمورین کنترل ایستاده بودند و درخواستی برای هویت آنها نکردند بلکه با کمال احترام با این دو مسافر رفتار کرده و نبیل اکبر و آقا شیخ محمد علی قائنی به راحتی به مقصد خود که عشق آباد باشد، رسیدند. حسن فوادی در کتاب مناظر تاریخی نهضت امر بهائی در خراسان علت انتخاب عشق آباد را اراده جمال مبارک می‌داند. (۴۰)

دوران اقامت در روسیه

نبیل اکبر ابتدا در عشق آباد ساکن شد و به نشر امرالله مشغول گردید. در جلسات تبلیغی متعددی که برای ایشان ترتیب داده شده بود، صحبت می‌کرد و علاقمندان به ملاقات و استماع بیانات نبیل اکبر موفق به استفاده از علم و دانش ایشان گردیدند. در این مدت با افراد صاحب نفوذ و مؤثر و علمای آن دیار آشنا شد و به همراهی جناب ابوالفضائل گلپایگانی که ساکن عشق آباد بود در مجالس مختلف شرکت نموده حقایق امر جمال قدم را اثبات می‌کرد.

در اوایل ۱۳۰۹ ه. ق. (۱۸۹۲م) برای نشر نفعات الله و دیدار جناب محمود افغان به بخارا سفر کرد. در آن بلاد نیز عده زیادی از فضلا و علما و اهالی آن دیار از فضل و دانش ایشان بهره‌مند شدند. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند که مقدمات استقرار امر در صفحات بخارا و سمرقند توسط نبیل اکبر و جناب ابوالفضائل فراهم گردید. (۴۱) (مضمون)

پایان حیات

نبیل اکبر در روز ۹ ذیحجه ۱۳۰۹ ه. ق. (۶ جولای ۱۸۹۲ م) پس از بیماری کوتاهی در بخارا به ملکوت ابهی صعود نمود. یکماه قبل از صعود، لوحی از قلم جمال قدم به اعزاز ایشان نازل شد که در آن فرموده‌اند "نبیلی فامش علی اثر قدمی". فوت ایشان در حدود شش هفته بعد از صعود حضرت بهاء الله واقع شد و به فرموده حضرت عبدالبهاء "والحمد لله خاتمه اللطاف بادیة اللطاف گشت علیه بهاء الله الابهی و نورالله مرقدہ بانوار ساطعة من ملکوت الابهی و ادخله فی جنة اللقاء و اخلده فی ملکوت الابرار مستغرقاً فی بحر الانوار". (۴۲)

حضرت عبدالبهاء زیارت نامه‌ای به افتخار نبیل اکبر نازل فرمودند و در لوحی به محفل روحانی عشق آباد دستور دادند که هر سال نه نفر را انتخاب نمایند که به بخارا رفته و از قبل حضرت عبدالبهاء زیارت نامه را بر سر مزار ایشان تلاوت کنند. پس از بیست سال حسب الامر مبارک جسد نبیل اکبر را به عشق آباد انتقال دادند و در گلستان جاوید آن شهر به خاک سپردند. حکمت این امر بعدها که قبرستان بخارا را به دستور حکومت ویران کردند بر احباً روشن شد. صورت لوح حضرت عبدالبهاء برای زیارت مرقد جناب نبیل اکبر اینست. (۴۳)

ای یاران الهی نفوسی که به امرالله خدمت نمودند و به نشر نفعات پرداختند و جانفشانی نمودند و از راحت و آسایش خویش گذشتند و از عزت دنیویه چشم پوشیدند و صدمات شدید دیدند این نفوس در ملکوت ابدی مذکورند و در ملاء اعلی معروف و موصوف. ستاره عزت ابدیه آن نفوس مبارکه از افق تقدیس الی الابد ساطع و لائح حتی در این جهان نیز مطاف نفوس مؤمنه هستند لهذا باید به جهت یوم پنجم جمادی الاول نفوسی به عدد اسم اعظم انتخاب گردند و در نهایت روح و ریحان توجه به بخارا کنند و از قبل عبدالبهاء زیارت مرقد معطر جناب نبیل اکبر آقا محمد قائی نمایند و این عمل سبب تأیید و توفیقات الهیه گردد و مشام روحانیان از رائحه طیبه محبت الله معطر و معنبر شود. اما نباید کسی گمان کند که غیر حق، حاجت نفوس را روا نماید و یا آنکه غیر جمال مبارک قوه نافذه در حقایق اشیا دارد اما در محل مرقد احبای الهی که مقرب درگاه کبریا هستند اگر نفسی دعا نماید به جهت نظر عنایتی که به آن شخص است تأییدات اسم اعظم البته حاصل شود و علیکم التحیه و الثناء ع

در حاشیه این لوح به خط مبارک این عبارت را مرقوم فرموده‌اند: و اگر در پنجم جمادی الاولی میسر نشد در هر بیست و هشتم شعبان که یوم شهادت حضرت اعلی است روحی و کینونتی له الفداء عزم زیارت فرمایند.

ابلاغ کلمه به اهل دانش و بینش

مقام علمی و روحانی نبیل اکبر، او را با بزرگان و علمای دین آن زمان روبرو نمود. علمای فقه و اصول اسلامی و متبحرین در حکمت و فلسفه، از احاطه وسیع این دانشمند در مراتب علمی و روحانی و ژرفای دریای محفوظات او و تبخرش در استدلال و اثبات حقیقت اطلاع داشتند. عده قابل ملاحظه‌ای علاقه‌مند به ملاقات و مذاکره با ایشان در مراتب علمی و روحانی بودند و همگی اذعان به برتری و تفوق او در میدان مباحثه و ارائه دلائل حقایق می‌کردند.

ملاقات ایشان با جناب ابوالفضائل گلپایگانی پیش از ایمان آن فاضل بزرگ اثر عمیقی در این شخص شخیص گذاشت و جناب ابوالفضائل پس از جلسه مباحثه با ایشان به آقا شیخ هادی نجم‌آبادی که در آن مجلس حاضر بوده می‌گوید "شهد الله احدی را قدرت مقابله و مباحثه با این عالم جلیل نتواند بود" (۴۴) یکی دیگر از افرادی که پس از مصاحبه و بحث با نبیل اکبر به شرف ایمان فائز شد میرزا حسن ملقب به "ادیب" می‌باشد. در سال ۱۳۰۶ ه. ق. (۱۸۸۹ م) پس از بحث و مکالمه مفصل با جناب نبیل اکبر که تمام شب به طول انجامید به حقانیت دعوی حضرت بهاءالله اذعان کرد و به نور ایمان منور شد و به زودی به افتخار مقام ایادی امرالله نائل گشت. جناب ادیب در زمره حواریون حضرت بهاءالله نیز می‌باشند.

نبیل اکبر در مدت اقامت در کشور روسیه نیز دقیقه‌ای آرام ننشسته و در عشق آباد مزده امر جدید را به بزرگان و مستعدین می‌داد. افرادی مانند ملامحمد قاضی سابق عشق آباد اشتیاق زیاد به ملاقات آن فاضل جلیل داشته و در جلسات مختلفی که برای مباحثه و بحث ترتیب داده می‌شد ایشان و جناب یحیی بیک از متمولین بانفوذ آن دیار و کاپیتان الکساندر تومانسکی از جمله کسانی بودند که با فاضل قائی ملاقات کرده از ظهور امر جدید اطلاع حاصل کردند. در بخارا نیز فضلی آن نواحی را از فضل و کمال خود مبهور و حیران نموده باعث ایمان عده زیادی به امر گردید.

خصوصیات فکری و اخلاقی نبیل اکبر

آنچه نبیل اکبر آقا محمد فاضل قاضی را از هم‌دوره‌های خود ممتاز و مجزاً می‌نماید، حالات ویژه فکری و برخورد و روابط وی با دیگران است.

ایشان دارای استعدادی خارق‌العاده بود. قدرت فراگیری و قوت حافظه وی، دوست و دشمن را به شگفتی و تعجب می‌انداخت. این بزرگوار از تعلیم و تدریس دو تن از بزرگترین و عالیقدرترین استادان دنیای اسلام استفاده کرد. در اندوختن دانش و فضل به حدی رسید که به اذعان خود آن دانشمندان در پایان تحصیل هم‌ردیف و هم‌پای آنان و از تعلیم و راهنمایی ایشان بی‌نیاز و مستغنی گردید. (۴۵) حاج ملاهادی سبزواری و شیخ مرتضی انصاری احترام ویژه‌ای به این جوان فاضل می‌گذاشتند.

نبیل اکبر استعداد خداداده و وقت خود را در راه عبث و بیهوده تلف ننمود. نمونه آن ادامه تحصیل در رشته فقه و اصول در مدت شش سال در عتبات عالیات است. با اینکه پس از ایمان به حضرت نقطه اولی، نیازی به آگاهی از علوم و اصول گذشته نداشت، معذک حاضر شد که شش سال زحمت تحصیل را تحمّل کند تا از همه علوم اسلامی بهره برده فردی جامع‌العلوم گردد. نبیل اکبر راجع به ادامه تحصیل در رشته فقه و اصول چنین می‌گوید: "علت ادامه تحصیل برای این بود که معترضین نتوانند بگویند که فلانی جز فن حکمت از فنون سائره علم بی‌بهره و از اصول مناہج دین و اسرار احکام خیرالمرسلین بی‌خبر و بی‌نصیب بود. لہذا با علم و یقین به اینکه با ظهور امر بدیع بساط علوم رسمیه منظوی و به طلوع این نیر اعظم انوار این فنون متداوله منظمس گردیده دیگر زحمت تحصیل آن عبث و بی‌فایده و از برای امثال این جانب از قبیل اکل از قفاست معذک بر خود نپسندیدم که از این جهت مورد ایراد و معرض اعتراض گردم و خصم را مجال ایرادی باشد." (۴۶)

نبیل اکبر دارای اراده‌ای محکم و شکست‌ناپذیر بود و آثار آن از همان اوایل جوانی وی آشکار بود. در بازگشت از سبزواری و آگاهی به عدم رضایت پدر از رشته انتخابی، در اظهار عقاید خود با آنکه می‌دانست سبب ملامت پدر می‌شود ترس و خوفی نداشت و آشکارا آن را ابراز می‌نمود که بارها باعث اختلاف لفظی شده به حدی که مجبور می‌شود به سبزواری مراجعت کند. اراده آهنین وی با جرأت و تهوری که در ابراز افکار و ابلاغ کلمه الهیه داشت اهل دین و دانش و زمامداران وقت را به شگفتی و تا حدی به رعب می‌انداخت. بهترین مثال نامه‌های ایشان به علما و زمامداران آن دوران است که با شہامتی بی‌نظیر، اشتباه و تعصب و کوتاه‌نظری بی‌اساس آنان را برایشان ثابت کرده و راه صحیح را در پیش پای آنها می‌گذارد. (۴۷)

نبیل اکبر به احاطه خود در مراتب علمی و فلسفی و امور دنیائی به خوبی واقف بود و به هوش و فراست خود اعتماد داشت، قدرت و نفوذ کلام و سلاست تقریر وی نیز به آن کمک کرده و به گفته خودش: "منظور از این عبارتها این بود که بدانید ما می‌دانیم و گول نمی‌خوریم و به همین دعوی تفوق بر خلق می‌نمائیم" (۴۸). حضرت عبدالبهاء درباره وی در تذکره‌الوفا می‌فرمایند که وی "شخصی بی‌نظیر بود- شخص جامعی بود و برهان لامعی

داشت هم مجتهد بود هم حکیم هم عارف و هم کاشف در علوم ادبی، فصیح و بلیغ بود و ناطقی بی نظیر، سپس می‌فرمایند "جامعیّتی عظیم داشت." (۴۹)

نبیل اکبر شخصی فوق العاده تیزهوش و فطرتاً روانشناس بود. حرکت سیما و تجلّی حالات افراد از نظرش نادیده نمی‌گذشت. در شناسائی حقانیت حضرت اعلی تغییر حالت سیّد یعقوب شاید بیشتر از سخنان وی، او را به فکر و تأمل انداخت و به کنجکاوی وادار کرد تا آثار حضرت باب را مجدداً مطالعه کند. در بغداد نیز رفتار ملاصداق خراسانی و بعضی دیگر از ملازمین نسبت به حضرت بهاء‌الله او را به فکر مطالعه در روش و سلوک آن حضرت انداخت. در هنگام سخنرانی نیز وی ابتدا با دقت در سیما و صورت حضار نظر می‌کرد و سپس مطالبی که مناسب برای همه حاضرین باشد بیان می‌نمود.

وقار و ابهت ظاهری و نطق و بیان مؤثر ایشان که نماینده احاطه وسیع به مراتب علمی، ادبی، فلسفی، عرفانی و امور دنیائی بود، روحانیون را به خوف می‌انداخت. علمای آن دوره در مقابل ایشان جرأت صحبت و اظهار عقیده نداشتند و مناظره علمی با فاضل قائنی منجر به شرمساری و شرمندگی برای آنان می‌شد. مخالفت علما بیشتر در خفا بود و در غیبت به دسیسه و تحریک و توطئه اشتغال می‌ورزیدند. حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی در بهجت الصدور می‌نویسد: "از بزرگواری این حضرت فاضل یکی هم این بود که در تقریر و بیان بر کل سبقت داشت به شأنی که اگر می‌فرمود آب گرم و خشک است و آتش سرد و تر، کسی قوت مقاومتش را نداشت." (۵۰)

نبیل اکبر دو طلعت معبود را با علم و عقل و مطالعه در آثار و شنیدن اسرار خلقت شناخت. با دارا بودن همه خصائل و کمالات علمی و روحانی، زمانی که چشم درونیش به نور شمس حقیقت روشن شد، خود را به مثابه گنجشکی در مقابل شاهین و ذره‌ای در مقابل خورشید تابان و قطره‌ای در مقابل بحر بیکران دید. ایشان دیگر خود را در کمند ارادت حضرت بهاء‌الله اسیر دید و از آن به بعد هر گونه سختی و ناراحتی را در راهش استقبال نمود.

در زیارت نامه ایشان حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که خداوند وی را از جوهر عشق خلق کرد و با دست‌های رحمت خود تربیت نمود تا آنکه به رشد کامل رسید. سپس می‌فرمایند: با اینکه در علوم الهی و ریاضی و نظری و استدلالی تبخّر داشت و هر صاحب نظری به آن اذعان می‌کرد ولی این منابع علمی و عرفانی ایشان را قانع نکرد عطش قلب او را نشانند تا اینکه به سرچشمه علم و آگاهی تو رسید و به ساحت قدس تو مشرف شد و از رحیق بیان تو سرمست گردید (مضمون).

روش استدلال

حضرت عبدالبهاء درباره سبک استدلال نبیل اکبر می‌فرمایند: "اهل حکمت اشراق را به قواعد اشراقیون هدایت می‌نمود و عارفان را به دلایل کشف و شهود، اثبات ظهور ملیک وجود می‌کرد. اعظام شیخیه را به صریح عبارات شیخ و سیّد مرحوم اقناع می‌کرد و فقها را به آیات قرآن و احادیث ائمه اطهار دلالت می‌فرمود." (۵۱) در شناسایی حضرت باب نیز برای اثبات بطلان ادعای ایشان مجدداً شروع به مطالعه آثار و نوشتجاتی که آقا سیّد یعقوب

به او داده بود، نمود تا از روی آن آثار حقانیت ایشان را رد نماید و دیدیم که خود این مطالعه آثار سبب انقلاب روحی او گردید. این نحوه استدلال احاطه وسیع نبیل اکبر را در رشته‌های مختلف نشان می‌دهد. در لوح حکمت که به افتخار ایشان نازل شده حضرت بهاء‌الله راجع به اهمیت و نفوذ کلام و شیوه بیان تأکید می‌نماید.

مخالفین و دوستان

مخالفین

نبیل اکبر مخالفین زیادی در بین روحانیون و در مقامات دولتی و سلطنتی داشت. به اختصار چند نفری را متذکر می‌شوم:

امیر علم خان، امیر قائن، ملقب به حشمت الملک

اولین فردی است که برای دستگیری و آزار و زندانی کردن نبیل اکبر اقدام نمود. ایشان از خاندان خزیمه و از سران طوایف خزیمه عرب می‌باشد. جدش اسمعیل خان خزیمه به دعوت نادر شاه به خراسان آمد و در جنگ‌ها و فتوحات وی شرکت کرد. از آن به بعد خاندان وی اکثراً در دستگاه دولتی و ارتش دارای مقامات بلندی بوده و امیر علم خان نسل سوم این خاندان است که حکومت قائنات و سیستان را به عهده گرفت. وی مردی باهوش و درایت بود و علاقه زیاد به شرکت در محافل علما و فقها و الهیون داشت و ارباب فضل و دانش را بسیار عزیز می‌داشت. لقب "حشمت الملک" را ناصرالدین شاه برای خدماتش به او داده بود. پس از مرگ او حکومت قائنات به پسرش اسماعیل خان شوکت الملک و بعد از وی به محمد ابراهیم خان پسر کوچکش رسید. ایشان به شوکت الملک علم مشهور، و پدر امیراسدالله علم، وزیر سابق دربار در زمان شاه فقید است. (۵۲)

روابط امیر علم خان با فاضل قائنی در ابتدا بسیار صمیمانه بود. وی مقدم این جوان دانشمند را گرامی داشته و به تجلیل وی همّت گماشت. با علاقه‌ای که به علم و فلسفه داشت هفته‌ای دو روز در نزد وی تحصیل این فنون را می‌کرد و روزیروز بیشتر مفتون فضائل و کمالات نبیل اکبر می‌شد. به تدریج برای حل مسائل اصولی و امور دیانتی روز از علم و دانش ایشان استفاده می‌کرد. تعلق زیاد امیر علم خان به فاضل قائنی آتش حسد را در دل علمای آن ناحیه به خصوص سید ابوطالب روشن کرد.

به زودی ورق برگشت و بغض و رعب از نبیل اکبر در قلب امیر جایگزین عشق و علاقه قلبی او گردید. علما و دشمنان که به مقام و موقعیت وی حسد و غبطه می‌ورزیدند، شروع به بدگویی کردند و نسبت‌های نالایق به ایشان داده در مساجد شروع به لعن و تکفیر وی نمودند و در نزد امیر با سعایت و تهمت از فاضل، امیر را به خوف و غضب انداختند. امیر علم خان به تحریک علما از آن به بعد نه تنها درباره فاضل قائنی بلکه با مؤمنین دیگر نیز با نهایت ظلم و قساوت رفتار کرده اموال عدّه کثیری از بایان و بهائیان را ضبط نمود. مقدار هنگفتی جریمه مالی نیز از بابی‌ها گرفت و آنان را بی‌خانمان کرد. (۵۳)

شیخ عبدالحسین طهرانی معروف به شیخ العراقین

یکی از روحانیون بانفوذ و با قدرت ایران و مورد احترام دولت و حکومت بود. در مدرسه‌ای به اسم خود (مدرسه شیخ عبدالحسین) در طهران تدریس فقه و اصول می‌کرد. مسجد شیخ عبدالحسین یا مسجد آذربایجانی‌ها نیز به نام او در آن شهر بنا گردید. به دستور ناصرالدین شاه برای تعمیر مقامات متبرکه در عتبات عالیات (عراق) اقدام و به پاس این خدمت لقب شیخ العراقین به او داده شد. این شخص مورد توجه دولت عثمانی نیز بود. (۵۴)

شیخ عبدالحسین در ابتدای ورود نبیل اکبر به طهران وجود وی را مغتنم شمرده و غالباً با او معاشر بود و از معلومات فلسفی ایشان استفاده می‌کرد. او بود که سبب آزادی فاضل از بازداشت در منزل محمود خان کلانتر شد. در زمانی که در عراق مشغول تعمیر مقامات مقدسه بود و از حضور فاضل قائنی در بیت مبارک حضرت بهاءالله اطلاع پیدا کرد. ابتدا این خبر را باور نکرد و برای صحّت و تثبیت روایت، مأمور به عنوان جاسوس به بیت مبارک فرستاد و وقتی که صحّت خبر ثابت شد کمر به نابودی ایشان بست و از هیچ دشمنی و آزاری دریغ ننمود.

حاجی ملاعلی کنی

از علمای درجه اول و نافذ الکلمه طهران و از روحانیون بسیار متمول ایران بوده است. وی تحصیلات خود را در عراق نزد سید ابراهیم موسوی قزوینی و شیخ محمد حسن نجفی انجام داد و آثار قلمی او همه درباره اصول و فقه می‌باشد. وی در دربار ناصرالدین شاه صاحب قدرت و نفوذ بود و در امور سیاسی نیز دخالت می‌کرد. شخص بسیار حریص و پرطمعی بود و در موقع فوت ثروت هنگفتی بجا گذاشت. (۵۵) حاجی ملاعلی کنی یکی از دشمنان سرسخت نبیل اکبر و درصدد قتل وی بود. خود شخصاً از ناصرالدین شاه درخواست کرد به هر وسیله‌ای که میسر باشد فاضل قائنی را دستگیر نماید. این مرد حکم شهادت شهدای سبعة طهران و حکم شهادت جناب بدیع و عده‌ای دیگر از احبّای مظلوم را صادر کرده است.

سید ابوطالب مجتهد

یکی از سرسخت‌ترین دشمنان نبیل اکبر بود. وی که در قائنات شاهد عظمت مقام و منزلت فاضل بود نه تنها ضدیت با امر جدید داشت بلکه دشمنی خاصی با خود فاضل نیز داشت. این فرد تا آنجا که ممکن بود از فاضل بدگوئی و سعایت کرده امیر علم خان و حکومت را نسبت به ایشان بدبین نمود. در آزار و اذیت فاضل قائنی، زندانی شدن ایشان، از دست دادن اموال و منزل در قائنات تحریک وی بیش از علمای دیگر مؤثر بود. وی به احبّای آن حدود نیز آزار و اذیت بسیاری وارد نمود.

دوستان

سلطان مراد میرزا حسام السلطنه

حاکم خراسان و سیزدهمین پسر عباس میرزا نایب السلطنه و فرد بسیار لایق و مؤثر در امور مملکتی بود. در اختلافات دولت ایران با انگلیس درباره هرات شاه را در مورد از دست

دادن هرات آگاه نمود ولی میرزا آقا خان نوری آن شهر را به انگلیس‌ها واگذار کرد. لقب "حسام السلطنه" را ناصرالدین شاه برای فتوحات وی در خراسان به او داده بود. (۵۶) سلطان مراد میرزا حسام السلطنه مقام فاضل قائنی را از همان ابتدا شناخت و از وی تکریم نموده از شر دشمنان حفظ کرد و تا آخر عمرش به ایشان ارادت ورزید. نبیل اکبر در پاداش محبت وی کتابی به نام "حسامیه" تألیف کرد و بیاد دورانی که تحت حمایت ایشان در مشهد بود به وی تقدیم کرد.

ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله

پسر ارشد سلطان مراد میرزا حسام السلطنه که پس از پدر حاکم خراسان شد. او نیز مانند پدر به فاضل قائنی ارادت می‌ورزید و نبیل اکبر در دوران ولایت وی به مشهد سفر نمود و مورد محبت والی قرار گرفت به طوری که هر هفته شب‌های پنجشنبه ایشان را به کتابخانه خود دعوت می‌کرد. برای ایشان سالی صد تومان مقرری ترتیب داد. وی سالها حاکم یزد و طهران بود. (۵۷)

زندگانی شخصی

نبیل اکبر از خانواده متمولین نوفرست بود ولی قسمت اعظم دارائی ایشان را امیر علم خان، امیر قاین ضبط نمود و ایشان مابقی عمر را در نهایت سختی و قناعت گذراندند.

ازدواج

پس از بازگشت از عتبات عالیات به قائن، نبیل اکبر با دخترخانمی از اهالی قریه کلاته عرب که نزدیک قائن بود، نامزد شدند ولی این نامزدی به ازدواج مبدل نشد زیرا ایشان را به زودی بعد از نامزدی به دستور امیرعلم خان حشمت الملک به بهانه بابی بودن در همان شهر زندانی نموده و مانع ازدواج با آن دخترخانم شدند.

در اواخر دوران اقامت در طهران با همشیره دکتر عطاءالله بخشایش ازدواج کرد ولی یکماه بعد از ازدواج، ایشان به سبب دسیسه ملاعلی کنی ناچار به ترک طهران گردید.

در حدود سال ۱۲۹۹ ه. ق. (۱۸۸۳ م) زمانی که در قزوین ساکن بودند با دخترخانمی از اهالی قزوین ازدواج کرد. ایشان از خانواده فرهادی و سمندری می‌باشند. (۵۸)

نبیل اکبر تا اواخر اقامت در ایران با این خانم زندگی کرد ولی در مسافرت به عشق‌آباد ایشان و دخترشان در طهران ماندند. پس از فوت نبیل اکبر آقا شیخ محمد علی قائنی به ایران رفته و به همراهی این خانم و دخترشان ضیائیه به نوفرست رفتند و املاکی که هنوز به اسم جناب آقا محمد فاضل قائنی بود به زحمت و به قیمت نازلی به فروش رسانده به طهران مراجعت کردند.

حضرت عبدالبهاء در لوحی (۵۹) به افتخار ایشان و ضیائیه خانم او را بعد از صعود همسر عزیزش دل‌داری داده و می‌فرماید:

هو الله ورقه موقنه ضجیع من فاز بالرفیق الاعلی حضرت نبیل اکبر و امه الله صیبه ایشان علیهما
بهاء الله الابهی

هو الابهی ای ضجیع آن روح مجرد هر چند آن نجم لائح از افق این خاکدان متواری شد ولی در مطلع ملکوت ابهی در نهایت درخشندگی ساطع و لامع است. قسم به ربی وجود که آن سید اهل سجد

رخش چون شمع در انجمن ملاء اعلیٰ افروخته است و اهل ملکوت جلّ فینا هذا الوجود بر زبان رانند. سو چرا محزون و محمود، به وجد و طرب آ، و جذب و وله جو، لسان بگشا و در محافل اسماء رحمن به گلبانگ معنوی چون بلبل معانی به ترانه آ، و نور حدقه اعین و رقات موقنات صبیبه آن بزرگوار را چنان مشتعل کن که حکایت از انجذاب آن متصاعد الی الله نماید تا به نطقی فصیح به ذکر حضرت دوست در شب و روز ناطق گردد و روح مقدّس آن جان پاک را در عالم بالا شاد نماید چه نگارم که چون یاد آن نبیل جلیل نمایم قلم مهتر گردد و انامل مرتعش شود ملاحظه نما که محبت چه می‌کند و البهاء علیکما ع در لوح دیگر (۶۰) در جواب طلب مغفرت به جهت ورقه مبتهله موقنه مطمئنه مقبوله درگاه کبریاء الله ضلع من دخل حدیقه القدس و تشرّف بالرّقیق الاعلیٰ الفاضل القائنی علیها بهاء الله الابهی حضرت عبدالبهاء ایشان را به این بیانات مفتخر می‌کنند:

هو الابهی رب و رجایی و غافری و عفوی و عالم بغیوبی و ساتر لعیوبی و کاشف لکروبی هذه ورقه من ورقات شجرة الانبات و امة من امانك المؤمنات الموقنات قد انتسبت الی الرّجل الجلیل الذی فدی ذاته و روحه و جسمه و ماله و علیه فی سبیلک و نشر نفحاتک... ای ربّ هذه امة اسکرته صهباء محبتک و انعش قلبها نسیم ریاض احدیتک و رتّحها شمیم عنبر موهبتک و احتملت البلیاء و الرزایاء و الباساء و الضراء حباً بجمالک و شوقاً الی لقانک ای ربّ قرّبها الی مقعد الصدق و ادخلها فی ریاض مغفرتک و ظلّل علیها شجرة رحمانیتک و اکرم مئاها و احسن ماواها و شرفها فی جنة اللقاء متمتعة باعظم المنی و جلّ لها بانوار ساطعة من ملکوتک الابهی انک انت المقتدر المؤید الغفور الکریم. ع

آثار و نوشتجات نبیل اکبر

از تألیفات نثر و نظم جناب نبیل اکبر تنها تعداد معدودی در دست است و به طور مفصّل درباره آن در قسمت دیگر این مجموعه بحث شده است.

آثار به نثر:

شرح تصریف تفتازانی و الفیه (موسوم به بهجت المرضیه) که به زبان عربی بوده و فاضل قائنی آن را در سن پانزده سالگی تألیف نموده است. (۶۱)
رساله برای اجازه اجتهاد که اصل آن در نزد خاندان نبیل اکبر می‌باشد. (۶۲)
رساله‌ای به نام کشف الحجاب معروف به حسامیه که در دست نیست.
رساله تحفه ناصریه به فارسی که در نزد خاندان نبیل اکبر می‌باشد.
رساله‌ای در اثبات امر تألیف نموده است که حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفا به آن اشاره فرموده‌اند ولی متأسفانه در دست نیست.

مکاتبات ایشان با دوستان و مخالفین و علماء و افراد مختلف در حکومت که در بخش جداگانه در این مجموعه به تفصیل بحث شده است.

آثار به نظم:

از نبیل اکبر اشعار زیادی به زبان فارسی و عربی بجای مانده است. (۶۳)
قصیده تائیه که در سال ۱۲۷۳ ه. ق. (۱۸۵۴ م) در زمانی که ایشان در نجف اشرف بودند، سروده شده است. درباره این قصیده شرح مفصّلی در این مجموعه درج شده است.

قصاید یا مجموعه شعر عربی که متأسفانه نسخه کامل آن در دست نیست و بعضی از آنها در کواکب الدرّیه به چاپ رسیده است. (۶۴)

منظومه مثنوی به نام مثنوی شب و روز (۶۵)

یک رباعی (۶۶)

نامه منظومی برای جناب ورقا (۶۷)

الواح نازله به افتخار نبیل اکبر

در بخش جداگانه این مجموعه شرح این الواح به تفصیل داده شده است که عبارتند از:

لوح حکمت (۶۸)

الواح متعدّد به زبان فارسی و عربی

زیارت نامه از حضرت عبدالبهاء

در تذکرةالوفا شرح حال ایشان را حضرت عبدالبهاء به تفصیل بیان فرموده‌اند (۶۹)

زیارت نامه به افتخار نبیل اکبر:

متن کامل زیارت نامه در این جلد به چاپ رسیده است.

زیارت نامه به افتخار نبیل اکبر دارای لحن ویژه و بسیار زیبا و سبک ادبی عالی عرب می‌باشد. در این زیارت نامه عظمت و ارزش نبیل اکبر در دوران اولیّه امر منعکس شده و مقام ویژه‌ای که این شخص در دنیای امر دارا بوده روشن می‌گردد. مولای عزیز حضرت عبدالبهاء در این زیارت نامه از روش براعت استهلال استفاده نموده‌اند و با آوردن مترادف‌های بسیار زیبا به تأثیر کلام افزوده‌اند. زیارت نامه مفصل و شامل سه قسمت است:

قسمت اول حاوی اظهار اندوه و غم بسیار شدید حضرت عبدالبهاء درباره از دست دادن این فرد عزیز است. ایشان بدون وی اظهار تنهایی و بی‌پناهی نموده و از فقدان کسی که سبب آرامش و شفای دردهای ایشان است آه و ناله می‌کنند و نبیل اکبر را مخاطب قرار داده می‌فرمایند که تو سبب آرامش من و شفای دردهای من بودی بعد می‌فرمایند که از این مصیبت رشته صبرشان پاره شده و ارکانشان از هم پاشیده شده است.

قسمت دوم راجع به نبیل اکبر است که می‌فرمایند که او را خداوند از جوهر عشق خلق کرد و با دست‌های خود تربیت نمود تا اینکه به رشد کامل رسید. سپس راجع به مقامات علمی او صحبت می‌فرمایند و اینکه این منابع و سرچشمه‌های علمی او را قانع نکرد و عطش او را تسکین نبخشید تا اینکه به ساحت تو (حق) و به شرف لقای تو موفق شد، سپس قیام کرد. حضرت عبدالبهاء درباره صدمات وی صحبت می‌فرمایند ولی او با وجود همه بلاها شادمان بود تا اینکه واقعه عظمی (صعود جمال مبارک) فرا رسید. در این لحظات ندا کرد که خدایا مرا به جوار رحمت خود ملحق کن. ندای وی قبول شد و او منجذباً به مقعد صدق الهی راجع گردید. سپس مولای عزیز دعا می‌فرمایند که به نبیل اکبر نیز بقای ابدی عنایت شود.

قسمت سوم خطاب به زائر تربت ایشان است که می‌فرمایند که این آرامگاه حاوی جسدی است که در سبیل الهی هر نوع مشقتی را تحمل و به اسم او ندا بلند نموده و اهل آفاق را هدایت کرده است. با اینکه جسدش در خاک است ولی روحش در افق اعلی و ملکوت ابهی می‌باشد. چون نبیل اکبر در راه حق مصائب شدیده را تحمل نمود لذا این فرد مقام شفاعت را دارا می‌باشد و توسط وی باران برکت و رحمت بر زائر خواهد بارید.

مثنوی درباره حیات نبیل اکبر

به دستور حضرت عبدالبهاء ملاً محمد علی زرندی ملقب به نبیل اعظم زندگانی نبیل اکبر را به مثنوی سروده است. نسخه کامل آن در این مجموعه درج شده است.

دودمان نبیل اکبر

هوالابهی

متعلقان نجم بازغ افق ملکوت حضرت نبیل اکبر علیه بهاء الله

ای بازماندگان آن کوکب مشرق در افق ملکوت ابهی هر وقت که به یکی از شماها نامه نگارم مشامم معطر گردد و مذاق جان و کام وجدان پر شهید و شکر شود زیرا ذکر آن روح مجسم از قلم صادر گردد پس ملاحظه کنید که این چه حالت است و چه موهبت که آن نور تقدیس و جوهر توحید به آن فائز گردید پس شما شکر نمائید که در ظل الطاف جمال قدم ملحوظ نظر عنایتید و مشمول عواطف سلطان ربوبیت در جمیع اوقات در نظرید و البهائ علی اهل البهائ ع (۷۰)

برادران نبیل اکبر

آقا محمد قاننی دارای شش برادر بود که دو برادرشان از مادر دیگر بودند. (۷۱) برادرانشان به نام‌های آقا علی، آقا محمد حسن، آقا محمد حسین و آقا زین العابدین معروف بودند. نام دو برادر ناتنی ایشان در اختیار نویسنده این مقاله نیست. اخوان نبیل اکبر همگی توسط ایشان به شرف ایمان فائز شدند ولی به علت خوف از دشمنان معتقدات خود را تا مدتی ظاهر نمی‌کردند. دودمان نبیل اکبر همگی در ظل امر بوده و در نقاط مختلف دنیا از جمله ایران اقامت داشته و به خدمت مشغولند.

اولاد نبیل اکبر

ایشان دارای یک دختر بودند به نام ضیائیه خانم که ثمره ازدواج نبیل اکبر در قزوین با دختر خانمی از خانواده فرهادی و سمندری بود. (۷۲) ضیائیه خانم مدتی در قزوین و سپس با والدین در طهران مقیم شد. هنگامی که نبیل اکبر مجبور به ترک وطن شد ضیائیه خانم با مادر در طهران ماند و سپس بنا به وصیت پدر وقتی به سن قانونی برای ازدواج رسید با پسرعموی خود آقا شیخ محمد علی قاننی در سال ۱۳۱۴ ه. ق. ازدواج کرد. پس از ازدواج در طهران ساکن بود تا زمانی که آقا شیخ محمد علی به فرموده حضرت عبدالبهاء از عشق آباد برای دیدار خانواده به طهران مراجعت می‌نماید. ضیائیه خانم تصمیم می‌گیرد که به همراه شوهر با دو اولاد خود به عشق آباد رفته و در آن شهر اقامت نماید. ایشان در تمام مشقات و گرفتاری‌های وارده ثابت و راسخ و در اکثر ایام به تنهایی بار اداره امور زندگانی و تربیت هفت اولاد را به دوش کشیدند. لوح مبارک حضرت مولی الوری به افتخار ایشان بهترین گویای زندگانی آن کنیز آستان الهی است (۷۳):

عشق آباد امه الله المقربه ورقه طیبه رحمانیه صبیبه حضرت فاضل جلیل جناب نبیل اکبر علیه بهاء الله الابهی

ای یادگار آن سرور ابرار هر چند از بدایت حیات تا به حال در سیل ذوالجلال غریب و گرفتاری و مورد مشقت و زحمت بی‌شمار ولی همیشه کنیزان عزیز الهی آشفته و سرگشته و اسیر مشقت و بی‌قراری بودند ذلک من سنه الله و لن تجد لسته تبدیلاً و لاتحویلاً به قول ملاً تا نگرید ابر کسی خندد چمن. اماء رحمن تا مورد مشقت بی‌پایان نگردند البتّه از حرمان رهائی نیابند و به خلوتگاه حضرت جانان در جهان

پنهان پرواز نکنند. شکر کن خدا را که دختر باوفای آن جوهر صفائی به پدر جلیل تائسی نمودی و بر عهد و میثاق ثابتی و نابتی و مشمول الطاف دلبر آفاق و علیک البهاء الابهی ۲۶ صفر ۱۳۳۹ حیفای عبدالبهاء عباس حضرت عبدالبهاء نهایت محبت و مرحمت نسبت به ایشان داشته الواح متعددی به افتخار این ورقه روحانیه نازل فرموده‌اند. در یکی از الواح به آقا شیخ محمد علی می‌فرمایند (۷۴): *ولسی آن ورقه رحمانیه شایان رعایت فوق العاده است باید راضی باشد. اگر اندک حزنی بر او وارد شود این عبد بی‌نهایت متأثر گردد.* در لوح دیگر به افتخار ایشان می‌فرمایند: (۷۵)

هو الله

ای بقیه آن نفس زکته هر وقت که بیاد یار مهربان پدر بزرگوار اقم تو نیز بخاطر آئی فوراً طلب تائیدی جدید از برای تو نمایم و استدعای الطاف بی‌پایان کنم.

این بانوی گرامی بعد از وفات آقا شیخ محمد علی در عشق‌آباد ماند و به خدمات امری مشغول بود تا در اواخر دهه ۱۹۲۰ میلادی مانند سایر احبای عشق‌آباد با دختر کوچک خود باهره از راه بادکوبه به ایران مراجعت کرد و در طهران ساکن شد. در سال ۱۹۵۱ میلادی ضیائیه خانم پس از بیماری کوتاهی به ملکوت ابهی صعود نموده و به پدر بزرگوار و شوهر عزیز خود پیوست. مزار ایشان در گلستان جاوید طهران بود که در سالهای اخیر مانند قبور دیگر به دست مأمورین دولت جمهوری اسلامی ویران گردید.

یکی از اقوام مادری ایشان (دختر دائی) به نام جذبیه همسر جناب موهبت علیه رضوان الله می‌باشند. جناب موهبت سالها در ارض اقدس به تذهیب آیات و الواح مشغول بودند و آثار بس گرانبهایی از خود بجا گذارده‌اند.

یادداشت‌ها

- ۱- حضرت عبدالبهاء، *تذکره‌الوفاء*، حیفای مطبعه العباسیه، ۱۳۴۳ ه. ق. ۱۹۲۴ م.، ص ۶.
- ۲- ایضاً
- ۳- حضرت عبدالبهاء، زیارت نامه نبیل اکبر در مصابیح هدایت (عزیز الله سلیمانی)، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ ب، ج ۱، ص ۴۹۰.
- ۴- حضرت عبدالبهاء، لوح نازله به افتخار ضیائیه نبیل اکبر، نسخه خطی.
- ۵- حضرت عبدالبهاء، زیارتنامه نبیل اکبر در مصابیح هدایت (عزیز الله سلیمانی)، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ ب، ج ۱، ص ۴۹۱.
- ۶- حضرت عبدالبهاء، لوح نازله به افتخار ضیائیه نبیل اکبر، نسخه خطی.
- ۷- حضرت بهاء الله، لوح حکمت، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین آلمان، ۱۳۷ ب، ص ۸۰.
- ۸- حضرت عبدالبهاء، *تذکره‌الوفاء*، حیفای مطبعه العباسیه، ۱۳۴۳ ه. ق. ۱۹۲۴ م.، ص ۵-۱۲.
- ۹- ایضاً، ص ۱۳.
- ۱۰- The Baha'i World 1928-1930, Baha'i Publishing Trust, Wilmette, Illinois. P.81.
- ۱۱- عزیز الله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب، ج ۱، ص ۴۳۳.
- ۱۲- پیروز مجتهدزاده، امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، طهران، نشر شیرازه، ۱۳۷۹ ش.، ص ۵۲ و Islamic Encyclopedia, 1927 Vol2, p.960
- ۱۳- ایضاً، ص ۶۰.
- ۱۴- ایضاً، ص ۶۲ و G.L.Strange, The Land of Eastern Caliphate, London 1966, Chapter xxv, p.352.

۱۵- عبدالحمید اشراق خاوری، قصیده تائیه، سالنامه جوانان بهائی ایران ۱۲۱-۱۲۳، طهران، مؤسسه مئلی مطبوعات امری، ۱۲۲ ب، ص ۱۴۹.

۱۶- پیروز مجتهدزاده، امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، طهران، نشر شیرازه، ۱۳۷۹ش، ص ۷۰.

۱۷- حسن فوادی، مناظر تاریخی نهضت امر بهائی در خراسان، نسخه تایپ شده، ص ۴۰۷.

۱۸- ملا هادی سبزواری (میرزا محمد علی معلّم حبیب آبادی، مکارم الآثار، ج ۲و۳، انتشارات کمال، حاج ملاهادی سبزواری، ص ۴۶۲-۴۶۷ و ۴۵۷-۴۵۹) از حکما و دانشمندان بزرگ ایران و در تاریخ حکمت اسلامی جای ویژه‌ای را دارا می‌باشد. مقام و نفوذ علمی وی را با ملاصدرا در زمان شاه عباس مقایسه کرده‌اند و عقیده اکثر صاحب‌نظران اینست که اهمیّت و اثر این دانشمند در زنده کردن حکمت اشراق در قرن نوزدهم به مثابه وجود شیخ مرتضی انصاری در فقه و اصول می‌باشد. حکمت اشراق که پایه‌گذار آن شیخ اشراق شهاب الدّین سهروردی بنا بر اصول فلسفی ابن سینا و فلاسفه یونان ((نو افلاطونی Neoplatonism)) که به آن مسئله ریاضت و پرهیز از آمال جسمانی و تأکید در خواندن آیات و دعا اضافه شده است. این فلسفه درک و عرفان حقیقی را با ترکیب روح از طریق اسماک از هوسهای جسمانی و امیال دنیوی و ذکر دعا و مناجات میسر می‌داند. در غرب این فلسفه را حکمت Illuminatum می‌نامند که همان اشراق باشد. حاج ملاهادی سبزواری مؤلف کتب زیادی در فلسفه، الهیات و مسائل عرفانی است از جمله شرح منظومه، شرح اسماء الحسنی و شرح ابیات مشکله مثنوی رومی. مدرسه او مشهور به مدرسه حاج ملاهادی عده زیادی را به سوی سبزواری کشانید و افراد قابل ذکری در حضور وی تحصیل کردند. وی شاعر نیز بود و در اشعارش تخلص اسرار را به کار می‌برد. نمونه قسمتی از یکی از اشعار (غزل) ایشان که به آن در چند لوح اشاره شده است نقل می‌شود:

| | |
|-------------------------------------|---------------------------------------|
| شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست | منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست |
| نیست یک مرغ دلی کش نغکندی به قفس | تیر بیداد تو تا پر پبری نیست که نیست |
| موسنی نیست که دعوی انا الحق شتود | ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست |
| چشم ما دیده خفاش بود ورنه ترا | پرتو حسن بدیوار و دری نیست که نیست |
| گوش اسرار شنو نیست و گرنه اسرار | برش از عالم معنی خبری نیست که نیست |

این حکیم جمال مبارک را نشناخت و در یکی از الواح (کتاب اقتدارات، خط مشکین قلم، چاپ بمبئی، ص ۱۱۱-۱۱۲) حضرت بهاء‌الله درباره حاج ملاهادی سبزواری چنین می‌فرماید قوله الاعظم: ای حسین مظلوم می‌فرماید قول عمل می‌خواهد قول بلاعمل کنحل بلاعسل او کنشجر بلاثمر. در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد می‌شود که موسائی موجود نه و الا زمزمه انی انا الله در هر شجری موجود. در مقام بیان به این کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله به مقامی صعود می‌نماید که چشمش به مشاهده انوار به تجلی مجلی منور و گوشش به اصغاء نداء او از کل شیئی فائز. این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده‌اند. این مقام قول ولکن مقام عمل مشاهده می‌شود ندای سدره الهیه را که بر اعلی البقعه مابین بریه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و به اعلی النداء کل را ندا می‌فرماید ابدأ اصفا نموده چه اگر اصفا شده بود به ذکرش قیام می‌نمود. حال باید بگوییم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر (مضمون: یا آنکه شناخت و پنهان نمود و یا شناخت و انکار کرد) ۲۳. حضرت عبدالبهاء نیز راجع به این فرد اشاره نموده (در محاضرات، عبدالحمید اشراق خاوری ص ۷۶۷) می‌فرماید "نه عارف کاملیم که ندای حق را در ذرات کائنات استماع کنیم و در سدره انسان انکار نمایم"

۱۹. عزیز الله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران، مؤسسه مئلی مطبوعات امری، ۱۲۲ ب، ج ۱، ص ۴۳۷.

۲۰- استاد علی اکبر بنا پردی شهید، تاریخ به خط مؤلف، ص ۸۷.

۲۱- عزیز الله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران، مؤسسه مئلی مطبوعات امری، ۱۲۲ ب، ج ۱، ص ۴۴۰.

۲۲- ایضاً، ص ۴۴۱-۴۴۲.

۲۳- ایضاً، ص ۴۴۲-۴۴۳.

- ۲۴- ایضاً، ص ۴۲۸.
- ۲۵- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ ب، ج ۱، ص ۴۲۹.
- ۲۶- حضرت بهاءالله، لوح مبارک سلطان، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ ب، ص ۵۳.
- ۲۷- حضرت عبدالبهاء، محاضرات (عبدالحمید اشراق خاوری)، لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی - لانگنهاین آلمان غربی، ۱۴۳ بدیع، ۱۹۸۷ م، ص ۹۹۰.
- ۲۸- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ ب، ج ۱، ص ۴۴۶.
- ۲۹- ایضاً، ص ۴۴۷.
- ۳۰- حسن فؤادی، مناظر تاریخی نهضت امر بهائی در خراسان، نسخه تایپی، ص ۴۱۲.
- ۳۱- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ ب، ج ۱، ص ۴۴۸-۴۴۹.
- ۳۲- ایضاً، ص ۴۵۰.
- ۳۳- حضرت بهاءالله، لوح حکمت، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، نشر اول، ۱۳۷ ب، ص ۸۵.
- ۳۴- حسن فؤادی، مناظر تاریخی نهضت امر بهائی در خراسان، نسخه تایپی، ص ۴۱۴-۴۱۵.
- ۳۵- حضرت بهاءالله، لوح حکمت، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، لجنه نشر آثار امری به زبان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، نشر اول، ۱۳۷ ب، صص ۸۰-۹۱.
- ۳۶- حسن فؤادی، مناظر تاریخی نهضت امر بهائی در خراسان، نسخه تایپی، ص ۴۱۶.
- ۳۷- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ ب، ج ۱، ص ۴۵۵-۴۵۶.
- ۴۵۶- همسر داروغه خواب می‌بیند که خورشید از آسمان به منزل ایشان فرود آمد و در گوشه اطاق غروب کرد. فردای آنشب نبیل اکبر را به منزل آنان آورده و در اطاق حبس کردند. این خانم از پنجره نگاه کرده و می‌بیند که ایشان در همان گوشه‌ای نشسته بود که آفتاب را در آنجا دیده بود.
- ۳۸- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ ب، ج ۱، ص ۴۵۹.
- ۳۹- ایضاً، ص ۴۶۴-۴۷۸ (چهارنامه گلّه‌آمیز)
- ۴۰- حسن فؤادی، مناظر تاریخی نهضت امر بهائی در خراسان، نسخه تایپی، ص ۴۱۹.
- در یادداشتهای عزیز الله جذاب نیز این مطلب تأکید شده است که خلاصه آن اینست که به عزیزالله جذاب، زائر عکا، اذن حضور در موقع نزول آیات داده می‌شود. بعد از نزول آیات حضرت بهاءالله می‌فرماید یا عزیز چیزی بخواه. عزیز جذاب تقاضا می‌کند که اگر اراده مبارک تعلق گیرد جناب نبیل اکبر به عشق آباد و نواحی بخارا و سمرقند بروند که وجودشان بسیار لازم است. سپس رضایت خاطر مبارک را به نبیل اکبر ابلاغ می‌کند.
- ۴۱- Shoghi Effendi, God Passes By, Baha'i Publishing Trust, Wilmette, Illinois, 1957, P195.
- ۴۲- حضرت عبدالبهاء، تذکرةالوفاء، حيفا، مطبعة العباسیه، ۱۳۴۳ ه. ق، ۱۹۲۴ م، ص ۱۲.
- ۴۳- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ ب، ج ۱، ص ۴۸۷-۴۸۸.
- ۴۴-۴۸- روح الله مهربانخی، زندگانی میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، چاپ لانگنهاین، آلمان غربی، ۱۴۵ ب، ۱۹۸۸ م.
- ۴۵- استاد علی اکبر بنای شهید، تاریخ خطی به قلم خود، ص ۸۷.
- ۴۶- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ ب، ج ۱، ص ۴۴۴.
- ۴۷- ایضاً، ص ۴۶۴-۴۷۸. (چهار نامه گلّه‌آمیز)
- ۴۸- ایضاً، ص ۴۶۹.
- ۴۹- حضرت عبدالبهاء، تذکرةالوفاء، حيفا، مطبعة العباسیه، ۱۳۴۳ ه. ق، ص ۱۲.
- ۵۰- حاجی میرزا حیدرعلی، بهجت‌الصدور، لجنه نشر آثار امری به زبان فارسی و عربی، چاپ لانگنهاین، آلمان، چاپ دوم، ۱۹۸۲، ص ۱۸۹.
- ۵۱- حضرت عبدالبهاء، تذکرةالوفاء، حيفا، مطبعة العباسیه، ۱۳۴۳ ه. ق، ص ۱۳.
- ۵۲- محمد علی منصف، امیر شوکت الملک علم امیر قائن، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴ ش، ص ۱۷-۲۵.

- ۵۳- حسن فؤادی، مناظر تاریخی نهضت امر بهائی در خراسان، نسخه تایپی، ص ۴۲۲-۴۲۴.
- ۵۴- مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرون ۱۴-۱۳-۱۲، ج ۲، ص ۲۴۳-۲۴۴.
- ۵۵- ایضاً، ص ۳۴۹-۳۵۰.
- ۵۶- ایضاً، ص ۱۰۵.
- ۵۷- ایضاً ج ۳، ص ۴۰۶.
- ۵۸- باهره قدیمی، اطلاعات شفاهی، متأسفانه مدارکی که هویت ایشان را معلوم کند تاکنون بدست نویسنده این مقاله نرسیده است.
- ۵۹- حضرت عبدالبهاء، لوح به افتخار همسر و صبیبه نبیل اکبر، نسخه خطی.
- ۶۰- حضرت عبدالبهاء، لوح در جواب طلب مغفرت برای زوجه نبیل اکبر، نسخه خطی.
- ۶۱- حسن فؤادی، مناظر تاریخی نهضت امر بهائی در خراسان، نسخه تایپی، ص ۴۰۸.
- ۶۲- ایضاً، حسن فؤادی می‌نویسد که این رساله را در منزل آقا شیخ محمد علی در عشق آباد زیارت کرده است. ص ۴۱۱.
- ۶۳- نعمت الله ذکائی بیضایی، تذکره شعرای قرن اول بهائی، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹ ب، ص ۲۷۲-۲۸۹.
- ۶۴- عبدالحسین آواره، الکواکب الدریه، (قاهره مطبعة السعادة ۱۹۲۳)، ج ۱، ص ۴۲۳-۴۲۶.
- ۶۵- نعمت الله ذکائی بیضایی، تذکره شعرای قرن اول بهائی، طهران مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب، ص ۲۷۹-۲۸۳.
- ۶۶- ایضاً، ص ۲۷۸.
- ۶۷- ایضاً، ص ۲۸۶-۲۸۹.
- ۶۸- حضرت بهاء الله، لوح حکمت، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، نشر اول، ۱۳۷ ب، ص ۸۰-۹۱.
- ۶۹- حضرت عبدالبهاء، تذکره الوفا، حيفا، مطبوعات العباسیه، ۱۳۴۳ ه. ق. (۱۹۲۴م)،
- ۷۰- حضرت عبدالبهاء، لوح به افتخار بازماندگان نبیل اکبر، نسخه خطی.
- ۷۱- حسن فؤادی، مناظر تاریخی نهضت امر بهائی در خراسان، نسخه تایپی، ص ۴۰۸.
- ۷۲- باهره قدیمی، اطلاعات شفاهی.
- ۷۳- حضرت عبدالبهاء، لوح به افتخار ضیائیه خانم، نسخه خطی.
- ۷۴- حضرت عبدالبهاء، لوح به افتخار آقا شیخ محمد علی، نسخه خطی.
- ۷۵- حضرت عبدالبهاء، لوح به افتخار ضیائیه خانم، نسخه خطی.

هو الابهى

صورت مناجات و زيارت جناب نبيل اكبر عليه بهاء الله الانور

هو الله

الهي تسمع زفير نارى و صريخ فؤادى و حنين روحى و انين قلبى و تأوى و تلهقى و ضجيج احشائى و ترى اجيج نيرانى من شدة حرمانى و توجعى و تفجعى و احزاني و شدة بلائى و عظيم اشجاني و تعلم ذلى و مسكنتى و افتقارى و اضطرابى و اضطرارى و قلة نصرتى و كثرة كربتى و شدة غمى و حرقة لوعتى و حرارة غمى و هل لى من مجير الا انت و هل لى من ظهير الا انت و هل لى من نصير الا انت و هل لى من سميع الا انت لا و حضرة عزك انت سلوقى و غرائى و راحتى فى شقائى و برئى و شفائى و عزقى و غنائى و مونسى فى وحدتى و انيسى فى وحشتى و مناجى للتاجى فى جنح الظلام فى اللبالي حين تهجدى فى اسحارى و تضرعى فى اسرارى و تبلى فى عشوائى و ابتهالى فى غدوائى الهى الهى قد انصرم صبرى و اضطرم قلبى و تفقت كبدى و احترقت احشائى و اندقت عظمى و ذاب لحمى فى مصيبتك الكبرى و رزيتك العظمى فتلاشت اعضائى و تفصلت اركانى من احزاني و اشجاني التى اعجزتنى فى هذه التازلة القاصمة و الفاجعة القاصفة و ما مرت ايام الا سمعت صوت التاعى يعنى التجم الدرى الابهى بنبيك الاكبر فسالت بمصيبته العبرت و صعدت الزقرات و ازداد الشجن و اشتد الحزن و ارتفع نحيب البكاء و ضجيج الاصفياء فاتك يا الهى خلقته من جوهر حبك و انشأته من عنصر الوله فى جمالك و الشفغ فى ولائك و ربيته بايادى رحمتك و شملته بلحظات اعين رحمتك حتى نال رشده و بلغ اشدّه فاوردته على مناهل العلوم و شرائع الفنون العالية و الآلية الذائعة الشائعة فى آفاق مملكتك بين عبادك حتى اقر له كل عالم بقدم راسخ فى كل فن مجودك و متك و اعترف له كل فاضل ببراءة فاتقه فى كل علم الهى و رياضى نظراً و استدلالاً و اشراقاً بفضلك و عطائك ولكن تلك المنابع و المصانع ما كانت تقنعه يا الهى و تروى ظمأ قلبه و غليل فؤاده بل كان ملناحاً لفرات معرفتك و ظمناً لبحر عرفانك و عطشاناً لسلسبيل علمك حتى وقفته على المحضور بين يديك و الوفود بساحة قدسك و التشرّف بلفائك و جذبته نفحات وحيك و اخذه رحيق بيانك و انعشه نسائم رياض احديتك فاهترت كينونته من نسيم عطائك و تعطر مشامه من شميم عرار نحدك و قام على نشر آياتك و اقامة برهانك و اشهار سلطانك و اعلاء كلمتك و اثبات حجتك بين عبادك فتضوع من رياض قلبه طيب حبك و عرفانك و انتشر انفاس حبه و هيامه بين اشرار خلقك و طغاة عبادك و قاموا عليه بظلم مبين و جور عظيم الى ان اخرجوه من موطنه مهاناً فى سبيلك و ذليلاً فى محبتك و اسيراً فى مملكتك مكشوف الرأس حا فى الاقدام حقيراً فقيراً مظلوماً مبعوضاً بين جهلاء خلقك و مضت ايامه كلها ليالى لكربته و غربته و شدة بلائه و عظيم ابتلائه فى سبيل حبك و هو مع كل ذلك مستبشر بنفحاتك و مسرور بعناياتك و فرح فى آيامك و منشرح بفضلك و عنايتك و احتمل كل مصيبة فى امرك حتى وقعت الواقعة العظمى و الفاجعة الراجفة الكبرى و زلزلت الارض زلزالها و وضعت كل ذات حمل حملها و سعد التير الاعظم الى الافق الاعلى و الاوج الاسمى نادى بلسانه الاخفى ادركنى يا ربى الابهى و الحقنى بحجوار رحمتك الكبرى و اجاب التداء منجذباً راجعاً الى مقعد الصدق فى ظل سدرة رحمتك المدود على الاصفياء من احبائك الاتقياء اى رب اسكنه فى كهف عنايتك و ادخله فى جنة احديتك و ارزقه نعمة لقائك بقاء وحدانيتك و دوام صمدانيتك انك انت الفضال الرحمن الرحيم و اذا اردت ان تزور تلك الروضة الغناء الطيبة الارجاء المتضمنة جسداً احتمال الشدائد فى سبيل الله اقبل عليها و قل: عليك بهاء الله و انواره و القى عليك ذيل رداته و طيب رمسك بصيب رحمته و اسراره و اراح روحك فى ظل سدرة فردانيتها و افاض

عليك غمام صمدانيته و ادرّ عليك ثدى رحمانيته آيتها الكينونة المنجذبة الى جوار رحمته و الحقيقة المستفيضة من فيوضات شمس حقيقته اشهد انك آمنت باللّٰه و لاياته و اقررت بوحدانيته و شربت كأس العرفان من يد ساقى عنايته و سلكت في صراطه المستقيم و ناديت باسمه الكريم و هديت اهل الوفاق بظهور نير الافاق من مطلع الاشرار و ثبتت على حبه ثبوتاً " يتزعزع منه رواسخ الجبال و خدمت مولاك في اولاك و أخراك و احتملت المصائب و ابتليت باشدّ التوائب في سبيل ربك و ربّ آبائك الاولين لاضير ان توارى جسدك تحت الثرى فروحك بالافق الاعلى و الملكوت الابهى طوبى لك في هذه المنحة الكبرى و الموهبة العظمى فانك اول من اجاب داعى الصّواب بعد غروب شمس الهدى ربّ السّموات العلى من الافق الادنى و بلوح و يضئ جماله من الافق الاعلى ملكوته الرّقيق و جبروته المنيع بشرى لك في اللّقاء و هنيئاً لك كأس العطاء من يد ساقى البقاء يا من استغرق في بحر الغنى و سكن في جوار رحمة ربّه الكبرى الرّقيق الاسمى اسأل اللّٰه ان يؤيد احبائه على هذه المقامات السّامية العليا الّتى تتلثلا الوجوه فيها بانوار اللّٰه في ملكوت الاسماء و انه يجيب الدّعاء و سميع لمن ناجاه متوسّلاً " بكرامة احبائه و بركة اصفياته الّذين احتملوا الشّدائد العظمى في سبيل اللّٰه ربّ الآخرة و الاولى ع

زندگی نامه آقا شیخ محمد علی قائنی

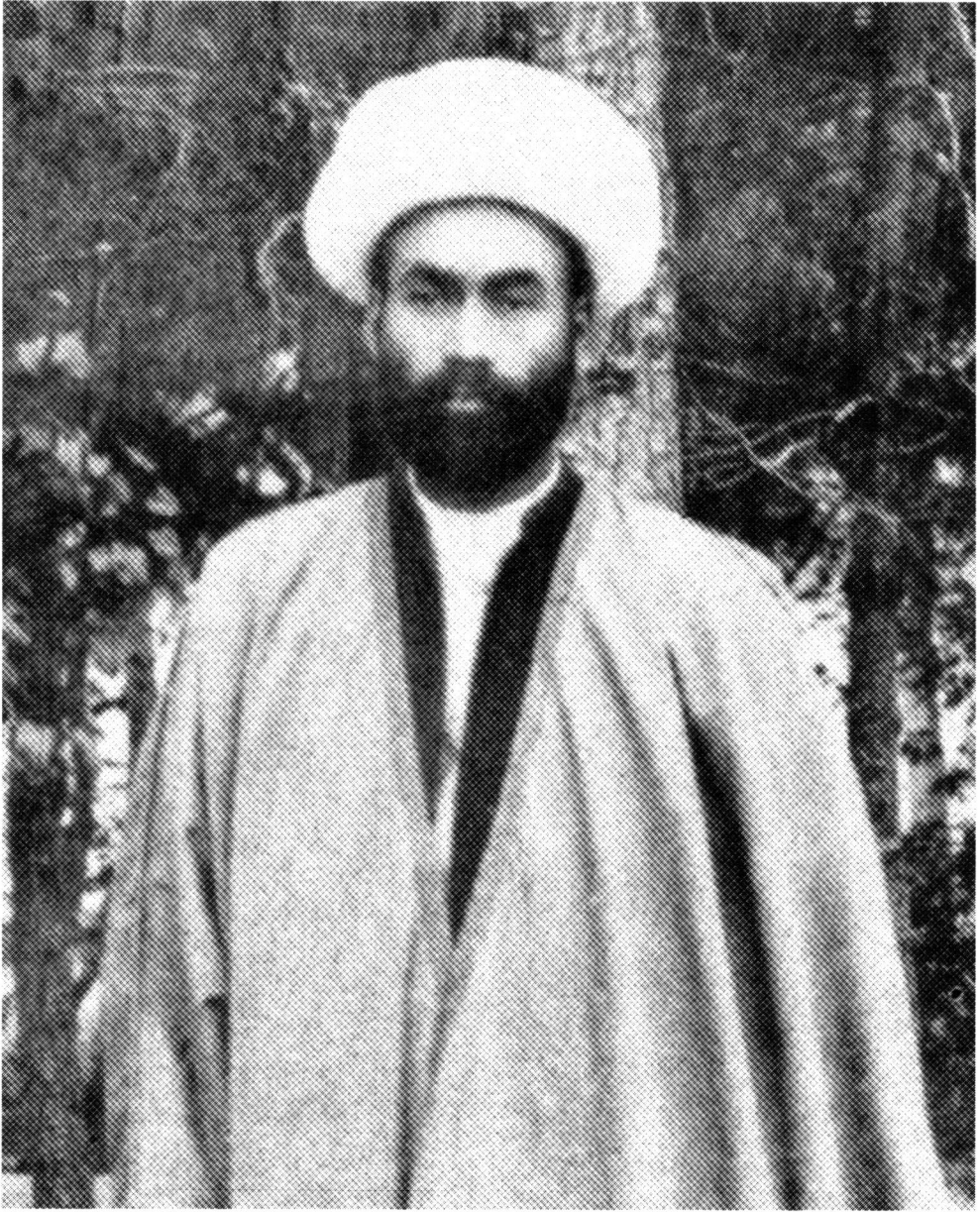
مینو فوادی

آقا شیخ محمد علی قائنی برادرزاده و داماد نبیل اکبر و در زمره حواریون حضرت بهاء‌الله (۱) و از دانشمندان برانزده امر در زمان حضرت عبدالبهاء می‌باشد. به دستور مرکز میثاق اولین مدرسه بهائیان را در عشق آباد تأسیس نمود و در تربیت و تعلیم نونهالان آن دیار نقش مهمی را ایفا کرده است. (۲) او مردی با قدرت و ابهت و از احترام و تکریم همگان حتی دشمنان برخوردار بود. ناطقی فصیح بود و هوش و حافظه‌ای بسیار قوی داشت. تاریخ امر را به نحوی شیرین و دلپذیر بیان می‌کرد که بارها سبب ایمان شنوندگان شده بود. ایشان به هنر موسیقی ایرانی وارد بود و هفت دستگاه را خوب می‌دانست. صوتی بسیار ملیح داشت به نحوی که در هنگام تلاوت آیات و مناجات شنوندگان را منقلب می‌نمود. حضرت عبدالبهاء صدای وی را در تلاوت آیات به صوت داودی تشبیه فرموده‌اند و در وصف صوت او می‌فرمایند: "اگر ابوموسی اشعری که یکی از اصحاب حضرت رسول بود، یک مزار از مزامیر آل داود را دارا بود خداوند به شما شش دانگ مزامیر آل داود عطا نموده است." (۳)

آقا شیخ محمد علی یکی از مدافعان عهد و میثاق بود و از جانب حضرت عبدالبهاء برای خاموش کردن فتنه ناقضین و رفع اختلاف بین احبّا به نقاط مختلفه ایران، هندوستان و مصر مسافرت نمود. ایشان قلمی بسیار زیبا و با قدرت داشت و نامه‌های وی هر یک نمودار ذوق لطیف، وسعت معلومات، شخصیت روحانی و ارده آهنین او می‌باشند. (۴)

زادگاه و تحصیلات

آقا شیخ محمد علی قائنی در سال ۱۲۷۷ ه. ق. (۱۸۶۱-۱۸۶۰م) در قریه نوفرست بدینا آمد. پدرش ملا محمد حسین یکی از برادران آقا محمد فاضل قائنی می‌باشد. وی در سن ۱۲ سالگی در یک هفته پدر و مادر را از دست داد و عمویش آقا علی حمایت این جوان را به عهده گرفت. تحصیلات ابتدائی را در نوفرست انجام داده و پس از فوت والدین، عموی ایشان آقا علی که سرپرستی وی را داشت وی را با یکی از پسرهای خود برای ادامه تحصیل



شیخ محمد علی قانسی



آرامگاه شیخ محمد علی قائنی - عشق آباد



این عکس در عشق آباد در حدود سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۴ میلادی گرفته شده است.

۱- شیخ محمد علی قائنی ۲- میرزا منیر نبیل زاده ۳- شناخته نشد ۴- شناخته نشد ۵- غلامرضا فرزند حاجی عنبر (مستخدم حاجی میرزا محمود افغان) - (تصاویر شماره ۳، ۴ و ۵ ظاهراً از کارگزاران و متصدیان امور نفوسی که نشسته اند میباشند که به احترامشان ایستاده اند) - ۶- حکیم باشی (حکیم الهی قزوینی) ۷- حاجی میرزا محمود افغان (فرزند ارشد حاجی میرزا محمد تقی افغان، وکیل الدوله) ۸- حاجی احمد راستانی ۹- شیخ احمد نبیلی ۱۰- سید مهدی قره باغی ۱۱- (کودک نشسته با لباس نظامی) ظاهراً از خانواده احمد اف ها (احمد زاده).

دینیه به مشهد فرستاد. مدت پنج سال ایشان در مشهد به پژوهش دانش اسلامی ادامه داده و به سبب علاقه‌ای که به طب قدیم داشت آن را نیز در این دوران فرا گرفت.

ملاقات با عموی بزرگوار جناب نبیل اکبر و ایمان به حضرت بهاء‌الله

گرفتاری و درگیری عموی دانشمند، فاضل قائنی، مورد شگفتی آقا شیخ محمد علی شده مصمم به ملاقات ایشان می‌گردد. او از ایمان نبیل اکبر به حضرت بهاء‌الله بی اطلاع بود و نمی‌دانست که علاوه بر ایشان پدر مرحوم (ملاً محمد حسین) و سایر عموها نیز به طلعت معبود ایمان آورده بودند ولی برای حفظ خود و جلوگیری از اذیت و آزار دشمنان ایمان خود را مکتوم داشته و به فرزندان و بستگان آن را ابراز نمی‌کردند. آقا شیخ محمد علی پس از مدتی تحقیق توسط جناب ملاعلی بجستانی به حقیقت مطلب آگاه و هر چه بیشتر مشتاق ملاقات عموی بزرگوار گردید. در آن زمان نبیل اکبر سخت تحت تعقیب بودند و در هیچ محلی بیش از مدت کوتاهی توقف نمی‌کردند. آقا شیخ محمد علی به جستجوی عمو به ترکستان مسافرت کرد و در عشق آباد ساکن شد. پس از چند ماه جستجو با یکی از احبای آن دیار به اسم حاجی ملاکاظم اصفهانی آشنا و متوجه می‌شود که نبیل اکبر هنوز در ایران است. لذا بدون درنگ به مشهد مراجعت نمود و در منزل ملاعلی بجستانی به ملاقات عموی خود نائل و به شرف ایمان فائز گردید. از فاضل قائنی تقاضا کرد که اجازه دهند تا او در جوار عموی دانشمند و گرمی خود بوده در سفرها با ایشان همراهی کند. آگاهی به زندگانی پرخطر و مشقت جناب نبیل اکبر و وجود جاسوس‌ها و دشمنان در اکثر نقاط ایران این جوان را از مصاحبت عموی خود باز نداشت و به خدمت و حمایت نبیل اکبر تا انتهای حیات ایشان مفتخر گشت.

خدمات تبلیغی

آقا شیخ محمد علی یک سال بعد از فوت نبیل اکبر از عشق آباد به منظور دیدن و کمک به همسر و دختر عموی گرمی به طهران مراجعت نمود. به همراهی ایشان برای فروش املاک مورثی از جناب نبیل اکبر به نوفرست رفته و پس از دو سال به زحمت و به قیمت بسیار نازلی آنها را فروختند. در هنگام بازگشت به طهران با فراست و تدبیر از شرارت و آزار ساربانان و افراد مختلف در طول راه و کاروانسراها حذر نموده و حتی مجبور شد مسافت زیاد بین شهرها را پیاده طی کند.

در دوران اقامت در طهران به نشر نفحات الله مشغول شد و در جلسات متعدد با بیانات مؤثر حقیقت امر را برای حاضرین اثبات می‌نمود. هفته‌ای یکبار نیز به محله یهودی‌ها رفته و با ادله و برهان جمع یهود را با این امر عظیم آشنا می‌کرد. در تمام دوران حیات چه در ایران یا در عشق آباد و سایر شهرهای روسیه، در هندوستان و مصر از هر فرصتی برای هدایت نفوس و ابلاغ کلمه‌الله استفاده نموده با نطق و بیان فصیح و صدای ملیح شنوندگان را به شرف ایمان هدایت می‌کرد. بعضی از مسافرت‌های تبلیغی به دستور حضرت مولی السوری بود چنانکه در لوحی که در ۱۹۱۹ میلادی به افتخار ایشان صادر شده است می‌فرمایند: (۵)

ای حبیب روحانی حوادث و اخبار پیاپی می‌رسد که حوالی آن دیار در نهایت استعداد است و رانحای از گلشن الهی به مشام بعضی رسیده و در زمان حرب سفر به آن سمت مشکل و مستحیل بوده

حال چون الحمد لله آتش جنگ خاموش و مردمان عاقل بهوش آمده‌اند اگر ممکن باشد و آسان که سفری به صفحات ناشکند و خوقند و سمرقند فرمائی و به اعلاء کلمه پردازى بسیار مطلوب و مرغوب، و از هندوستان پایى طلب مبلغ می‌نمایند آنچه تفکر می‌کنم کسی مناسب به آن صفحات نیست مگر آن حبیب روحانی اگر موافق نه و مشاکلی نیست و از برای شما سفر ممکن مأذون حضور به ارض اقدسید تا از اینجا به هند سفری بفرمائید و شام هندوستان نظیر ترکستان از نفس مشکین معطر گردد ولی به شرط اینکه مانعی نباشد و اما از جهت متعلقین مطمئن باشید قرار درستی داده می‌شود با وجود این مشروط به خوشی و رضایت و رأی شماست و علیک البهاء الابهی. حیفاً تموز ۱۹۱۹ عبدالبهاء عباس

مأموریت‌های محوله از طرف حضرت عبدالبهاء

این مأموریت‌ها اکثراً برای خاموشی فتنه ناقضین در نقاط مختلفه بود: اولین مأموریت ایشان به یزد بود که در منزل جناب وکیل الدوله (افغان) مستقر شدند. در ظرف مدت کوتاهی موفق به رفع اختلافات شده از تزلزل ایمان بعضی از حضرات افغان و احباً جلوگیری نمودند.

مأموریت دیگر برای رفع فتنه ناقضین در هندوستان بود حضرت مولی الوری به ایشان دستور فرمودند که به آن دیار سفر کرده و به همراهی جناب ادیب آتش فتنه ناقضین را خاموش کنند. مخارج سفر را نیز مرحمت کرده بودند. ازلی‌های طهران از این مأموریت باخبر شدند و به هم مسلکان خود اطلاع دادند که آقا شیخ محمد علی از طریق اصفهان عازم هندوستان است و زمینه شورش و ضوضا را فراهم کردند. لذا در بدو ورود به اصفهان وی و عده زیادی از احباً را تحت آزار و اذیت قرار داده و صدمات شدیدهای بر او وارد آوردند. از جمله اشرا تمام مایملک ایشان را غارت کرده لباس‌هایشان را از تنشان درآوردند و مبادرت به فحش و حمله بدنی کرده حتی شاطر نانوائی با شیخ داغ به پشت او چنان ضربتی می‌زند که خون همانند فواره از پشت وی سرازیر می‌شود. فراشها ایشان و چند تن از احباً را به منزل شیخ محمد تقی نجفی (ابن ذئب) برده و در اطاقی محبوس می‌کنند. به قدری ایشان را کتک زده بودند که سر و صورت متورم گشته به طوری که شناخته نمی‌شدند. اشرا راحت ننشسته و با شکستن در اطاق تصمیم به قتل آقا شیخ محمد علی می‌گیرند. فراشهای شیخ محمد تقی نجفی به بهانه اینکه بدون حکم شیخ محمد تقی انجام این کار غیرممکن است ایشان را از دست آنها نجات داده در طویله‌ای جا می‌دهند. پس از مدتی در یک اطاق خرابه خارج از شهر که سقف نداشته و قبلاً مریضی آنجا بوده زندانی می‌کنند. چون ایشان بدون لباس بودند لذا از البسه کثیف و پاره همان مریض استفاده کرده و هر روز هدف فحش و ناسزای چند پیرزن بسیار متعصب که در آن خانه زندگی می‌کردند بود.

پس از یک هفته مجبور به ترک آن محل گردید ولی بدون پول و لباس و ناآشنایی در آن شهر گرفتاری او بیشتر شد. با کمک فراشان و به عنوان یک فرد تریاکی به زحمت از شهر عبور کرده و به منزل تنها بهائی که در اصفهان می‌شناخت رسیدند. صاحب منزل در خانه نبود و با التماس زیاد بالاخره شب را آنجا مانده و روز بعد در برجی که در باغ میرزا اسدالله خان وزیر بود مخفی شد. با راهنمایی و محبت نایب الحکومه اصفهان، آقا شیخ محمد علی

با زحمت و گرفتاری به طهران روانه شد. در طول راه نیز از چنگال دهقانان که در صدد قتل وی بودند به سختی فرار نمود.

ماهها طول کشید تا آقا شیخ محمد علی از صدمات وارده در اصفهان بهبود حاصل کرد. چون تمام مخارج سفر را اشرار در اصفهان از ایشان ربوده بودند برای انجام مأموریت خود منزل کوچکی که از نیل اکبر به همسرشان ضیائیه خانم ارث رسیده بود به گرو گذاشته و هزینه مسافرت را فراهم کردند. یکسال و نیم در هندوستان اقامت کرد و مأموریت خود را به نحو احسن انجام داده و باعث هدایت عدّه زیادی به امر گردید.

در ایام اقامت در عشق آباد به دستور مبارک به خوسف از قراء بیرجند سفر کرده تا با عدّه‌ای از ناقضین ساکن آن ناحیه مذاکره کرده و حقیقت امر را به آنها بفهماند. در این سفر نیز وقتی در بین راه برای دیدار اقوام قصد رفتن به بیرجند و نوفرست کرد، شیخ محمد باقر گزاری برای ممانعت از ورود ایشان به آن نواحی به تحریک عوام پرداخت. نامه امضاء شده آخوندهای محل را برای شوکت الملک علم، امیر قائن فرستاد و از ایشان درخواست اجرای حکم تبعید آقا شیخ محمد علی را نمود. امیر شوکت الملک به ایشان احترام می‌گذاشت و در حاشیه نامه نوشت که باید به رؤیت آقا شیخ محمد علی رسانیده شود و بدین وسیله خطر رفع و ایشان به عشق آباد مراجعت کرد از آنجا نامه‌ای به شیخ محمد باقر گزاری نوشت که متن آن در مصابیح هدایت به چاپ رسیده است. (۶)

آخرین مأموریت ایشان در هنگام تشرّف به عکا در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ میلادی بود. حضرت عبدالبهاء دستور فرمودند که ایشان به اسکندریه رفته و از اذیت و فتنه ناقضین آن ناحیه جلوگیری نماید. در تمام این مأموریت‌ها ایشان از هر موقعیت و فرصتی استفاده کرده احبّاء را به اهمیت شناسایی و درک عهد و میثاق دلالت می‌کرد.

اتمام کتاب کشف الغطاء

در سال ۱۳۳۲ ه. ق. (۱۹۱۴ میلادی) جناب ابوالفضائل گلپایگانی در مصر صعود نمودند. اوراق و نوشتجات ایشان به ارض اقدس فرستاده شد. کتاب کشف الغطاء نیز در بین نوشته‌جات بود که بنا به وصیت ایشان آقا سید مهدی گلپایگانی می‌بایست آن را به پایان رساند تا اشتباهات ادوارد براون در کتاب نقطه‌الکاف برای خواننده روشن شود. حضرت عبدالبهاء سید مهدی را به حیفا احضار فرمودند ولی ایشان به علل اشکالات خانوادگی و مالی موثّق به اجرای امر مبارک نشد. لذا حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۱۴ م. تلگرافی آقا شیخ محمد علی را به ارض اقدس احضار فرمودند. در آنجا به ایشان دستور دادند که نوشتجات را به عشق آباد برده سپس همراه آقا سید مهدی به طهران بروند و با کمک حضرات ایادی امرالله کتاب را به اتمام رسانند. دستور اجرا شد بدین صورت که آقا شیخ محمد علی و آقا سید مهدی همراه با جناب میرزا محمود افغان به طهران رفته و در منزل ارباب فرج کاشانی اقامت نمودند و شروع به کار کردند. آقا شیخ محمد علی و حضرات ایادی مدارک و اطلاعات لازمه را جمع‌آوری کرده و سید مهدی آن را به رشته تحریر در می‌آورد. بدین ترتیب کتاب کشف الغطاء پس از ده ماه به اتمام رسید. (۷)

تربیت نونهالان و ایجاد مدرسه بهائی در عشق آباد

یکی از خدمات درخشان و پرازش آقا شیخ محمد علی قائنی تأسیس مدرسه بهائی در عشق آباد تحت نظر محفل روحانی آن شهر می‌باشد. هنگام مرخصی از ارض اقدس، حضرت عبدالبهاء به ایشان مأموریت تعلیم و تربیت نوجوانان بهائی عشق آباد را می‌دهند. لذا آقا شیخ محمد علی به جای بازگشت به وطن و خانواده، برای اقدام این امر مهم به عشق آباد رفته و شروع به انجام مأموریت خود می‌کند. (۸)

در ابتدا اداره مدرسه و تدریس دانشجویان به تنهایی برای آقا شیخ محمد علی میسر بود ولی روز بروز به علت ورود اجنباً به عشق آباد به تعداد دانشجویان اضافه می‌شد و آقا شیخ محمد علی احتیاج به کمک و معلم داشتند. ایشان با اجازه محفل روحانی عشق آباد به طهران رفته و آقا شیخ حیدر را که شخصی دانشمند و معلمی با تجربه در مدرسه تربیت بود، انتخاب کردند. سپس با اطلاع محفل روحانی طهران و رضایت اولیای مدرسه تربیت، ایشان را با خود به عشق آباد بردند.

درباره مدرسه عشق آباد مقالات متعدد در مجلات امری خارج از ایران منعکس شده است و اهمیت و اثر چنین مؤسسه‌ای در آن دوران از زمره افتخارات جامعه بهائی عشق آباد محسوب می‌شود. رجال بس ثابت قدم، دانشمند و خادم از فارغ‌التحصیلان این مدرسه بوده و امروزه نیز عده‌ای از آن نفوس در قید حیات هستند و به خدمت مشغول بوده و جوامع بهائی در نقاط مختلف جهان از فیض حضورشان برخوردارند.

تشرّف به ساحت مقدّس حضرت عبدالبهاء

در سال ۱۹۰۴-۱۹۰۳ میلادی زمانی که در هندوستان به همراهی جناب میرزا حسن طالقانی ملقب به ادیب برای رفع اغتشاش ناقضین رفته بودند، اجازه تشرّف به ارض اقدس حاصل کرده و از هندوستان به عکا رفتند. مدتی در حضور حضرت عبدالبهاء مشرف بودند و در این اوقات فوق العاده مورد عنایت مولای عزیز قرار گرفتند. سفر دوم در سال ۱۹۱۴ میلادی بود که شرح آن در بالا (اتمام کتاب کشف الغطاء) داده شده است.

آخرین سفر در سال ۱۹۱۹ م. بود و از راه هندوستان و مصر با وجود مشکلات عدیده به زیارت حضرت مولی الوری نائل گردید. در این سفر علاوه بر رفتاری‌های وارده در هندوستان، در مصر نیز با سختی‌های متعدد روبرو شد. در مصر فردی به نام شیخ جمل که از مبغضین و کارش تحریک و آزار احبا بود مزاحمت زیاد برای ایشان ایجاد کرد و سفر حیفا را به تأخیر انداخت. پس از مدتها سختی و مشکلات با کشتی (همراه با پسر ارشدش بهاء‌الدین) به بندر حیفا وارد شد. به دستور حضرت عبدالبهاء در حدود پانزده نفر به استقبال ایشان رفته بودند که پس از ماه‌ها سختی و مشقت دیدار احباء در اسکله حیفا تمام ناراحتی‌های گذشته را از یاد برد. ایشان فوراً به حضور مولای عزیز شتافت و خود را بر اقدام مبارک انداخت. حضرت عبدالبهاء او را بلند کرده و با لبخند نوازش آمیز می‌فرمایند:

”موج دریا خوش‌تر آمد یا که تر تیغ او دلکش‌تر آمد یا سپر“ (۹)

آقا شیخ محمد علی در حدود یکسال و نیم در محضر اقدس بود تا روزی حضرت عبدالبهاء در مجلسی در حضور احبّاء ایشان را مخاطب نموده می‌فرمایند: "جناب آقا شیخ محمد علی دیشب خوابی دیدم که در باغی هستیم بسیار باصفا و خیابان‌ها مشجر و در باغچه‌هایش گل‌های بسیار خوب کاشته شده بود. شما از دور پیدا شدید از شما پرسیدم که من جناب حاجی وکیل الدوله را در این جا دیده‌ام ولی از نظرم غایب شده‌اند شما ایشان را ندیدید؟ جواب دادید خیر. گفتم آقا شیخ محمد علی میل دارید با هم برویم منزل ایشان؟ شما گفتید البته، در حضور مبارک خیلی میل دارم که به خدمت ایشان مشرف شوم و با هم دو نفری به خانه ایشان روانه شدیم." بعد فرمودند "شما مرخصید." (۱۰)

در مراجعت هنگام عبور از هندوستان در سرحد تلگرافچی که از احباب بود تلگرافی را که حاوی خبر صعود حضرت عبدالبهاء بود به ایشان می‌دهد.

خصوصیات فکری و اخلاقی

آقا شیخ محمد علی مردی خودساخته و دارای شخصیتی بارز و فراموش نشدنی بود. با اینکه در سن دوازده سالگی از سرپرستی پدر و حمایت زندگی خانوادگی محروم شد معذک این کمبود کوچکترین اثری در کسب علم و فضائل روحانی و اخلاقی او ننمود.

ایشان دارای هوش زیاد و فراستی بود که به گفته عزیزالله سلیمانی کمتر در فردی دیده می‌شود. وی با یک نظر دوست را از دشمن و موافق را از منافق تشخیص می‌داد. در دوران حیات بارها این صفت، ایشان و خانواده را از خطر نجات داد. به عنوان مثال هنگام مراجعت از نوفرست به طهران با تدبیر از چنگال اشرار بسیار متعصب و با طمع، جان خود و همراهان را حفظ نمود. (۱۲)

حافظه قوی نیز یکی دیگر از خصائص این نفس نفیس بود. ایشان احاطه وسیع به آیات و آثار الهیه داشته و از وقایع کلی و جزئی امر اطلاع دقیق داشت. خانواده‌های بهائی عشق آباد را خوب می‌شناخت و نام یک یک اطفال آنها را می‌دانست. شرح وقایع امری و تاریخ مربوط به این دور عظیم را با چنان شیرینی و لطف بیان می‌کرد که شنیدن آن مستمع را به وجد آورده و برای عده‌ای وسیله ایمان می‌گردید.

ایشان ناطقی زبردست و فصیح بود و در جلسات تبلیغی در ایران، هندوستان، مصر، ترکستان و ترکمنستان با بیان قاطع و روشن به هدایت نفوس موفق گردید. بدون تردید نحوه مذاکره و استدلال محکم ایشان در مسائل روحانی و اداری این امر و اثبات حقیقت یکی از شواهد مأموریت‌های متعددی است که حضرت مولی‌الوری به ایشان محوّل فرمودند.

آقا شیخ محمد علی نویسنده‌ای با حسن قریحه ویژه بود. در نامه‌های ایشان به دوستان و مخالفین از طرفی سلاست و انشای روان، درک مطالب مورد بحث را آسان می‌کند و از جانبی صراحت و شجاعت ابراز افکار، خواننده را به احترام و تحسین وادار می‌نماید. خط نسخ و نستعلیق بسیار زیبای ایشان نیز به ارزش این مکتوبات افزوده است. نامه‌های متعددی از آقا شیخ محمد علی در دست احبّاء است و چند نمونه از آنها در مصابیح هدایت و آهنگ بدیع به چاپ رسیده است. (۱۳)

حضرت عبدالبهاء عنایات فوق العاده به ایشان می‌فرمودند. شواهد آن الواح نازله به افتخار آقا شیخ محمد علی می‌باشد. (۱۴) در ایام تشرّف نیز به دستور مبارک مدّت زیادی در ارض اقدس (۶ ماه تا یکسال و نیم) می‌ماند.

مشى و سلوک متین و با ابهت آقا شیخ محمد علی بی‌اختیار حس احترام را در کسانی که با ایشان روبرو می‌شدند بر می‌انگیخت. افراد غیربهائی به ایشان با نظر احترام نگریسته و در معابر عمومی ابراز تکریم و تعظیم می‌نمودند. شوکت الملک علم امیر قائن به ایشان ارادت داشت و از تحریک شیخ محمد گزری در بیرجند بر علیه ایشان جلوگیری نمود. عزیزالله سلیمانی در مصابیح هدایت شرح رفتار مردی به نام زبیل را می‌دهد که از سردسته اشرار شهر بود و کسی بود که حتّی اعضای حکومت از او خوف داشتند و حرکات جنایتکارانه وی را نادیده می‌انگاشتند. این شخص با آنهمه شرارت هر وقت جناب شیخ را می‌دید سلام کرده احترام به جا می‌آورد و گاهی دسته گلی نیز به ایشان تقدیم می‌کرد. (۱۵) در کلاس درس نیز شاگردان جرأت حرکت خلاف نداشتند و ساکت و آرام به سخنانشان گوش می‌دادند. آقا شیخ محمد علی فردی منظم و در کارهای امری بسیار دقیق بود و بی‌نهایت به نظافت ظاهری اهمّیت می‌داد.

قدرت کلام و استدلال محکم در اثبات حقیقت، برای مقابله و مباحثه با ناقضین و ازلی‌ها و افرادی که در ایمان تشکّث پیدا کرده بودند بسیار مؤثر بود. اکثر مأموریت‌های محوکه از جانب حضرت عبدالبهاء را با موفقیت انجام می‌داد. ایشان مورد اعتماد حضرت مولی‌الوری بوده و مأمور حمایت عهد و میثاق بودند.

آگاهی به دستگاه‌های موسیقی ایرانی و صدای زیبای ایشان در تلاوت مناجات یکی از خاطرات فراموش نشدنی افرادی است که با آقا شیخ محمد علی محشور بودند. با آنکه آقا شیخ محمد علی از خانواده اشراف و متمول نوفرست بود ولی در نهایت قناعت خود و فامیل زندگی کرد و حتّی گاهی در مسافرت‌های امری مقدار کمی پول و لوازم مورد احتیاج را از عشق آباد، همسرشان تهیه کرده و برایشان می‌فرستاد. (۱۶) ایشان همه اوقات عمر را مانند عموی بزرگوار نبیل اکبر و بسیاری از متقدّمین امر در خدمت گذرانید.

زندگانی شخصی و خاندان

آقا شیخ محمد علی دارای دو خواهر به نام‌های بدرالنساء و زیب النساء و یک برادر به نام میرزا احمد خان بود. میرزا احمدخان در جوانی وارد خدمات دولتی شده و به احتشام الوزاره ملقب گردید. همسر ایشان ضیائیه خانم دخترعمو و صبیّه جناب نبیل اکبر و فوق العاده مورد عطوفت و احترام حضرت عبدالبهاء بودند. ثمره ازدواج ایشان چهار پسر به نام بهاءالدین، ضیاءالدین، حسام‌الدین و همام‌الدین و سه دختر به نام نادره هویه و باهره می‌باشد که همگی در ظلّ امر بودند و آخرین اولاد ایشان باهره قدیمی در قید حیات است.

پایان حیات

آقا شیخ محمد علی در اپریل ۱۹۲۴ میلادی پس از دو سال بیماری در عشق آباد صعود نمود و در گلستان جاوید آن شهر در جوار مقبره عموی بزرگوار جناب نبیل اکبر به خاک

سپرده شد. هم اکنون مزار این دو خادم آستان الهی در گلستان جاوید عشق آباد محفوظ مانده است و گذشت روزگار بر آنها آسیبی وارد نیاورده است.

الواح نازله به افتخار آقا شیخ محمد علی قائنی

الواح متعدد از حضرت عبدالبهاء به افتخار آقا شیخ محمد علی صادر گردیده که حاوی مراحم و الطاف بی‌پایان آن حضرت به ایشان و قدردانی از خدمات وی به آستان مقدس است. بعضی از این الواح در مجلّات مکاتیب حضرت عبدالبهاء به چاپ رسیده است. در یکی از این الواح (۱۷) می‌فرمایند:

الهی الهی هذا عبدک آیت توحیدک و رایت تفریدک التّائقی بذکرک النّاصر لدینک النّاسر لنفحاتک التّمتیع فی کلماتک ربّ اجعله مصباح الفلاح و سراج نجاح بین برّتیک یرتل آیات شکرک بین عبادک و یتلو علی الغافلین قرآن حجّتک و برهانک ثمّ احفظه من طوارق اللّیل و جوارح النّهار و الهمز و اللمز و غمز الاشرار. انک انت المقدر العزیز الجبار.

در لوح دیگر (۱۸) می‌فرمایند:

هو الله ای یادگار حضرت نبیل جلیل آن بزرگوار در عراق یار و ندیم بود و مونس قلب حزین، قلب عبدالبهاء نهایت تعلق به او داشت و فوت و مصیبت ایشان بسیار تأثیر نمود ولی تسکمی خاطر به وجود شما حاصل است تضرّع و زاری به ملکوت ابهی نمایم که شمع روشن او باشی و یادگار محترم او فی الحقیقه به خدمت مشغولی و به عبودیت مألوف و به همت و استقامت موصوف. البّنه این خدمات در عتبّه ربّ الآیات مقبول و فضل موعود محتوم زیرا در نزد عبدالبهاء محبوب هستی... ع

آقا شیخ محمد علی پس از صعود نیز مورد عنایت حضرت ولی امرالله قرار گرفتند و در جواب عریضه معلّمه خانم سینازاده درباره مجلس تذکّر آقا شیخ محمد علی، حضرت ولی امرالله می‌فرمایند: خدمات باهره آن شخص شهر در درگاه ربّ قدیر مقبول و مذکور و الی الابد ذکرشان باقی و مشهور... آن متعارج به رفیق اعلی در بحیوّة الرضوان متنعم و مخصوصاً در مقامات مطهره علیا دعا و نیاز می‌شود و طلب علوّ درجات در حقّشان می‌گردد. (۱۹)

آثار آقا شیخ محمد علی قائنی

از آثار ایشان یکی جمع‌آوری و اتمام کتاب مدارک "کشف الغطاء" است که توسط جناب ابوالفضائل گلپایگانی آغاز شد و ایشان با جناب سید مهدی گلپایگانی و حضرات ایادی امرالله آن را به پایان رساندند. (۲۰)

کتاب درسی به نام "دروس الدیانه" که نسخه خطی آن که به خط خود ایشان می‌باشد به چاپ رسیده و در مدرسه عشق آباد توسط خودشان تدریس می‌شد. این کتاب به زبان‌های دیگر از جمله عربی نیز ترجمه شده و به چاپ رسیده است. (۲۱)

رساله "جوابیه" بر ردّ ادعای ناقضین به زبان عربی که در مصر به چاپ رسیده است. (۲۲)
رساله "سؤال و جواب" که در آن سؤالات راجع به امر را با دلیل و برهان پاسخ داده‌اند این رساله در مدرسه عشق آباد تدریس می‌شد ولی به چاپ نرسیده است. (۲۳)

سخنرانی که در هندوستان در بندر سورات در ۱۳ نوامبر ۱۹۲۱ ایراد نمودند در مجله البشارة هندوستان به چاپ رسیده است. (۲۴)

نامه‌های ایشان به افراد بهائی و غیربهائی که تعداد زیادی از آنها نزد دوستان موجود است و نمونه سبک زیبانیسی و احاطه وسیع ایشان به اصول و معارف امر بهائی و ادیان دیگر

است. بعضی از این نامه‌ها در مجلات و کتب امری به چاپ رسیده که در آنها شخصیت بارز و یگانه ایشان به خوبی منعکس می‌باشد. (۲۵)

نسخه خطی الواح مختلف که به خط خود استنساخ نموده و بسیار زیبا تذهیب شده است به صورت کتابی نفیس وجود دارد. این کتاب در خانواده افنان و در اختیار جناب حسن افنان در شهر سان‌دیاگوی کالیفرنیا می‌باشد.

یادداشت‌ها

- ۱- The Baha'i World 1928-1930, Baha'i Publishing Trust, Wilmette 11., P.81.
- ۲- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ ب، ج ۶، ص ۳۶۹-۳۷۶.
- ۳- ایضاً، ص ۳۴۹.
- ۴- ایضاً، ص ۳۶۹-۳۷۶.
- ۵- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب جلد سوم، چاپ مصر ۱۳۴۰ ه. ق.، ۱۹۲۱ م، ص ۲۹۰-۲۹۱.
- ۶- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ ب، ج ۶، ص ۳۶۹-۳۷۶.
- ۷- ایضاً، ص ۳۷۷-۳۷۸.
- ۸- ایضاً، ص ۳۶۷.
- ۹- ایضاً، ص ۳۷۹-۳۸۱.
- ۱۰- ایضاً، ص ۳۸۱-۳۸۲.
- ۱۱- حضرت عبدالبها لوح به افتخار آقا شیخ محمد علی، نسخه خطی.
- ۱۲- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ ب، ج ۶، ص ۳۵۴-۳۵۸.
- ۱۳- ایضاً، ص ۳۶۹-۳۷۶ و ص ۳۸۷-۳۹۲.
- ۱۴- مکاتیب جلد سوم، چاپ مصر ۱۳۴۰ ه. ق.، ۱۹۲۱ م، ص ۲۸۷-۲۹۱ و ص ۲۶۷-۲۶۸.
- ۱۵- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ ب، ج ۶، ص ۳۴۵-۳۴۶.
- ۱۶- ایضاً، ص ۳۶۷.
- ۱۷- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب جلد سوم، چاپ مصر ۱۳۴۰ ه. ق.، ۱۹۲۱ م، ص ۲۶۷-۲۶۸.
- ۱۸- حضرت عبدالبهاء، لوح به افتخار آقا شیخ محمد علی (به واسطه جناب آقا میرزا آقای زائر عشق آباد جناب آقا شیخ محمد علی علیه بهاء‌الله الابهی)، نسخه خطی.
- ۱۹- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ ب، ج ۶، ص ۳۹۵.
- ۲۰- ابوالفضائل گلپایگانی، کشف الغطاء (کشف الغطاء عن حیل الاعداء)
- ۲۱- الشیخ محمد علی القاننی، دروس الدیانه، من منشورات دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۴۵ ب، ۱۹۸۸ م.
- ۲۲- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ ب، ج ۶، ص ۳۹۳.
- ۲۳- ایضاً، ص ۳۹۳.
- ۲۴- ایضاً، ص ۳۸۱-۳۸۷.
- ۲۵- ایضاً، ص ۳۸۷-۳۹۲ و آهنگ بدیع سال ۲۵ شماره ۱ و ۲ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۹) ص ۴۸-۵۰ و سال ۲۲، شماره ۴ (فروردین ۱۳۴۶)، ص ۱۱۰-۱۱۱.

نگاهی به آثار جناب نبیل اکبر قائنی

باهر فرقانی

مقدمه

جناب شیخ محمد قائنی نبیل اکبر از جمله نفوس نادری است که از نظر احراز مقام علم و حکمت، بذل مجاهدت و خدمت و تحمّل زحمت و مشقّت در سبیل امر حضرت احدیّت در بین یاران ممتاز و معروف بوده است.

در این سطور که به قصد معرفی آثار و تألیفات جناب نبیل اکبر بر سبیل اختصار نوشته می‌شود جای آن نیست که به شرح احوال و بیان مراتب علمی آن فاضل جلیل به تفصیل پرداخته شود ولیکن نابجا هم نیست که به عنوان مقدمه و یادآوری چند سطری در این زمینه ذکر شود آقا شیخ محمد قائنی در سال ۱۲۴۴ هجری قمری در قریه نوفرست در حوالی بیرجند چشم به دنیا گشود تحصیلات ابتدائی خود را در نزد پدرش به انجام رسانید سپس در مشهد و سبزوار به تحصیل فنون حکمت پرداخت و بالاخره در نجف اشرف در دائره شیخ مرتضی انصاری وارد شد و در ردیف نفوس بسیار قلیلی قرار گرفت که در محضر آن مجتهد شهیر به درجه اجتهاد نائل گشتند.

آقا شیخ محمد قائنی پس از اطلاع از امر بدیع، به نور هدایت منور و به فرموده حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفا «مانند دریا به جوش آمد و به مثابه نهنگ دریای عشق پرخروش گشت» آن نفس جلیل در بغداد به شرف لقای جمال اقدس ابهی فائز و به شهادت مرکز میثاق در همان تذکره نورا «چنان به هیجان آمد که شب و روز آرام نداشت» (۱)

جناب نبیل اکبر پس از بازگشت به ایران به سفرهای تبلیغی در مهد امرالله پرداخت و در اثر مجاهدات تبلیغی خود مورد حمله و هجوم علمای دین قرار گرفت عاقبت به بخارا و عشق آباد هجرت نمود و در آن نقاط به تبلیغ امرالله قیام کرد و در بخارا به ملکوت ابهی صعود نمود. الواح عدیده از قلم اعلی به اعزاز جناب فاضل قائنی، نازل شده که در میان آنها لوح مبارک حکمت را باید نام برد.

جناب شیخ محمد قائنی به نامها و القاب مختلف در آثار بهائی معرفی شده است. فاضل قائنی، نبیل اکبر و در بعضی موارد نبیل اعظم که بیشتر معرف نبیل زرنندی است. از جمله

حضرت بهاء‌الله در لوحی با خطاب «جناب نبیل اعظم علیه بهاء‌الله» می‌فرماید «سوره حکمت که مخصوص آن جناب از ملکوت بیان الهی جاری و نازل شد» (۲) که معلوم است مقصد از نبیل اعظم در این مورد نبیل قائنی بوده است زیرا مسلم است که لوح حکمت به افتخار آن نفس جلیل نازل گردیده است.

نکته‌ای که قابل تعجب و تأسف است این است که چگونه از نفس فاضل و دانشمندی چون نبیل اکبر که مراتب علمی‌اش در آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله مورد تأیید قرار گرفته، کتب و آثار کافی در دسترس جامعه بهائی قرار نگرفته است.

اشاراتی در الواح مبارکه و نیز در آثار نویسندگان بهائی درباره آثار فاضل قائنی موجود است که نشان می‌دهد که کتب و نوشتجات متعددی از قلم ایشان صادر گردیده است.

در لوحی به خط خادم الله این شهادت از قلم اعلی نازل شده «درباره جناب نبیل مذکور داشتید... "لیلاً و نهراً به ثنای حق و تبلیغ امرش نظماً و نثراً ناطق بودند."» (۳)

حضرت عبدالبهاء در شرحی که در تذکره الوفا درباره نبیل اکبر مرقوم فرموده‌اند، بیان می‌فرمایند که ایشان «رساله‌ای در نهایت بلاغت در اثبات امر تحریر نمود و ادله و براهین قاطعه تقریر کرد ولی در دست یاران نه. امیدم چنان است که آن رساله پیدا شود و سبب تبته علما و فضلا گردد.» (۴)

حضرت ولی امرالله نیز ضمن اشاره به رشد جامعه بهائی در عشق آباد می‌فرماید: «همچنین لازمست تأسیس مراکز جدید بهائی در بلاد شاسعه بخارا و سمرقند در قلب قاره آسیا را که در اثر خطابات و تألیفات تحریر جلیل فاضل قائنی و مبلغ شهیر و نویسنده صاحب قلم امر جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی حاصل گردیده متذکر شد.» (۵)

در آثار بعضی از مورخین و نویسندگان بهائی هم اشاراتی درباره کتب و تألیفات جناب فاضل قائنی موجود است.

جناب محمد علی ملک خسروی در تألیفات خود در بسیاری از موارد از کتاب تاریخ بدیع بیانی که به وسیله فاضل قائنی تصحیح و تکمیل شده نقل قول کرده و به آن استشهاد نموده است.

در کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی تألیف جناب نعمت الله ذکائی بیضائی هم از آثار جناب نبیل اکبر نام برده شده که تقریباً همان‌هائی است که در کتاب مصابیح هدایت ذکر شده است. (۶)

در کتابی که به انگلیسی تحت عنوان Resurrection and Renewal به قلم آقای دکتر عباس امانت نوشته شده در متن کتاب و در قسمت کتابشناسی از یکی از این کتابها یعنی تاریخ بدیع بیانی یاد شده است. (۷)

جناب فاضل قائنی خود نیز در بعضی از مراسلاتشان به بعضی از تألیفات خود اشاره کرده‌اند از جمله از دو کتاب خود «حسامیه در عقاید حقّه» و «ناصریه در شرح حال» نام می‌برند و در مکتوب دیگر به «رساله تحفه ناصریه که فهرست سرگذشت و مصائب و بلایای وارده است» اشاره می‌کنند. (۸)

جناب عزیز اللہ سلیمانی در کتاب مصابیح هدایت جلد اول کامل ترین فهرست تألیفات جناب فاضل را آورده است که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

آثار جناب فاضل قائمی را به طور کلی به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱- کتبی که قبل از تصدیق امر مبارک و بعد از آن تألیف کرده است.

۲- نامه‌هایی که به دوستان بهائی و به افراد غیربهائی نوشته است.

۳- اشعار عربی و فارسی

در زیر، ابتدا تألیفات جناب نبیل اکبر تا آنجا که در دسترس است مورد مطالعه قرار خواهد گرفت و بعد نامه‌های آن فاضل جلیل به اختصار معرفی و بالاخره به آثار منظوم ایشان اشاره خواهد شد.

باید یادآور شد که دامنه مطالعات نگارنده درباره تألیفات جناب فاضل در این مقام به علت شرایط و مقتضیات موجود به قدر کافی وسیع نبوده زیرا هیچیک از کتب ایشان تاکنون در دسترس احبّاء قرار نگرفته و همه آنها به صورت نسخ خطی و اصلی هنوز در اختیار خانواده‌ها و بازماندگان محترم آن فاضل جلیل باقی مانده است. در میان کتب منسوب به آقا شیخ محمد قائمی جز یک نسخه فتوکپی شده از یکی از کتب ایشان یعنی تاریخ بدیع بیانی موجود در مرکز جهانی چیز دیگری در دسترس نگارنده نبوده.

در معرفی کتب جناب فاضل قائمی ابتدا فهرستی از آنها به اقتباس از مصابیح هدایت به شرح زیر نقل می‌شود. (۹)

۱- کتابی در جواب اسئله امتحانیّه شیخ مرتضی و سایر علما.

۲- رساله کشف الاحجاب معروف به حسامیه که در دست نیست.

۳- رساله تحفه ناصریه به فارسی.

۴- رساله در اثبات امر که احتمالاً همانست که در تذکره الوفا حضرت عبدالبهاء اشاره فرموده‌اند که در دست نیست.

۵- اشعار عربی و فارسی و همچنین نوشتجات دیگر.

۶- تصحیح تاریخ مانکجی که میرزا حسین همدانی به امر مانکجی زرتشتی به رشته تحریر درآورده و بنا به امر حضرت بهاء اللہ جناب فاضل آن کتاب را تصحیح نموده است. این کتاب که به نام تاریخ بدیع بیانی معروف شده تنها کتابی است که از جناب فاضل قائمی در دسترس است.

کتاب تاریخ بدیع بیانی

معرفی کتاب:

عنوان اصلی و کامل این کتاب در مقدمه نسخه موجود عبارت است از «تاریخ بدیع بیانی که در ظهور رحمانی و یوم موعود در کتب آسمانی تألیف و تصحیح شده.»

تاریخچه تألیف کتاب:

حاجی میرزا جانی (۱۰) در اواخر ایام حیاتش به نوشتن تاریخی درباره وقایع دوره حضرت باب پرداخت حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه به این حقیقت اشاره

فرموده‌اند «حاجی میرزا جانی شهید چند جزوه تاریخی نوشته بود ناتمام مختصر... گویا به خط خود حاجی میرزا جانی بود...» (۱۱)

از طرف دیگر مانکجی صاحب که در آن ایام با سمت سرپرستی زرتشتیان ایران در ایران می‌زیست از میرزا حسین همدانی (۱۲) که شخصی ادیب و منشی مانکجی صاحب بود، خواست که کتابی در تاریخ حالات بابیه تصنیف کند. میرزا حسین خان، هدایت جناب ابوالفضائل را خواستار شد و جناب ابوالفضائل هم به طوری که خود اظهار کرده‌اند (۱۳) میرزا حسین را به استفاده از تاریخ حاجی میرزا جانی در تصنیف خود هدایت نمود.

میرزا حسین به هدایت جناب ابوالفضائل به نوشتن تاریخ مبادرت کرد ولی مانکجی اصرار داشت که تغییراتی در آن بدهد که با نظریات خود مؤلف موافق نبود زیرا مقصد اصلی میرزا حسین خان تصحیح و تکمیل کتاب حاجی میرزا جانی بود.

این کتاب بعداً به استناد مصابیح هدایت به دستور حضرت بهاء‌الله توسط جناب فاضل قائنی تصحیح و تکمیل شده و به نام تاریخ بدیع بیانی موجود است. (۱۴)

همچنانکه ذکر شد یک نسخه از این کتاب حال در کتابخانه مرکز جهانی بهائی موجود است که در تهیه این یادداشتها مورد استفاده نویسنده قرار گرفته است این نسخه موجود در مرکز جهانی نسخه فتوکپی شده از یک نسخه خطی است و متأسفانه معلوم نیست که چه وقت و کجا و از روی چه نسخه‌ای فتوکپی شده است و احتیاج به تحقیق بیشتر دارد. به نظر می‌رسد نسخه‌های دیگر هم باشد که با هم اختلافات عبارتی دارند.

تاریخ بدیع بیانی به قطع معمولی و در ۴۹۶ صفحه تنظیم شده و هر صفحه آن در ۱۲ سطر ترتیب یافته است. (۱۵) عناوین فصول و مطالب در حاشیه بسیاری از صفحات با حروف درشت‌تر نوشته شده که خواننده را در یافتن مطالب تا حدودی کمک می‌کند. این کتاب طبیعتاً مانند کتب قدیم فاقد فهرست مطالب و فهرست اعلام است.

نام مؤلف:

این کتاب به طوری که ذکر شد به نظر می‌رسد که توسط میرزا حسین همدانی با استفاده از تاریخ حاجی میرزا جانی نوشته شده و بعداً به همت جناب فاضل قائنی تصحیح و تکمیل گردیده است.

بهرحال مصحح این کتاب جناب فاضل قائنی است که در این کتاب خود را با عنوان مصحح تاریخ نبیل اهل عالین معرفی می‌کند که به نظر می‌رسد منظور از عالین قاین است که از نظر ارزش عددی حروف ابجد هر دو مساوی و معادل ۱۶۱ هستند. (۱۶)

- فاضل قائنی در صفحات دیگر کتاب هم با عبارات مختلف از قبیل «مصحح تاریخ گوید» (۱۷) «این بنده مصحح تاریخ، نبیل اهل عالین» (۱۸) خود را به عنوان مصحح کتاب معرفی می‌کند.

در خاتمه کتاب هم درباره تصحیح کتاب چنین می‌نویسد:

مصحح تاریخ، فقیر مسکین نبیل اهل عالین عفی الله عنه گوید بعد از ملاحظه این نسخه شریفه در مقام تصحیح و تلخیص این نسخه برآمده پاره از زواید و ظنونات و قیاسات که اساطیر اولین و مبتنی بر وهم و گمان و تخمین بود و برخی از اشعار زاید بعبده المناسبه را

محو و شطری از اطلاعات و مستحضرات خود را در ایام سیر و مجاهده که متیقن و معلوم بود اثبات نمود، به اضافه بعضی از دلایل و بیانات و اشارات اثباتیه و تزییف پاره موهومات و مجعولات نفسیه. رجاء از متبصرین و منصفین اخوان و ناظرین با امعان آنکه نسخی را که پیش از آن تصحیح نوشته شده به کلی محو یا از روی این مصحح قلمزده تصحیح کنند و نسخ جدید را هم از روی این نسخه استکتاب فرمایند تا مطبوع طبایع لازمة الاتباع و محبوب اسماع اهالی همه اصقاع گشته مقبول عقلا و ملل و منظور بزرگان و دانایان همه دول گردد. (۱۹)

در متن این کتاب در موارد عدیده در شرح و تفصیل وقایع تاریخی از حاجی میرزا جانی نقل قول شده از جمله شرح تصدیق جناب باب الباب (۲۰) و داستان ورود اصحاب به قلعه طبرسی (۲۱) در شرح شهادت و دفن جسد جناب قدّوس و بسیاری موارد دیگر در صفحات مختلفه این کتاب.

تاریخ تألیف یا تصحیح:

درباره تاریخ تألیف یا تصحیح کتاب تاریخ بدیع بیانی در متن خود کتاب اشاراتی موجود است. در ص ۵۲ تصریح شده «حال که سنه ۱۲۹۹ است». در محل دیگر از کتاب مذکور است «و هنوز که قریب چهل سنه می گذرد یوم فیوم در دین خود محکم تر و در ایثار جان حریص تر شدند» که ظاهراً اشاره به گذشت ۴۰ سال از بدایت ظهور امر بدیع یعنی سال ۱۳۰۰ است در مقام دیگر پس از شرح وقایع قبل از شهادت حضرت باب در بیان استقامت مؤمنین اولیه می نویسد «تا بحال سی و پنجسال می گذرد تقریباً که علی الاتصال مورد... قهر و غضب اعلیحضرت شهریار و متحمل انواع اذیت و آزار علمای هر دیارند» (۲۲) که باز با سالهای ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ می توان تطبیق کرد.

در خاتمه کتاب، تاریخ تصحیح سنه بء از واحد ثالث ذکر شده که مقصد سال دوم پس از انقضای دو واحد یعنی ۳۸ سال از ظهور امر می باشد که باز هم مؤید سال ۱۳۰۰ است از مجموعه این اطلاعات می توان نتیجه گرفت که این کتاب در حدود سالهای ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ (۱۸۸۳-۱۸۸۴ میلادی) تألیف شده است. زبان این کتاب فارسی است ولی اشعار و آیات احادیث زیادی به لسان عربی در آن نقل شده است.

موضوع اصلی کتاب:

همانطوری که از نام کتاب پیداست موضوع اصلی آن شرح تاریخ دور بیان است ولی در عمل تنها به ذکر وقایع تاریخی اکتفا نشده بلکه تجزیه و تحلیل وقایع هم مورد نظر بوده و نیز در موارد مقتضی به استدلال درباره حقانیت امر بدیع هم پرداخته است.

سبب نوشتن و تصحیح کتاب:

مطالبی که در صفحات اولیه کتاب درباره سبب تحریر آن دیده می شود به نظر می رسد از قول مانکجی صاحب باشد که خود را شخصی بیطرف و محقق معرفی می کند و با مشاهده مظالمی که بر بایان وارد می شده به قول خود محض حب بنی نوع و دلسوزی، از شخصی که به نظر می رسد میرزا حسین همدانی باشد خواهش می کند شرحی درباره وقایع ظهور امر

بدیع و استدلال در حقانیت آن بنویسد و بعد دیدیم که میرزا حسین همدانی به هدایت جناب میرزا ابوالفضائل و با استفاده از تاریخ حاجی میرزا جانی به نگارش آن می‌پردازد.

سبک نگارش:

جز قسمت‌های ابتدائی کتاب که به نظر می‌رسد به وسیله میرزا حسین همدانی ولی به دستور مانکجی صاحب تنظیم شده بقیه از نظر سبک نگارش یکدست و هموار به نظر می‌رسد.

به طوری که قبلاً ذکر شد این کتاب علاوه بر شرح وقایع تاریخی دور بیان حاوی مطالب زیادی در اثبات ظهور امر بدیع و تجزیه و تحلیل وقایع تاریخی است.

در شرح مطالب تاریخی به زبان ساده اکتفا شده ولی در استدلال به حقانیت امر بدیع عبارات از صلابت و متانت فوق العاده برخوردار است از جمله در مقامی چنین می‌نویسد:

و اما مطلب دیگر آنکه مظهر امر ربّانی و مطلع وحی رحمانی امروز در میان ملل و ادیان و بجوهر امکان ظاهر گشته و به قدرت و سلطنت الهیه امر خود را تبلیغ فرموده و بزرگان ملل و سلاطین دول را به منهج مستقیم و دین قویم دعوت فرموده و چرا... در تحقیق امرش تفحص ننمودید و در مقام تجسس نبودید تا از حسیض شک به سموات ایقان و از درکات اضطراب به مدارج اطمینان مرتقی شوید. ای معشر علما چرا منع می‌کنید مردم را از مشرب عذب الهی و سدّ می‌کنید ناس را از صراط مستقیم ربّانی. حق را به باطل می‌پوشید و دین را به دنیا می‌فروشید، انصاف دهید که با آنکه خداوند است مقتدر علی الاطلاق و اوست مالک انفس و آفاق آیا ممکن است که صبر کند و حلم ورزد که کسی به باطل مدعی ولایت گردد و به کذب دعوی ربوبیت نماید تا آنکه قلوب منیره به این حد منجذب او شوند که دیدید و عقول رفیعه به این شدت منصعق او گردند که شنیدید. (۲۳)

جواب تهمت‌های واهی و بی اساس هم با عبارات ساده داده شده مثلاً مسئله افسون کردن با خرما و چای که مؤمنین را در آن ایام به آن متهم می‌کردند با این عبارات ساده ولی مقنع جواب داده شده است:

به دلیل آنکه اگر این نسبت و قول ایشان مقرون به صدق بود مگر این طایفه را ممکن نبوده و نیست که بارهای خرما بخرند و افسون کنند و به اصناف بفروشند و یا آنکه قهوه‌خانه‌ها باز کنند و مجلس‌های ضیافت و روضه‌خوانی ترتیب دهند و در قلیل مدتی بدون قیل و قال و اینهمه بذل جان و مال جمیع عالم را بابتی و داخل در طریقه خودشان نمایند و حال آنکه پیروان این طریقه و ره‌سپران این عقیده تا کسی را بالفطره مستعد و در نهایت جدّ مجاهد و در مقام طلب فوق العاده مصر و طالب نبینند و لایق و قابل ندانند ابدأ به او اظهار مطلبی نمی‌کنند تا چه رسد به آنکه در مجالس و محافل خود راه دهند. (۲۴)

شیوه خاصی که در زمینه استدلال در این کتاب به کار برده شده تصویر سؤال و جواب به صورت جلسات محاوره با علمای معروض و نقل صورت مجلس مباحثات می‌باشد.

- رسم الخط متن این کتاب طبیعتاً به رسم فارسی قدیم است مثلاً کلماتی مانند برخاستن و خاطر که در فارسی امروزی بدون واو نوشته می‌شود در این کتاب با واو نوشته شده است.

- بعضی کلمات فرنگی اغلب با تلفظ فرانسه ولی به حروف فارسی در متن کتاب وارد شده مثلاً سویلیزه برای متمدن، پولتیک به معنی سیاست و حکمت و شمندفُر برای راه‌آهن.
- نقل احادیث اسلامی در موارد کثیره و استفاده از اشعار مناسب مقال در موارد بسیار زیاد یکی دیگر از شیوه‌های خاص مورد استفاده در این کتاب است.

فهرست کلی مطالب کتاب:

مذمت تقلید و بیان شرایط تحقیق، تصویر اوضاع آشفته ایران و شرح تعصبات و خرافات موجود در ایران، ذکر مخالفت علمای دین با ترقی ایران و تحسین پیشرفت‌های حاصله در عالم غرب «فرنگستان» در حدود ۵۰ صفحه از صفحات اولیّه کتاب را در بر می‌گیرد.

موضوع اصلی این کتاب تاریخ دور بیان از اظهار امر حضرت ربّ اعلی تا شهادت آن نقطه اولی است که در طی آن واقعه هائله مازندران در قریب ۱۰۰ صفحه، واقعه خطیره نیریز در حدود ۳۰، صفحه واقعه مؤلمه زنجان در حدود ۱۰ صفحه و هنگامه شهادت شهدای سبعة طهران در تقریباً ۵۰ صفحه تصویر شده و در ۱۵۰ صفحه بعدی اسفار حضرت باب پس از مراجعت از سفر مکه که بالاخره منتهی به سرگونی آن مظلوم عالم به جبال آذربایجان شد به رشته تحریر درآمده است.

تجزیه و تحلیل وقایع تاریخی، استدلال حقانیت امر بدیع الهی و انتقاد از علمای سوء مذهبی از مطالبی هستند که در ضمن تصویر وقایع تاریخی و در صفحات باقیمانده کتاب در هر موقع مقتضی مورد بحث قرار گرفته است.

در زمینه استدلال، استقامت مؤمنین اولیّه در برابر تضییقات و نثار جان در میداین شهادت به عنوان دلیل محکمی برای اثبات حقانیت امر بدیع معرفی شده، احادیث و اخبار اسلامی فراوان در استدلال به ظهور امر بدیع ارائه گردیده و اتهامات وارده بر امر بدیع رد شده است. شرح جلسات محاوره با علمای دین و نقل صورت‌مجلس مباحثات این جلسات به شیوه خاصی در چند موضع از این کتاب به تفصیل آمده است.

از فساد علمای سوء در بسیاری از صفحات کتاب به صراحت انتقاد شده و لکن مقام علمای واقعی مورد تحسین قرار گرفته است. نویسنده در اینجا علما را به سه دسته تقسیم می‌کند؛ اول علمای عالم و عامل؛ دوم علمای بی عمل ولی بی ضرر؛ سوم علمای بی عمل و مفسد که به عکس آنچه می‌گویند عمل می‌کنند. نویسنده توضیح می‌دهد که هر کجا در این کتاب انتقاد از علما شده مقصد دسته سوم بوده است و در همین مقام علمای واقعی را مورد تحسین فراوان قرار می‌دهد. (۲۵)

شرح بعضی نکات کوچک در حاشیه وقایع مهم که در تواریخ دیگر کمتر دیده می‌شود، یکی دیگر از مشخصات این کتاب است. چند نمونه زیر از جمله این نکات است.

طرز غذا خوردن اصحاب دور هم در ایام اولیّه واقعه شیخ طبرسی (۲۶)

تشکیل جلسات تزیید معلومات در قلعه طبرسی برای بالا بردن سطح عرفان اصحاب (۲۷)

ترتیب انتظام امور در واقعه زنجان (۲۸)

اشاره به قانون انگلیس در مورد حکم اعدام که اگر مجرم در هدف‌گیری اول مورد اصابت تیر قرار نگیرد، بخشیده می‌شود. (۲۹)

داستان اشتباه علمای شیراز در تشخیص خطبه حضرت رضا از خطبه حضرت باب (۳۰) تجزیه و تحلیل وقایع تاریخی مثلاً بحث در علل غلبه اصحاب بر نیروهای نظامی در مدافعات طبرسی و نیریز و زنجان و استدلال به استقامت مؤمنین در حقانیت امر بدیع نیز در این نوشته انجام گرفته است.

از اشعار شعرا به کثرت و به تناسب موضوع گاهی با ذکر نام شاعر و زمانی بدون معرفی سراینده شعر استفاده شده است.

درباره علمای سوء این شعر از حافظ نقل شده است:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند چون بخلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
یا رب این نودولتان را بر خرخودشان نشان کاین همه ناز از غلام و اسب و استرمی‌کنند
گوئیا باور نمی‌دارند روز داوری کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند (۳۱)

درباره شهادت از یک شاعر ناشناخته آمده است:

آنکه اندر مرگ بیند صد وجود همچو پروانه بسوزاند وجود
آن گروهی که رهیدند از وجود چرخ و مهر و ماهشان آرد سجود
آنکه مردن پیش چشمش تهلکه است نهی لاتلقوا بگیرد او بدست
آنکه مردن پیش او شد فتح باب سارعوا آید مر او را در خطاب
اولیا را تنگ آمد این جهان چون شبان رفتند اندر لامکان
در هوای عشق حق رقصان شدند همچو قرص بدر بی نقصان شدن (۳۲)

درباره معجزات به این شعر از مولوی استشهاد شده است:

معجزه جست از نبی بوجهل سگ لیک نفزودش بدل الا که شک
موجب ایمان نباشد معجزات بوی جنسیت کند جذب صفات
در دل هر امتی کز حق مزه است روی و آواز پیمبر معجزه است (۳۳)

فهرست جامع مطالب کتاب تاریخ بدیع بیانی در جریان این مطالعه به وسیله نگارنده برای تسهیل مطالعات احتمالی آینده تهیه شده و موجود است.

بعضی اختلافات تاریخی تاریخ بدیع بیانی با تواریخ دیگر بهائی:

در تاریخ بدیع بیانی بعضی مطالب تاریخی ذکر شده که با آنچه که تاکنون در تواریخ دیگر بهائی دیده شده مختلف و متفاوت است و در اینجا به بعضی از مهمترین آنها اشاره می‌شود و مطالب مندرجه در آن با تواریخ دیگر بهائی مانند مقاله شخصی سیاح حضرت عبدالبهاء - تویق قرن حضرت ولی امرالله و تاریخ نبیل زرنندی و منابع معتبر دیگر مورد مقایسه قرار می‌گیرد.

۱- کیفیت ملاقات حضرت باب با ملاحسین و چگونگی تصدیق او:

در تاریخ بدیع بیانی شرحی که حاجی میرزا جانی از میرزا عبدالوهاب خراسانی درباره تصدیق جناب ملاحسین شنیده ذکر شده است. (۳۴)

این روایت اولاً اشاره به آشنائی قبلی بین حضرت باب و ملاحسین می‌کند،

ثانیاً حاکی است که ملاحسین خود پس از ورود به شیراز مستقیماً به منزل حضرت باب رفته و ذکری از ملاقات آن دو در دروازه شهر در بین نیست.

ثالثاً این روایت حاکی است که فوز به ایمان در طی چند روز حاصل شده است. شرح تاریخ نبیل با این روایت متفاوت است از مطالعه تاریخ نبیل چنین بر می آید که ملاقات ملاحسین با حضرت باب تصادفی بوده، ملاقات اولیّه در خارج شهر انجام گرفته و ملاحسین در همان شب اول تشرّف به فوز ایمان نائل گردیده است. (۳۵)

بیان حضرت ولی امرالله در قرن بدیع هم تأیید تاریخ نبیل را می کند که ملاقات برحسب تصادف در خارج از شهر واقع شده و فوز به ایمان در همان شب ملاقات انجام گرفته است. (۳۶)

در کتاب «حضرت باب» به استناد نوشته ایادی امرالله جناب ابن اصدق چنین ذکر شده که حضرت باب در کربلا با جناب ملاحسین از نزدیک روبرو گشته اند ولی ملاحسین ظاهراً حضرت باب را بیاد نمی آورده است. (۳۷)

فاضل مازندرانی در کتاب ظهور الحق پس از شرح داستان ایمان ملاحسین بر طبق تاریخ نبیل شرح مفصلی هم از قول حاجی معین السلطنه تبریزی به نقل از کتاب ابواب الهدی تألیف فاضل هشترودی می آورد که هم با تاریخ نبیل و هم با تاریخ بدیع بیانی متفاوت است. (۳۸)

عبّاس امانت کیفیت تصدیق ملاحسین را نامعلوم می داند و طبق روایتی ذکر می کند که ملاحسین به هدایت خادم حبشی حضرت باب را ابتدا در یک کاروانسرا ملاقات می کند و بعد از آنجا در خدمت حضرت باب به منزل آن حضرت می روند. (۳۹)

۲- داستان مؤمن شدن جناب وحید دارابی:

هم تا حدودی با تواریخ دیگر تفاوت دارد از این جهت که به جریان مأموریت ایشان از طرف محمد شاه برای تحقیق درباره امر حضرت باب اشاره نمی کند بلکه محرک اصلی در تحقیق را کسب تکلیف مردم از ایشان معرفی می کند. (۴۰)

در مقاله شخصی سیّاح حضرت عبدالبهاء انتخاب جناب وحید را از طرف محمد شاه برای تحقیق درباره ادّعی حضرت باب تصریح می فرمایند (۴۱) حضرت ولی امرالله هم اعزام وحید را از طرف شاه برای تحقیق تأیید می نمایند (۴۲) شرح تاریخ نبیل هم مدّ بر این مطلب است (۴۳) تاریخ ظهورالحق هم به همین مطلب اشاره می کند. (۴۴)

۳- در تاریخ بدیع بیانی اشاره به ملاقات حضرت باب با حضرت بهاءالله:

در قریه خانق نزدیک قریه کلین هنگام عزیمت به آذربایجان شده است که با آنچه که در آثار مبارکه (۴۵) دیده می شود تفاوت دارد. (۴۶)

نبیل اعظم در تاریخ نبیل ضمن شرح خاطرات تشرّف خود به حضور حضرت بهاءالله در سال ۱۳۰۶ بیانات شفاهی جمال اقدس ابهی را که درباره انجمن بدشت و جریان مذاکره با «رئیس ملاهای آمل» است نقل کرده که می فرمایند «مشارالیه از ما درباره ادّعی حضرت باب سؤال کرد ما گفتیم اگر چه با حضرت باب ملاقات نکرده ایم ولی محبت شدیدی به او داریم.» (۴۷)

حضرت عبدالبهاء مبین منصوص آثار حضرت بهاء‌الله در لوحی صریحاً بیان می‌فرمایند که «جمال قدم روحی لاجبانه الفداء با حضرت اعلی روحی له الفداء برحسب ظاهر ملاقات نفرمودند.» (۴۸)

۴- جریان مجلس ولیعهد در تبریز:

در تاریخ بدیع بیانی در شرح مجلس ولیعهد ذکری از حضور ولیعهد در مجلس محاکمه نشده و از سایر حاضرین در آن مجلس هم نام برده نشده است. (۴۹) حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیّاح به حضور ولیعهد نه به تصریح بلکه به تلویح اشاره می‌فرمایند (۵۰) در قرن بدیع ترجمه God Passes By حضرت ولی امرالله (۵۱) و تاریخ نبیل زرنندی (۵۲) حضور ناصرالدین میرزا ولیعهد در مجلس محاکمه تصریح شده و در ظهورالحق هم حضور ولیعهد ذکر گردیده است. (۵۳)

تاریخ بدیع بیانی جلوس حضرت اعلی را در ذیل مجلس ذکر می‌کند. (۵۴) در مقاله شخصی سیّاح به محل جلوس حضرت باب اشاره نشده (۵۵) ولی در قرن بدیع جلوس در محل ولیعهد ذکر شده است (۵۶) در تاریخ نبیل مذکور است که حضرت باب در محلی که برای ولیعهد تهیه شده بود، جلوس فرمودند (۵۷) ولی در صفحات بعد از قول شیخ حسن زنوزی آمده که حضرت باب میان ملامحمد و ولیعهد جالس شدند. (۵۸) در کواکب الدرّیه به جلوس حضرت باب در ذیل مجلس اشاره شده (۵۹) در کتاب حضرت نقطه اولی تألیف محمد علی فیضی حضور ولیعهد تصریح و به جلوس حضرت باب در بالای مجلس نزدیک محل جلوس ولیعهد اشاره شده است (۶۰) عباس امانت به حضور ناصرالدین میرزا در مجلس ولیعهد اشاره می‌کند و اضافه می‌نماید که ولیعهد حضرت باب را به جلوس در نزدیکی خود دعوت نموده است. (۶۱)

۵- جریان شهادت حضرت اعلی:

تاریخ بدیع بیانی حاکی است که شهادت حضرت نقطه اولی پس از سه بار شلیک گلوله واقع شده است (۶۲) در حالیکه در مقاله شخصی سیّاح حضرت عبدالبهاء تأثیر گلوله‌ها را در شلیک دوّم تصریح فرموده‌اند (۶۳) و حضرت ولی امرالله نیز در لوح قرن اجبای امریک شهادت در اثر شلیک ثانی را تأیید می‌فرمایند. (۶۴)

تاریخ نبیل تصریح می‌کند که شهادت در اثر شلیک ثانی واقع شده است. (۶۵) در کتاب نقطه اولی تألیف محمد علی فیضی (۶۶) و کواکب الدرّیه هم وقوع شهادت پس از شلیک دوّم تصریح گردیده است. (۶۷)

این چند فقره از تفاوت به عنوان مثال ذکر می‌شود ممکن است تفاوت‌های دیگر هم موجود باشد که احتیاج به صرف وقت بیشتر و تحقیق بیشتر دارد.

معرفی بعضی از نامه‌های فاضل قائنی:

به طوری که از مطالعه شرح احوال جناب فاضل قائنی بر می‌آید این شخص جلیل علاوه بر تألیف کتب عدیده که به عناوین بعضی از آنها اشاره شد و تصحیح کتاب تاریخ بدیع بیانی، نامه‌هایی هم در مواضع و مواضع مختلفه به بعضی افراد نوشته است.

متن بعضی از این مراسلات در کتاب مصابیح هدایت بعضی به صورت کامل و برخی به طور ناتمام نقل گردیده است. در اینجا نظری به اختصار به این مراسلات می‌شود چه که به نظر می‌رسد با مطالعه این نامه‌ها حالات و روحیات و سبک نگارش آن فاضل جلیل بر ما بیشتر آشکار می‌شود ولی قبل از معرفی آن نامه‌ها شاید لازم باشد مقدمه کوتاهی درباره سابقه بعضی از این نامه‌ها ذکر شود.

به طوری که شرح احوال جناب فاضل قائنی نشان می‌دهد ایشان پس از ایمان به امر مبارک سفرهای بسیاری در ایران و سایر ممالک شرق نموده و در تمام این سفرها به کمال جرأت و شجاعت به تبلیغ امر مبارک قائم بوده است و به همین سبب اغلب مورد اذیت و آزار معاندین امر بوده و به ناچار از شهری به شهری نقل مکان می‌کرده است.

از جمله وقتی در صفحات خراسان سفر می‌کرد، نیت داشت که به طبرس برود، چون حکمران آن شهر به نام عمادالملک از ایشان دعوت کرده بود که از آن شهر دیدن کند ولی وقتی علما از جریان امر باخبر شدند سر و صدایشان بلند شد و حکمران ناچار شد به جناب فاضل پیغام دهد و از ایشان خواهش کند که از ورود به آن شهر خودداری کند (۶۸) این امر که در حقیقت فسخ دعوت قبلی بود بر فاضل خیلی گران آمد و نامه‌های سختی به صورت گله و شکایت به حکمران و سه تن دیگر از بزرگان شهر نوشت.

در نامه به عماد الملک، فاضل قائنی به صراحت تمام مراتب گله خود را اظهار و به جرأت و شهامت کامل از «ابتلائات لاتحصی که از مقتضیات نفوس غافله و دولت باطله است» شکایت می‌کند. (۶۹)

در نامه دیگر آقا شیخ محمد قائنی، آقا محمد رضا عالم طبرس را مخاطب قرار داده است. این شخص حاکم شهر را بر علیه فاضل تحریک کرده و به او پیغام داده بود که «چنانچه فلانی به طبرس بیاید حکم به چنین و چنان خواهم نمود». فاضل در این مکتوب مخاطب را به خاطر این بی‌احترامی مورد ملامت قرار می‌دهد و از تبعیت ایشان از دیگران «به جهت حفظ ریاست یکروز و نیم عمر گنبدیده دنیای فانی» اظهار حیرت و تعجب می‌کند و در خاتمه نامه عالم طبرس را به خلوص نیت و عمل صالح نصیحت می‌نماید. (۷۰)

مکتوب دیگر از یزد به میرزا آقا بابای صاحب کار نوشته شده، در این مراسله آقا شیخ محمد با اشاره به فسخ دعوت قبلی که برای ورود به شهر داشته بیان می‌کند که دوستانش تا وقتی «به منصب و جاهی» نرسیده بودند به ملاقات یاران مشتاق بودند ولی بعد از آنکه «به منصب خلقی» رسیدند دوستان را «بدورباش تحذیر و سهام تغیر» استقبال می‌نمایند و چنین نتیجه می‌گیرد که «چه خوبست که هرگز اهل ایمان به منصبی نرسند و به جاهی راه نیابند» و ضمن مناجات زیبا و مفصلی از خدا می‌خواهد که «الهی هرگز مذاق دوستان را حلاوت جاه نچشانی و بر هیاکلشان قمیص عزّ نپوشانی... تا از مستی غرور برهند و از خواب غفلت بجهند» (۷۱)

در میان این دسته از مراسلات نامه دیگری است که به کربلائی حسین نامی مرقوم شده. در این نامه فاضل قائنی ضمن ابراز تأسف از منع ورودش به طبرس، عبارتی به عربی به این

مضمون نوشته که او مثل باران می‌ماند که با تاریکی و رعد و برق می‌آید و مردم از ترس چشمها و گوشهایشان را می‌بندند. (۷۲)

نبیل اکبر در مکتوبی به جناب مشیر، پس از شرح اوضاع آشفته دولتیان و توسعه فساد و شرارت مدعیان بیان می‌کند که چرا به پیروی از سنن مرسلین فرار را بر قرار و استتار را بر اجهار ترجیح داده و نپسندیده است که «دامن عصمت و معدلت حضرت ظل الله روحی و روح العالمین فداه علی العمیا آلوده به خون و اذیت این مظلوم بی گناه گردد.» (۷۳)

در میان این مکاتیب نامه مفصلی موجود است که آقا شیخ محمد قائنی به «حرف شیخ» نوشته و در آن ضمن بیان این حقیقت که اولیای الهی همیشه در معرض بلا و مصیبت بوده‌اند به کوشش‌هایی که دشمنان امر برای اطفاء سراج الهی می‌کنند اشاره می‌کند و مصائب و بلاهایی را که خود از دست معاندین کشیده توضیح می‌دهد و بعد این سؤال را مطرح می‌نماید که «این همه غوغا و خوف و اضطراب دولت و ملت با اینهمه جیوش و اسباب و عساکر و کرور کرور افندیان و اصحاب محاریب و منابر و بیوت لاتحصى مملو از کتب و دفاتر از این شخص ضعیف که همه حالاتش را ملاحظه فرموده‌اند از قوت و قدرت و اهل و طایف و دولت به چه سبب است. نه رستم دستانم و نه پهلوان پهلوانان، نه اسفندیار روئین‌تم و نه افراسیاب و تهمتن» و بعد دلایل و امکانات مختلفی را که ممکن است سبب این ترس و خوف گشته باشد، یک یک بر می‌شمارد و همه را مردود می‌شناسد و بالاخره توصیه می‌کند که علمای امت «دست از ادعای صاحبی و شبانی این خلق برداشته به کناری روند و ملک را به مالک و گله را به شبان و راعی حامی غالب قاهر مقتدر واگذارند.» (۷۴)

در بین نامه‌هایی که جناب نبیل اکبر به یاران بهائی نگاشته برخی به زبان فارسی و بعضی به عربی است مکتوب خطاب به جناب میرزا عطاءالله طیب حاوی مضامین ادبی و دارای اصطلاحات طبّی مناسب با حرفه شخص مخاطب است از جمله با اشاره ادیبانه نامه جناب طیب را چنین تصویر کرده است «الحق نسخه جامعه بود ناسخ امراض و دافع اسقام و أعراض، قلب مهجور را صحت کامل عطا فرمود و صدر معلول را شفای عاجل مبدول داشت.» (۷۵)

مکتوب خطاب به جناب میرزا حسین از آباده که از عارضه چشم شفا یافته بود، نمونه زیبای دیگری از شیوه نامه‌نگاری و تناسب عبارات با حالات مخاطب نامه است «از بشارت استقامت حالت چشم آن محبوب چشم جان روشن و حدقه عرفان منور و گلشن شد... به درگاه مقصود استغاثه... نمود که از مشرق الانوار عنایت به کوری چشم دشمنان چشم آن جناب را نوری و قلوب محبان را به روشنی دیده آن نور دیده بهجت و سروری عطا فرماید.» (۷۶)

در مصابیح هدایت متون سه فقره دیگر از مکاتیب فاضل قائنی نقل شده که به جناب نبیل اعظم (۷۷) به جناب ورقا (۷۸) و جناب حاجی میرزا ابوالحسن اردکانی (۷۹) خطاب شده و قسمت اعظم آنها به عربی است و حاوی اشواق و تحیات قلبیه و تعارفات دوستانه است.

در همان کتاب نوشته دیگری از جناب نبیل اکبر تحت عنوان «معاهده نامه که در باب اتحاد نفوس خادمه به امرالله نوشته شده» نقل گردیده است. (۸۰)

شایان یادآوری است که جمال اقدس ابھی در الواحی که به اعزاز جناب نبیل اکبر نازل شده در موارد متعدّد آن نفس جلیل را به تشویق یاران به اتحاد مأمور فرموده‌اند. شاید با الهام گرفتن از این الواح مبارکه بوده که به تنظیم این «معاهده نامه» اقدام کرده است. جناب فاضل در مقدمهٔ این نوشته ضمن اشاره به مقصد اساسی امر «که اتحاد اهل عالم و ائتلاف بنی نوع آدم» است حصول این مقصود را منوط و معلق به اتحاد اولیای امر دانسته و اعلام نموده که «لذا... این عباد که... به خدمت امر منتسب شده‌ایم... متعهد و ملتزم شدیم که حبا لجمال الله و اجراء لامره و انفاذا لحکمه با یکدیگر در خدمات امریه متفق و متحد باشیم «جناب فاضل در این مقام به اعلام این تعهد اکتفا نکرده بلکه با بینش وسیعی که داشته پیشنهاد عملی دربارهٔ نحوهٔ مشاوره از طریق ملاقات یا مکاتبه و توسّل به رأی اکثریت، در زمانی که هنوز تشکیلات امر تأسیس نشده و دقایق مربوط به امر مشورت تعیین نگشته بود، ارائه نموده است که سبب اعجاب و شگفتی است در اینجا شاید بی‌تناسب نباشد که قسمتی از این نوشته نقل شود: «... در همه امور امریه با یکدیگر مشاور و از هم معتضد باشیم و به اقتضات و وقتیّه بعضی متوقّف در پاره‌ای بلاد و بعضی سایر و دائر به مقتضای مشاوره با یکدیگر و در صورت مباحثه رشته اخبارات و اطلاعات و استشارات به یکدیگر متصل باشد...» (۸۱)

با یک نظر سطحی و مختصر به نامه‌های جناب شیخ محمد قاضی جهات مشترکی در تمام آنها مشاهده می‌شود که ما را با روحیات و افکار آن فاضل جلیل بیشتر آشنا می‌کند. این جهات مشترک را که تقریباً در اغلب مراسلات آن نفس جلیل به عبارات مختلف دیده می‌شود می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

جهات مشترک در مراسلات به نفوس غیربھائی

- ۱- اعلان صریح امر و اثبات حقانیت آن.
- ۲- اظهار گله و شکایت به صراحت بیان.
- ۳- تصویر آشکار فساد تشکیلات دینی و دولتی.
- ۴- دادخواهی و دفاع از حقوق مسلوبه از خود و مؤمنین دیگر.
- ۵- توصیف استقامت مؤمنین در برابر مصائب و بلاهای وارده به عنوان دلیل حقانیت امر بدیع.
- ۶- نشان دادن قدرت و بی‌باکی در برابر معاندین.
- ۷- الزام معاندین و معارضه به مثل.
- ۸- استفاده از اشعار و ضرب‌المثل‌های مناسب در بیان مطلب.
- ۹- بیان مصائبی که اولیای الهی در تمام اعصار از اشرار زمان دیده‌اند و اشاره به فرار آنها از دست معاندین.

جهات مشترک در مکاتبات با دوستان بھائی

- ۱- بیان مراتب ارادت و خضوع و خشوع در برابر دوستان و شکایت از دوری و مفارقت از آنان.

- ۲- استفاده از مضامین ادبی در بیان مطلب و نمونه‌های زیبایی از نامه‌نویسی که در دنیای امروز با متداول شدن نامه‌نگاری الکترونیک کمتر دیده می‌شود.
- ۳- استفاده از اصطلاحات بدیع در تناسب با حرفه و احوالات گیرنده نامه.
- ۴- استفاده از اشعار و ضرب‌المثل‌های مناسب در بیان مطلب.

آثار منظوم جناب فاضل قائی

جناب نبیل اکبر علاوه بر تألیفات و منشآت متعدد آثاری هم به نظم دارد که در تذکره شعرای قرن اول بهائی تألیف نعمت‌الله ذکائی بیضائی به چند فقره از آنها اشاره شده است. (۸۲)

- ۱- قصیده تائیه که شرح آن در قسمت دیگری از این مجموعه آمده است.
- ۲- قصیده‌ای به لسان عربی که شصت و پنج بیت از آن در کتاب کواکب الدرّیه (۸۳) نقل شده به قرار نوشته این کتاب این اثر منظوم در اثبات شمس بها تنظیم شده و ناتمام است و با دو بیت زیر آغاز می‌شود:

لاح شمس البهاء بقطب ضحیها واهتدی کل مهتدی بهداها
مره لاحت عن قمیص علی تلك اولی و هذه اخریها

- ۳- نامه منظوم در ۳۱ بیت که به جناب ورقا خطاب و به تبریز ارسال شده و در مصابیح هدایت نقل گردیده است در این نامه جناب نبیل اکبر بیان می‌کند که در زمان اقامت در تبریز گرچه از جور و جفای تبریزیان در امان نبوده ولی به مصاحبت جناب ورقا دلخوش بوده است.

در این مقام چند بیت از این نامه منظوم به عنوان نمونه به نقل از کتاب مصابیح هدایت ذکر می‌شود (۸۴):

از گلستانت چو بلبل دور شد خود تو می‌گفتی هر آنچه گفته شد
تا که طبعم از قفس پرواز کرد از گلستانت چو پیران گشته‌ام
از جفا و جور آن تبریزیان گر چه در تبریز بودم در قفس
لیک بودم شاد در ظلمات غم تا ز ظلمات و غم او رسته‌ام
می‌زند دل با همه آن آزمون ناله ربّ ارجعونی ساز کرد
هر زمان بودی مرا رنج و زیان لیک بودم با تو جفت و هم نفس
ز آب حیوان لقایت بیش و کم ناله ربّ ارجعونی ساز کرد
از فراق آب حیوان خسته‌ام ناله ربّ ارجعونی ساز کرد

- ۴- منظومه مثنوی که طبق مندرجات تذکره شعرای قرن اول بهائی حاوی ۳۷۸ بیت به زبان فارسی است و به مثنوی روز و شب معروف است.

در اینجا به ذکر اییاتی چند از این منظومه به نقل از تذکره شعرای قرن اول بهائی (۸۵) اکتفا می‌شود.

مغتمم دان قدر این شبهای راز که بود خلوتگه آن بی‌نیاز
وصف این شب را اگر من بشمرم تا قیامت ناتوان و قاصر م

در شب انسان احسن التَّقْوِيم شد
نقطه اولی به شب اولی شده
مبعث و مولود او هر دو بشب
ربّ ابهی هم بشب آمد ولید
چشم عالم اینچنین شب را ندید
روز و شب هر یک بود ضدّ دگر
روز آمد کاشف اسرارها
روز رویاند عمل را چون بهار

در شب انسان مظهر تکریم شد
اصفیا را ربّی الاعلی شده
زین دو شب ذرات عالم در طرب
دعوتش هم شب بمحبوبان رسید
روی جمله روزها زین شب سفید
آن یکی شد پرده دار این پرده در
روز باشد هاتک استارها
روز پیدا آورد گل را زخار

مآخذ و یادداشت‌ها

- ۱- حضرت عبدالبهاء - تذکرةالوفاء، ص ۶- چاپ حيفا سال ۱۹۲۴
- ۲- خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر، شماره ۷، ص ۵۶، لندگ سوئیس
- ۳- اسرار الآثار، جلد ۵، ص ۲۱۲- اسداله فاضل مازندرانی-موسسه مطبوعات امری-طهران ۱۲۴ بدیع
- ۴- حضرت عبدالبهاء - تذکرةالوفاء، ص ۱۰.
- ۵- قرن بدیع-حضرت ولی امرالله، ص ۳۹۲- مؤسسه معارف بهایی به لسان فارسی-۱۴۹ بدیع
- ۶- ذکائی بیضائی، نعمت الله - تذکرة شعراى قرن اول بهائى، جلد ۴، ص ۲۶۸-موسسه مطبوعات امری-طهران ۱۲۹ بدیع
- ۷- عباس امانت Resurrection and Renewal ، ص ۴۲۴ و ۴۴۲ London.
- ۸- عزیز الله سلیمانی - مصابیح هدايت جلد اول، ص ۵۰۵-موسسه مطبوعات امری-طهران ۱۲۱ بدیع
- ۹- مآخذ بالا، ص ۴-۴۹۳.
- ۱۰- میرزا جانی از تجار معروف کاشان بود که در ایام اولیّه دور بیان به وسیله جناب باب الباب فائز به ایمان شد و متعاقب حادثه سوء قصد به شاه به شهادت رسید.
- ۱۱- حضرت عبدالبهاء - لوح مبارک خطاب به حضرات ایادی امرالله در طهران به نقل از خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر نمرة ۷، ص ۹۱، نشر آلمان (عصر جدید).
- ۱۲- میرزا حسین همدانی مردی ادیب و زبان‌دان بود که پس از رهائی از زندان (به علت ایمان به امر مبارک) به سمت منشی مانکجی صاحب خدمت می‌کرد.
- ۱۳- روح الله مهربانانی - زندگانی میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، ص ۶۲-طهران-موسسه مطبوعات امری ۱۳۱ بدیع
- ۱۴- عزیز الله سلیمانی- مصابیح هدايت، جلد اول، ص ۴۹۴.
- ۱۵- بر طبق نسخه موجود در ارض اقدس(ویراستار)
- ۱۶- دکتر نصرت الله محمد حسینی- کتاب «حضرت باب»، ص ۴۷-مؤسسه معارف بهایی به لسان فارسی ۱۵۲ بدیع
- ۱۷- تاریخ بدیع بیانی، ص ۱۳۸-سواد عکسی از نسخه خطی.
- ۱۸- مآخذ بالا، ص ۱۳۸.
- ۱۹- مآخذ بالا، ص ۴۹۴.
- ۲۰- مآخذ بالا، ص ۵۴.
- ۲۱- مآخذ بالا، ص ۸۵.
- ۲۲- مآخذ بالا، ص ۳۷۶.
- ۲۳- مآخذ بالا، ص ۲۱۰.
- ۲۴- مآخذ بالا، ص ۴۰۶.

- ۲۵- مأخذ بالا، ص ۸-۲۲۶.
- ۲۶- مأخذ بالا، ص ۸۲.
- ۲۷- مأخذ بالا، ص ۸۶.
- ۲۸- مأخذ بالا، ص ۴-۱۹۳.
- ۲۹- مأخذ بالا، ص ۳۶۹.
- ۳۰- مأخذ بالا، ص ۴۰۰.
- ۳۱- مأخذ بالا، ص ۲۲۳.
- ۳۲- مأخذ بالا، ص ۲۷۹.
- ۳۳- مأخذ بالا، ص ۳۷۷.
- ۳۴- مأخذ بالا، ص ۵۴-۶۲.
- ۳۵- نبیل زرنندی، مطالع الانوار، ص ۴۸-لجنه ملی نشر آثار امری-طهران ۱۲۳ بدیع
- ۳۶- حضرت ولیّ امرالله، قرن بدیع ص ۴۳.
- ۳۷- دکتر نصرت الله محمد حسینی، حضرت باب، ص ۱۹۵.
- ۳۸- فاضل مازندرانی - ظهور الحق، جلد ۳، ص ۱۱۶-مؤسسه ملی مطبوعات امری- طهران.
- ۳۹- عباس امانت، Resurrection and Renewal، ص ۱۶۶.
- ۴۰- تاریخ بدیع بیانی - ص ۱۶۵.
- ۴۱- حضرت عبدالبهاء - مقاله شخصی سیاح، ص ۱۰-مؤسسه ملی مطبوعات امری-طهران ۱۲۹ بدیع.
- ۴۲- حضرت ولیّ امرالله - قرن بدیع، ص ۵۵.
- ۴۳- نبیل زرنندی - مطالع الانوار، ص ۱۶۰.
- ۴۴- فاضل مازندرانی - ظهورالحق، جلد ۳، ص ۴۶۴.
- ۴۵- حضرت بهاءالله - به نقل از مائده آسمانی جلد ۴، ص ۱۵۴، اصل بیان مبارک چنین است: «حضرت میسر یعنی نقطه اولی روح ماسواه فده در ایام توجه به ماکو برحسب ظاهراً مستوراً عن الكلّ بشرف لقا فانز»-مؤسسه ملی مطبوعات امری-طهران ۱۲۹ بدیع.
- ۴۶- تاریخ بدیع بیانی، ص ۲۶۱.
- ۴۷- نبیل زرنندی - مطالع الانوار، ص ۴۹۱.
- ۴۸- حضرت عبدالبهاء - به نقل از لوح مبارک که در جواب به سؤالات جناب شکوهی اهل شیراز صادر شده است.
- ۴۹- تاریخ بدیع بیانی، ص ۳۳۸.
- ۵۰- حضرت عبدالبهاء - مقاله شخصی سیاح، ص ۲۵.
- ۵۱- حضرت ولیّ امرالله - قرن بدیع، ص ۷۶.
- ۵۲- نبیل زرنندی- مطالع الانوار، ص ۳۱۹.
- ۵۳- فاضل مازندرانی - ظهورالحق، جلد ۳، ص ۱۱.
- ۵۴- تاریخ بدیع بیانی، ص ۳۳۸.
- ۵۵- حضرت عبدالبهاء - مقاله شخصی سیاح، ص ۲۵.
- ۵۶- حضرت ولیّ امرالله - قرن بدیع، ص ۷۶.
- ۵۷- نبیل زرنندی - مطالع الانوار، ص ۳۱۹.
- ۵۸- مأخذ بالا، ص ۳۲۰.
- ۵۹- کواکب الدرّیه، جلد اول، ص ۲۲۴-عبدالحسین آواره-قاهره-۱۹۲۳
- ۶۰- محمد علی فیضی - حضرت نقطه اولی، ص ۹-۲۸۸-طهران ۱۳۱ بدیع.
- ۶۱- عباس امانت، Resurrection and Renewal، ص ۳۹۰.
- ۶۲- تاریخ بدیع بیانی، ص ۳۶۷.
- ۶۳- حضرت عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۵۷.

- ۶۴- حضرت ولسی امرالله - قرن بدیع، ص ۱۳۶.
- ۶۵- نیل زرنندی- مطالع الانوار، ص ۵۴۸.
- ۶۶- محمد علی فیضی - حضرت نقطه اولی، ص ۳۴۳.
- ۶۷- کواکب الدرّیّه، جلد اول، ص ۲۵۲.
- The Dawn-Breakers, introduction p. XXXVI-XXXVII Baha'i Publishing Trust, Willmette, Illinois-۶۸
- ۶۹- عزیز الله سلیمانی - مصابیح هدایت، جلد اول، ص ۴۷۰.
- ۷۰- مأخذ بالا، ص ۴۷۵.
- ۷۱- مأخذ بالا، ص ۴۶۶.
- ۷۲- مأخذ بالا، ص ۴۷۷.
- ۷۳- مأخذ بالا، ص ۵۰۲.
- ۷۴- مأخذ بالا، ص ۵۱۴-۸.
- ۷۵- مأخذ بالا، ص ۵۲۲.
- ۷۶- مأخذ بالا، ص ۵۲۳-۴.
- ۷۷- مأخذ بالا، ص ۵۳۱.
- ۷۸- مأخذ بالا، ص ۵۲۴.
- ۷۹- مأخذ بالا، ص ۵۳۷.
- ۸۰- مأخذ بالا، ص ۵۲۸.
- ۸۱- مأخذ بالا، ص ۵۲۹-۳۰.
- ۸۲- نعمت الله ذکائی بیضائی - تذکره شعرای قرن اول بهائی، جلد ۴، ص ۲۶۹.
- ۸۳- کواکب الدرّیّه، جلد اول، ص ۴۲۳.
- ۸۴- عزیز الله سلیمانی - مصابیح هدایت، جلد اول، ص ۵۳۹.
- ۸۵- نعمت الله ذکائی بیضائی - تذکره شعرای قرن اول بهائی، جلد ۴، ص ۲۷۹.

ره آورد عشق

مروری بر تائیه حضرت نبیل اکبر قائنی

ن- روحانی

در این دوره انجمن ادب و هنر سخن از شخص صاحب کمالی است که پیوسته عاشق حقیقت بود و همواره راه کمال می جست. و برای وصول به سرچشمه حقیقت طی مراحل و اسفار نموده با مجاهدتی کم نظیر به سیر و سلوک معنوی پرداخت، و در این رهگذر به تمامی معارف عصر خود آگاهی کامل یافت. وی گذشته از حکمت و فلسفه و تصوف و عرفان، به رشته های علوم اسلامی، زبان عربی، علم الادیان و علوم معموله دیگر زمان وقوف تام یافت و به شهادت تاریخ به دریافت اجازه اجتهاد از شش عالم شهر و معتبر عصر خویش منجمله مجتهد عظیم الشان شیخ مرتضی انصاری - در اوانی که به بابیت شهرت یافته بود- نائل گردید.

«شخص بی نظیر و فاضل جلیلی»^(۱) که از صفای طینت و حسن طویبت برخوردار بود، و سجایای عالیه انسانی به ویژه صداقت و امانت و پاکدامنی و عفت را با مزایای بارزه اکتسابی بهم آمیخته از همان ابتدا میان یار و اغیار شخصیتی کامل عیار یافت و صیت نجابت همه جانبه اش حوزه های دانشی وقت را فرا گرفت. با این همه دست از طلب و مجاهدت برنداشت و برای وصول به حقیقت راه های مختلف پیمود و با آنکه در این سفر روحانی که توأم با اسفار جسمانی بود در چند مرحله کارش به نابسامانی و گمگشتگی کشید، اما قطع امید نمود و دل از دلدادگی نبرید و پا از رهروی نکشید. بلکه هر بار با عزمی تازه و همتی بی اندازه سفر عشق از سر گرفت، تا سرانجام به پاس صداقت و خلوص نیت، و پایمردی و استقامت، به شاهراه حقیقت راه برد و به سر مکنون و رمز مصون واقف گردید، از خمر وصال حضرت ذوالجلال نوشید و از جمال بی مثالش حصه بی زوال برداشت. مگر نه حافظ شیرین سخن می گوید:

که سودها بری از این سفر توانی کرد

بعزم مرحله عشق پیش نه قدمی

و بنا به فرموده حضرت عبدالبهاء "چون به نور هدی منور و مشام به نفحات قدس معطر شد، شعله رحمانی گشت و سراج نورانی شد. وجد و طرب یافت. وله و شعفی دست داد، مانند دریا به جوش آمد و به مثابه نهنگ دریای عشق پرخروش گشت." (۲)

در سال ۱۲۷۵ هجری قمری با دریافت لقب پرافتخار نبیل و مأموریت تبلیغ، از جانب حضرت بهاء الله بغداد را ترک گفت. دیگر لحظه‌ای آرام نگرفت، در دیار سیار شد و در عین آوارگی و گرفتاری و تحمل اذیت و آزار بی‌متهی، همه جا به کمال حکمت و متانت و جرأت و شهامت به تبلیغ نفوس می‌پرداخت، و به این موهبت کبری تا خاتمه حیات مشغول و مألوف بود.

از حضرت آقا محمد قائمی نبیل اکبر مخاطب جلیل لوح حکمت، که به فرموده حضرت عبدالبهاء "عالم بود و فاضل، در جمیع فنون ماهر، هم مجتهد بود هم حکیم، هم عارف بود و هم کاشف. در علوم ادبی فصیح و بلیغ بود، و ناطقی بی‌نظیر، جامعیتی عظیم داشت..." (۳)، آثار قلمی چندی منشور و منظوم به جا مانده که بعد از الواح و آثار نازله به افتخار او بهترین و گویاترین معرفت مقامات روحانی و دانشی حضرت نبیل اکبر است. در این میان قصیده تائیه جناب نبیل به زبان عربی از جمله آثار کامل و موثقی است که نسخه آن به خط زیبای خودشان موجود و از قلم ایادی امرالله جناب ادیب طالقانی به این کلمات مصدر: «این قصیده فریده از تراوش طبع و قواد طائر قدس آقا محمد قائمی المعروف بالفاضل والمنعوت بالنیل و به خط مبارک خودشان نیز مرقوم نموده‌اند. حرره الفانی ادیب.» (۴)

در این وجیزه بعد از شرحی کوتاه درباره پیدایش قصیده و اهمیت آن در عرفان و ادبیات عربی و علت علاقه و اهتمام عرفا به شعر به عنوان مرکوبی برای عرفان، به نقل مختصری از مضامین قصیده به صورت نظم و نثر پرداخته سپس به نکاتی چند درباره این قصیده و مطالب عالیه آن و پیام سراینده آن، و نیز وجه تشابه آن با تائیه ابن فارض و تمایز آن بر تائیه‌های موجود و تأثیر قصیده مبارکه عز و رقائقه در آن اشاره شده و در خاتمه با استمداد از رساله مبارکه چهار وادی خط سیر صاحب قصیده را در مراتب چهارگانه معرفت یا وادی‌های اربعه دنبال خواهیم نمود.

بدواً باید اشاره شود که نگارنده از آثار قلمی حضرت نبیل اکبر سوای ابیاتی که صاحب کواکب الدریه به ایشان منسوب نموده، تنها تائیه را در دست داشته، و از این رو اقدام به تحریر مقاله‌ای تحقیقی درباره این قصیده را گستاخی دانسته و تنها به مروری بر مضامین آن اکتفا نموده است. (۵)

قصیده در ادبیات عرب

قصیده در ادبیات عرب قطعه شعر یا منظومه‌ای است طولانی شامل ابیاتی متحدالوزن که همه ابیات آن به اضافه مصرع اول بیت اول دارای یک قافیه است. قصیده از ۷ یا ۱۰ بیت و به عقیده بعضی از ۱۶ بیت کمتر نمی‌باشد، و در شعر فارسی از غزل طولانی‌تر است. قدیمی‌ترین قالب شعر عربی قصیده است که تابحال ارزش خود را نگهداشته و در ادبیات عرب بیش از دیگر قالبهای شعری متداول است. قصیده به طور متوسط از ۳۰ تا ۵۰ بیت تشکیل می‌گردد، و ابیات آن در فاصله‌های زمانی گاه طولانی سروده می‌شود و چون تغییر یا تکرار

لفظ قافیه جز پس از چندین بیت، آنهم در صورت ضرورت، غیرمقبول و نامطبوع می‌باشد از این رو معمولاً شعراً قافیه آسان را ترجیح می‌دهند، و غالباً در قصیده‌های طولانی برای رعایت قافیه ناگزیر از استعمال کلمات نادر و نامأنوس می‌باشند.

مضامین قصیده متعارف یا کلاسیک عربی متعدد است، و معمولاً با چند بیت غزل به عنوان استهلال یعنی مقدمه یا پیش درآمد آغاز می‌شود. سپس شاعر به وصف دشت و صحرا و سفر پرخطر بیابان و مرکوب خود یا قافله می‌پردازد. و بالاخره وارد موضوع اساسی قصیده که در زمان جاهلیت غالباً مدح یا هجاء «ذم» و گاه وعظ و نصیحت یا رثاء بوده می‌شود. قصیده که جمع آن قصید یا قصائد است در لغت عربی اصلاً به معنای شکستن شیء و تہذیب و تجوید آن است، و به استخوان پر مغز که از سنگینی می‌شکند، اطلاق می‌شود. "قصد الشعر" یعنی به گفتن اشعار طولانی و تحسین و تنقیح آن پرداخت.

برخی نیز برآنند که قصیده از قصد مشتق گشته چون در سرودن آن منظور معینی قصد شده است. معنای اخیر را غالباً ادب شناسان ایرانی قائلند.

بهرحال از آنجائی که قصیده بنا به عادت عرب به قصد دریافت جایزه و صلہ از بزرگ یا شیخ قبیله سروده می‌شده، و شاعر برای ارائه افکار و معانی بکر در قالبی از تصاویر شاعرانه و تعابیر بدع و زیبا، گاه روزها و ساعتها صرف وقت و بذل جهد می‌نموده و در تہذیب و تنقیح آن دقت و وسواس به خرج می‌داده و سپس به منظور تقدیم آن به پیشگاه ممدوح خود قصد دیار وی می‌نموده؛ شاید ناروا نباشد که بگوئیم قصیده همه این معانی را یکجا در برداشته است.

با فتوحات گسترده اسلامی و نظر به احتیاجات زمان به تدریج مضامین تازه اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، مذهبی، فلسفی و عرفانی به قصیده عربی راه یافت. و برخی از شعرا نیز قصائد خود را به یک موضوع اختصاص دادند. از این قبیل است غزلیات عباس ابن الاحنف و عمر ابن ابی ربیعہ، و خمريات ابونواس. پاره‌ای از شعرا قصائدشان اکثراً کوتاه، و پاره‌ای دیگر که دارای "نفس طولانی" بوده‌اند قصیده‌های بسیار بلند انشاد می‌نموده‌اند.

قصیده از ادبیات عرب به ادبیات فارسی و ترکی راه یافت. ناگفته نماند که بسیاری از قصیده سرایان زبردست و معروف اواخر دوره امویان و اوائل دوره عباسیان، که نقشی بسیار مهم در تجدید و تنوع مضامین قصیده عربی ایفا نمودند، ایرانی تبار بوده‌اند. از آن جمله‌اند مسلم ابن الولید، بشار ابن برد، ابن رومی، ابونواس و دیگران.

پیدایش قصیده عرفانی یا صوفیانه در ادبیات عرب

با ظهور اسلام اولین آثار و علائم عرفان به ادبیات منظوم و مثنوی عرب راه یافت و همزمان با گسترش دامنه فتوحات اسلامی و دخول اقوام و ملل مختلف با افکار و اندیشه‌های متفاوت در زیر لواء اسلام؛ عرفان در جهان اسلام نضج و تکامل پذیرفته ابعاد وسیعی به خود گرفت و در نتیجه ادبیات عرفانی تبلور و تشکل یافت، و در قرنهای دوازده و سیزده میلادی به اوج اعتلاء خود رسید. در کشاکش دگرگونی‌هایی که در ادبیات عرب بوجود آمد شعر عرفانی جهش چشمگیری یافته مراتب عالی‌های از هنر و خلایقیت را احراز نمود، و بیان کننده مقامات و حالات جذبه و شور عارفان گردید و شعرای بسیاری منجمله

عبدالقادر گیلانی (وفات ۱۱۶۶م)، ابن عربی (وفات ۱۲۴۰م)، ابن فارض (وفات ۱۲۳۵م)، عبدالکریم گیلانی (وفات ۱۴۶۸م)، منصور حلاج (وفات ۹۲۲م) و دیگران در سرودن اشعار و قصائد عرفانی شهرتی بسزا یافتند.

قصائد عرفانی طولانی را می‌توان به عنوان پدیده‌ای در ادبیات صوفی تلقی نمود. در این میان ابن فارض در سرودن قصیده‌های بلند ید طولانی داشته و با سرودن قصائد بسیار طولانی به ویژه تائیه کبری به عنوان بارزترین بدعت‌گزاران و پیشتازان در این عرصه شناخته شده است. و به خاطر گویائی و جذابیت خاص اشعار عرفانی خود سرمشق دیگران قرار گرفته، در گرم نمودن بازار چکامه‌های بلند در ادب عرفانی سهمی به سزا یافته و قصائد وی بخصوص تائیه کبری مدّ نظر خاص شعرا و عرفا قرار گرفته و به تقلید از آن منظومه‌های متعددی سرودند.

به عقیده ادب شناسان «در عصر عثمانی که دوره انحطاط و خمودت افکار و آداب اسلامی به ویژه فکر و ادب عرب بود، آثار و تألیفات عرفا تنها روزنه امید بود که تا اندازه‌ای ظلمات مستولیه بر آن دوره را روشنی می‌بخشید. مذهب اشراق با وجود صوفیانی چون عبدالغنی نابلسی در مصر و برشام، و صدرالدین شیرازی و فیض کاشانی در ایران همچنان ادامه یافته در بوجود آمدن نهضت اصلاح دینی که مؤسس آن شیخ احمد احسانی بود تأثیری بسزا داشت.» (۶)

اهمیت قصیده عرفانی در ادبیات عربی

شعر از دیر زمان زبان عاطفه و احساس بوده و نثر زبان عقل و منطق. و چون عرصه عواطف و احساسات نامحدود و امکان جولان در آن زیاد است، کلام شاعر آنچنان جدی تلقی نمی‌شده است. به همین خاطر است که اعراب از قدیم گفته‌اند «يجوز للشاعر مالا يجوز لغيره» یعنی شاعر مجاز است آنچه را که دیگران اجازه ندارند، بگوید. نظم غالباً لباس محافظت‌تری از نثر است و شاعر می‌تواند با ایهام و تلمیح و کنایه و رمز و استعاره و بکار بردن صنعت بدیع دربهای مختلف برای حفظ خود بسازد. به خصوص در عرصه مطالب عرفانی که پای عقائد به میان می‌آید و مسائل جدلانگیز، و نکات دشوار و دقیق مطرح می‌شود؛ شاعر با دست آویز به بهانه‌هایی از قبیل ملاحظت گفتار، ضرورت شعری، خیال‌پردازی، غلبه عواطف، صنعت بدیع و غیره مسائلی را بیان می‌کند که در زبان نثر جرأت ابراز آن را ندارد.

زبان اسرارآمیز شعر است که با داشتن لایه‌های مختلف، راههای گریز را باز می‌گذارد و در وقت لزوم سراینده را از مهلکه تکفیر نجات می‌بخشد. شاید به همین علت است که در امتداد تاریخ، عرفای شاعر کمتر از عرفای نثرنویس چوب تکفیر خورده‌اند. و شاید اگر عارفانی مانند غزالی، ابن عربی، گیلانی و دیگران در بیان نظریه «وحدت» به لغت شعر اکتفا نموده بودند، کمتر هدف تیر ملامت و سرزنش فقها و علمای دین قرار می‌گرفتند و عاشقی چون سهروردی بر سر چوبه دار قرار نمی‌گرفت.

بدین ترتیب قصیده به تدریج قالب مناسبی برای ارائه افکار عارفانه بشمار آمده در میان عرفا و اهل تصوف از مرغوبیت خاصی برخوردار گردید. تا بدانجا که برخی از قصائد، طی

تاریخ به عنوان بهترین منابع ارائه افکار و اعتقادات عرفانی به شمار رفته و در تکایای صوفیان به عنوان مراجع اساسی تدریس شده و می شود.

ناقدان و سخن‌دانان برآنند که اشعار عرفانی به خصوص قصائد عرفای راستین از این جهت که ترجمان صادقی از سیر و سلوک معنوی آنان بوده و آئینه تمام‌نمای عواطف و احساسات روحانیه و عشقات وجدانیه آنهاست و در عین حال اوضاع و احوال اخلاقی و اجتماعی جامعه را صادقانه و بدون ریب و ریا بازگو می‌کند، دارای ویژگی و اعتبار می‌باشد. شعرای عارف توانستند با مهارتی کم‌نظیر از هنر شاعری و نوآوری در ابراز حالات عارفانه و عوالم عاشقانه خود و تعمق و تدبیر در احوال زمانه و مردم آن به بهترین وجه بهره‌برداری نمایند.

تائیه در ادبیات عرفانی عرب

در دوره پنجم انجمن ادب و هنر لندگ، درباره اهمیت تائیه کبرای ابن‌فارض شاعر صوفی مسلک قرن ششم هجری، مطالبی به عرض رسید. در آنجا اشاره گردید که به عقیده ناقدان و سخن‌سنان این قصیده از لحاظ معنی و مبنی ابداعی شگرف در ادبیات عرفانی عرب به شمار می‌رود. شهرت و اهمیت تائیه کبری به اندازه‌ای است که در طی تاریخ ادب و عرفان عرب، صوفیانی چند امثال حافظ رجب برسی، عبدالقادر گیلانی، ابراهیم الدسوقی، قطب‌الدین القسطلانی و سید احمد بدوی به تقلید از تائیه طبع آزمائی نموده منظومه‌هایی در همان وزن و قافیه سروده‌اند. ولیکن این تائیه‌ها در مقایسه با تائیه ابن‌فارض ارزش ادبی و عرفانی چندانی نداشته و شهرت هر کدام از محدوده تکیه‌های متصوفین، و مجامع ادبی و عرفانی تجاوز ننموده است. طبع آزمائی به تاسی از تائیه کبری طی تاریخ ادامه یافته و دلیل تسلط و احاطه ناظمین آن بر حقائق عرفانی و ادب صوفی به شمار رفته، مدار افتخار آنان بوده است. گاه نیز به منظور آزمایش مدارج علمی و احاطه عرفانی صوفیان و عرفای مبرز، و نیز حفظ و نگاهداری تراوشات فکری آنان، از آنها خواسته می‌شده که به پیروی از تائیه ابن‌فارض طبع آزمائی نموده کمالات عرفانی خویش را در قالب موزون شعر، که غالباً حفظ آن در اذهان آسانتر است، برای نسلهای آینده از خود بجا گذارند. و البته به خاطر داریم که حضرت بهاء‌الله در ایام اقامت خود در کوه‌های سلیمانیه قصیده عز ورقانیه را بنا بر تقاضای مصرانة علما و مشایخ آن منطقه نازل فرمودند.

سخنی درباره تاریخ سرودن تائیه نبیل

قبل از پرداختن به مضامین تائیه نبیل، لازم است در اینجا به نکته‌ای اشاره و توضیح لازم داده شود.

بنا به آنچه که دانشمند عالیقدر امر جناب عزیزالله سلیمانی اعلی‌الله مقامه در کتاب مصابیح هدایت مرقوم داشته‌اند؛ جناب نبیل اکبر که از قبل طی جریاناتی در طهران قلباً به حقانیت امر حضرت باب مؤمن شده بود بعد از اتمام تحصیلات در نجف، که متجاوز از شش سال به طور انجامید، در اوائل ماه جمادی الثانی سال ۱۲۷۵ قصد رجعت به وطن نموده در بین راه چند روزی در کربلا توقف و با تشویق و اصرار شیخ حسن نامی از اهل رشت به بغداد رفته در آنجا به عظمت مقام حضرت بهاء‌الله و قوف یافت و در جرگه معدود

نفوسی که در آن زمان به حضرتش ایمان داشتند، درآمد. بدون شک ترجمه احوال جناب نبیل اکبر در مصابیح هدایت از آنجائی که بنا به تصریح جناب سلیمانی با استناد به شرحی است که مقداری از آن را جناب نبیل اکبر بنفسه مرقوم داشته و سپس به وسیله برادرزاده شان جناب آقا شیخ محمد علی قاضی اتمام یافته، از اعتبار خاصی برخوردار و مأخذ سایر نوشتجاتی است که تاکنون درباره جناب نبیل نوشته شده است.

از سوئی دیگر در ذیل تائیه در نسخه‌ای که بر حسب تصریح ایادی امرالله جناب ادیب طالقانی به خط صاحب آن تحریر شده جناب نبیل اکبر اینچنین مرقوم داشته است: «... و قد نظمتها حال وقوفی فی مشهد النجف منشغلاً بالفقه و متردداً الی مدینة اللہ دار السلام فی السر و الظاهر انه کان فی سنة ثلاثة و سبعین بعد الالف و مائتین من الهجرة و قد کتبه الناظم المسکین نبیل اهل العالین فی شهر شعبان سنة ۱۲۹۹» (۷)

مضمون آنکه: این قصیده را در اثناء توقّف در مشهد نجف در حالی که به تحصیل فقه مشغول و پنهان و آشکار به مدینة اللہ دارالسلام (مقصود بغداد است) تردد می نمودم، به نظم در آوردم. و این در سال هزار و دویست و هفتاد و سه هجری قمری بود. و ناظم مسکین نبیل اهل العالین در ماه شعبان ۱۲۹۹ آن را سوادبرداری کرده است.

واضح است که میان آنچه در مصابیح هدایت در مورد تاریخ ایمان جناب نبیل به امر مبارک ذکر شده، و آنچه به خط خود جناب نبیل درباره تاریخ سرودن تائیه مرقوم گردیده اختلافی وجود دارد که گر چه به ظاهر ناچیز است و لکن تعیین اینکه آیا قصیده تائیه بعد از ایمان جناب نبیل به حضرت بهاء اللہ سروده شده یا قبل از آن را دشوار و کار مطالعه تحلیلی قصیده را نیز مشکل می کند.

بهر حال آنچه به نظر نگارنده، که دسترسی به اسناد و مراجعی غیر از کتب متداول موجود ندارد، می رسد آن است که نص موجود به خط و انشاء صاحب قصیده برای جزم به اینکه قصیده تائیه یا لا اقل متجاوز از دو سیم ابیات آن بعد از ایمان او به امر حضرت بهاء اللہ سروده شده از اعتبار و سندیتی قطعی برخوردار است. از این بالاتر قرائن و شواهد عدیده از متن تائیه، به نحوی که از نظر تان خواهد گذشت گویای آن است که به ظن قوی این قصیده از ابتدا تا انتها بعد از ایمان نبیل سروده شده است. به در نظر گرفتن این احتمال که چون نسخه موجود از قصیده به نحوی که خود جناب نبیل یادداشت نموده حدود ۲۶ سال بعد از سرودن آن تسوید گردیده، چه بسا در وقت تحریر مجدداً مورد جرح و تعدیل ناظم قرار گرفته و حتی ابیاتی به آن اضافه شده باشد، و این کاری است که هر کس با شعر و شاعری اندک سر و کاری داشته باشد آن را بعید نمی داند، به ویژه آنکه قرائنی از خود تائیه این مطلب را تأیید می کند.

با این همه علامت استفهام در مورد تاریخ دقیق ایمان جناب نبیل اکبر به حضرت بهاء اللہ همچنان باقی می ماند. بیان حضرت عبدالبهاء که در تذکرة الوفا در شرح احوال جناب نبیل اکبر می فرمایند: «... و چون اجازه اجتهاد از شیخ مشارالیه در نهایت توصیف و تعریف بیافت، از نجف به بغداد شتافت و به شرف لقا فائز شد و اقتباس انوار از شجره مبارکه سینا نمود...» (۸) گر چه مؤید مطلب مذکور در مصابیح هدایت است اما از سال ایمان نبیل به

حضرت بهاء‌الله و اینکه دوره تحصیلاتش در نجف متجاوز از شش سال بوده در آن ذکری به میان نیامده است. در مصابیح هدایت از قول خود نبیل آمده که ایشان در حادثه رمی شاه در تابستان ۱۲۶۸ هجری قمری و گرفتاری بایان، در طهران بوده و تقریباً در همان اوان در اثر مساعی آقا یعقوب نامی قبلاً به حضرت باب مؤمن شده پس از چند ماهی در فصل پائیز برای تحصیل معارف دینی عازم عتبات عالیات می‌گردد. با این حساب تحصیلات او احتمالاً از اوائل سال ۱۲۶۹ در نجف آغاز و بعد از شش سال ادامه تحصیل یعنی در سال ۱۲۷۵ به شرف ایمان به امر حضرت بهاء‌الله فائز می‌گردد. اما این تاریخ با آنچه در ذیل قصیده به خط جناب نبیل مرقوم گشته دوسال تفاوت دارد. به علاوه وی در این تذییل از رفت و آمد جهری و نهانی خود بین نجف و بغداد در سال ۱۲۷۳ هجری قمری در احیان سرودن قصیده تائیه یاد نموده در حالیکه در شرح احوالش به این مسئله صریحاً اشاره نشده است. در هر حال گر چه تحقیق در این مورد ماده مناسبی برای پژوهشگران بدست می‌دهد اما فعلاً این اجازه را به خود می‌دهیم که مطلب را با منطق عادی بشری تجزیه و تحلیل نموده حدس بزنیم که احتمالاً در ذکر یکی از دو تاریخ اشتباهی رخ داده و یا عدد سالهائی که در نجف تحصیل می‌نموده به طور تقریبی و نه دقیق بیان گردیده است و یا اینکه احتمالاً آغاز دلباختگی نبیل به جناب محبوب در سنه ۱۲۷۳ که بنا به تصریح خود او به بغداد تردد می‌کرده بوده و لکن پس از نیل به درجه اجتهاد در نهایت درجه ایمان و ایقان پرده از راز نهان برداشته با توشه‌ای انبوه از علم و حکمت قدم در راه خدمت محبوب می‌نهد. این احتمال از این نظر ممکن به نظر می‌رسد که وی از قبل نیز، طبق روایتی که خود نموده و در مصابیح هدایت نقل گردیده، بعد از ایمان قلبی به حضرت باب در طهران، تصدیق جهری امر آن حضرت را موکول به تحصیل علوم فقه و اصول نمود تا ایمانش بیشتر در مردم مؤثر واقع شود و نگویند که فقط حکمت خوانده است. به علاوه صرفنظر از اینکه شرح ایمان جناب نبیل اکبر و نیز تسوید مجدد تائیه سالها بعد انجام پذیرفته عدم تقید قدمای امر به ذکر تاریخ‌های دقیق وقایع حیاتشان نیز مزید بر علت بوده و این اختلاف جزئی را به وجود آورده است.

مضامین قصیده تائیه جناب نبیل اکبر

قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز و رای حلاّ تقریر است شرح آرزومندی

حافظ

تائیه حضرت نبیل، که در عین حال داستان زندگی ایمانی اوست، بی‌شبهات به داستانهای هیجان‌انگیز بعضی از نویسندگان معاصر نیست. وی در نخستین وهله، پرهیجان‌ترین صحنه داستان را که ظهور طلعت محبوب و درک وصال او و ذکر علامات و نشانه‌های اوست برای خواننده تصویر نموده، توجه او را جلب و حسن کنجکاویش را تحریک می‌کند. سپس با مهارت و چیرگی به شرح تفصیل دیگر که همه در حول و حوش آن واقعه عظیم دور می‌زند، می‌پردازد.

بدون شک نقل دقیق مضامین قصیده ۴۴۷ بیت، که سراینده آن جامع منقول و معقول، و عارف به فلسفه بحثی و ذوقی و محیط به حکمت نظری و عملی بوده و در عین حال از

عرفان بدیع بهائی بهره‌ وافر برده، در این فرصت کم، غیرممکن است. با اینهمه چون گفتگو درباره این قصیده عربی بدون آگاهی بر محتویات آن، امری عبث است؛ ناچار به نحو اختصار شمه‌ای از مندرجات مهمه آن را در اینجا بازگو می‌نماید. و گهگاه به منظور نقل دقیق‌تر پاره‌ای از مضامین، به ترجمه منظوم بعضی از ابیات آن می‌پردازد، تا شنونده محترم را تا اندازه‌ای با حال و هوای این قصیده بیشتر آشنا کند. بدیهی است ترجمه شعر از زبانی به زبانی دیگر به ویژه ترجمه منظوم آن، به گونه‌ای که تمامی خصوصیات کلام شاعر را آنگونه که هست برساند؛ نه تنها کاری است بس دشوار، بلکه در بیشتر موارد غیرممکن است. خاصه اگر ناقل، از الفبای شاعری هیچ نداند و به ناتوانی خود از منتقل نمودن خصوصیات شعری و عاطفی و روحانی این چکامه زیبا و پر احساس اذعان و اعتراف نموده و تنها به این دل خوش دارد که در بازگویی مختصر مضامین ابیات به قدر مقدور و در حد درک قاصر خویش امانت به خرج داده است. ناگفته نماند که در تائیه نبیل نیز به روال کلیه قصائد عرفانی عربی در اشاره به معشوق حقیقی که در عرف آنان همان ذات الهی یا حوریه معنوی است، ضمیر مؤنث بکار می‌رود و این دو کلمه یعنی ذات و حوریه هر دو در عربی مؤنث می‌باشد.

و اما مضامین قصیده

الف: دیباچه

به طور عموم دیباچه در قصیده متعارف عربی تدارک رسیدن به اصل منظور سراینده است یعنی مقدمه‌ای است که شاعر برای رسیدن به موضوع اساسی اعم از مدح یا ذم، یا رثاء یا غیر از آن مدد می‌گرفته است.

اما در تائیه نبیل باید گفت که سراینده نظر به شرایط و مقتضیات مختلف که از همه بالاتر مقتضیات ایمانی بوده، آنچنان مشعوف و بی‌تاب است که از نخستین بیت، با بی‌صبری و بی‌مقدمه هدف و مقصد خویش را برملا می‌کند:

| | |
|---|--|
| أَضَاءَ بِهَا الْأَكْوَانُ فِي حِينِ فِئْرَةٍ ١ | أَلَا طَلَعَتْ مِنْ غَرْبِهَا شَمْسُ فِئْرَةٍ |
| لِشُرُوقِهَا عَنَّتِ الْوُجُوهُ وَ حَرَّتِ ٢ | فَأَصْبَحَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْ فِجْرِ طَلَعَةٍ |
| روشنی بخشید بر اراض و سما | آفتاب فطرت از غرب عما |
| خاکسار اندر حضور حضرتش | زنده اکوان از فروغ طلعتش |

و بلافاصله پس از اعلان ظهور شمس حقیقت، در ابیات بعدی، با وجد و سروری آشکار، به شیوه‌ای که گویای احساسات و انجذابات روحانیّه اوست به نعت و ستایش جمال و جلال محبوب لایزالی که موعود همه کتب و زبر الهیّه از قبل و بعد است، و درک وصالش غایت آمال پیشینیان در گذشته ادوار و اعصار بوده، می‌پردازد. و از تأثیرات ظاهره و باطنه او در حقائق عالم وجود بدینسان داد سخن می‌دهد:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| شد ضیاء نجم تابان ناپدید | خوربهم پیچیدو مه ازهم درید |
| وز جلوسش فتنه‌ها آمد بیار | از قیامش شد قیامت آشکار |
| مردگان مبعوث از دام قبور | از ظهورش شد بپا یوم نشور |
| صیحه‌اش بگرفت یکسر مردمان | از ندایش شد منادی آسمان |

از بهائش منفعل روح عما
 منمهر از رقتش ماء وجود
 از جبینش منجلی نور نهار
 بوی مویش داده برگل عطر وبو
 می وزد از نفعه اش ریح الجهات
 آسمان از رفعتش جوید علا
 السن عالم ثنا خوانش همه
 از سنایش شد عیان ذات جمال
 عارض خوبان همه گلگون از او
 از سرودش نغمه خوان دیک عما
 جذبۀ او آفت دلها همه
 چشمها مست از شهود و کشف او
 زو جمال انس ظاهر گونه گون
 گوئیا عنقاء مغرب شد پدید
 گوئیا شد کشف سبحات جلال
 یا که استار شهود از هم درید

بر ضیائش شد مدل شمس سما
 مشتعل از نضرتش نار شهود
 طرۀ طرار چون شبهای تار
 باده نایش به عالم رنگ وبو
 می دمد از نفعه اش روح الحیات
 طور دل از لمعه اش گیرد جلا
 چشمها روشن زانوارش همه
 وز عبیرش می وزد ریح وصال
 مهر رخشان را نشان از روی او
 در تغنی شد از او طیر بقا
 چشم جاد و راحت جانها همه
 السن عالم نداند وصف او
 زو جلال قدس گوید چند و چون
 نغمۀ ورقاء عزّ، عالم شنید
 هر طرف تابید انوار جمال
 یا که اسرار وجود آمد پدید

(ترجمه مضمون ابیات ۳ تا ۲۲)

ابیات نخستین قصیده از براعت استهلال و لطف دیباچه برخوردار است و در عین حال بوئی از مقلّمۀ متعارف برده، حال و هوای تغزل دارد و از نظر ادبی جای ایراد باقی نمی گذارد.

باری چون غلیان عواطف روحانیه تا حدی آرام می گیرد و شور و التهاب درون عاشق اندکی التیام می پذیرد؛ به گذشته باز می گردد و به شرح مراتب سیر و سلوک در راه وصول به یار گمگشته ای که نادیده به او عشق می ورزیده و عمری در طلبش هر سو دوان بوده پرداخته، از سفر طولانی خویش در وادی طلب اینچنین حکایت می کند:

پیش از آن کز وجه برگردد نقاب
 شوق دیدارم بهر سو می کشید
 در هوای عشق او بس بی گذار
 وارد هر ملت و مذهب شدم
 جمله دانستم فنون عارفین
 صرف نحو و صرف شد عمرم بسی
 پی به معنا و بیان بردم دمی
 با تعمق فقه قرآن خواندمی
 همره «مشاء» در هر منزلی
 رنج اسفار گران با عزم جزم
 دختران بکر معنی جملگی
 در نهان عشقش ز دل بر بوده تاب
 بی بصر دل ره به هر کوی کشید
 سر به صحراها زدم لیل و نهار
 طالب وصلش به هر مکتب شدم
 سر بسر خواندم علوم عالمین
 پا زدم هر حوزه و هر مجلسی
 گه به «میزان» حلّ مشکل کردمی
 با تأمل حکم فرقان راندمی
 حکمت «اشراق» شد بر من جلی
 بردم و با «صدر» بنشستم به بزم
 پرده اسرار را بر من یکی

و چون در این سفر معنوی با ریاضت و «مجاهدت» از سفره رنگین علم و دانش توشه گران می‌گیرد؛ به امید وعده (لنهدینهم سبلنا) بر مراتب جد و جهد افزوده از تقلید آباء و تقیید اسماء منقطع گشته در تزکیه و تهذیب نفس خویش می‌کوشد و به اعلی مقامات عرفان و حکمت و فلسفه ارتقا جسته مشاربالبیان می‌گردد. و آنگاه که تیرهای تهمت و ملامت از هر سو بر او می‌بارد بیمناک نشده دست از طلب بر نمی‌دارد و همچنان مجدانه بر مرکب صبر می‌راند تا آنکه اولین اثمار مجاهدات علمیّه و روحانیّه او بارور شده به مصداق حدیث معروف (العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء) به مقام علم الیقین می‌رسد و ذرات وجودش از تابش انوار دانش و معرفت روشن شده بنا به گفته خویش به (سرّ حقیقت) وقوف می‌یابد و بر امثال و اقران تفوق می‌جوید و از علوم و رسومشان خود را مستغنی یافته مشتاقانه به ابواب علم و دانشی که در اثر مجاهدات شبانه‌روزی به رویش باز گشته رو می‌آورد ولی در ظاهر به تأسی از بزرگان تقیه می‌کند و با اقران مدارا نموده، به رغم احساس غربت و تنهایی، با آنان مامشات می‌کند و راز مگو در دل نهمان می‌دارد.

و أوهمتُ صَحْبِي أَنِّي أَنَا مِثْلُهُمْ وَ كُنْتُ وَحِيداً بَيْنَهُمْ فِي سَرِيرَتِي ۶۷

بدینسان آئینه درونش پیاروی عقل و نُهی پاک و مصفی گشته، نظری دقیق و قلبی رقیق و طبعی لطیف می‌یابد و خود مطمح نظر نیک صورتان و خوب سیرتان واقع می‌شود. در این وقت شعله اشتیاق از درونش زبانه کشیده بی‌تاب و توان قدم به وادی عشق می‌گذارد، و در اول قدم از تعدد «موجود» به وحدت «وجود» پی می‌برد. از هر طرف حضرت محبوب را ظاهر و در هر لباس هیکل مقصود را مشاهده می‌کند، و در «ظاهر» و «باطن» جز «عین» جمال نمی‌بیند. از مهرویان رانحه قمیص یوسف مصر جان می‌بوید و از وزش هر نسیم شمیم عراری جنت یار به مشامش می‌رسد. در هر ورق دفتری از حسن روی پروردگار می‌خواند و از هر نگاه عالمی سحر و افسون می‌آموزد و به جمیع خلق مهر می‌ورزد. ابواب جنت لامکان گشاده می‌بیند و آدمیان را جملگی حوریان و غلامان بهشتی می‌انگارد، شراب عشق را از خمخانه حسن پری رویان می‌نوشد و از گردش پیاله چشمان خمارشان سرمست می‌شود. جمال محبوب را در هر طلعتی مشاهده می‌کند و جلال قدس مقصود را از هر طره‌ای می‌جوید، از هر گلگون عارضی اسرار اسم لطیف و از هر نازک میانی معانی اسم قهار می‌خواند. از هر رخسار لطیفی عطر گل روی یار و از هر تار موئی عبیر مشکبیز دلدار استشمام می‌کند. در این مرحله نبیل یگانه محبوب خود را در «کثرات» می‌جوید و بدینگونه گامی دیگر در راه وصول به او بر می‌دارد.

فَلَمَّا جَلَّتْ بِالْفِكْرِ مِرَاتٌ بَاطِنِي وَ دَقَّتْ لِي الْإِنظَارُ حَتَّى تَصَفَّتْ ۶۸

تَرَانِي لِي الْمَحْبُوبِ فِي كُلِّ وَجْهٍ تَجَلَّى لِي الْمَقْصُودُ فِي كُلِّ هَيْئَةٍ ۷۲

(مضامین ابیات ۶۷ تا ۸۹)

ولکن محبوب حقیقی، که «تفریق» همت عاشق دلداده را نپسندیده، به اقتضای محبت و از فرط غیرت درصدد «تفریغ و جمع خاطر» پریشانش برآمده در پی «اثبات وحدت» و «نفی

غیریت» نقش اغیار را از قلبش محو و زائل می‌کند و او را از جمیع جهات منقطع و از «کعبه» و «مقام» منصرف می‌دارد. عاشق سرگشته این بار «وحدت وجود» را در «وحدت موجود» می‌بیند، و دل در گرو یکتا جمالی می‌بندد که آنچه خوبان همه دارند او یکجا دارد. به گمان خود جام وحدت الهیه را از زلال محبت او می‌نوشد، و به جذوه‌ای از آتش جمال جانان دست می‌یابد:

و لما رأى المحبوب تفریق همتی و كان غیورا فی سبیل المحبة ۹۰
فأوقفتنی تلقاء قبة صورة و أشهدتني فیها المعانی بجملة ۹۴

نبیل در متجاوز از ۱۵۰ بیت به ذکر اوصاف صوریه و معنویه این معشوق از راه رسیده و بیان فرط انجذاب و اشتیاق خویش به وی و تلاشهای مجدانه‌ای که در سبیل کسب رضایش مبذول داشته پرداخته، با بکار بردن الفاظ و اصطلاحات و تعابیر خاص متصوفه به سبک قصائد عرفانی به ویژه تائیه کبرای ابن فارض داد سخن داده، در اظهار مراتب شیفتگی و انجذاب خود نسبت به وی و نیز روابط الفت و محبتی که به تدریج با وی برقرار کرده فرو گذار نمی‌کند. از شدت هواخواهی از خود بی‌خبر می‌شود و چون نوید وصل از وی می‌شنود گونه بر خاک می‌ساید و بدین شکرانه نماز می‌کند. و سرمست از جام وصل، با او در عالم روح به مقام وحدت می‌رسد. از فمش آب حیوان می‌آشامد و از رخسارش طلعت دلبر حقیقی مشاهده می‌کند و از دفترش اسرار حکمت معنوی می‌خواند. از شهود جمالش به مقام «محو موهوم و صحو معلوم» می‌رسد و به علوم ظاهره پشت پا زده جامه حکمت و مدارا به دور می‌افکند.

هویتُ ملیحا حازَ کلَّ ملاحه لکلِّ ملیح فی الوریٰ و ملیحه ۹۶
فطاح وجودی فی شهودی لطلعه بها ظفرتُ روحی فشاهدتُ وحدتی ۲۰۲

به کسب ثواب رغبتی ندارد و از عقاب اندیشه نمی‌کند و طاعات و عبادات را به اهلش می‌گذارد. از همگان گوشه می‌گیرد و به پرده‌داری شهره شده به ملامت دوست و دشمن گرفتار و نزد خویش و پیوند بی‌مقدار می‌شود.

فما بقیت لی رغبه فی مؤبیه و ما ثبتت لی رهبة من عقوبه ۲۰۳
قطعتُ عن الاخوان واخترتُ عزلتی فکنتُ حقیراً بیئهم بتهتکی ۲۱۰

اما دیری نمی‌باید که دوران وصال بسر می‌رسد. معشوق بی‌همال از او مفارقت جسته به خویشان خود می‌پیوندد و به صبر و ستر و رضا دعوتش می‌کند. مرید دلخسته یکه و تنها با روحی پریشان و قلبی بریان در انتظار بازگشت معشوق به ناله و فغان می‌نشیند و بر این منوال ایام می‌گذرانند. اما دست روزگار آن دو را بیش از پیش از هم جدا می‌کند و حسادت رقبا بر آتش این جدائی دامن زده، کاخ آمال عاشق بینوا نقش بر آب می‌گردد. آنکه عاشق، او را واسطه تقرّب به معشوق حقیقی می‌انگاشته، چهره واقعی خود را نشان می‌دهد و چون به مقامات عشق و عاشقی به حقیقت عارف نبوده به زخارف دنیای فانی مایل و شائق است؛ محبت مرید خود را ارج نمی‌نهد و با نابالغانی همسان خویش محشور گشته مرید بینوا را از خود دور می‌کند.

فأبعدتني من ساحة القرب مدة و أحرقتني من نار شوق مذیبه ۲۲۳

ثَلَاغَبَ مَعَ أَمْنَالِهِ لِبِصَابِهِ وَكَانَ لَهُ شَوْقٌ لِرُخْرَفِ زَيْنَةِ ۲۳۰
وَأَيْسَنِي مِنْ صَحْبِهِ وَصَالِهِ وَ أَوْقَفَنِي فِي ذُلِّ هَجْرٍ وَفُرْقَةٍ ۲۳۱

عاشق غم‌دیده چندی در غم هجران زار و نزار بسر می‌برد، و با خاطرات دوران وصال خود را تسلی می‌دهد. تا آنکه رفته رفته آتش عشق فرو می‌نشیند و زنگ برودت و کدورت بر آئینه قلبش می‌نشیند. اوراق شجر اشتیاق به زردی می‌گراید و گذشته شیرین را به دست فراموشی سپرده آرام و قرار می‌یابد و از «نیستی محو» به «هستی صحو» رجعت می‌کند. بر عزت از دست رفته افسوس می‌خورد، و از فتور همت و اهمال و کوتاهی خویش پشیمان می‌گردد:

وَانكَدِرْتُ مِرَاتٍ حَبِيٍّ مِنَ الصَّدَى وَانصَرَمْتُ لَذَاتُ عَيْشٍ رَغِيدَةٍ ۲۳۵
أَسْفَتُ عَلَىٰ أَثْوَابِ عَزٍّ حَرَقْتُهَا نَدِمْتُ بِمَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ هِمَّتِي ۲۳۹

(ترجمه مضمون ابیات از ۸۹ تا ۲۳۹)

در این وقت ندای عقل، نبیل را بر آن می‌دارد که به شیوه بزرگان خاندان خویش تحصیل فضل و معرفت را ادامه داده در نجف اشرف راه ترقی و کمال پوید، و شهرت و مقامی بدست آورد. در همین سیر و سفر است که به مدینه بغداد راه می‌یابد و به محض ورود بر خاک مشکبارش بوسه می‌زند و آن شهر را باغی از بهشت یافته «دارالسلام» و «وادی سلام» و «بلد امین» و «کعبه» و قبله‌گاه خویش می‌شمرد چه که در این سرزمین انفاس خوشی به مشام می‌رسد و از هوایش رایحه حبيب متضوع است. سرمست از بوی مشکبوی خاک رهگذر دوست به وجد و طرب آمده، دست افشان و پاکوبان مشتت از تراب زوراء «بغداد» برگرفته کحل بصر می‌نماید و چشم سر و سر به آن روشن می‌کند:

فَوَرَدْتُ بَغْدَادًا وَ قَبَلْتُ ثُرُبَهَا وَ رَأَيْتُهَا كَحَدِيقَةٍ مِنْ جَنَّةٍ ۲۴۳
فَمِنْ أَرْضِهَا أَنْفَاسٌ طِيبٌ تَنْفَعَتْ وَ مِنْ جَوْهَا رِيحٌ الْحَبِيبِ تَنْفَسَتْ ۲۴۲

و چنین ادامه می‌دهد: در عتبات به منظور تحصیل علوم دینی، و کسب عزت و فضیلت سکونت اختیار نمودم. و با ارباب نخل معاشر شده، خویشان را با تحمل مشقت و ریاضت به زحمت انداختم. تا آنکه از «مکان قریب» مژده طلوع آفتاب حقیقت به گوش جانم رسید. سپس در ۱۵ بیت تحقق وعود کتب مقدسه از قیام قیامت عظمی و آغاز یوم الله و ظهور موعود کل ملل، و غیره را یک به یک شمرده از لسان منادی میثاق صلاهی ایمان و ایقان به اهل جهان می‌زند:

يَقُولُ أَلَا أَهْلَ الْمَلَأِ تَنَّهُوَا فَقَدْ طَلَعَتْ الْيَوْمَ شَمْسُ الْحَقِيقَةِ ۲۵۳

(ترجمه مضامین ابیات از ۲۴۲ تا ۲۷۰)

نبیل که به این ندا از خواب غفلت بیدار شده؛ دیده به دیدار طلعتی روشن می‌کند که رویها همه نزدش خاضع و خاشع است. طلعتی که به او آثار فطرت اصلیه الهیه ظاهر و آیات قدرت ربانیه عالم امکان را فرا گرفته است. مردگان را حیات بخشیده و صلاهی وحدت در آفاق زده، از هر بیشه اسرار و رموز نمایان است و بر هر شجر مرغان نفوس غزلخوان. از فر ظهورش آسمان جدید مرتفع و انجم مضيئه بازخ. ارض بدیع به انوار رب جلیل مشرق و

خلق جدید چون دُراری لامعه ساطع. اصوات ملکوت به آذان اهل سمع و اصل و انوار
جبروت در چشم اهل بصر مشهود:

وَيَوْمَئِذٍ الْمَلِكُ لِلَّهِ وَحْدَهُ
وَ انْقَطَعَتْ عَنْهَا اِيَادِي الْخَلِيقَةِ ۲۶۸

عاشق هجران کشیده از فرط شعف به وجد آمده به شرح احوال خویش می‌پردازد:
پس فؤاد مسرور و خاطر پریشانم «جمع» و قلبم روشن گردید و جوارح و ارکانم از
نوای نائی «شهود» به طرب آمد. حمامات سرور از مسرت وجدانم به تغنی درآمدند و طیور
قدسی هر یک به زبان خویش بر دوحه عما (شجره امر الهی) به احسن الحان مترنم شده، به
نغمات جذیبه روح و روان را مهتر نمودند. تابش نور چنان بود که حقائق اشجار وجود
جمله آهنگ سدره ظهور نمودند:

فَلَا حَ مِّنَ الْاَنْوَارِ مَا لَاحَ فَارْتَفَتُ
لِسِدْرَتِهَا الْاَسْرَارُ مِنْ كُلِّ سِدْرَةٍ ۲۸۲

در این وقت نار قرب از وادی ایمن طور افروخته دیدم، و در شام تیره ظلمانی برق
روحانی مشاهده نمودم. و چون جمالش در نظر آمد و حقیقتش آشکار گردید؛ فریاد
برآوردم: این است یگانه محبوبی که از دیرزمان، به کمال جد و جهد در طلبش بودم، از ازل
رشته حب و ولایش به گردن داشتم و نور مبینش را در نهانخانه دل جستجو می‌کردم.
ندانسته و نشناخته دلباخته‌اش بودم و به گمان خام در مقام «جمع» و «فرق» ناظر بر او بودم
و او را ستایش و نیایش می‌نمودم اما چون از چشم بصیرت بهره نداشتم او را در غیر او
یافتم و به مظاهر عالم وجود که محل تجلی انوار اوست، دل بستم. غافل از اینکه آیات
جمال جز رشحی از جمال آن یکتا پیدای ناپیدا، و یگانه آشنای ناشناس نیستند که در عین
مشهوری نهان است، و در عین مستوری عیان. و نظر به حکمت بالغه متناوباً در «تجلی» و
«استتار» بوده، در هر دوری به مقتضای زمان در عالم امکان ظاهر، و باطن روحانی خویش را
در هاله‌ای از پوشش‌های لطیف زیبا (هیاكل مقدسه الهیه) به ظهور می‌رساند و جوینده
حقیقی آنست که در هر لباس و قمص و ردا او را باز شناسد:

و ما بَرَحَتْ تَجَلَّوْا وَ تَسْتُرُ حِكْمَةً
عَلَىٰ حَسْبِ الْاَوْقَاتِ فِي كُلِّ دَوْرَةٍ ۲۹۳

تَرَأْتُ لِنَفْسِي بَاطِنًا بَظَاهِرًا
مِنَ الْبَيْسِ فِي اِقْمَاصِ حُسْنِ لَطِيفَةٍ ۲۹۴

پیش از آن کز وجه برگیرد غطا
از ازل جام ولا نوشیده‌ایم
در هوایش بود و خود آگه نبود
از تجلایش جهان رشک جنان
هر جمالی را نشان از حسن او
در عیان پنهان و در باطن عیان
که تجلی گه تخفی می‌نمود
کل اشیاء مظهر او دیدمی
در بطون جز یک نبودی آن نگار
نار عشقش شعله ور در جان ما
پرتو حسنش بفطرت دیده‌ایم
بی‌نوا دل، چشم حق بینش نبود
قلب مسکین داده دل بر این و آن
گر چه در عالم نبودی همچو او
زین سبب از غیر جستم زو نشان
از ره حکمت به ازمان و عهد
مشتبه شد امر او بر من همی
گر چه شذواهر بصد نقش و نگار

نبیل که به سرچشمه حقیقت واصل شده به گذشته باز می‌گردد، و از اشتیاق خود به
درک وصال معشوق حقیقی اینچنین یاد می‌کند: چه راهها که نادانسته پیمودم و چه صحراها

که به شوق دیدارش در نوردیدم و در هوایش چه داستانها سرودم. جز به ولای او به جهتی
تولاً نمی نمودم و جز به امید وصال او تحمل سختی و بلا نمی کردم. در هر نظر جز او
منظوری نداشتیم و در هر قدم مقصودی غیر از تقرّب به درگاهش در سر نمی پروردیم:

و کانت هی المشهودُ فی کلِّ طرفَةٍ و کانت هی المقصودُ فی کلِّ خطوةٍ ۳۰۰

آنگاه عاشق دل داده که به آرزو رسیده از احوال خود در مقامات قرب و وصل چنین
حکایت می کند: واله و حیران محو جمال دوست گردیدم و دگر بار از شرب مدام خمر
حقیقت و کشف نقاب از وجه حقیقت مخمور گشتم. در این وقت بارقه ای از نور مبین بر
دیده تابیده احشا را بگداخت و جسم را فانی نمود، روح را منصعق فرمود و شاعر و
ادراکاتم را مختل ساخت. چنانکه از فرط سرور به جذب و شور آمده از جمله قیود آزاد
گشتم و استار شهود بدریدم، و چنان مجذوب و مفتونش گردیدم که در سرّ نهران به مقام
مشاهده نائل آمده، از جمال و جلال او مدهوش شدم و واله و حیران و بی تاب و توان
گشتم. و او را سرّ نهران و لطیفه ذات و حقیقت پنهان خویش یافتیم. و چون «غین لطیف غطا»
از بصر دل برداشتم جلوه او را دیدم، و اشک بی امان از دیده روان ساخته آرام گرفتم، و از
تابش برق نورانیش چشم دل روشن نموده بیش از پیش مشتاق و آرزومند جمالش گردیدم.

فَلَمَّا جَلَوْتُ الْغَيْنَ عَنِّي اجْتَلَيْتُهَا وَ قَدْ مَحَحَتْ عَيْنِي عَلَيْهَا فَقَرَّتِ ۳۱۱

و لاحت لها منها بروقٌ و مِيضَةٌ أَضَاءَتْ فَتَأْتُ لِلْجَمَالِ وَ حَنَّتِ ۳۱۲

(ترجمه مضامین ابیات از ۲۷۱ تا ۳۱۲)

نبیل شرح احوال معنوی خویش را بعد از شناسائی مظهر موعود بدین مضمون دنبال
می کند:

طاعت هجر و فراق از کف برفت
گفتمش ای افست دل‌های زار
شوق دیدارت نه در حدّ بیان
وصل رویت غایت قصوای من
منتهی مقصود این شیدا تویی
وجه تو منظور و یادت محرمم
وی به لبه‌ایم ثنای خوی تو
در مشام بوت و دریاقم فمت
ای فروغ دیده ای آرام دل
پا گذاری یک زمان بر روی چشم
عقل کل حیران بدرگاه جلال
یک نظر از جانب سلطان عشق
در رهنمیزم به پاس یک نگاه
جام وصلی کن عطایا در کشد

چون که سکر معنوی از سر برفت
با سری شوریده و حالی نزار
ای تو تنها واقف از سرّ نهران
ای که قربت آرزوی جان من
مطلب و محبوب این رسوا تویی
انس تو مطلوب و ذکرت همدمم
ای بچشم من خیال روی تو
ای بقلبم عشق و در جانم دمت
نار تو در سینه و نورت به دل
باشد آیا کز کرم ای نو چشم
ای همایون کعبه حسن و جمال
آرزو دارم بدل از فرط عشق
آنچه بر جا مانده زین جان تباه
پیش از آن کاین طیر فانی پر کشد

و چون جوابی دریافت نمی کند «حیرتش» افزوده می گردد و در کمال «ضعف و عجز» بدرگاه

محبوب ناله و استغاثه می کند.

عاشق مسکین مران از کوی خویش
بُعد تو نار است و قربت جتّم
از وصلت جرعه‌ای در ده مرا
گر غریبم ور نباشد محرمم
قطره‌ای از لعل نوشینت رسان
بندهٔ مسکین مگردان ناامید
در هوایت دیده‌جیحون گشته است

مرهمی جانابنه بر قلب ریش
بی تو حیران در دیار غربتم
زار و بیمارم تو منزل ده مرا
کوثر عشقت دوا و مرهمم
تا نشاند آتش این خسته جان
کن کرم تا نگسلد جبل امید
نی غلط گفتم که پر خو گشته است

در ابیات فوق نبیل که به تأسی از عرفای پیشین عالم هستی را با همهٔ پدیده‌های معلول عشق، این تنها رابطه محکم و مقدّس میان خالق و مخلوق، می‌داند و عناصر چهارگانه خلقت از آب و آتش و باد و خاک را مظه‌ری از مظاهر محبّت الهیه می‌شمرد؛ با لحنی که تأثیر قصیدهٔ عزّ و رقائیه در آن به وضوح نمایان است این چنین ادامه می‌دهد:

از فغانم شعله ور نار «بسیط»
پیش اشکم قطره شد بحر عظیم
از درونم شعله ور نار خلیل
آنچه آمد بر من از هجران و غم
هر بلا کز هجر وارد شد به ناس
نزد تو جانا شکایت می‌کنم

ز آب چشمم شد روان «بحر» محیط
نزد آهم یک قیس «نار» کلیم
نوحه‌ام طوفان آن نوح جلیل
گر رود بر کوه بشکافد زهم
شمه‌ای از ابتلایم در قیاس
از غم دوران حکایت می‌کنم
(ترجمه مضامین ابیات ۳۱۲ تا ۳۳۵)

در این وقت معشوق از خلف حجاب او را ندا می‌دهد که ای مدعی دوستی من؛ نزد من سخن به درازا کشاندی، و در پیشگاهم جسارت ورزیدی، به گمان خویش حبّ مرا به دل داشتی حال آنکه مدعی عشق را نزد اهل و داد شرط‌ها و نشانه‌هایی است:

دعوی عشقت زهی وهم و خیال
طالب نفس و هوایی هر زمان
شرط ره آید دلیل صدق حال
پیرو شرع خدائی در گمان
بس حبیبان عاشق روی منند
بس خلیلان بستهٔ موی منند

سرانجام جان کلام را به مدعی عشق که هنوز نیم رمقی در او باقی است، در دو کلمه خلاصه می‌کند که: یا از فرط عشق جان در دهد، و یا آنکه از حضرت عشق کناره گیرد:

یا بمیر از عشق، یا بگذر ز عشق

و راه و رسم عاشقی را این چنین به او می‌آموزد:

از آلودگی هوی پاکیزه شود و از رضای خویش درگذرد و از خواهش نفس سر باز زند. سینه را هدف تیرهای ملامت کند و تن را آماج شمشیرهای برنده نماید. سبّ و دشنام شنود و خواری و بدنامی بیند. حنجر سوی خنجر کین افرازد و تن به گرمای آتش حریق بسوزد و پای در کند و زنجیر گران نهد. از سبّ و لعن نابخردان و گزند دشمنان نهراسد و به جان به میدان شهادت شتابد و جان به رایگان نثار کند چه که معشوق حقیقی را جز این رسم و راهی نیست:

آتشی در جان او افروختن

رسم و راهم خون عاشق ریختن

یا رضا بر داده ده ای مرد راه

ور نباشی بگذر و زحمت مخواه

(مضامین ابیات از ۳۳۴ تا ۳۸۷)

عاشق بینوا که در پیشگاه محبوب چون مرده‌ای طریح خاک ذلت گشته و جانش اسیر قبضه قدرت اوست، مشتاقانه شرط عشق را می‌پذیرد و سرنوشت خود را یکسره به دست محبوب می‌سپارد. پیمان وثیق می‌بندد که جز راه او نجوید و جز در بادیه او نپوید، و جز رضای او نخواهد:

گفتمش مشتاق و نالان کای عزیز
تا براهت رایگان گردد نثار
ارمغان دارم به کف جان عزیز
نیست پروایم ز جور روزگار

سپس در ۴۰ بیت دیگر به لحنی سوزناک شمه‌ای از بلاییای وارده در راه دوست را بر می‌شمارد و بسیاری را هم ناگفته می‌گذارد. گره از بند دل گشوده از بدی رفتار خویشان و آشنایان و ذلت و آوارگی و غربت در هر دیار و لعن و تکفیر این و آن حکایت نموده، در سبیل انتساب به حضرت محبوب همه را راحت جان و آسایش وجدان می‌داند:

ز ابتلایم آسمان از هم شکافت
نایدم زین بیشتر شرح مقال
تا نینارد خاطر نازک ملال
دفع اندوه دل بی‌چاره بود
آرم آن را همچو نعمای در حساب
گر بلا بارد ز هر سو بی حساب

معشوق باوفا، که بیش از این ذلت او را نمی‌پسندد، بر صدق مدعا و وفایش به عهد و پیمان گواهی می‌دهد و او را به پاس محبت و ولاء راستین فرمان می‌دهد که «غطاء فرق» از چشم «وحدت» برگردد تا در ملاء امکان وجه جمال مبین را بی‌پرده و حجاب ببیند:

غرّه غرا چو خورشیدی عیان
گر غطا بر چشم دل آید پدید
گر زدائی پرده و استار را
من بتو نزدیکم و از من تو دور
جام جم خواهی بیابی نزد توست
خود حجاب تیره بودی سالها
نیست جز غین غطا بر چشم دل
هان فؤادت مسجد اقصای توست
چون برافکندی حجاب نفس خویش
بیندش اعیان عالم بی‌گمان
بر در آن را تا بصر گردد حدید
خود ببینی صورت دلدار را
قلب تو ای جان من مشکات نور
زانکه منزلگاه من در قلب توست
چون فنا گشتی فنا شد پرده‌ها
گر زدائی سر زخم از طور دل
روبان پرداز کانجا جای توست
جلوه‌ام دیدی عیان در قلب خویش
(ترجمه مضامین از بیت ۳۸۸ تا بیت ۴۴۶)

این جاست که نیستی بحت به هستی محض می‌گراید و لحظه فقر به ابدیت غنا می‌انجامد و قطره فنا به دریای بقا می‌پیوندد.

باری طالب به مطلوب می‌رسد و مجاهد طیّ مراحل و اسفار نموده به سر منزل مقصود راه می‌یابد و به بهشت موعود که جلب رضای حضرت محبوب است قدم نهاده از باد وصالش سرمست می‌گردد:

فَهَا أَنَا مُشْتَاقٌ إِلَيْكَ وَ مُشْفِقٌ
مِنْ شَفِيقٍ وَ مَهْرَبَانٍ يَارَ تَوَامٍ
عَلَيْكَ وَ رَاضٍ مِنْكَ إِذْ فَيْكَ صَبَوْتِي

سالیانی طالب وصلم بُدی
حالیا جام وصالم نوش کن
دیگر خامه از حرکت می‌ایستد و آمه از ذکر مقامات توحید و چگونگی کشف و شهود
محبوب در نهانخانه دل باز می‌ماند.

تائیه نبیل و ویژگی‌های آن

با در نظر گرفتن مضامین بالا و اینکه جناب نبیل تائیه خود را در همان ابتدای درک مقام حضرت بهاء‌الله سروده، و به احتمال قوی اولین اثری است که طی آن با احتیاط پرده از روی معتقدات ایمانی و اشواق روحانی خویش برداشته، گمان می‌رود در نخستین گام به منظور اجتناب از تکفیر و طرد متفقهین و متدینین و نه به خاطر رقابت شعری، طبع آزمائی نموده و قصدش آن بوده که بدین وسیله به قشر خاصی از جامعه نفوذ نماید. «از طرفی چون استدلالیات امر تا آن زمان به نثر بوده و برای طبقه خاصی مؤثر واقع می‌شده نبیل با این قصیده طبقه خاص‌تری را جلب و جذب و به امر دعوت می‌کند و معتقدات بهائی را نه از زبان اهل فقه و حدیث و استدلال و منطق بلکه از زبان شعر و محض نفوذ در اذهان علاقمندان به نظم سروده و چه بسا برای تعدادی از شعرا یا مجامع ادبی زمان خود فرستاده باشد.» (مطلب بین دو گیومه مبتنی بر اظهار نظر دانشمند عالیقدر جناب دکتر وحید رافتی است).

- گذشته از براعت استهلال که از پیش به آن اشاره شد از جمله ویژگی‌های تائیه نبیل که بر سبک و سیاق تائیه کبرای ابن فارض سروده شده و تا حد زیادی از خصوصیات قصیده عرفانی در ادب عربی برخوردار می‌باشد یکپارچگی و وحدت بنای آن است که زائیده عواطف ایمانی راستین اوست. البته ناگفته پیداست که حفظ تجانس همه جانبه قصیده‌ای چنین طولانی آن هم در زمان هیمنه ادب کلاسیک که حفظ وحدت بنای هر یک از ابیات قصیده به طور جداگانه بیشتر مد نظر بوده کار آسانی به نظر نمی‌رسد.

- ویژگی دیگر در بکار بردن رمز و کنایه و ارائه حقائق معنوی در قالبهای مادی و به عبارت دیگر استفاده از محسوسات در ارائه مجردات است، اما صاحب تائیه در این مورد به هیچوجه مانند عرفای پیشین راه افراط نپیموده زیرا از طرفی یوسف گمگشته را یافته و به مقصد و مراد خویش رسیده است، از سوئی دیگر او که یک شبه ره صد ساله پیموده نه تنها به صرافت طبع از افکار و عقائد پیچیده و اندیشه‌های ملغزه‌مقعره که خود روزی استاد آن بوده بیزار گشته بلکه با سبکی نسبتاً ساده و تازه سعی دارد کلید حل ملغزات و مبهمات را به دست خواننده دهد. نبیل با بکار گرفتن رموز و اشاراتی که تقریباً حصر در کنایات و استعارات غزلی و خمیری است، شور و التهاب و سوز و گداز درون خود را با چنان مهارتی ابراز داشته که دوگانگی شکل و محتوای قصیده را ملغی نموده و دیگر نمی‌توان گفت که قالب موزون تائیه پیراهنی بر تن مضمون آن نمی‌باشد.

- از دیگر خصوصیات تائیه نبیل نیروی صوتی کلمات و موسیقی الفاظ و عبارات است که گاه در ابراز مافی الضمیر شاعر بیش از نیروی تعبیر بیانی مورد استفاده قرار می‌گیرد. نبیل سعی دارد به مدد انواع زحافها و علل از ترتب ملال آور نغمه و ریتم یکنواخت وزن قصیده بکاهد و عواطف و احساسات خود را در قالبی که با حالات درونی‌اش بیش از نظام عروض

الزامی تناسب دارد ارائه داده هماهنگی و توافق بیشتری میان نوسانات درونی خود و قالب بیرونی قصیده بوجود آورد.

- از عوامل مؤثر در تأییه نبیل میراث دانشی و فرهنگی چندجانبه سراینده آن است. از این رو مشحون از الفاظ مترادف و متضاد و اشتقاقیات متعدده از یک واژه، و نیز سرشار از رمزها و اشاره‌ها و کنایه‌های مذهبی و ادبی و مملو از اصطلاحات و تعبیرات عرفانی است که الهام بخش آن عرفان بهائی و سایر معارف دینی و فلسفی و کلامی و ادبی او می‌باشد.

- نبیل به شیوه عرفا نفسی طولانی دارد و این بدان علت است که عواطف و احساسات وجدانی او از مصدر فیاض عشق الهی سرچشمه می‌گیرد و از جوشش و فزاینده‌گی روحانی برخوردار است. وی در بیان انجذابیات روحانیه و تعشقات ذوقیه خویش حدی قائل نیست و از هر دست‌آویزی برای ابراز تأملات روحی و مکنونات قلبی خویش کمک می‌گیرد. از این رو تکرار معانی و مضامین در عبارات شتی^۱ و نیز کاربرد صنعت بدیع در تأییه نبیل، مانند سایر تأییه‌های عرفانی، زیاد به چشم می‌خورد اما چون همراه با عاطفه راستین و احساس واقعی است، ملال آور نبوده بدل می‌نشیند.

- آنچه که بیش از هر چیز به تأییه نبیل ویژگی می‌دهد و تمایز می‌بخشد، رنگ و بو و وجد و حال مخصوص آن است. چه که خواننده را در عوالم معنوی سیر می‌دهد و روح و اندیشه و وجدان او را مخاطب می‌سازد. جان کلام آن است که نبیل عارفانه شعر می‌گوید نه ادیبانه، هدف او ابراز مکنونات قلبی و باورهای ایمانی است نه ادب‌پروری و ارائه کلام زیبا و رسا. نبیل «عاشق» می‌کوشد تا آنچه را که «از عبارت برتر است» در قالب عبارت عرضه دارد و این خود کاری است بس دشوار. تأییه نبیل گر چه از حیث زیبایی سبک و جزالت و محکمی تعابیر و تازگی تصاویر و گستردگی خیال و سلاست و روانی عبارت به پای بسیاری از قصائد عرفانی عربی نمی‌رسد اما حال و هوایی دارد که در بهترین و زیباترین آنها یافت نمی‌شود.

- نبیل در این قصیده از تجربه‌ای کاملاً تازه سخن می‌گوید که با آنچه عرفا از قبل با تجربه‌های محدود خویش سروده‌اند تفاوت کلی دارد. و اگر چه به ناچار همان تصاویر و تعابیر و گاه الفاظ و اصطلاحات را کم و بیش برای ابراز مافی الضمیر خود بکار می‌برد و لکن به طور ضمنی پرده از اسرار و رموز بسیاری از اصطلاحات و تعابیر پیچیده گذشتگان برداشته و با تجربه زنده‌ای که عملاً در زمان حیات عنصری مظهر امر الهی بدست آورده در نهایت مهارت و به نحو بساطت تخیلات روحی و عاطفی عرفا و معقولات ذهنی حکما را از عالم خیال به دنیای واقعیت کشانده ترسیم می‌کند و جان می‌بخشد. این قصیده علاوه بر اینکه تصویر کاملی از سیاحت فکری و روحی شاعر بوده و مراحل را که در این سیر و سلوک روحانی برای وصول به حقیقت پیموده نشان می‌دهد مقارنه‌ای است ضمنی میان اسفار و مراحل که خود به تحقیق طی نموده با آنچه که به طور نظری در اشعار و آثار عرفا به عنوان مراحل سلوک و شرائط آن مطرح شده است. این قصیده تجسم دقیق و زنده‌ای از عواطف و احساسات معنوی و انفعالات وجدانیه شاعر است که سرپای وجود او را در بر گرفته و در زوایای قلب و روح او رسوخ نموده به طوری که گر چه از آغاز تا انجام داستان

عشق خود را بازگو می‌کند اما به حق نیایش نامه‌ای است سراپا شور و دلدادگی که به درگاه معشوق به ارمغان می‌برد. در این قصیده شاعر زندگانی خود را، با تمامی فرازها و نشیبهائی که در برداشته و ابعاد و جنبه‌هایی که به خود گرفته و آفاق گسترده‌ای که آینده‌اش را ترسیم نموده و آمال و آرزوهائی که به سوی آن کشیده می‌شود در حقیقتی یکتا و بی‌همتا که آن را اصل و جوهر هستی و معنا و مفهوم وجود و حکمت بالغه از پیدایش آن می‌داند، خلاصه نموده است. این حقیقت انوار شمس ظهور حضرت بهاء‌الله است که پایان شام سیاه هجران و آغاز صبح امید وصال را به همه طالبان و سالکان سبیل عرفان بشارت می‌دهد، و به انتظار آنان پایان می‌بخشد.

- و بالاخره اوج زیبایی تائیه نبیل که شاید بتوان گفت اولین قصیده بهائی به زبان عربی است که از ملاحظت روحانی و زیبایی‌های معنوی مخصوص به خود برخوردار است و شاید فقط در برخی دیگر از اشعار فارسی یا عربی شعرای بهائی نظیر آن را بتوان یافت در آن است که تجربه عرفانی کاملاً بدیع و بکری را که در تاریخ ادب عربی یکتا و بی‌همتا است بدست می‌دهد. این قصیده گرچه از لحاظ شکل و قالب و نیز بسیاری از معانی و مضامین بر شیوه و سیاق قصائد عرفانی معموله در شعر عربی سروده شده، اما از آنجائی که افکار و عواطف صاحب آن در بند دل‌آرامی «دگر» است و از جهانی «دگر» سرچشمه گرفته این است که از هر حیث حال و هوائی «دگر» دارد و این تازگی را مرهون آفاق فکری جدید و ابعاد روحانی بدیعی است که مرغ دانش و بینش نبیل به اوج آن پرواز نموده و بی‌تردید در آینده ایام، بعد از آثار مبارکه عرفانی طلعات قدسیه آئین بهائی، محط انظار و محل توجه خاص خواهد بود.

چند نکته

از جمله نکاتی که در نیمه اول قصیده نظر خواننده را به خود جلب می‌کند آنست که سراینده در متجاوز از ۱۰۰ بیت، داستان دل‌بستگی خود را به مرادی کامل عیار که پرتو انوار حق را در او متجلی می‌دیده با آب و تاب شرح می‌دهد و به مدد اصطلاحات و تعابیر صوفیانه به ویژه از ابن فارض در تجلی محامد و نعوت الهیه در شخص ممدوح و مراتب شیفتگی و انجذاب خود به او با اطناب سخن رانده، خواننده را کنجکاو می‌کند که از همان ابتدا در صدد شناختن ممدوحی که شاید در برهه زمانی از زندگی سراینده وجود خارجی داشته برآید. در هر حال با توجه به مضامین تائیه و نیز شرح احوال جناب نبیل قاضی این احتمال به نظر می‌رسد که ممدوح جناب نبیل اکبر در این ابیات در ظاهر مرادی بوده که وی، قبل از سفر به عزم کسب علم فقه و اصول، آن هنگام که به تدریس حکمت و علم کلام مشغول بوده طوق محبت و ارادتش را بر گردن داشته است. در این صورت به احتمال قوی مراد او ملاحادی سبزواری بزرگترین و معروفترین حکیم و عارف آن زمان بوده است. داستان او با نبیل از این قرار است که وی نبیل را از ابتدای جوانی به خاطر نجابت اخلاقی و ذکاوت فطری به شاگردی می‌پذیرد. پس از اینکه نبیل بر حسب روش معمول اهل حکمت و عرفان نسبت به حکیم مزبور ارادت و محبت تامه می‌یابد و او را مراد و مقتدای خود می‌داند و چند سالی را در خدمتش می‌گذرانند، پدر نبیل که با عرفان و عرفا میانه نداشته و از

حکمت و حکما واهمه داشته به اصرار از او خواستار ترک مکتب حکمت و تحصیل علم فقه و اصول می‌شود. نبیل این مطلب را با شیخ در میان می‌گذارد و شیخ او را به اطاعت از پدر نصیحت می‌کند. نبیل چنین می‌کند و با همه علاقه‌ای که به حکمت داشته محض خاطر پدر به قصد کسب معارف دینی عزم سفر می‌کند. البته در مراجع موجود صریحاً مطلبی مؤید آنچه که در متن تائیه ابیات ۲۱۵ تا ۲۳۹ مبنی بر بی‌وفائی مراد ظاهری که منجر به آزردهی نبیل و بالاخره جدائی میان آن دو گردید، به چشم نمی‌خورد اما اگر این اجازه را به خود بدهیم که متن تائیه را از سایر مرویات درباره‌ او موثق‌تر دانیم، می‌توانیم چنین حدس بزنیم که احتمالاً به عللی از جمله اینکه شیخ هادی مصرانه او را به جدائی از خود و ترک مکتب حکمت بر حسب خواسته پدر نصیحت نمود رنجیده خاطر شده و چون این آزردهی به نحوی که از متن تائیه معلوم است همزمان با پی بردن به پاره‌ای از تمایلات دنیوی شیخ و بی‌اعتنائیش نسبت به مرید وفادار خویش و تقلیل شأن او بوده نبیل از خواب غفلت بیدار شده چشم حقیقت‌بین می‌گشاید، و به پوچی و بی‌مزگی بسیاری از آداب و معتقدات مدعیان عرفان پی برده آئینه قلبش نسبت به مرادی که سالها در خدمتش کوشیده مکدر می‌گردد.

حتی به نظر می‌رسد ذکر کلمه اسرار و حکمت در یکی از ابیات در همین قسمت اشاره‌ای ضمنی به نام حکیم سبزواری باشد و آن بیتی است که در آن می‌گوید:

تَوَدَّعَتِ «الْأَسْرَارَ» فِيهَا «لِحَكْمَةٍ» تَجَمَّعَتِ الْأَضْدَاءُ فِيهَا بِالْقَهْ ۱۰۹

البته تخلّص سبزواری به «أسرار» معروف است از طرفی شهرت وی به حکمت به اندازه‌ای بوده که او را به صفت حکیم می‌ستوده‌اند.

اطناب نبیل در تعریف و تمجید از این سراب خیالی که آن را آب انگاشته بوده تا اندازه‌ای است که خواننده گاه گمان می‌کند دست کم تعدادی از ابیات مربوط به این قسمت را در دورانی که مصاحب شیخ بوده و طوق ارادتش را به گردن داشته و او را واسطه تقرّب به محبوب آسمانی می‌دانسته سروده و بعدها به تائیه منضم کرده است.

با وصف این بنظر می‌رسد که این ظاهر کار است زیرا با بررسی مضامین تائیه در مقابله با پاره‌ای از مضامین متعالیه قصیده عز ورقائیه که از نظرتان خواهد گذشت، متوجه می‌شویم که نبیل در سراسر تائیه در مقام بندگی و دلدادگی در قالب مخاطب ورقائیه از هر دری به سوی معشوق راه می‌جوید و به گمان خود او را در هر لباسی شناخته به او عشق می‌ورزد. از هر روزنه نور امید می‌بیند و از هر جهت نوید وصل می‌شنود اما هر بار به مصداق مضامین ورقائیه با ابا و امتناع محبوب حقیقی روبرو شده تنها زمانی به طراز قبول مزین می‌گردد که شرط عشق بجای آورد یعنی دیگر خود نبیند بلکه صرفاً تسلیم اراده او شود و جز رضای او نطلبد. به همین دلیل در همین بخش از تائیه که به ظاهر تصویری از دوران قبل از شناسائی مظهر الهی را به دست می‌دهد با اشاراتی ابلغ از تصریح می‌رساند که چون پیوسته در طلب حقیقت بوده در همان دوران نیز در عالم بطون و معنی خارج از دائرة زمان و مکان جز جمال اقدس ابهی مرادی نداشته. به او عشق می‌ورزیده و اوصاف و کمالات حضرتش را می‌ستوده و بر حسب آداب مرسومه عرفا که از شدت محبت و مراعات ادب نام مراد

خویش را بر زبان نمی‌آورند اشاره می‌کند که از فرط غیرت اجازه ذکر نام مبارک حضرت محبوب را به خود نمی‌دهد:

و كَانَ جَمِيلَ الْوَجْهِ كُنْتُ فِدَائَهُ
 وَ يُنْكَرُ ذِكْرَ الْأَسْمِ افراطُ غیرتِ ۹۸
 و بعد با تلویحی آشکارتر، از جمال، موی و روی هیكل معبود که یادآور تعانق نور و ظلمت است و از معین حیات ابدیه که از فم مشیت طلعتش جاری است سخن گفته و در تجلیل بهاء و جمال حضرتش می‌گوید:

وَأَعْظَمُ مَا أُعْجِبْتُهُ مِنْ جَمَالِهِ تَعَانِقُ
 نُبَارِكُ اللَّهُ مَا أَهْبَى لَطِيفَتَهُ
 نورِ فیه مَعَ قَرَطِ ظُلْمَةٍ ۱۰۴
 و أَجْمَلُ صُنْعِ فیه آثَارُ قَدْرَةٍ ۱۰۸
 و در اشاره به آیات و بیانات مبارکه آن حضرت به آب حیاتی که همچون انهار بهستی از چشمه ظلمات فم اطهرش جاری بوده به تفصیل یاد می‌کند:

جَرَى حَيَوَانُ فِیهِ مِنْ عَيْنِ ظَلْمَةٍ
 وَ اطیب ما ادرکت من حسنه فم
 تَنْظَرُ شَمْسٍ فِی سُوْدَاءِ لَيْلَةٍ ۱۰۶
 كَعَيْنِ حَيَاتٍ فَجَرَتْ مِنْ حَدِيقَةٍ ۱۱۳
 تَصَمَّنَ مَاءً رَائِقًا غَيْرَ أَسَنِ
 تَرَشَّحَ مِنْ نَهْرٍ مِنْ أَنْهَارِ جَنَّةٍ ۱۱۴
 و حتی به پاره‌ای از مضامین قصیده ورقائیه صریحاً اشاره می‌کند:

هَنِيئًا لِلشَّارِبِينَ مِنْ حُسْنِ مَشْرَبٍ
 وَ طَوْبِي لِلْفَائِزِينَ بِوَصْلَةٍ ۱۲۹
 که دقیقاً یادآور آخرین دو بیت از ابیات ورقائیه است که می‌فرمایند:

فَطَوْبِي لِلْفَائِزِينَ عَنِ حُسْنِ وَقَائِهِمْ
 فَطَوْبِي لِلْعَاشِقِينَ فِي سَفْكِ دِمَائِهِمْ
 فَطَوْبِي لِلوَارِدِينَ فِي شَرَعِ بَدِيعَةٍ ۱۲۵
 فَطَوْبِي لِلوَاتِقِينَ عَنِ حَبْلِ غَطُوفَتِي ۱۲۶

اما همانگونه که از پیش اشاره رفت نبیل در این بخش سعی دارد تجسمی از عشاق عارف مسلک را که به گمان خود به اعلی مراتب حب واصل شده داعیه وحدت با حق می‌زنند به دست دهد. به همین علت نیز در این قسمت سخن او از هر نظر بیشتر سبک اشعار عرفا و متصوفه دارد و وجه تشابه زیادی با سبک و مضامین تائیه ابن فارض در آن به چشم می‌خورد. درحالی که لحن کلام و طرز بیان او در دیگر بخشهای تائیه بیشتر سبک بهائیانه دارد و از تعقیدات فکری و اصطلاحات پیچیده عرفا خالی است. او بدین وسیله ثابت می‌کند که بی‌مدد حق و خاصان حق دعوی وصال حق باطل است اگر چه مدعی از اعلم عرفا و حکمای دوران باشد. به عبارت صریح‌تر او می‌رساند که بدون ایمان صریح به مظهر امر الهی و ورود در شریعت رحمانیه او هر ادعای دیگری بی‌معنی است. مگر نه در ورقائیه چنین نازل شده:

دَعَّ عَنْكَ مَا عَرَفْتَ وَ بِهِ قَدْ عَكَفْتُ
 فَالشَّرُّكَ عِنْدِي كَوَحْدَةٍ ۹۹
 أَهْبَى بِهَاءِ الطَّوْرِ عِنْدِي كَحَشْوَةٍ
 وَ أَسْنَى ضِيَاءِ النُّورِ عِنْدِي كَطْلَمَةٍ ۱۰۰
 آيَاتُ وَصْفِكَ حَقٌّ وَلَكِنْ لِفِتْيَةٍ
 أَنْارُ نَعْتِكَ صَدَقٌ لَكِنْ لِرَعِيَّتِي ۱۰۱

مؤید این نظر ابیاتی است از خود تائیه که در آن می‌گوید:

فَهَمْتُ بِهَامِنِ قَبْلِ أَنْ تَكْشِفَ الْغَطَا
 وَ هَامَ بِهَا قَلْبِي وَ لَمْ يَذَرِهَا
 وَ نَلْتُ هَوَاهَا فِي اللَّيَالِي الْقَدِيمَةِ ۲۸۷
 حَبِيبَتُهُ فَقَدْ لَعِينِ الْبَصِيرَةِ ۲۸۹

پیش از آن کز وجه برگیرد غطا
در هوایش بود و خود آگه نبود

نار عشقش شعله‌ور در جان ما
بی نوا دل، چشم حق بینش نبود
(ترجمه مضمون)

نکته دیگر آنکه آنچه در این قصیده که بنا بر نوشته خود نبیل به سال ۱۲۷۳ هجری قمری سروده شده، به وضوح چشمگیر است چالاک‌کی کم‌نظیر او در پیمودن مراحل سیر و سلوک در وادی ایمان و ایقان طی مدت زمانی بس کوتاه و توانائی او در درک سریع و دقیق اصول عقائد و حقائق عالیه عرفان بهائی و استنباط جزئیات متفرع از آن است که نه تنها نشان دهنده فطانت ذاتی و اصالت فکر و نجابت فطری طفلی است که یک شبه ره صد ساله پیموده و به مقام بلوغ که به فرموده حضرت بهاء‌الله وصول به مدارج ایمان و عرفان است، رسیده، بلکه ثبوت و رسوخش را بر امر حضرت باب که از شش سال پیش به آن مؤمن شده بوده تأکید، و مدلل می‌دارد که گر چه نظر به حکمتهائی این راز را بر ملا نمی‌کرده اما نهال ایمان را پیوسته در قلب خویش محفوظ داشته و به ماء یقین آبیاری می‌نموده است. و از همین رو آمادگی اقبال به من یظهره‌الله را یافته از معدود کسانی به شمار می‌رود که در اوائل دوره بغداد مجذوب و مفتون اشعه شمس حقیقت که در آن زمان در پس پرده ستر و خفا بوده گردیده به رتبه ایمان و ایقان ارتقاء می‌یابد.

پیام نبیل

شکی نیست که منظور نبیل از سرودن تائیه افزودن قصیده‌ای بر هزاران هزار قصیده دیگر که دیوان اشعار عربی را پر نموده، نمی‌باشد. همچنین طبع آزمائی در پیروی از تائیه ابن فارض برای اثبات شاعر بودن و احراز شهرت و کسب معروفیت در مورد او امری مستبعد است.

از فحوای قصیده پیدا است نبیل پیامی دارد که در مقام اول متوجه اهل حکمت و اصحاب معرفت است.

او به طرق گوناگون پیام خود را به خواننده می‌رساند. فی المثل اطناب در شرح روابط عارفانه‌اش با محبوب و مراد خود در نیمه اول قصیده و رای داستان گوئی و قصه‌پردازی است. او در بیان این احوال که بازگوکننده خیالات واهی و ادعاهای بی معنی بعضی از متصوفه است، و رائقه وحدت وجود از آن استشمام می‌شود، به تلویحی ابلغ از تصریح، پوچی و بی اساسی دعاوی نابجای عارف مآبانی را که در زمان ظهور شمس حقیقت بساطی چیده و تحت عناوین حکمت و عرفان و فلسفه و تصوف ریاست کرده، خلق بیچاره را گمراه می‌نمودند، برملا می‌کند. از طرفی دیگر با اصرار و ابرام در شرح جزئیات ارتباطی که به خیال خام در گذشته به واسطه شیخ طریقت یا مراد خود با حضرت باری برقرار نموده بود، با بکار بردن تعابیر و اصطلاحات عرفا، به مریدان مکتب تصوف و عرفان می‌گوید که آنچه در باب مقامات وحدت و قرب و اتحاد و وصل و شهود و غیره از زبان اهل نظر و ارباب عرفان گفته و شنیده شده در برابر انوار جهان تاب این ظهور اعظم حشو و زوائدی بیش نیست، و آنچه که اساطین حکمت و فلسفه و اساتید تصوف و عرفان به نام اکتشافات روحانیه و اسرار و رموز معنویه، و اشارات و تنبیهات ربانیه و مشاهده انوار حضرت علیّه، و

غیره و غیره بیان نموده‌اند در برابر اشعهٔ شمس حقیقت ظلمت اندر ظلمت بوده، قابل عروج به سماء عزّ احدیّه نمی‌باشد.

در این قصیده نبیل با تجزیه و تحلیل احوال خویش در طی مراحل وصول به حقیقت و بیان حالاتش در هر مرحله حقائق عالیه عرفان امری را برای آن عده از کسانی که خود را پیرو مکتب عرفان می‌دانند، می‌رساند. و بدین منظور به شرح حالات و احساسات وجدانیّه خود پرداخته مراحل معرفت را که در اشعار و آثار عرفا و حکما آمده یک به یک طیّ نموده و در اواخر قصیده سعی دارد تا حقائق امّات مسائل عرفانی را از قبیل نظریّه وحدت، مقام وحدت وجود، مقام وحدت شهود، مقامات جمع و فرق و وصل و فصل و فنا و بقا، و نیز مفاهیمی چون قرب و بعد، محو و صحو، فقر و غنا و غیره را به گونه‌ای که سالکان از هر گروه را به شناسائی مظهر ظهور الهی که مقصد اصلی از طیّ اسفار معنوی و سیر و سلوک روحانی در هر دوری است، آشکار نماید. او با تسلّطی که به علوم الهی (الهیات) داشته، تعبیر و اصطلاحات و سایر ویژگی‌های این رشته دانش را به طور دقیق و منطقی به کار گرفته و با بیانی فصیح و تبیینی بلیغ، لبّ لباب عرفان بهائی را در قالبی که نزد طبقهٔ عرفا از ویژگی خاصی برخوردار است یعنی در قالب تائیه ریخته و بدین ترتیب در تجدید بنای مکتب عرفان بر روی خرابه‌های مکاتب قدیم، که بر اثر گذشت زمان و سرایت پاره‌ای از افکار و اندیشه‌های ناروا رو به ویرانی نهاده بود، سهمی بسزا یافته است. انجام چنین هدفی آنهم به زبان عربی و در قالب محدود شعر، کاری است که شاید تنها از عهده نبیل بر می‌آید. او در این قصیده کوشش دارد که داعیان فلسفه و حکمت و عرفان الهی را با به کار بردن ابزار خودشان قانع و مجاب کند و با الهام از مفاهیم عالیه امری روح مطلب را برساند.

به نظر می‌رسد جناب نبیل که در آن وقت از نشئهٔ وصال سرمست بوده و پاسخ معضلات خویش را به عنوان عارفی که سالیان دراز در جستجوی حقیقت بوده دریافت داشته به شور و هیجانی که لازمهٔ خلق اثری جاودانی است آمده به شکرانهٔ این فوز عظیم عواطف روحانیه و تعشّقات قلبیه و مدرکات عرفانیه خود را به رشتهٔ نظم کشیده است و در عین حال با نجابت فطری معهود خود بر آن شده که به رسم وفاداری بزرگترین خدمت را به هم مسلکان پیشین خویش که داعیهٔ حقیقت‌طلبی دارند، تقدیم دارد و در هدایت آنان به سرچشمهٔ معرفت سهیم گردد. حضرت نبیل نه به خاطر اثبات طبع شاعری و یا ادعای قصیده سرائی، بلکه در پاسخ به ندای درونی عشق، حاصل یک عمر طلب و مجاهدت و کسب علم و معرفت را در قالب این قصیده ارائه نموده است و بدین ترتیب بر عهد و پیمان خود مبنی بر اینکه بعد از حصول مراتب عالیه علم و دانش تصدیقش به امر حضرت باب را برملا کند و به خدمت پردازد به نحو احسن وفا نموده است. با این تفاوت که در این فاصله همزمان با ترقیّات ظاهره دانشی به ترقیّات عظیمه در علم الهی نیز نائل آمده و به درک مقام شامخ حضرت بهاء‌الله، که در آن زمان از انظار مستور بود، مفتخر گردیده است.

به علاوه آن متعارج سماء معرفت، مسائل الهی و اصول اعتقادات بهائی را به شیوه‌ای بس لطیف و شیوا در قالب این قصیده ریخته قضایائی از این قبیل را ارائه نموده است:

تنزیه و تقدیس حق، توحید و تحدید، معرفت الهیّه از طریق معرفت مظهر امر الهی، وحدت الهی و وحدت مظاهر مقدّسه الهیّه و ادیان سماوی، لقاء الله، ظهور و تجلّی، عدم انقطاع فیض الهی، بیان ضمنی موازین ادراک.

نبیل در این قصیده با تتبع دقیق و آگاهانه‌ای که از قصیده عزّ و رقائقه نموده به ارباب حکمت و عرفان می‌گوید که اگر آنها هم زنگ تعصّب و تقلید از دل بزدایند و همانند او با دیده بصیرت جوای حقیقت شوند، بی‌تردید نقش محبوب در آئینه قلوبشان پدیدار خواهد شد و به شناسائی مظهر ظهور الهی که جز او محبوبی در عالم امکان متصور نیست، راه خواهند یافت. و برای تحقق این منظور دست خواننده را گرفته قدم به قدم با ورقائیه به پیش می‌رود، و به او یاد می‌دهد که چگونه آب حیات را از سرچشمه مراد بجوید و بنوشد و آفتاب را دلیل آفتاب گیرد تا به مقام وصل و قرب نائل شود.

تأثیر ورقائیه در تائیه:

در اینکه نبیل هنگام سرودن تائیه به ورقائیه ناظر بوده و از مضامین و الفاظ و تعبیر آن الهام می‌گرفته، جای شک و تردید نیست. این پیروی بدو در مقدمه تائیه که به سبک تغزل‌آمیز خطبه اولیّه و ورقائیه با اعلان بشارت طلوع شمس حقیقت و بیان تحقق علامات ظهور و اظهار مراتب وجد و شور آغاز می‌گردد به خوبی نمایان است. تأثیر ورقائیه در تائیه، در نیمه دوم قصیده اوج می‌گیرد و گهگاه آنقدر شدید است که برخی عبارات و ورقائیه عیناً در آن به چشم می‌خورد. از حال و هوای تائیه چنین به نظر می‌رسد که سراینده آن از ابتدا تا انتها ناظر به ورقائیه بوده یا به عبارت روشن‌تر او هم به استقبال ورقائیه شتافته و هم به اقتضای آن رفته است. وی به سبک ورقائیه انفعالات روحانی و انجذابات وجدانی خود را نسبت به محبوب حقیقی در قالب گفت و شنودی میان عاشق و معشوق ارائه نموده پاسخ راز و نیازها و استغاثه‌های خود را یک به یک با الهام از ورقائیه دریافت داشته است. و بدینسان ایمان و ایقان و انجذاب شدید خود را نسبت به مُنزل و ورقائیه ثابت می‌کند. (۹)

با در نظر گرفتن مضامین تائیه نبیل شاید بتوان گفت تأثیر قصیده نظم السلوک ابن فارض در تائیه نبیل بیشتر از این جهت است که قصیده مذکور مورد عنایت خاص جمال اقدس ابهی قرار گرفته و قصیده عزّ و ورقائیه را بر سبک و سیاق آن نازل فرموده، اصل معتقدات عرفانی اهل بهاء را به زبانی که قابل درک و فهم اهل عرفان است در آن به ودیعه نهاده‌اند. تأثیر ورقائیه از لحاظ شکل و مضمون به جز در ابیات شماره ۷۰ تا ۲۰۸ به مراتب بیش از تأثیر قصیده نظم السلوک ابن فارض در تائیه نبیل است. او سعی دارد مبانی عالیّه فکری و روحانی ورقائیه را آنگونه که در تصورات عرفانی خودش تأثیر گذاشته و مفاهیمش را تعدیل نموده است به سایر هم‌مطرازان علمی خود منتقل نماید و بدین منظور با ارائه تجربه خود به عنوان دانشمندی همه فن حریف که صدرنشین فضلا و حکما و عرفا و عشاق (اهل کشف و شهود) بوده و مقایسه ضمنی که میان عرفان تقلیدی با استفاده از تائیه ابن فارض و عرفان بدیع بهائی با الهام از قصیده عزّ و ورقائیه نموده حقائق را در قالبی که مورد توجه و اهتمام مخصوص اهل معرفت است ارائه و توضیح دهد. و این حسن انتخاب، در آن زمان خود گویای فطانت و زیرکی جناب نبیل اکبر است.

شواهد این اقتفاء یا اقتدا در تائیه نبیل آنقدر زیاد است که اگر بخواهیم به حصر آن پردازیم ناگزیر به تکرار مضامین قصیده خواهیم شد. از این رو تنها برای نمونه به دو سه مورد از موارد زیادی که در آن جای پای ورقائیه در تائیه آشکارا به چشم می‌خورد اشاره می‌گردد:

آنجا که در مقدمه به مدح و ستایش ظهور جدید پرداخته می‌گوید:

بِنْفَحَتِهَا رِيحُ الْجِهَاتِ تَرَوَّحَتْ بِنْفَحَتِهَا رُوحُ الْحَيَاتِ تَسْرَتْ ۱۱
 مِنْ رَفَعَتِهَا عَلَتْ السَّمَاءُ وَ رَفَعَتْ مِنْ لَمَعَتِهَا أَرْضَ الْفَوَادِ تَسْتَتْ ۱۲
 وَمِنْ سَنَاهَا عَيْنُ الْجَمَالِ تَطَهَّرَتْ وَمِنْ شَدَاها رِيحُ الْوِصَالِ هَبَّتْ ۱۴

ناظر به این ابیات از خطبه مقدمه ورقائیه است که می‌فرماید:

لِبَهْجَتِهَا مِسْكُ الْعَمَاءِ تَهَيَّجَتْ لِرَفَعَتِهَا رُوحُ الْعَلَاءِ تَعَلَّتْ ۳
 بِنْفَحَتِهَا صُورُ الْقِيَامِ تَنْفَحَتْ بِنْفَحَتِهَا ظِلُّ الْقَمَامِ تَمَرَّتْ ۴
 وَعَنْ شَعْرِهَا طَيْبُ الشَّمَالِ تَنْفَحَتْ وَعَنْ طَرْفِهَا عَيْنُ الْجَمَالِ تَقَرَّتْ ۷

و آنجا که با شیفتگی به محبوب حقیقی ابراز عشق کرده می‌گوید:

فَخَاطَبْتُهَا سِرًّا بِقَلْبِ مَتِيمٍ وَ نَادَيْتُهَا شَوْقًا بَانَ يَا حَبِيبِي ۳۱۴
 لَأَنْتَ مُنَى قَلْبِي وَ غَايَةُ مَطْلَبِي وَ أَنْتَ مُرَادِي لِاسْوَاكِ وَ مُنِيَّتِي ۳۱۶
 وَمِنْ حُرْقَتِي نَارُ الْوَقُودِ تَوْقَدَتْ وَمِنْ زَفَرَتِي نَارُ الشُّهُودِ تَبَدَّتْ ۳۲۸

این ابیات از ورقائیه را در نظر دارد که می‌فرماید:

وَ نَادَيْتُهَا سِرًّا بَانَ يَا حَبِيبِي وَ غَايَةَ آمَالِي وَ مَقْصُودَ سِرَّتِي ۶۲
 لَأَنْتَ رَجَا قَلْبِي وَ مَحْبُوبُ سِرَّتِي وَ مَالِكُ رُوحِي وَ نُورِي وَ مُهْجَتِي ۲۱
 وَمِنْ حُرْقَتِي نَارُ الْوَقُودِ تَوْقَدَتْ وَمِنْ زَفَرَتِي نُورُ الشُّهُودِ تَدَوَّتْ ۲۳

اما آنجا که از لسان محبوب این چنین خود را مورد عتاب قرار می‌دهد:

فَخَاطَبْتَنِي مِنْ خَلْفِ الْحِجَابِ مُجِيبَةً وَ قَالَتْ أَيَا صَبًّا ادْعَيْتَ مَحَبَّتِي ۳۵۲
 حَسِبْتَ بَوْهَمٍ مِنْكَ حَبِي وَ قَدْ جَرَى بِذَلِكَ شَرْوْطُ عِنْدِ أَهْلِ مَوَدَّتِي ۳۵۴
 طَلَبْتَ أَمَانِي النَّفْسِ فِي كُلِّ حَالَةٍ وَ رَدَدْتَ بَسْوَءَ الظَّنِّ مِنْكَ شَرِيعَتِي ۳۵۷
 وَ قَبْلَكَ كَمْ مِنْ مَعْزَمٍ قَدْ ارَادَنِي وَ مَا فَازَ يَوْمًا بِالْوِصَالِ بِنَظَرَتِي ۳۶۱
 وَ كَمْ مِنْ حَبِيبٍ فَوْقَكَ قَدْ أَحْبَبَنِي وَ كَمْ مِنْ خَلِيلٍ مِثْلَكَ مِنْ أَهْلِ خُلَّتِي ۳۶۲
 فَمِنْ سُنَّتِي سَفَكَ الدَّمَاءِ عَلَى الثَّرَى وَ عَنِ سِمْتِي قَتَلَ النَّفْسِ الْعَزِيزَةَ ۳۸۲

ناظر به این ابیات ورقائیه است که در جواب مدعی عشق می‌فرماید:

وَ نَادَيْتَنِي مِنْ وِرَائِي وَ قَالَتْ أَنْ اصْمُتْ فَخَذْتُ لِسَانَكَ عَنْ كُلِّ مَا قَدْ تَحَكَّتْ ۳۷
 فَكَمْ مِنْ حَبِيبٍ فَوْقَكَ قَدْ أَحْبَبَنِي فَكَمْ مِنْ صَفِيٍّ كَفُوكَ مِنْ أَهْلِ صَفْوَتِي ۳۹
 فَقَدْ ضَيَّعَ فِي كُلِّ الْاَوَانِ وَ لَمْ يَفْزُ بِنُورِ الْوِصَالِ لَحْظًا إِلَى بِنَظَرَتِي ۴۰
 شَرَعْتَ بَسْوَءَ الظَّنِّ عَنْكَ شَرِيعَةً شَرِبْتُ بِحَبِّ الْغَيْرِ عَنْ دُونِ شَرِيعَتِي ۵۲
 رَجَوْتُ بَطْنَكَ وَ صَلَّى هِيهَاتَ لَمْ يَكُنْ بِذَلِكَ جَرَى شَرْطًا أَنْ وَفَيْتَ تَوْفَتِ ۵۵

همانگونه که ملاحظه می‌گردد صدر بیت شماره ۳۶۲ تائیه تکراری از مصرع اول بیت شماره ۳۹ ورقائیه است.

و در این ابیات که عاشق صادق تسلیم معشوق شده رضا به رضای او می‌دهد و خود را به دست او می‌سپارد:

| | | |
|-----|---|--|
| ۳۹۰ | وَهَا أَنَا ذَا رَاكِنٍ بِمَا قَدَّ أَعَدْتُ | فَهَا أَنَا ذَا رَاغِبٍ بِمَا أَنْتَ تُحِبُّ |
| ۳۹۴ | وَصَدْرِي هَذَا مُسْتَقْبِلٌ لِلْأَسِنَّةِ | جِسْمِي هَذَا مَطْرُوحٌ عَلَى الثَّرَى |
| ۴۰۱ | وَقَهْرُكَ لِي لُطْفٌ وَبُعْيُكَ بُعْيِي | نَارُكَ لِي نُورٌ وَجُودُكَ لِي عَدْلٌ |
| ۴۱۶ | لُعِنْتُ بِكُلِّ اللَّعْنِ مِنْ كُلِّ وَجْهَةٍ | طَرِدْتُ بِكُلِّ الطَّرْدِ مِنْ كُلِّ طَارِدٍ |
| | | ناظر به این ابیات از ورقائیه است: |
| ۶۳ | فَهَا أَنَا آمِلٌ بِمَا قَدْ تَعَدَّتْ | فَهَا أَنَا حَاضِرٌ بَيْنَ يَدَيِ قَدْرَتِكَ |
| ۶۴ | فَهَا أَنَا رَاكِنٌ بِمَا قَدْ تَقَصَّصَتْ | فَهَا أَنَا طَالِبٌ بِكُلِّ مَا أَنْتَ تُحِبُّ |
| ۶۵ | وَجِسْمِي هَذَا شَائِقٌ لِأَسْيَافِ قَهْرَةٍ | صَدْرِي هَذَا رَاجِي لِأَرْمَاحِ سَطْوَتِكَ |
| ۶۶ | وَبَطْشِكَ رَاحَتِي وَحُكْمُكَ مُنْيَتِي | نَارُكَ نُورِي وَ قَهْرُكَ بُعْيِي |
| ۷۵ | أَتَهُ رُمُحْتُ بِرُمُحِ الطَّرْدِ فِي كُلِّ وَقْتَةٍ | طُعِنْتُ بِطَعْنِ الشَّرِكِ فِي كُلِّ |

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا تأثیر آثار مبارکه در تائیه منحصر به ورقائیه است؟ و آیا جناب نبیل بعدها ابیاتی را به تائیه خود اضافه فرموده؟

در واقع از آنجائی که عرفان بهائی در تائیه به نحوی بسیار عمیق و صحیح و دقیق ارائه شده این کار یعنی اضافه بعضی ابیات به تائیه در طی زمان، امری مستبعد به نظر نمی‌رسد و شاید بتوان در چند موضع محدود به قرائنی در این خصوص اشاره نمود که می‌تواند دال بر اطلاع نبیل بر آثار مبارکه‌ای باشد که مدتی بعد از تاریخ سرودن تائیه، از قلم اعلی نازل گشته. برای مثال آنجا که می‌گوید:

| | | |
|-----|--|--|
| ۸۳ | وَمِنْ عَادَتِي طَرَحُ الْجَسُومِ بِعَرَضَتِي | وَمِنْ دَيْدَنِي وَضَعُ الرُّؤْسِ عَلَى الْقَنَا |
| ۳۷۳ | بِجِسْمِكَ أَقْبِلْ نَحْوَ السُّيُوفِ الْحَدِيدَةِ | بِصَدْرِكَ أَقْبِلْ سِهَامَ الْمَلَامِ وَرُمُحَهَا |

گر چه همین معنی به عباراتی دیگر در ورقائیه هم آمده، ولی آیا می‌توان اثر این آیات مبارکه از لوح سلطان را در آن احساس نمود که می‌فرماید:

سَبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا هَيْهَاتُ كَمْ مِنْ رُؤُوسٍ نُصِبَتْ عَلَى الْقَنَا فِي سَبِيلِكَ وَ كَمْ مِنْ صُدُورٍ
أَسْتَقْبَلَتْ السَّهَامَ فِي رِضَائِكَ، وَ كَمْ مِنْ قُلُوبٍ تَشَبَّكَتْ لِارْتِفَاعِ كَلِمَتِكَ وَ انْتِشَارِ أَمْرِكَ (۱۰)

نبیل چنان منجذب نعمات و رقاء عزّ احدیه است که نه تنها از مضامین عالیّه و حقائق بلند عرفانی و دقائق لطیفه مندرجه در قصیده عزّ ورقائیه الهام گرفته است بلکه از حیث مبنی یا شکل و قالب بندی نیز به اقتضای ورقائیه رفته شدیداً تحت تأثیر سبک و سیاق آن است. وی حتی از لحاظ وزن و موسیقی شعری نیز گاهی به تاسی از ورقائیه که بر فطرت اصلیه الهیه نازل گردیده ابیاتی را خارج از قاعده عروض شعر سروده در حالی که با حذف

یا اضافه یک حرف یا کلمه‌ای کوتاه به خوبی قادر بر حفظ نظم قصیده بوده و لکن به فرمان عشق و محبتی که تمامی وجودش را فرا گرفته از ورقائیه تبعیت می‌کند و گاه در این تبعیت ابرام می‌ورزد زیرا شیوه بیان دوست در مذاقش از هر نظم و قاعده‌ای شیرین تر است. او با آن همه علم و دانش و احاطه‌ای که به نکات و دقائق زبان عربی و صرف و نحو آن و علم عروض و قافیه دارد، ترجیح می‌دهد که گاه قواعد قوم را بشکند و نشان دهد که آنچنان به علم و دانش ظاهره مغرور نیست که حفظ قواعد و قوانین مرعیه قوم را بر تاسی به روح آثار مبارکه، خواه با پیروی از مضامین و مفاهیم آن خواه با تتبع قالب بندی و شکل ظاهری آن، ترجیح دهد. و تا آن اندازه به موازین و معیارهایی که ساخته بشر است، اهمیت قائل نیست که آیات الهیه را با آن مورد تجزیه و تحلیل قرار داده خدای نکرده ایرادی بر آن وارد آورد و آنقدر حریم علم و ادب را مقدس و منزه نمی‌داند که به خاطر آن به مظهر ظهور الهی و آثار نازله از یراعه مبارکش خرده‌گیری کند و از پیروی آن استیحا ش نماید. به عبارتی دیگر نبیل بدین وسیله به ما می‌فهماند که آنچه الیوم در درجه اول اهمیّت قرار دارد و باید محور اهتمام ادبا و عرفا قرار گیرد، توجه به افکار عالیه و مضامین سامیه و مفاهیم بدیعه و روشهای نوین آثار مبارکه دینانی است که خلاقیت دارد و می‌تواند جهانی را احیا و تمدن جدیدی را بنا کند. این عمل او نه تنها حاکی از فرط تعمق در آثار مبارکه و تعشق به آنست بلکه گامی است در راه تجدید و ابداع که نخستین لازمه آن شکستن قواعد جاریه و ساختن بنیانی جدید در هر عرصه و میدان است و البته همه کس مرد این میدان نیست. با اینهمه در این کار افراط نمی‌کند تا به اتمام سعی در تقلید آیات الهی مورد ملامت عده‌ای قرار نگیرد.

تائیه و چهاروادی

نبیل جلیل در این قصیده نه تنها هفت شهر عشق را می‌گردد بلکه یک تنه رویه "متصاعدان سموات سلوک" را که ذکرشان در چهاروادی از لسان عظمت نازل گردیده یک به یک پیش گرفته به مدد نفس و عقل و قلب و فؤاد طی اسفار می‌کند. او از هر جهت به سوی یار راه می‌برد و از هر روزنه به امید وصل دلدار دری می‌گشاید. و چون به حق مرد راهست و برای هر سفر توشه مناسب به همراه دارد از خطرهای سلامت می‌گذرد و ناملايمات را پشت سر می‌گذارد و به یاری امدادات غیبی از چهار سو به یک سو می‌رسد. در این مورد اشاره به شواهد و قرائنی از خود قصیده در مقام مقابله «نه مقایسه» با رساله مبارکه چهار وادی مناسب به نظر می‌رسد:

(عبارات و اصطلاحاتی که در مقابله زیر بین دو گیومه قرار گرفته از رساله چهار وادی نقل شده است)

نبیل ابتدا به شیوه «ساکنان حجره محمود» به مدد «عقل جزئی» خود برای وصول به «عقل کل ربانی» که به فرموده حضرت بهاء‌الله «تربیت امکان و اکوان به سلطنت اوست نه هر عقل ناقص بی معنی» گام بر می‌دارد. و بدین منظور با علاقه و جدیت در کسب علم و دانش علی الخصوص فلسفه و منطق و حکمت و علم کلام و عرفان که در عرف مردم آن روزگار مدخلیت کلی در تربیت قوای عقلی و پرورش فکر داشته سخت می‌کوشد. و «تلاطم بسیار و طماطم بی‌شمار» را طی می‌نماید، از چشمه علمهای خفیه می‌نوشد و راههای بسته را می‌گشاید و در امتثال به حدیث معروف اتقوا الله يعلمکم الله "محل را آماده

نموده و مستعداً نزول عنایت می‌شود» تا آنکه پرتو علم درونش را روشن نموده به چشمه‌های علوم نهانی راه می‌یابد و راههائی را که جز بر او بسته است می‌پیماید و سرانجام نور علم و دانش از نهادش تابیده، مصداق حدیث «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» می‌گردد و در «حجره محمود» ساکن می‌شود:

وَرَدَّتْ عُيُونًا مِنْ عُلُومٍ حَفِيَّةٍ
مَسَالِكُهَا عَنْ دَرَكٍ غَيْرِي سُدَّتِ ٥١
فَأَشْرَقَ نُورُ الْعِلْمِ مِنْ شَرْقِ بَاطِنِي
وَأَذْفَأَ فِي قَلْبِي بِحُكْمِ الْمَشِيئَةِ ٥٤

و آنجا که به «مطالعه کتاب نفس» می‌پردازد و آنچه از علم و دانش ظاهری اندوخته می‌ریزد تا «از آب بگذرد» و از نفس اماره به نفس «راضیه» ارتقاء جسته به جرگه «طالبان کعبه مقصود» پیوندد اینچنین گام به گام پیش می‌رود:

تَجَرَّدْتُ ذَاتِي عَنْ صِفَاتِي فَأَشْرَقْتُ
وَهَذَّبْتُ نَفْسِي عَنْ قُبُودِ التَّلَفُّتِ ١٩٧
فَحَلَلْتُ عَنْ نَفْسِي الْقُبُودَ بِأَسْرِهَا
وَ حَرَقْتُ أَسْتَارَ الشُّهُودِ بِجُمْلَةٍ ٣٩٧
پس مجرد گشت ذاتم از صفات
راهِدِم از قُبُودِ نَفْسِ خَوِشِ
رسته شد نفسم ز بند التفات
جمله سوزاندم حجاب از چشم خویش

اما هیئات، معشوق حقیقی همچنان امتناع ورزیده او را شایسته بندگی درگاه خود نمی‌داند و در مقابل اصرار و ابرام «طالب کعبه مقصود» شرط قبول را نثار جان در ره جانان قرار می‌دهد. باید حجاب غلیظ نفس را خرق نماید تا بی‌پرده و حجاب نقش محبوب را در خود ببیند. و از نفس بگذرد تا با نفس رحمانی در فضای قدس رحمانی بیارمد:

بِرُوحِكَ أَقْبِلْ لِلشَّهَادَةِ مُسْرِعًا
بِنَفْسِكَ جُدْحَتِي ' تَفُوزَ بَوَصَلَتِي ٣٨١
فَمِنْ سُنَّتِي سَفَكَ الدَّمَاءَ عَلَى التَّرِي
وَ عَنْ شِيْمَتِي قَتَلَ النُّفُوسِ الْعَزِيْزَةَ ٣٨٢
تَحَجَّبْتُ عَنِّي عَنْ سِتُورِ سَتِيْرَةٍ
لِنَفْسِكَ فَأَخْرَقَهَا تَرِي ' فَيْكَ صُورَتِي ٤٤٠
پس به میدان فدا با سر شتاب
رسم و راهم خون عاشق ریختن
گر حجاب نفس را یکسوزنی
نفس را کن رایگان، و صلّم بیاب
آتّش در جان و دل افروختن
در درون رویم بینی بس جلی

این جاست که طالب به «کعبه مقصود» رسیده مصداق این بیان مبارک می‌شود که می‌فرماید:

«و اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند این رتبه متعلق به نفس است... در این مقام نفس محبوبست نه مردود و مقبول است نه مقهور. اگر چه در اوّل این رتبه محل جدال است و لکن آخر آن جلوس بر عرش جلال. چنانچه می‌فرماید:

ای خلیل وقت و ابراهیم هش
این چهار اطیّار رهن را بکش

تا بعد از ممات سرّ حیات ظاهر شود. و این مقام نفس مرضیه است که می‌فرماید:

«فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي»

و اما در رتبه «عشق» «که صرف محبت می‌طلبد و زلال مودت می‌جوید» آنجا که قلبش از باده جذب و شور سرشار می‌گردد و به مقامی می‌رسد که «نه سلطنت عقل را کفایت می‌نماید و نه حکومت نفس را» به سلک «عاکفان بیت مجذوب» پیوسته، جمال انس محبوب را در هر طلعتی مشاهده می‌کند و جلال قدس مقصود را از هر طره‌ای می‌بیند.

آنچنان آشفته و سراسیمه است که در عین وصال طالب وصال یار است، گوئی در راه عشق مرحله قرب و بعد نمی‌شناسد:

رَأَيْتُ جَلَالَ الْقُدْسِ مِنْ كُلِّ طَرَفٍ ۸۵
 كَأَنِّي بَعْدَ الْقُرْبِ فِي عَيْنِ هِجْرَتِي ۱۷۹
 نَسِيتُ فُضُولَ الْفَضْلِ مِنْ فَيْضِ جُرْعَةٍ ۱۹۶
 شَهِدْتُ جَمَالَ الْأَنْسِ مِنْ كُلِّ طَلْعَةٍ
 وَ فِي عَيْنِ وَصَلِي قَدْ طَلَبْتُ وَصُولَهُ
 ذَهَلْتُ عُلُومًا بِاِكْتِسَابِ طَلْبِهَا

چه مقدار حال او مصداق این بیان مبارک است که در حق عاکفان بیت مجذوب می‌فرماید: «جز نفس دوست هیچ نبینند و کل الفاظ را مهمل دانند و جمیع مهملات را مستعمل دارند سر از پا نشناسند و دست از پا فرق نیابند سراب را نفس آب گویند و ذهاب را سرّ ایاب خوانند.»

دیگر بلا یای وارده بر عاشق دل‌داده ناگفتنی است و مرارتها و مصیبت‌های نازله بر او نشیندنی. اما معجز عشق عقل سوز آن چنانست که عاشق شیدائی در اوج درماندگی امید وصل در دل می‌پرورد. بلا را عین عنایت می‌داند و محنت را نعمت می‌شمرد:

سَكَتٌ لِعَجْزِي عَنْ أُمُورٍ كَثِيرَةٍ
 وَ مَا وَرَدَتْني مِنْ بَلَاءٍ وَ مِحْنَةٍ
 وَ خَفْتُ حُدُوثَ الْحُزْنِ فِي صَقَعِ عِزَّةٍ ۴۳۲
 لَدَيْ كَتَمَاءٍ لِنَفْسِي أَعَدَّتِ ۴۳۴
 تا نیارد خاطر نازک ملال
 آرم آن را همچو نعمتا در حساب
 نایدم زین بیشتر شرح مقال
 گر بلا یارد زهرسویی حساب

با این همه معشوق معنوی همچنان ابا ورزیده صدق ادعایش را به قبول شرطی نه چنان آسان موکول می‌کند:

فَخَاطَبْتَنِي مِنْ خَلْفِ الْحِجَابِ مِجِيبَةً
 حَسِبْتُ بُوْهْمَ مَنْكَ حَبِيٍّ وَ قَدْ جَرَى
 وَقَالَتْ يَا صَبَا ادْعِيْتِ مَحَبَّتِي ۳۵۲
 بِذَاكَ شُرُوطَ عِنْدَ أَهْلِ مَوَدَّتِي ۳۵۴
 بِالَّتِي مَنَحْتَ بَهَا مِنْ مِحْنَةٍ وَ بَلِيَّةٍ
 أَيُّ كَمَا دَارِي دَعْوَى حَبِّ وَ وَا
 بِي خَيْرٍ مِنْ شَرْطِ عَشْقٍ وَ عَاشِقِي
 يَا رِضَا بَرِّ دَادَةٍ وَ وَجْهِ أَهْلِ رَا
 عَاشِقٌ صَادِقٌ بِي إِخْتِيَارٍ دَلَّ بِهٖ مَعْشُوقٌ مِي سِپَارِدٍ وَ يَكْسِرُهٗ تَسْلِيمِ مِي شُودِ:

فَقَلْتُ لَهَا رُوْحِي لَدَيْكَ وَ شَوْقِي إِلَيْكَ
 كَفْتَمِشْ جَانِ بَسْتَهُ تَقْرِيرِ تَوْسْتِ
 وَ قَلْبِي بَيْنَ يَدَيْكَ فِي كَفِّ قَبْضَةٍ ۳۸۸
 دَلِّ اسِيرٍ پَنْجَهٗ تَقْدِيرِ تَوْسْتِ

و چون شرط وفا بجا آورده صدق محبتش ثابت می‌شود، معشوق که به او از جبل ورید نزدیک‌تر است به وعده وفا نموده معتکف بیت مجذوبش می‌گرداند:

فَنَادَتْ وَ قَالَتْهَا وَ فَوَيْتَ بِمَا
 فَلَسْتُ بَعِيدَ امْنِكَ يَا أَيُّهَا الْفَتَى
 عَهْدَتْ وَ أَنْتَ صَادِقٌ فِي مَحَبَّتِي ۴۳۵
 فِقْلَبِكَ مَشْكَاةٌ لِأَنْوَارِ طَلْعَتِي ۴۴۱
 خُوشِ وَ فَا كَرْدِي بَعْدَهُ وَ صَادِقِي
 قَلْبِ تُو مَشْكَاةٍ نُوْرِ طَلْعَتِمِ

و بالاخره در مقام «قدر و سرّ مقلّر» که مقرّ آن «عرش فؤاد» یا عرش روح است با کمال انقطاع یعنی «کفّ صفر» از «آنچه در دست ناس است» در عین «فقر» و عجز و مزید «حیرت» و دهشت، راه خدا می‌گیرد. و چون از خود می‌میرد و فانی محض می‌شود، به تقدیر حیّ قدیر سزاوار تأیید الهی و الهام ربّانی گشته، به «سر رشاد» راه می‌یابد و به «رمز یفعل مایشاء و یحکم ما یرید» پی می‌برد و خاتمه‌المطاف فاتحة‌الاطاف گشته به «واصلان طلعت محبوب» می‌پیوندد. چنانکه می‌گوید:

| | | |
|-----|---------------------------------|----------------------------------|
| ۲۵۱ | و رأیت مناد من مکان قریبة | فسمعت صیاحا من سماء علیة |
| ۲۵۲ | بانوار شمس من علاها تجلّت | ینادی الی الایمان باللّه و الهدی |
| ۲۶۰ | و موتوا جمیعا و البسوا ثوب ذلّة | فحیوا و قوموا عن مراقد و همکم |
| ۲۷۸ | و حل رشادی و استنارت سجیعی | فسر فؤادی و استقامت ذرائری |
| ۲۷۹ | و غنّ حمامات السرور بسرقی | واطرب مزمار الشهود جوارحی |
| | خود شنیدم از مکانی بس قریب | صیحه‌ای از آسمان آمد مهیب |
| | کوثر ایمان سقایت می‌نمود | آن منادی را که دعوت می‌نمود |
| | جامه ذلت پوشید این زمان | گفت خیزید از چّه و هم‌وگمان |
| | ره ببردم جمله بر سرّ رشاد | زنده گشتم زانکه آگه شد فؤاد |
| | پرده‌ها میزد به مزمار شهود | مطرب وصلم ز اسرار وجود |

نبیل جلیل به غایت مطلوب از طی اسفار رسیده، آوای درآ می‌شنود، و به بزم لقّا وارد می‌شود. و به کسب محبّت و رضای حضرت مقصود نائل گشته از نعمت وصال طلعت بی‌مثالش حصّه بی‌زوال می‌برد:

| | | |
|-----|---------------------------|--------------------------------|
| ۴۴۲ | و لا تقترع ابواب دور بعیة | فؤادک بیتی فادخل الباب ساجدا |
| ۴۴۵ | الیک و شاهد فیک کل یتیمه | و مسجدک الاقصی فؤادک فانصرف |
| ۴۴۷ | و راض منک اذ فیک صبوقی | فها انا مشتاق الیک و مشفق علیک |

آری مسافر مجاهد که برای درک وصال محبوب مراحل «نفس» و «عقل» و «عشق» را پشت سر گذاشته به مرحله چهارم که مقام «عرش فؤاد» است می‌رسد و به «سرّ رشاد» راه می‌یابد. مقامی که قلم ابهی در وصف آن می‌فرماید: «این محل صحو بحت و محوبات است، محبّت را هم در این رتبه راهی نیست و مودّت را مقامی نه. چنانچه می‌فرماید: المحبة حجاب بین المحبّ و المحبوب. محبّت هم در این مقام قمص و حجاب می‌شود و آنچه غیر از اوست غطا می‌گردد.»

متصاعد سماوات سلوک به منتهای آمال که وصول به مقام کشف و شهود است رسیده، خمر لقّا از کف ساقی بقا می‌آشامد. این همان باده‌ای است که حضرت محبوب خود در وصف آن می‌فرماید:

«چه لطیف است این ماء عذب از ید ساقی مجبور، و چه رقیق است این خمر طهور از دست طلعت مخمور، و چه نیکوست این طعام سرور از کؤس کافور هَنِيئاً لَمَنْ شَرِبَ مِنْهَا وَ عَرَفَ لَذَّتْهَا وَ بَلَغَ إِلَى مَقَامٍ مَعْرِفَتِهَا»
و چون مقال به این مقام می‌رسد، قلم از حرکت باز می‌ایستد و زبان خاموش می‌شود. به قول مولانا:

بیش از این گفتن مرا در خوی نیست
بحر را گنجایش اندر جوی نیست
نبیل نه تنها در این قصیده درس عشق می‌دهد بلکه با ارائه داستان عشق و دلدادگی خویش به تجربه نشان می‌دهد که چه سان سالک حقیقی می‌تواند با بکار گرفتن صحیح موازین ادراک که بزرگترین عطیة الهی به موجود خاکی است و هدف غائی آن عرفان حضرت باری است در طریق معرفت الهیة قطع مراحل نموده پا بیفشرد و استقامت نماید و سرانجام مشمول عنایت الهیة گشته به مدد الهامات غیبیه و مکاشفات روحانیه به شاهراه حقیقت راه یابد.

بدینسان نبیل با علم و دانش همه جانبه و فضل و کمال کم‌نظیری که داشته تمام نیرو و امکانات خویش یعنی عقل را که تکیه گاهش علم است و نفس را که متکی بر احساس است و قلب را که تکیه بر عشق دارد و سرانجام روح یا فؤاد را که عرش رحمن است و گوهر ایمان را در خود می‌پرورد برای شناسائی محبوب بکار بسته راههای سلامت و ملامت همه را پیش می‌گیرد و یک تنه طی اسفار اربعه می‌کند. و چون از هر جهت راه طلب را به سر حد کمال سپرده سزاوار وصول به «حجره محمود» و «کعبه مقصود» و «بیت مجذوب» و بالاتر از همه «طلعت محبوب» گردیده در جنت لقا مستقر و بر کرسی قرب و وصال مستریح می‌گردد.

ناگفته نباید گذاشت که گر چه نبیل از هر طرف به سوی حبیب راه می‌جوید اما به گونه‌ای که در چهاروادی تلویحاً اشاره گردیده او نیز در تائیه خود می‌رساند که تنها مقام فؤاد یا عرش روح است که چون به مدد وحی الهی و الهام ربّانی میزان کامل است، طالب را به کمال مطلوب می‌رساند. آری به مدد نفس و عقل و قلب طی اسفار می‌توان نمود اما آنچه که در همه حال چراغ راه است و رهرو را حفظ و صیانت نموده از گمراهی رهائی می‌بخشد همانا نیروی فؤاد یا روح است که والاترین آیت حق است و بی‌مدد او نیروی نفس و عقل و قلب در همان رتبه اولیّه خویش می‌ماند، نه نفس اماره راضیه می‌شود و نه عقل جزئی به عقل کلی الهی راه می‌جوید و نه قلب صنوبری، روضه عشق می‌گردد. برای پی بردن به این دقیقه لطیفه همان بس که بگوئیم «طالب» و «ساکن» و «عاکف» کجا؟ و «واصل» کجا؟ «حجره» و «بیت» و «کعبه» کجا؟ و «طلعت محبوب» کجا؟

آری نبیل «عالم فاضل» (۱۱)، نبیل «مجتهد ماهر» (۱۲)، نبیل «حکیم دانا» (۱۳)، نبیل «عاشق عارف» (۱۴)، و بالاخره نبیل «کاشف راز» (۱۵) در بها را بیهوده نکوبید و راهها را بی‌نتیجه نیمود و خطرها را بی‌ثمر بجان نخرید.

و گر چه به فرموده مرکز میثاق «عاقبت در غربت، آن کاشف راز به ملکوت بی‌نیاز شتافت» (۱۶) اما «نجم بازغ حضرت نبیل اکبر الی الابد از افق عزت ابدیه می‌درخشد.» (۱۷)

یادداشتها:

- ۱- تذکره الوفا به نقل از کتاب کلاس یازدهم درس اخلاق، سال ۱۲۰ بدیع مؤسسه ملی مطبوعات امری، صفحه ۸۰.
 - ۲- مأخذ سابق صفحه ۷۸.
 - ۳- مأخذ سابق صفحه ۸۲.
 - ۴- قصیده تائیه جناب نبیل اکبر قاننی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران ۱۲۰ بدیع.
 - ۵- بعد از ارائه این مقاله در دوازدهمین دوره انجمن ادب و هنر لندن، نگارنده فرصت یافت تا با مطالعه تعدادی از مأخذ موجود در کتابخانه دانشگاه لندن و نیز مراجعی که در همین فاصله با عرض تشکر فراوان از دوستان عزیز خود دریافت داشت به توثیق پاره‌ای از معلومات مذکور در مقاله توفیق یابد. همچنین چند ماه بعد به همت و عنایت سرور بزرگوار جناب روح الله سمندری زیارت نسخه قصیده عربی دیگری از حضرت نبیل قاننی، که به نظر می‌رسد آن نیز به خط جناب فاضل قاننی تحریر گشته، در خارج، نصیب حقیر گردید که موجب مزید امتنان و تقدیر است.
 - ۶- الموسوعة العربية المیسرة باشراف شفیق غربال، صفحه ۸۷، ترجمه مضمون.
 - ۷- قصیده تائیه جناب نبیل اکبر قاننی.
 - ۸- تذکره الوفا به نقل از کتاب کلاس یازدهم درس اخلاق، سال ۱۲۰ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، صفحه ۷۹.
 - ۹- در شرحی که دانشمند جلیل امر جناب اشراق خاوری درباره تائیه جناب نبیل در سالنامه جوانان بهائی ایران سال ۱۲۱-۱۲۲ بدیع نگاشته‌اند و بعد از تحریر این مقاله بدست نگارنده رسید تصریح فرموده‌اند که «جناب نبیل اکبر در حین نظم این قصیده مسلماً در تحت تأثیر قصیده عز ورفائیه که از لسان ابهی جاری شده، قرار داشته است...» ایشان دلیل صحت نظر خویش را به سال سرودن تائیه یعنی سال ۱۲۷۳ که مصادف با مراجعت حضرت بهاء‌الله از کوه‌های سلیمانیه است ارجاع داده‌اند.
 - ۱۰- کتابچه دعاء الروح از منشورات دارالنشر البهائیه فی البرازیل - چاپ اول شهر الجلال ۱۵۴ بدیع نیشان ۱۹۹۷ م. ص ۱۱۹.
- ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ - حضرت عبدالبهاء، تذکره الوفاء

منابع و مأخذ

الف- به زبان فارسی:

- ۱- مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله. چاپ اول، مصر.
- ۲- مجموعه‌ای مشتمل بر هفت وادی - چهار وادی - مثنوی مبارک - کلمات مکنونه، چاپ مصر.
- ۳- دعاء الروح، مجموعه من الاثار المنزل من قلم حضرة بهاء‌الله، الطبعة الاولى، شهر الجلال ۱۵۴ بدیع - نیشان ۱۹۹۷ میلادی، من منشورات دارالنشر البهائیه فی البرازیل.
- ۴- عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت جلد اول، لجنه ملی نشر آثار امری، طهران، ایران، سنه ۱۰۴ بدیع.
- ۵- نعمت الله ذکائی بیضائی، تذکره شعرای قرن اول بهائی جلد ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
- ۶- حاجی میرزا حیدرعلی، بهجت الصدور، چاپ بمبئی، صفر سنه ۱۳۳۱ هجری.
- ۷- دکتر علیمراد داودی، الوهیت و مظهریت جلد دوم، تهیه و تنظیم دکتر وحید رأفتی، موسسه معارف بهائی، چاپ دوم، ۱۵۳ بدیع، ۱۹۹۶.
- ۸- عبدالحسین آواره، الکوکب الدرية فی مآثر البهائیه جلد اول، چاپ اول، مصر.
- ۹- لجنه ملی تربیت امری، کتاب درس اخلاق کلاس یازدهم، مؤسسه ملی مطبوعات بهائی، چاپ دوم، سال ۱۲۰ بدیع. (شرح حال جناب آقا محمد قاننی به نقل از کتاب تذکره الوفاء)
- ۱۰- خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، غزلیات، به اهتمام حسین کوهی کرمانی مدیر مجله نسیم صبا، ۱۳۱۸ هجری شمسی.

- ١١- على اصغر حلبى، فلاسفة ايرانى از آغاز اسلام تا امروز، كتابفروشى زوار، تهران، شاه آباد، شماره ثبت كتابخانه ملى ١٤٧ مورخ ٥١/٢/٦.
- ١٢- كاظم محمدى، جدال تاريخى عقل و عشق. ناشر مؤلف، چاپخانه منفرد، چاپ اول، ١٣٦٩.
- ١٣- دلارام مشهورى، رگ تاك جلد دوم، انتشارات خاوران، چاپ سوم، پاریس- بهار ١٣٧٩.
- ١٤- آقا محمد قاننى، قصيدة تائيه، مؤسسه ملى مطبوعات امرى، طهران ١٢٠ بديع.
- ١٥- عبدالحميد اشراق خاورى، قصيدة تائيه جناب نبيل اكبر آقا محمد فاضل قاننى به نقل از سالنامه جوانان بهائى ايران ١٢١-١٢٢ بديع، طهران، مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ١٢٢. صفحات ١٣٣ تا ١٥٠.
- ب- به زبان عربى:
- ١- نهج البلاغة الجامع لمخطب و رسائل و كلم امير المؤمنين ابى الحسن بن ابى طالب.
- ٢- ديوان ابن الفارض، بيروت، ١٣٥٢ هجرية
- ٣- ديباجة الديوان فى شرح ديوان ابن الفارض، گردآورنده جمعه رشيد ابن غالب، مطبعة خيريه، ١٣١٠ هـ. ق.
- ٤- حسن محمد الشرقاوى، الفاظ الصوفية و معانيها، چاپ دوم، دارالمعرفة الجامعية، اسكندرية.
- ٥- د.زكى مبارك، التصوف الاسلامى فى الادب و الاخلاق، دارالجليل، بيروت، لبنان.
- ٦- دكتور فتح الله خليف، فلاسفة الاسلام، دار الجامعات المصرية، اسكندرية.
- ٧- ابن عربى، محى الدين
- الف- مجموع الرسائل الالهية، تحقيق و حاشيه نويسى دكتور ابراهيم مهدي. مؤسسه الموارد الثقافيه للنشر و الطباعة و التوزيع، الطبعة الاولى ١٩٩١/١٤١٢.
- ب- رسائل ابن عربى، حيدرآباد. ١٦٣٨/١٣٦٧.
- ٨- پرويز ناتل خانلرى، اوزان الشعر الفارسى، ترجمه و تعليق د. محمدنورالدين عبد المنعم، مكتبة الانجلو المصرية ١٩٧٨.
- ٩- ابن سينا، ابو حسين على:
- ١- الاشارات و التنبيهات، القاهرة، ١٩٠٧/١٣٢٥.
- ب- رساله فى النفس، القاهرة، ١٩٠٧/١٣٢٥.
- ج- الشفاء، القاهرة، ١٢٢٨-١٩١٠.
- د- منطق المشرقيين، القاهرة.
- ١٠- الموسوعة العربية الميسرة باشراف محمد شفيق غريال جلد دوم دارالجيل الجمعية المصرية لنشر المعرفة و الثقافة العالمية ١٩٩٥-١٤١٦.
- ١١- د. احسان عباس. فن الشعر. الجامعة الامريكى. بيروت، دار صادر بيروت دار الشروق عمان، الطبعة الاولى ١٩٩٦.
- ١٢- د. محمد عبدالسلام كفاى. فى الادب المقارن، دار النهضة العربية، بيروت، الطبعة ١. ١٩٧١.
- ١٣- امام عبد الرحمن بن محمد ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، تحقيق درويش الجويدى، المكتبة العصرية، صيدا، بيروت، ١٤٢٢-٢٠٠١.
- ١٤- سارة بنت عبدالحسين، نظرية الاتصال عند الصوفية فى ضوء الاسلام، دارالمنار للنشر.
- ١٥- سميح عاطف الزين، الصوفية فى نظر الاسلام، الشركة العالمية للكتاب، دارالكتاب العالمى، الطبعة الرابعة.
- ١٦- د. محمد على الهاشمى، المنهل العذب فى الدراسة الادبية، دارالبشائر الاسلامية، الطبعة الثانية، ١٤٢٢-١٩٩٩.
- ١٧- جودت فخرالدين، شكل القصيدة العربية فى النقد العربى حتى القرون الثامن الهجرى، دارالمناهل و دار الحرف العربى، الطبعة الثانية ١٩٩٥-١٤١٥.
- ١٨- محمد بن احمد الابشيهى، السمطرف فى كل فى مستطرف جلد ١ و ٢، تحقيق درويش الجويدى، المكتبة العصرية، صيدا- بيروت، ١٤٢٢-٢٠٠١.
- ١٩- د. عمر فاروق الطباع، فى رياض الشعر العربى، دارالقلم، بيروت- لبنان، ١٩٩٢-١٤١٢.

ج- به زبان انگلیسی:

1. CLAUD ADDAS, QUEST OF THE RED SULPHUR: THE LIFE OF IBN ARABI, TRANSLATED FROM THE FRENCH BY PETER KINGSLEY, THE ISLAMIC TEXTS SOCIETY, GOLDEN PALM SERIES, CAMBRIDGE, TO ENGLISH BY ANHELA CULME- SEYMOUR, BESHARA PUBLICATIONS, 1975.
2. MICHEL CHODKIEWICZ, AN OCEAN WITHOUT SHORE, TRANSLATED FROM THE FRENCH BY DAVID STREIGHT, STATE UNIVERSITY OF NEW YORK PRESS, 1993.
3. IBN ARABI, MUHYI-D-DIN:
 - A. KERNEL OF THE KERNEL (LUBBU-L-LUBB), TRANSLATED FROM ARABIC TO ENGLISH BY ISMAIL HAKKIBURSEVI, BESHARA PUBLICATIONS, GLOUCETERSHIRE, ENGLAND
 - B. THE WISDOM OF THE PROFETS (FUSUSU AL- HIKA), TRANSLATED FROM ARABIC TO FRENCH EITH .NOTS BY TITUSBURCKARDT, TRANSLATED FROM FRENCH

مثنوی نبیل اعظم زرنندی^(۱)

در شرح حالات جناب آقا محمد نبیل اکبر قائنی

وحید رأفتی

از جناب محمد نبیل زرنندی مثنوی مفصلی در شرح احوال جناب آقا محمد نبیل اکبر قائنی به جا مانده که متن کامل آن تاکنون به طبع نرسیده است. حقیر در بین آثار باقیمانده از فاضل جلیل جناب عبدالحمید اشراق خاوری به نسخه‌ای از این مثنوی دسترسی یافت و نشر آن را در این شماره از خوشه‌ها که عمده مطالب آن به شرح حیات و خدمات جناب آقا محمد نبیل اکبر قائنی اختصاص یافته مفید دانست. جناب عزیز الله سلیمانی ایباتی از این مثنوی را در شرح احوال جناب نبیل اکبر در کتاب مصابیح‌هدایت (طبع ۱۲۱ بدیع، ج ۱، ص ۴۲۵-۵۴۲) نقل نموده و چنین تصریح فرموده‌اند که مثنوی مزبور به امر حضرت عبدالبهاء به رشته نظم کشیده شده است.

واقعه صعود

صعود جناب نبیل اکبر (در نهم ذی الحجه سنه ۱۳۰۹ ه. ق. مطابق با پنجم جولای ۱۸۹۲ م.) در این مثنوی مذکور شده و جناب نبیل زرنندی نیز خود در حدود دهم صفر ۱۳۱۰ ه. ق. (۲ سپتامبر ۱۸۹۲ م.) به عالم بقا شتافته‌اند. بنابراین تاریخ انشاء این مثنوی در فاصله کمی قبل از صعود جناب نبیل زرنندی بوده و لذا مثنوی مزبور یکی از آثار مهمه اخیره ایشان محسوب می‌گردد. برای اطلاع از شرح احوال جناب نبیل اعظم زرنندی و آثار ایشان می‌توان به نشریه خوشه‌های شماره ۷ (طبع ۱۹۹۶ م.) مراجعه نمود.

حال، مثنوی جناب نبیل اعظم زرنندی را ذیلاً مندرج می‌سازد و پس از آن توضیحات مختصری را درباره بعضی از اشارات مندرج در آن به اطلاع خوانندگان گرامی می‌رساند. شماره هر یک از توضیحات مربوط به شماره ایباتی است که به مثنوی داده شده است. امیدوار است که نشر کامل این اثر نفیس جناب نبیل اعظم زرنندی مورد توجه دوستان رحمانی قرار گیرد و علاقمندان به این قبیل آثار را مفید واقع شود.

مثنوی نبیل اعظم زرنندی

نام جان بخش خدای مهربان
نقطه ممنوعه پرگار اوست
دائماً در طوفان اوبی ریب و شک
گوهر دانائی و گویائیش
دانه‌ای که بینیش اندر نهفت
ساجدند او را جمیع اختران
بر فلک سودند پای اقتدار
در کف قدرت بمثل مشت خاک
نوح با یک لفظ ربی لاتذر
ملک حق را طاهر از طغیان نمود
بعد از آنکه نار بر او گشت سرد
داد نمود ستمگر را بباد
کرد صبح ظلم کیشان را مسا
غرقه شد فرعون و هامانش (۲) به نیل
از عبیر جانفزا گفتار او
در جهان روحشان آمد وطن
خلق را بر وحدت حق خواند کل
بود غالب شد بعالم اجمعین
معجز او شکرین گفتار او
جمله شاهان آمدش تحت لوا
هم صلوات و هم سلام و هم ثنا
بر وی و بر آل و بر اصحاب او
هردم از حق صد جهان نور و ضیاء
نیست غیر از انبیای پاک زاد
از صفای باطن نوارشان
بندگانش پادشاهان و شهان
خورد جامی از ریح صافشان
نور او از سینه‌ها ظلمت زدای
جانش گوید لیتنی کنت تراب
ز آسمان معرفت مردود ورد
سائلم با کل ارکان وجود
جملگی را بهره بخشد زین ریح
چون سروش آیند اندر زمزمه
روح بخش کائنات آیند کل

۱ زینت هر نامه و کلک و زبان
آنکه انسان مخزن اسرار اوست
آفتاب و انجم و ملک و ملک
ز آنکه حق بخشود از یکتائیش
۵ لیک گفتاری که با رفتار جفت
این دو اختر هر کجا یابد قران
زین دو گوهر انبیای نامدار
جمله موجوداتشان بی خوف و باک
یک تنه غالب بکل بحر و بر
۱۰ عالمی را غرقه طوفان نمود
هم خلیل نامور تنها و فرد
با یکی پشه ز محبوب العباد
هم کلیم نامور با یک عصا
از یمین اقتدار آن جلیل
۱۵ هم مسیح حق که حق شد یار او
مرده‌ها بیرون شدند از قبر تن
هم بقدرت حضرت ختم الرسل
با وجود آنکه بی یار و معین
ناصر او دانش و رفتار او
۲۰ زین دو غالب شد بکل ماسوی
صد جهان نور و بها و هم سنا
دمدم از خالق وهاب او
هم بجمله انبیاء و اصفیاء
پس هویدا شد که از انسان مراد
۲۵ که بنور دانش و گفتارشان
دائماً پر نور بوده این جهان
هر که شد موصوف بر او صافشان
شد بشهرستان انسانیش جای
هر کسی کوبی نصیب از این شراب
۳۰ صورتش انسان و سیرت دیو و دد
از خداوند روانبخش و دود
کاندرین دوران و ش حق شفیق
تا که صورتهای انسانی همه
چشمه آب حیات آیند کل

کندر او طالع شده فجر فلاح
ترجمان یکتن از نیکان حق
تاز وی مشگین مشام آید همه
لیک جانش در بخارای دل است
از زلال چشمه کوثر بنوش
همچو مقصورات وی مسرور شو
طائفی از طائفان کوی دوست
همچو جان با خاک [او] آمد قرین
بر سرت بنهاد تاج افتخار
بر زمین ناید ز شادی پای من
این چنین بزمی در ایوان شد عیان
کاین چنین مشک بقا را شد وطن
کاین چنین نوری شدش محفل نشین

۳۵ قصد آن دارم در این خرّم صبح
تا شوم از همت پاکان حق
شرح حالش را نمایم ترجمه
گرچه جسمش را بخارا منزل است
ای بخارا حله اخضر بپوش
۴۰ چون بهشت جاودان مجبور شو
که یکی از عاشقان روی دوست
خطهات را کرد فردوس برین
حق تعالی تا بقای روزگار
چونکه از ایمان بود حب الوطن
۴۵ که بخارا را ز خلاق جهان
شد بخارا رشگ صحرای ختن
شد بخارا غبطه ارژنگ چین

چون روان او محمد نام او
که بقاین شهره در علم و ادب
آن پدر را این پسر چون جان و سر
شد نصیب این گوهرش از ذوالجلال
نور طهر و قدس در سیماش دید
شهره در طفلی چو شمس بارقه
ملک قاین شد ز نورش پر فروغ
والد او را بقاین بود جای
دید بی نقصان چو رخشنده نجوم
شکر کاین گل از گلستانم شکفت
سعی و عمر او نگردیده تلف
تن اگر میرد بجان پاینده ام
رحمتش باد از خداوند ودود
بود جانش از می حق نشئه مند
بیشتر شد قلب صافش پر هموم
طالبانه شد بشهر سبزوار
پیش هادی حکمت اشراق خواند
اندر این معنی بودند اتفاق
بی شکش باشد به هادی همسری
حجت او منطق والای او

آنکه لبریز از می حق جام او
احمد آن علامه عالی نسب
۵۰ این نکو طینت پسر را بد پدر
در شهور غین و راء و میم و دال
همچو جان اندر کنارش آفرید
در ذکاوت در خرد در ناطقه
چونکه پا بنهاد بر سن بلوغ
۵۵ نوفرست آن قریه بهجت فزای
والدش چون در همه علم و رسوم
شکر یزدان را بجای آورد و گفت
هر که را باشد بدینگونه خلف
با وجود این خلف من زنده ام
۶۰ بعد از آن شد سوی فردوسش صعود
این محمد ز ابتدا بی چون و چند
هر چه بیش آموخت از علم نجوم
لاجرم از ارض قاین بیقرار
دیر وقتی اندر آن مأمّن بماند
۶۵ جمله شاگردان هادی بی نفاق
کو به هادی گر ندارد برتری
ظاهر است از هادی استغنی او

چونکه شد در حکمت اشراق طاق
 که ببايد همچو آباء فحول
 ۷۰ تا که دین و شرع را بخشی رواج
 در دل از این گفتگو درخنده شد
 لاجرم آن نجم افلاک شرف
 در نجف آن روضه جنت فضا
 چند سالی در بر آن اوستاد
 ۷۵ یک کتابی کرد تصنیف آن رشید
 از بدیع و از بیان و از کلام
 تحفه سفر ابدعی آراسته
 چونکه شیخ الفاضلین دید آن کتاب
 در کنارش کرد با خطش رقم
 ۸۰ خامه من با خطش هرگز نداد
 لیک اکنون نگذرم ز انصاف من
 مستحق اجتهاد است و مجاز
 حاسدان گفتند کین اشراقی است
 نیست ثابت در شریعت پای او
 ۸۵ چونکه شیخ مرتضای پاک دین
 گفت ای اصحاب صدگونه مرض
 سالها جز زهد و تقدیس و تقی
 زهد و قدسش آن علم و فضلش این
 حاسدان را بسته شد راه نفس
 ۹۰ شیخ رغم انف اهل تفرقه
 از نجف شد چون بسوی کربلا
 پیر ربانی حسن از اهل رشت
 گفت کای بیچاره تا کی در تعب
 تا بکی مستور در چاه ظلام
 ۹۵ چون محمد را از آن پیروفی
 گفت کاندر کربلا بوی حسین
 تا شناسد جمله مه تا ماهیم
 الغرض از شوق سر را پا نمود
 دوست گویان بی محابا از ملام
 ۱۰۰ و ندر آنجا نیز آفاق یافت
 جایگه چون اندر آن محضر نمود
 و آن ردای کهنه اش تجدید شد

جمله خویشانش نمودند اتفاق
 کامل آئی در فن فقه و اصول
 خلق را باشد بسویت احتیاج
 چون نبود او را بجز تسلیم بُد
 سیر کرد از ارض قاین تا نجف
 شد چراغ بزم شیخ مرتضی
 ماند و داد علم فقه و فضل داد
 که بآن رونق کتابی کس ندید
 در اصول منهج خیر الانام
 در فنون حکمتش پیراسته
 گفت حقا این بود فصل الخطاب
 که نباشد مقصدی غیر از حقم
 هیچ نفسی را اجازه اجتهاد
 صاحب این نطق و تبیان در زمن
 هست از امثال من او بی نیاز
 زو رموز اشراقیان را ساقی است
 نیست این فرخنده مسند جای او
 این سخنها را شنید از مفسدین
 این سخنها منشاءش باشد غرض
 من از او چیزی ندیدم مطلقاً
 مثلش آرید ان تکونوا صادقین
 و آن هزار آوا رهید از آن قفس
 کرد تا وادی السلامش بدرقه
 مستعد شد بهر صهبای بلا
 در مدینه کربلا بر وی گذشت
 اشرفت ارض الهدی من نور رب
 ربکم یدعوا الی دارالسلام
 زد بجان عرف قمیص یوسفی
 یافتم یویم کنون سوی حسین
 که من از این پس حسین اللهم
 روبه سوی مقصد اقصی نمود
 شد بسوی روضه دارالسلام
 آفتاب روح پر اشراق یافت
 کیمیای فضل خاکش زر نمود
 شارب از سرچشمه توحید شد

جان پاکش رست از شرک خفی
چون ز نار عشق جانش بر فروخت
۱۰۵ چون ز نار سدره طور سنا
زود نعلین تعلق را بکند
تا شتابد جانب شهر و دیار
دلبر دیرین ز نارش جامه کرد
چون شنیدند اهل قاین مقدمش
۱۱۰ از امیر و از وزیر و از دبیر
کرد استقبال او فرسنگها
در خفا بر امتحان برخاستند
فاضلی بود از گروه سنیان
عالمان ارض قاین. سر بسر
۱۱۵ آمد آن عالم برای امتحان
خورده از سر چشمه کافور آب
عالم سنی چو در تقریر شد
همچو سیلی کان فرود آید زکوه
عالم سنی چو گفتارش بدید
۱۲۰ گفت یاران، مانه از این مشربیم (۳)
اوز حق می گوید و ما از کتاب
چون که این مجلس رسیدش انتهی
شد امیر قاینش خادم صفت
خلق را مأمور بر تعظیم کرد
۱۲۵ تا که چون آباء خود در آن دیار
مقتدا و پیشوای کُل شود
لیک آن سرمست صهبای یقین
غیر جانان هیچ گفتاری نداشت
در محافل همچو مشعل مشتعل
۱۳۰ شد در اندک مدتی جمعی کثیر
حاسدان چون کرکس مردار خوار
تا کی آن طیر رهیده از هوس
چون چنین دیدند فرصت یافتند
کای امیر این هادم آئین ماست
۱۳۵ یا بکش زودش و یا اخراج کن
ورنه قاین میرود از دست تو
شد امیر از جهل، یار کرکسان

هم تقی شد هم وفی شد هم صفی
شأن ونام و ننگ را یکسر بسوخت
آمدش بر گوش صوت آشنا
جان او مأمور شد بیچون و چند
طالبان را آگهی بخشد زیار
زان سبب در ارض خا هنگامه کرد
جمله بشمردند صدر عالمش
عالم و جاهل صغیر و هم کبیر
بهر وی آراستند اورنگها
بزمها نزد امیر آراستند
بسکه با فرهنگ و تقریر و بیان
پیش او انداخته تیغ و سپر
بی خبر کاین عاشق صدر جهان
نیست علمش از دفاتر وز کتاب
عاشق حقّ خارج از تدبیر شد
بسکه نطق دُر فشانش باشکوه
جذب و شوق قلب پرنارش بدید
پیش او ما جمله طفل مکنبیم
گفته ما هزل و زو فصل الخطاب
شهره شد در قاین آن میر نُهی
چونکه دیدش بیقرین در معرفت
مسجد و منبر باو تسلیم کرد
برنهد بر فرق تاج افتخار
هادی قاین الی کابل شود
شرع و دینش بود کیش عاشقین
با بد و نیک جهان کاری نداشت
خلق را داعی سوی سلطان دل
از بیانش در کمند حق اسیر
جملگی اندر کمین و انتظار
اوفتد از کیدشان اندر قفس
جانب قصر امیر اشتافتند
خارج از شرع و کتاب و دین ماست
هم بقوت یک شبش محتاج کن
خود وجود او بود اشکست تو
شد دراز او را به مرغ حق، لسان

داد فرمان تا پباش آهن نهند
 پابرهنه در جلو آن نور ربّ
 ۱۴۰ تا بقرب سیستان فرسنگها
 روز و شب تازندش این گونه دوان
 در چهی یوسف صفت جایش دهند
 این همه کردند و آن شیر رشید
 کاندر آن روزی که در دارالسلام
 ۱۴۵ این جفاها جمله بر من گشت فاش
 که براه عشق حق بیچون و چند
 بر سنانها مرتفع گشتی سرم
 این بلاها روح و ریحان من است
 الغرض چل روز آن مشتاق یار
 ۱۵۰ بعد از آن شد امر تا با قید و بند
 و ندر آنجا ممکنش باشد مدام
 حاسدان دایم ز حالش با خبر
 شهر مشهد چونکه شد مأوای او
 ز انجذاب گفتگوی عذب او
 ۱۵۵ شهر مشهد پر شد از آوای او
 تا بیانات لذیذش بشنوند
 خو برو را هر چه بیوشانند رو
 باد را گر منع بتوان از هبوب
 باز خیل کرکسان جیفه خوار
 ۱۶۰ کامده این بلبل گویای مست
 آنقدر کردند افغان و خروش
 لاجرم از طوس با چندین سوار
 بهر او میزان استم نصب شد
 در غریبی بهر حبّ ذوالجلال
 ۱۶۵ گشت در طهران مشارالینان
 که لسان او بود سحر مبین
 لیک هر کس یک دمّش شد همنشین
 همچو مجذوبان گرفته سر بکف
 الحذر ای اهل طهران الحذر
 ۱۷۰ ورنه مجذوب و پریشان می شود
 با وجود این ز ارباب طلب
 او میان جمعیشان روشن چوشمع

چکمه‌ها پر ریگ بر گردن نهند
 چل سوار از اسب تازان از عقب
 در میان خارها و سنگها
 پس میان قلعه بی آب و نان
 سلسله بر گردن و پایش نهند
 شادمان چون شیر نعره می کشید
 نور حق برد از دلم رنگ ظلام
 اینهمه آسان بود ای کاش کاش
 عضو عضو قطع گشتی بند بند
 آنزمان من عشق حق را در خورم
 چونکه در مرضات جانان من است
 اندر آن قلعه اسیر و خار و زار
 سوی شهر مشهد طوسش برند
 اجتماع خلق در دورش حرام
 که میداد باز گردد معتبر
 پرده در شد منطق اعلائی او
 فرقه‌ای در مشهد آمد جذب او
 مرد و زن صبح و مساء جویای او
 جانب کیش عزیزش بگروند
 بیش گردد شورش عشاق او
 هم توان منع محبت از قلوب
 بر کشیدند از جگر افغان زار
 تا بگیرد جیفه ما را ز دست
 کاندر آمد طوس تا قاین بجوش
 سوی طهران فرستادند زار
 بیت و اهل و ملک و مالش غصب شد
 مانند ممنوع از عیال و ملک و مال
 کاین بود آن فتنه آخر زمان
 منطقش اهللی ز شهد و انگبین
 نی بماندی در کفش دنیا نه دین
 می شود تیر بلایا را هدف
 کس ز راه کوچه اش نارد گذر
 مبتلای قهر سلطان می شود
 از دحامی بود پیشش روز و شب
 منطقش ظلمت زدای قلب جمع

مدتی در گوشه فقر و فراغ
 لیک از هجر جمال قدس یار
 ۱۷۵ هر دم از دل سوی یارش پیکها
 تا ز عرف اذن شد مشکین مشام
 سال تسعین دلربای عالمش
 شهر عکا کان رسول جان پناه
 سایه طوبای جان شد مسکنش
 ۱۸۰ بارها در قاب قوسین حضور
 بس جواهرهای ابهای ثمین
 بارها ز امواج بی تعطیل حق
 آنقدر اندوخت از مرجان و ذر
 آنچه او را بهره شد ز آن بحر جان
 ۱۸۵ چون گذشت از جان و سربیم و باک
 لوح حکمت آن زلال راه دوست
 در حق او از سموات وصول
 وز فم اطهر نبیل اکبرش
 چون ز عکا از جمال مستطاب
 ۱۹۰ از دو چشم از بیم هجران خون گریست
 وعده وصل از جمال دوست یافت
 در ایابش معبرش تبریز شد
 با وجود آنکه آن نور ودود
 از حلاوتهای تقریر کلام
 ۱۹۵ که بگفتندی همه تبریزیان
 زین کلاهی اندر ایام قلیل
 کانچه از عمامه‌های پر نشور
 آنچه ظاهر می‌شود از این کلاه
 و آنچه ز آن عمامه‌ها آید پدید
 ۲۰۰ الغرض اقلیم آذربایجان
 بعد از آن زنجان و قزوین نیز هم
 هردیاری رفتی آن سرو چمن
 لیک از کید و عناد حاسدین
 چون کند یک یوسف دور از دیار
 ۲۰۵ شهر طهران چون دوباره جاش شد
 جیفه خواران باز در غوغا شدند
 که بیاید کرد او را قلع و قمع

نوربخش اهل دل همچون چراغ
 دائماً دل پر ز شور و اشکبار
 وز دلارامش بدل لبیکها
 جذب حق از ری کشیدش تا بشام
 داد جا در حصن سجن اعظمش
 در حقش فرموده طوبی من راه
 هر دمی صد تازه گل زان گلشنش
 گشت سیاح اندر آن دریای نور
 یافت از کنز بهاء العالمین
 وز غیوث هاطل تنزیل حق
 که تمام جیب و دستان کرد پر
 می‌نیاید در رقوم و در بیان
 شد روانش منظر جانان پاک
 که بود از اعظم الواح دوست
 یافت اندر قلعه عکا نزول
 نام کرد از لطف ابهی دلبرش
 امر شد او را سوی طهران ایاب
 تا نبیند کس نداند چون گریست
 لاجرم خرم سوی طهران شتافت
 شهر تبریز از صفا لبریز شد
 با کلاه و بی لباس علم بود
 آنچنان در دور او شد ازدحام
 عمر ما بگذشت یکسر در زیان
 بهره بردیم از شراب سلسبیل
 نوش شد در پیش او بد تلخ و شور
 قلب را پران کند سوی اله
 جز غرور از وی کسی حاصل ندید
 شد ز نار عشق او آذر بجان
 از قدومش شد گلستان ارم
 می‌شدی دورش ز نیکان انجمن
 لحظه‌ای ایمن نبود آن پاک دین
 با هزاران گرگ صاحب اختیار
 هم ایاب او ز عکا فاش شد
 با دل پرکین به افغان آمدند
 ورنه دورش می‌شوند این خلق جمع

می‌شود کاسد زوی بازار ما
 الغرض آن کنز نور معنوی
 ۲۱۰ تا در آخر دید اصحاب ولا
 رنج خویش و راحت احباب‌خواست
 لاجرم از شهر طهران شد برون
 جلوه‌گاهی چون که در ایران نیافت
 هر کجا شد آن نسیم نوبهار
 ۲۱۵ چون عبور او را بعشق آباد شد
 آن رضا کز حق هزارانش درود
 ز اثرش گردید و خاکش بوسه داد
 کای رضای روح محبوب الوری
 که بحق اعلی مقامت داده دوست
 ۲۲۰ ای سهی سرو خوش آزاد دوست
 جایگه ده در کنار خود مرا
 چون چنین گفت از روان پرخروش
 کای نبیل اکبر مولی الوری
 این مکان تنگ نی شایست تو
 ۲۲۵ رو تو آنجا کالعلم فوق الجبال
 شو سوی شهر بخارا ای ندیم
 کز قدوم تو برغم حاسدان
 ز آن مزار آمد چو این ابهی سروش
 جذب شد سوی بخارا جای او
 ۲۳۰ که بمان چندی بعشق آباد ما
 خود نه مثل اهل ایرانیم ما
 ما همی دانیم چون جان قدر تو
 این همه گفتند لیک آن جان پاک
 لاجرم مانند بدر آسمان
 ۲۳۵ شد بخارا ملهم از جانان خویش
 خرمی بخشای بستانهات را
 که تو را یک تازه مهمان می‌رسد
 از نبیل اکبر مولی الوری
 قدر فرخنده قدومش را بدان
 ۲۴۰ چون بخارا مسکن آن ماه شد
 از شمیم آن گل پر عطر ناب
 آن نفوسی که بدند از فضل رب

بشنو ای سلطان ندای زار ما
 سالها در ارض طا بُد منزوی
 می‌شوند از بابت او مبتلا
 بهجت قلب همه اصحاب‌خواست
 قائلًا انا الیه راجعون
 همچو جیحون جانب‌توران شتافت
 آن زمین را کرد سبز و لاله‌زار
 اهل عشق از مقدمش دلشاد شد
 که شهید شهر عشق آباد بود
 جوی خون از دیده برخاکش گشاد
 در جوارت جایگه بخشا مرا
 باغ رضوان بر رخت بگشاده دوست
 گلستان شد از تو عشق آباد دوست
 کن درین گلشن هزار خود مرا
 آمدش ز آن مرقد انور بگوش
 شأن اعظم باشد از جانان ترا
 هست جای دیگری بایست تو
 مشتهر باشی بنام ذوالجلال
 که بخارا منتظر هست از قدیم
 فرق فخرش بگذرد از فرقدان
 آن نبیل اکبر حق را بگوش
 هر چه زاری خاست از یاران او
 شادمان کن خاطر ناشاد ما
 که نه بشناسیمت ای مرغ بها
 ای جهان روشن ز روی بدر تو
 جان بدش بهر بخارا سینه چاک
 جانب شهر بخارا شد روان
 که بیارا جمله ارکان خویش
 هم پر از گل کن گلستانهات را
 کز ویت برتن دو صد جان می‌رسد
 دیده روشن می‌شود اکنون ترا
 کز ویت سر می‌رسد بر فرقدان
 کار حق جویان بسی دلخواه شد
 از بخارا شد روان جوی گلاب
 مست از خمخانه علم و ادب

دور او پروانه سان جمع آمدند
هر شبی در بزم یک روشن دلی
۲۴۵ شاربان کأس علم شهر کل
منطق احلاش چون ناطق شدی
که نیوشد صوت جانبخش خوشش
الغرض از مقدم آن دلربا
جمله اهل فضل طائف حول او
۲۵۰ جملگی ناطق که ای روح روان
کاش ز اول جانب ما می شدی
تا تراب مقدمت با جان و سر
ای تو ما را از بها صدر جهان
خانمان ما تمامی ز آن تو
۲۵۵ مدتی آن سدره ناری مقال
تا که از تقدیر سلطان مآب
زین قضای جانگداز ناگهان
اختران آسمانها بی سکون
جمله ارکان جهان در اضطراب
۲۶۰ انقلاب بر شام بینوا
کافتاب و ماه و انجم سینه ریش
الغرض بر پا ز عکا محشری
آن نبیل اکبر فرخ گهر
لیک جان پاک او احساس کرد
۲۶۵ که تو وعده وصل فرمودی مرا
وارهانم یا ربّ از نار فراق
کن مرا از فضل وجودت ای صمد
مستجاب آمد دعای زار او
تاسع ذی الحجّ غین و شین و طاء
۲۷۰ نغمه ارجع الی ربّک شنید
یوم قربان گرچه روز عاشراست
از بخارا جان او لیبک گو
چونکه شش ساعت گذشتش از صعود
کای حبیبان روزتان گردید شب
۲۷۵ جمله جانها ز این نباء وز این ندا
صیحه زد روح الامین با احتراق
طائف حول رضای او شوید

طائف آن دلبرا شمع آمدند
انجمن گشته برایش محفلی
بلبل آسا واصف آن تازه گل
چون بشر، دیوار و در شایق شدی
و آن بیانات ملیح و دلکشش
در بخارا شور محشر شد بپا
تا نیوشد روح بخشا قول او
قدر تو نشناختند ایرانیان
خیمه در شهر بخارا می زدی
می شدی ما را ضیا بخش بصر
ما بخاری عاشق بیخانمان
خانمان چه جان و سر قربان تو
خلق را داعی سوی نار جمال
شمس جان را گشت هنگام غیاب
بر زمین بگریست چشم آسمان
هریکی گردیده همچون طشت خون
نار و باد و آب کیهان بر تراب
آنچنان ساری شده در ماسوا
گم نموده راه برج و سیرخویش
که همه جانها ز تن گشته بری
گر چه جسمش بیخبر از این خبر
روی جان سوی اله الناس کرد
از کرم ادرکنی یا مولی الوری
نیست جان را طاقت این احتراق
سوی عرش وصل اول من سعد
در بساط مالک مختار او
بر رخس بگشوده شد باب عطا
روح قربان کرد اندر لیل عید
یوم تاسع عاشقان را حاشراست
گشت پران سوی عرش یار او
این خبر را بر بخارا شد ورود
جان چکار آید دگر قد غاب رب
خواستندی کر تن آیندی جدا
ساکن ای احباب غصن الله باق
از خدا راجی بقای او شوید

تا که امرالله را ساری کند
 کودکان دوست را بالغ کند
 ۲۸۰ بذرها کافشاند سلطان قدم
 نونهلان را که نشانند آن ذوالجلال
 تا که از اثمار گوناگونشان
 بارالها حق این اعظم عزا
 حق سوز و حرقت اغصان خویش
 ۲۸۵ که همه اهل ولای خویش را
 بر کتاب عهد خود کن مستقیم
 فانی از وصف وجود خود شویم
 در هوای غصن اعظم بر پریم
 دیده انصاف بگشائیم، کل
 ۲۹۰ تا همه گوئیم یکدل یک زبان
 ظل حق از فرق ما کوتاه مباد
 ظل غصنت گر نباشد بر رؤس
 بارالها این معلی مائده
 شاکر وی ساز جسم و جان ما
 ۲۹۵ تا که این خوش مائده ای کردگار
 چون که با اوئیم هر یک رستمیم
 بی پناهنش چون ذبایم و حباب
 جان ما را طاهر از طغیان نما
 ناصر امر عظیمت سازمان
 ۳۰۰ تا که در اعلاء امر اظهارت
 بهره‌ور گشته ز حسن خاتمه
 از عنایات خود ای جان آفرین

وین یتیمان را پرستاری کند
 از هوس اطفال را فارغ کند
 مر بروید زین نسیم صبحدم
 غصن ابهانشان رساند بر کمال
 بهره‌ور گردد ز حق مادونشان
 کز وی آمد تنگ بر عالم فضا
 حق هجر فرقت خاصان خویش
 وین گروه مبتلای خویش را
 تا تمامی با دل و با جان مقیم
 فارغ از بود و نبود خود شویم
 یوم وصلش را غنیمت بشمریم
 خویش را بر خویش بنمائیم کل
 کای خدای راز ان مهربان
 رهروی بی رهبر و بی ره مباد
 صد هزاران وای بر حال نفوس
 که ز عرشت بهر ما نازل شده
 ذاکرش فرما همه امکان ما
 در میان ما بماند پایدار
 غالب از وی بر تمام عالمیم
 بارالها روی فضل از ما متاب
 پاکمان در قلمز غفران نما
 شامل لطف عمیمت سازمان
 عاشقانه چون نبیل اکبرت
 جان پاک آریم قربانت همه
 این دعا را با اجابت کن قرین

مآخذ و یادداشتها:

- ۱- جناب محمد نبیل زرنندی که نامشان با تاریخ مسوطی که دربارهٔ ایام اولیهٔ امر بابی و بهائی نوشته‌اند، جاودانی شده است، علاوه بر اشعار شورانگیز آثاری به قالب مثنوی در جنبه‌هایی خاص از تاریخ امر مبارک دارند که از جمله ابیاتی به حیات و خدمات جناب محمد قاضی نبیل اکبر مربوط می‌شود. با توجه به ارزش تاریخی اشعار مذکور در این مجلد به نشر آنها مبادرت می‌نماید. (خوشه‌ها)
- ۲- نام وزیر فرعون
- ۳- این مصرع ممکن است چنین باشد: گفت یاران، ما نه از این مشریم

توضیحات (اعداد اشاره به شمارهٔ ردیف ابیات است)

۹ - اشاره به داستان نوح نبی است که مدتی طولانی خلق را دعوت به حق می‌نمود اما جز عده‌ای معدود کسی به او نگروید لذا آن حضرت بنا به قول قرآن چنین دعا نمود: «رب لا تذر علی الارض من

الکافرین ديارا» (سوره نوح آیه ۲۶) معنی آیه مبارکه آن که ای پروردگار از کافران هیچیک را بر روی زمین باقی نگذارد.

۱۱ - خلیل لقب حضرت ابراهیم است که پادشاه عصر خود یعنی نمرود را از بت پرستی نهی نمود اما او به مخالفت قیام کرده آتش عظیم برپا نمود و با منجنیق حضرت ابراهیم را در آتش افکند اما آتش به فرموده قرآن به امر خدا بر ابراهیم گلستان شد. بیت نبیل ناظر به آیه قرآنی در سوره انبیاء (آیه ۶۹) است که می فرماید: «قلنا یا نار کونى بردأ و سلاما علی ابراهیم.» یعنی گفتیم که ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

۱۲- همانطور که در فوق مذکور شد نمرود نام پادشاه بت پرستان در عهد حضرت ابراهیم بود که با خدای ابراهیم به مبارزه پرداخت و خداوند لشکری از پشه ها را به جنگ با او فرستاد و لشکر نمرود نابود شد. سپس پشاهای به بینی نمرود رفته مغز او را به تدریج خورد و نمرود را از پای درآورد.

۱۴- فرعون لقبی برای پادشاهان مصر قدیم بوده است. در زمان حضرت موسی رامسس دوم فرعون مصر بود و وزیرى به نام هامان داشت. به روایت تورات هنگامی که موسی و قوم او از دست فرعون می گریختند به رود نیل رسیدند. موسی به فرمان خدا عصای خود را بر رود نیل زد و آن شکافته شده بنی اسرائیل از آب گذشتند. فراغه که در تعقیب آنان بودند چون خواستند که از نیل عبور کنند شکافی که بوجود آمده بود به هم برآمد و فرعونیان را غرق نمود.

۲۹- اشاره به آیات ۴۰ و ۴۱ نأ است که می فرماید: «انا انذرناکم عذابا قریبا یوم ینظر المرء ما قدمت یداه و یقول الکافر یا لیتنى کنت ترابا». مضمون کلام الهی آن که ما شما را نسبت به روز عذاب که نزدیک است آگاه نمودیم، آن روزی که هر کس هر چه کرده در پیش چشمش حاضر خواهد شد و کافران در آن روز آرزو خواهند کرد که ای کاش خاک بودیم و به آتش کفر خود نمی سوختیم.

۳۸- چنان که در همین مثنوی آمده است، نبیل اکبر قائنی در شهر بخارا صعود فرمود و در آنجا به خاک سپرده شد اما سالها بعد حضرت عبدالبهاء مقرر فرمودند که جسد جناب نبیل اکبر به گلستان جاوید عشق آباد منتقل شود. این امر در سال ۱۹۲۳ میلادی انجام شد و جسد ایشان به گلستان جاوید عشق آباد انتقال یافت. کمی بعد قبرستان شهر بخارا به امر حکومت تخریب شد.

۴۴- مصرع اول ناظر به حدیث معروف است که می فرماید: «حب الوطن من الایمان».

۴۷- ارژنگ نام کتاب مانی است که حاوی تصاویری زیبا و دل انگیز بوده است. مانی که در دوره ساسانیان ادعای پیغمبر نمود نقاشی چیره دست بود و در چین نقاشی را فرا گرفت. از این رو اصطلاح ارژنگ چین در ادب فارسی رمزی از زیبایی، جمال و دلگشائی است.

۴۸- اشاره است به نام جناب نبیل اکبر قائنی که محمّد بوده است.

۴۹- احمد نام پدر جناب آقا محمّد نبیل اکبر قائنی بوده و او فرزند حاجی ملامحمّد علی ابن حاجی علی اصغر قائنی است.

۵۱ - حروف «غین و راء و میم و دال» از نظر محاسبه ابجدی برابر با ۱۲۴۴ است که سال تولّد جناب نبیل اکبر به تقویم هجری قمری است. جناب سلیمانی در کتاب مصابیح هدایت (طبع ۱۲۱ ب، ج ۱، ص ۴۳۳) تاریخ دقیق تولّد جناب قائنی را «در تاریخ بیست و سوم رمضان سنه یکهزار و دویت و چهل و چهار هجری قمری» نوشته اند.

۶۴- مقصود از هادی، حاجی ملا هادی فرزند حاجی محمّد سبزواری حکیم مشهور عصر قاجاریه است. حاجی ملا هادی در ۱۲۱۲ ه. ق. (۱۷۹۷ م) در سبزواری متولد شد و در سنه ۱۲۸۹ ه. ق. (۱۸۷۲ م) در همان شهر وفات یافت. از جمله آثار او است کتاب موسوم به اسرارالحکم که در حکمت الهی نوشته و شرح منظومه که در منطق و حکمت به رشته تحریر درآمده است. تخلص شعری حاجی ملا هادی اسرار بوده و دیوان اشعار او به طبع رسیده است.

۶۸- حکمت اشراق عبارت از فلسفه شرق است که مبتنی بر کشف و ذوق و اشراقات الهیه است. حاصل این بیت و چند بیت بعدی آن است که چون نبیل اکبر در درس حکمت اشراق طاق شد به نجف اشرف رفت تا فقه و اصول بیاموزد. طاق در مقابل جفت به معنی فرید و بی نظیر است.

۷۳- مقصود از شیخ مرتضی، شیخ مرتضی انصاری فقیه عالیقدر عالم تشیع است که فرزند شیخ محمد امین بود و در سال ۱۲۱۴ ه. ق. (۱۷۹۹ م.) در دزفول متولد شد و در سال ۱۲۸۱ ه. ق. (۱۸۶۴ م.) در نجف وفات یافت. از جمله او راست کتاب المناسک و کتاب المکاسب و کتاب الرجال که به طبع رسیده‌اند.

۸۸- مصرع دوم این بیت ناظر به عبارت «ان کنتم صادقین» است که به کرات در قرآن مجید مذکور شده است.

۹۰- مقصود از وادی السّلام مدینه بغداد است.

۹۲- مقصود میرزا حسن رشتی است که از اهل ایمان و در کربلا ساکن بوده و پس از ملاقات با جناب نبیل اکبر ایشان را به ملاقات حضرت بهاء‌الله در بغداد تشویق و تحریص نموده است. شرح این مطالب در مصابیح‌هدایت (ج ۱، ص ۴۴۵-۴۴۷) به تفصیل مذکور است.

۹۳- مصرع دوم بیت ناظر به آیه قرآنی است که می‌فرماید: «اشرقت الارض بنور ربّها...» (سوره زمر، آیه ۶۹)

۹۴- مصرع دوم این بیت ناظر به آیه قرآنی است که می‌فرماید:

«والله يدعوا الى دارالسلام ويهدى من يشاء الى صراط مستقيم» (سوره یونس، آیه ۲۵)

۹۶- مقصود از حسین حضرت بهاء‌الله است.

۹۹- در قرآن مراد از دارالسّلام بهشت است که سرای شادمانی و سلامتی است. دارالسّلام از القاب شهر بغداد نیز می‌باشد.

۱۰۵- اشاره به قصه حضرت موسی در قرآن کریم است که آتش درخت در کوه طور در صحرای سینا خطاب به حضرت موسی چنین ندا داد که تو در مکانی مقدّسی لذا نعلین خود را از پای درآور. در آیات ۱۱ و ۱۲ در سوره طه عین آیه چنین است: «فلما ايتها نوری یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدّس طوی.»

۱۰۶- همانطور که در سطور بالا مذکور شد قضیه کندن نعلین در قرآن مذکور شده و در شعر و ادب اهل عرفان از پای درآوردن نعلین رمزی از دل کندن و قطع علاقه است.

۱۰۸- ارض خا خراسان است.

۱۷۷- مقصود از سال تسعین سال ۱۲۹۰ ه. ق. (۱۸۷۳ م.) است. که جناب نبیل اکبر قاننی به تشرّف به محضر جمال قدم در مدینه عکّا فائز گردید.

۱۷۸- مصرع دوم این بیت ناظر به حدیث مروی از حضرت رسول اکرم است که در پایان لوح شیخ

(لوح ابن ذئب) نیز به این صورت نقل گردیده است: «طوبی لمن زار عکا و طوبی لمن زار زائر عکا...»

۱۷۹- درخت طوبی درختی بهشتی است که شاخ و برگ آن بهشت را فرا می‌گیرد و بر آن سایه

می‌افکند. درخت طوبی مملو از میوه‌های خوشگوار است و پرندگان بهشتی در آن لانه دارند.

۱۸۰- قاب قوسین ناظر به آیه قرآنی در سوره نجم است که می‌فرماید: «ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین

او ادنی» (آیات ۹-۸)

این آیات مربوط به داستان رسول خدا در شب معراج است که آن حضرت آنقدر به خدا تقرّب یافت که فاصله او به اندازه دو کمان یاحتی نزدیکتر شد.

۱۸۶- لوح حکمت که از اعظم الواح جمال قدم می‌باشد به اعزاز جناب نبیل اکبر قاننی عزّ نزول یافته و از جمله در مجموعه الواح مبارکه طبع مصر (۱۹۲۰ م، ص ۳۷-۵۳) به طبع رسیده است.

۲۰۱- از گلستان ارم در قرآن مجید با عنوان «ارم ذات العماد» (سوره فجر، آیه ۷) یاد شده است. این

گلستان علی‌المشهور بین صنعا و حضرموت واقع بوده و شداد بن عاد در آنجا باغ بهشتی بنا نموده بوده که دارای نهرها، درختها و قصرهای بسیار بوده است. باغ ارم در ادب فارسی رمزی از زیبایی و جمال و دلغریبی است.

۲۱۲- مصرع دوم ناظر به آیه قرآنی است که می‌فرماید: «الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا تالله وانا الیه

راجعون» (بقره، آیه ۱۵۷)

۲۱۶- مقصود از رضا (شهید شهر عشق آباد) جناب حاجی محمد رضای اصفهانی است که شرح

شهادت ایشان را جناب ابوالفضائل به تفصیل نوشته‌اند و آن شرح در مصابیح‌هدایت (ج ۲، ص ۲۸۱-۳۱۶)

- به طبع رسیده است. شهادت جناب حاجی محمد رضای اصفهانی در ۱۲ محرم سنه ۱۳۰۷ ه. ق. (۸ سپتامبر ۱۸۸۹م) در عشق آباد اتفاق افتاد.
- ۲۲۷- فرقدان تثنیه فرقد به معنی دو برادران است که نام دو ستاره می‌باشد. در ادب فارسی فرقدان رمزی از بلندی و ارتقاع مقام است.
- ۲۵۶- اشاره به صعود جمال اقدس ابهی در بامداد روز دوم ذی القعدة سنه ۱۳۰۹ ه. ق. مطابق ۲۹ ماه می سنه ۱۸۹۲ میلادی در عکا است.
- ۲۶۷- اشاره به شخص اولی است که پس از صعود جمال قدم به عالم بقا صعود می‌نماید. جناب نبیل اکبر قاننی اولین فرد بهائی است که پس از صعود جمال قدم به ملکوت ابهی شتافته است.
- ۲۶۹- اشاره به یوم نهم ذی الحجه سنه ۱۳۰۹ ه. ق. است که صعود جناب نبیل اکبر در این روز اتفاق افتاد. این تاریخ مطابق با ۵ جولای سنه ۱۸۹۲ میلادی است.
- ۲۷۰- مصرع اول راجع به آیه قرآنی است که می‌فرماید:
- «یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة» (سوره فجر، آیه ۲۷-۲۸)
- ۲۷۱- یوم عید قربان (اضحی) روز دهم شهر ذی الحجة است.
- ۲۷۴- در مصرع دوم عبارت «قد غاب رب» از نظر حروف ابجدی برابر رقم ۱۳۰۹ است که سال صعود جمال قدم می‌باشد.
- ۲۷۶- در مصرع دوم عبارت «غصن الله باق» از نظر حروف ابجدی برابر ۱۳۰۹ است که سال جلوس غصن الله الاعظم، حضرت عبدالبهاء بر اریکه میثاق می‌باشد.
- نبیل اعظم زرنندی دو عبارت «قد غاب رب» و «غصن الله باق» را در شعر دیگری نیز به این صورت آورده است:
- شد نهان شمس جمال آمد شب هجر و فراق بدر غصن الله سر زد از افق با احتراق
سال تاریخ غیاب شمس شد قد غاب رب گشت تاریخ طلوع بدر غصن الله باق
- ۲۹۳- مانده در لغت به معنی خوان و سفره طعام است و آن را به معنی عام عطا و بخشش الهی نیز دانسته‌اند. «مانده معلی» یا مانده آسمانی در شعر نبیل زرنندی رمزی از وجود حضرت عبدالبهاء است. جمال قدم در تفسیر «کل الطعام»، طعام را به مقام ولایت تعبیر نموده چنین می‌فرماید: «... فاعلم بان الطعام ولایة‌التی قدر الله فیها لاهلها...» (مانده آسمانی، طبع ۱۲۹ بدیع، ج ۴، ص ۲۷۳)

فضای جامعه بهائی در قرن نوزدهم میلادی

شاپور راسخ

مقدمه:

هم از آغاز سخن باید اذعان کنم که بحث در فضای جامعه بهائی در قرن نوزدهم بحثی است که در مرتبه نخست از مورخان بر می آید و نه از کسی که سالها به مطالعات جامعه‌شناسی که بیشتر ناظر به زمان حاضر است پرداخته اما چون دوستان چنین تشخیص دادند که خوب است در مجلسی که از جناب نبیل اکبر قائمی سخن می‌رود، بزرگمردی که در قرن نوزدهم به دنیا آمد و در همان قرن جهان فانی را بدرود گفت، سخنی در مورد حال و هوا و کیفیت و فضای جامعه بهائی و حیات اجتماعی بهائیان نیز به میان آید، چون دستمان به دامن مورخی در میان فضایی بهائی نرسید قرعه فال به نام من بی‌مایه زدند.

بهائیان از اعضای جامعه ایران بودند و ناچار نمی‌توان بدون اشاره به وضع جامعه مذکور به توصیف اوضاع و احوال اجتماعی این اقلیت دینی پرداخت. در مورد اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار کتب مستند کمیاب نیست و از آن میان می‌توان به کتاب عظیم ایران و قضیه ایران اثر جرج.ن. کرزن اشاره کرد (۱) که در سال ۱۸۹۰ نگاشته شده و نخست در ۱۸۹۲ یعنی مقارن سال صعود جمال ابهی منتشر گردیده است.

کتاب دیگر «ایران عصر قاجار» است که خانم لمبتون نوشته، محققى که کتاب مالک و زارع در ایران اثر او شهرت بسزا دارد و چند سال قبل در ایران ترجمه و نشر شده است. (۲) آقای دکتر عباس امانت که در سال گذشته سخنران مهمان این انجمن بودند چهار سال قبل کتابی به انگلیسی نوشته‌اند (۳) که هر چند درباره حیات و خصوصیات ناصرالدین شاه و وقایع دوران اوست اما چون عملاً پادشاه مذکور در تمام دوران ظهور جدید یعنی از سال‌های ۱۸۵۳ تا ۱۸۹۲ که سالهای حیات عنصری جمال ابهی بعد از سجن سیاه‌چال طهران بوده بر ایران حکومت کرده لذا شناسائی او برای درک بهتر تاریخ قرن نوزدهم جامعه بهائی ضرورت دارد.

اگر بخواهیم خاطرات مستشرقان و شخصیت‌های غربی اروپائی و امریکائی را که در نیمه دوم قرن نوزدهم از ایران بازدید کردند بر آن چه رفت اضافه کنیم مجموعه مهمی از اطلاعات پراکنده ولی سودمند در اختیار خواهیم داشت.

این نکته پوشیده نماند که اکثر تواریخ بهائی به بیان سوانح زندگی طلعات مقدسه و تراجم احوال قهرمانان و سرآمدان در بین نفوس مؤمنه اکتفا کرده‌اند و در مجموع می‌توان گفت که تاریخ جامعه بهائی و تأسیسات و مجهودات اجتماعی یاران در ایران هنوز نوشته نشده است هر چند که اطلاعات سودمندی در این زمینه در برخی کتب چون مجلّدات سوم - ششم و هشتم ظهورالحق می‌توان یافت و احتمالاً برخی کتب یا رسالات بیوگرافی و اتوبیوگرافی و خاطرات شخصی که افراد نوشته و بیادگار نهاده‌اند حاوی مطالبی در اوضاع جامعه بابی و بهائی طی یک قرن و نیم اخیر است. رابرت استاکمن در دو مجلد که راجع به تاریخ امر بهائی در ایالات متحده آمریکا نوشته از چنین دیدگاهی طرح مطلب کرده است ولی مشابه آن کتاب در مورد ایران جایش هنوز تا حد بسیار خالی است.

نظری کلی

ایران به هنگام ظهور حضرت باب ۱۸۴۴ و ظهور خفی و علنی حضرت بهاء‌الله ۱۸۵۳ و ۱۸۶۳ یکی از متأخرترین جوامع دنیا اما با یک سابقه تمدنی درخشان بود. جامعه‌ای در علم و صنعت عقب مانده، گرفتار انواع خرافات و تعصبات مذهبی، اسیر یک رژیم استبداد مطلق، با یک سلسله مراتب زور و احجاف و تعدی به حقوق فرودستان، جامعه‌ای که هر چند سال اسیر قحط و غلا و گرسنگی و مرگ از انواع بیماری‌های مسری چون وبا می‌شد، اکثریت جمعیتش فقیر بود و فقرا هم مورد استثمار اقویا و اغنیا که در نتیجه جماعات عظیمی از مردم در انتظار فرجی بعد از شدت، و نظر به معتقدات شیعه در آرزوی ظهور یک منجی الهی بودند و ورد زبانشان بود که یا صاحب الزمان به ظهورت شتاب کن.

میس‌لمتون می‌نویسد که در وسط قرن نوزدهم جمعیت ایران حدود ۹ - ۱۰ میلیون نفر بوده ولی در سال‌های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ م. رشد جمعیت بر اثر بروز قحط و شیوع انواع بیماری‌های مسری چون تیفوس و تیفوئید (حصبه) محدود شد و تا سال ۱۸۶۸، کل جمعیت ایران احتمالاً از ۹/۵ - ۱۰ میلیون نفر فراتر نرفت. از سال ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۲ در همه نقاط کشور قحط و غلا بروز کرد و با شیوع وبا و بیماری‌های دشوار دیگر توأم شد و همین عوامل کاهش شدید در کل جمعیت ایران را باعث شد به طوری که در سال ۱۸۷۳ جمعیت از ۸ تا ۹/۵ میلیون نفر بیشتر نبود و تا پایان قرن به زحمت به ده میلیون تن رسید.

وضع حکومت

در مورد وضع حکومت در ایران باید گفت که فضای آن زمان فضای استبداد مطلق شاه ایران بود. قدرت خودسرانه به شاه محدود نمی‌شد بلکه همه سلسله مراتب را از شهریار ایران تا کدخدای دهی حقیر شامل می‌گشت. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه حتی طبقه روحانی با همه نفوذ و قدرتش نمی‌توانست به جز در چند شهر چون مشهد و اصفهان سدّی در برابر اقتدار بی اندازه شاه باشد به قول لرد گُرن «شاه عاری از مسئولیت و فاعل مایشاء بود و حق بی حد و حصری نسبت به جان و مال هر یک از اتباع خویش داشت» (ص ۵۱۳).

فراموش نباید کرد که ناصرالدین شاه مردی متلون المزاج به نظر می‌رسید. هم به قول کُرزن (ص ۳-۵۲۲) «شاه در زمینه‌های وسیع امور اجتماعی و اداری پیوسته نقشه‌هایی را در نظر دارد و تصمیماتی اتخاذ و در اجرای آنها پافشاری مینماید ولی همین که هوس او ارضا شد موضوع مورد بی‌اعتنایی واقع و یا به کلی منتفی می‌شود یک هفته مسأله گاز مطرح است هفته دیگر چراغ برق گاهی دارالفنون و زمانی بیمارستان نظامی، یک روز او نیفورم روسی مورد علاقه است روز دیگر موضوع ناو جنگی المانی در خلیج فارس مطرح می‌شود. در سال جاری فرمان تازه‌ای راجع به قشون صادر می‌شود و سال آینده وعده تدوین مجموعه جدید قوانین (داده می‌شود) ولی از تمام این نقشه‌های درخشان نتیجه‌ای بدست نمی‌آید...»

ظاهراً شاه کمال حسن نیت را در اجرای طرح‌های بزرگ و اقدامات مهم در بهبود بخشیدن به حال مملکت داشت اما «او در اجرای کارهای عمده که وقتی مورد تصویبش قرار گرفته بود و سپس بدست مأموران نابکار و خودخواه افتاده است هیچگونه نظارتی ندارد و وزیر یا مدیری که عهده دار نقشه مصوب است به اتکای فراموشی هوس‌آمیز فرمانروا در انجام دادن امر راه قصور و اهمال اختیار می‌کند.» (ص ۵۲۷)

طبقات اجتماعی

در مجموع باید گفت که ساخت اجتماعی یا نظام طبقاتی در ایران اساساً گویای یک سازمان فئودالی بود با یک طبقه محدود نیرومند در رأس و انبوه عظیم مردم در زیر بدون آن که طبقات متوسط به معنای حقیقی آن میانه را پر کرده باشد. اساس سازمان اجتماعی ایران چنان که لمبتون می‌گوید مانند گذشته بر مبنای وراثت و سلسله مراتب استوار بود. در بالا دو طبقه مردان شمشیر و مردان قلم قرار داشتند و مردان شمشیرحتی رهبران قبائل و زمینداران بزرگ را که عده‌ای خدمتگزار در تحت فرمان داشتند، شامل می‌شدند. مردان قلم متشکل از تحصیلکردگان و کسانی بودند که در رده‌های بالای دیوانسالاری قرار داشتند و به علوم سنتی مجهز بودند (ص ۲۸۱). هر چند موقعیت اعضای دیوانسالاری در جامعه در آغاز دوره قاجاریه به وضوح از منزلت رؤسای قبائل و زمینداران بزرگ پست‌تر بود اما با توسعه تشکیلات حکومت خصوصاً در زمان ناصرالدین شاه موقعیت اجتماعی طبقات عالی رتبه دیوان سالاری ترقی کرد (ص ۱۴۲). و ضمناً اعضای والامرتبت دیوانسالاری غالباً خود هم در رده زمینداران بزرگ درآمدند.

علاوه بر گروه‌هایی که ذکرشان رفت، باید اشاره‌ای به قشرهای مذهبی کرد. از مجتهدان بزرگ گرفته تا ملاهای دوره‌گرد. علما نفوذ زیادی در جامعه داشتند (ص ۲۸۴) و در بین خانواده‌های علمای بزرگ غالباً نوعی پیوستگی وجود داشت. برخی از علما مانند ائمه جمعه شهرهای بزرگ و خطباء و گاه پیش نمازها از دولت مستمری می‌گرفتند آنان محاکم شرع را در دست داشتند و مراسم ازدواج و تدفین را انجام می‌دادند و اسناد را گواهی می‌کردند و سرپرستی یتیمان و بیوه‌زنان را بر عهده می‌گرفتند... برخی از علمای بزرگ می‌توانستند برای حمایت از مردمی که به آنها پناه می‌آوردند، رهبران بالقوه نارضائی عمومی باشند از این رو حکمرانان از آنان حساب می‌بردند و ناصرالدین شاه هم تلاش بسیار می‌کرد تا دست و بال آنان را کوتاه کند.

لمبتون می‌نویسد (ص ۲۸۵) که طبقات مذهبی در مقابل حکومت رفتاری دوگانه داشتند. گروهی از مذهب‌یون بخصوص مجتهدان بزرگ از آن‌جا که معتقد بودند در دوره غیبت امام غائب تمام حکومت‌ها غاصب هستند، خودشان را از مراجع و مواضع قسدرت کنسار می‌کشیدند اما بعضی دیگر به این علت که اهل ارتشاء و فساد بودند یا برای آن‌که ثبات حکومت را تأمین کننده منافع مسلمین می‌دانستند با مراجع حکومت بر اساس اصل «رفع مضرات» همکاری می‌کردند.

اشاره‌ای هم باید به تجار بزرگ کرد که در مقیاس وسیع به داد و ستد مشغول بودند و با صادرات و واردات سر و کار داشتند. بسیاری از آنان پول قرض می‌دادند و در غیاب بانک‌ها دولت را به خدمات آنان نیاز بود. این تجار ایرانی در اواخر قرن نوزدهم نفوذی فزاینده یافتند و نقشی مهم در انقلاب مشروطیت ایفا کردند اما منافع تجار بزرگ همیشه با منافع تجار بازار و مغازه داران و اصناف و کسبه که نقشی نسبتاً متفاوت در جامعه داشتند، هماهنگ نبود.

یادآوری این نکته ضروری است که نظام طبقاتی ایران به هیچ وجه بسته نبود و دو عامل ازدواج و مالکیت بر زمین می‌توانست گروه‌ها و طبقات مختلف اجتماعی را بهم نزدیک و متحد کند.

در پائین جامعه، دهقانان و کارگران قرار داشتند که نقش تولیدی جامعه همه بر دوش آنان بود و سخت در تحت فشار طبقات بالاتر واقع بودند و بعد به جای خود خواهیم گفت که شدت فشار بر این طبقات بود که بعضی از آنان را مجبور به مهاجرت به خارج (روسیه) کرد. (ص ۲۷۵)

در مورد رابطه مالک و زارع، خانم لمبتون چنان که مذکور افتاد کتاب مبسوطی دارد که به اهتمام منوچهر امیری در ایران ترجمه شده. به گفته او در دهات اربابی که اکثریت دهات ایران را تشکیل می‌داده زارعان یا اجاره‌جنسی و نقدی به مالک می‌پرداختند و یا زمین‌ها را غالباً به موجب پیمان مزارعه با مالک زراعت می‌کردند و سهم مالک را به تناسب عوامل تولید می‌دادند در بیشتر نواحی مالک علاوه بر سهمی که از محصول می‌برد چند روزی در سال نیز از رعایا و حیوانات بارکش آنان بیگاری می‌گرفت و گاه عوارضی برای پذیرائی از خود و مباشرش مطالبه می‌کرد. (ص ۸۸)

رعایا سخت تحت فشار ظلم بودند و علاوه بر اخاذی‌ها و تعدیات پولسداران از فشار محصلین مالیات و وضع بی‌رویه و دلبخواهی مالیات‌ها رنج می‌بردند و بقول این محقق غربی «زارع هیچ تأمینی برای دسترنج خود نداشت» (ص ۹۱)

اکولوژی

اشارتی کوتاه به اکولوژی یا محیط زندگی مردم آن زمان بی‌مناسبت نیست. فقر و عقب ماندگی نه فقط در روستاهای استثمار شده بلکه در عمده‌ترین شهرهای ایران نیز منعکس بود. معابر تنگ و کثیف و خاک زده و گاه گل آلود، خانه‌های محقر گلی و آجری بهم فشرده و در هم تنیده، جویهای پر آب متعفن سرگشوده، بناهای تاریخی نیمه‌مخروب، حصارها و برجهای ترک خورده و خندقهای به زباله انباشته و این‌جا و آن‌جا مساجدی با

گنبد‌های کاشی که هنوز یادی از هنر زیبای معماری دیرینه می‌کرد. این بود نمای کلی شهرها که جهانگردان می‌دیدند و در دفاتر خود ثبت می‌کردند که البته برای تکمیل این تصویر باید ذکر باغهای میوه حومه یا داخل شهرها را بر آن جمله افزود. بگذارید که با توجه به کوتاهی وقت فقط به آن چه که دو محقق انگلیسی درباره خیابان چهارباغ اصفهان که روزی یکی از زیباترین مناظر آن شهر تاریخی بود گفته‌اند، اکتفا کنیم. لرد کرزن در کتاب خود می‌نویسد (۱۸۸۹):

«در حاشیه خیابان نهر آب و مشرف به آن سر در خانه‌های اعیان بود این وصف اصفهان در دوره شکوه و جلال کامل آن بود ولی حال چه تفاوت غم‌انگیزی که در آن جا دیده نمی‌شود: نهرها خالی است، لبه‌های سنگی آن شکسته و فرو ریخته است، باغچه‌ها خشک و بدمنظر است درختان بی شاخه یا پژمرده را سربازان ظل السلطان برای گرم کردن قرارگاه خود بریده‌اند، سکوهای اطراف خیابان از میان رفته و باغ به صورت بیابان درآمد است حتی دو قرن انحطاط ممکن نبوده است که شانزه لیزه پاریس یا اونتر در لیندن برلن یا روتنرو لندن را نصف این اندازه نکبت بار کند که خیابان شاه عباس دچار شده است. این خود نشانه وضع و حال ایران کنونی است.» (ص ۴۸)

ادوارد براون در کتاب یکسال در میان ایرانیان در مورد چهار باغ چنین نوشته (۸-۱۸۸۷):
خیابان چهار باغ خیابانی است مستقیم و سنگفرش و در طرفین آن عمارات جالب توجه قرار گرفته و دارای فواره‌های متعدد است. در زمان صفویه این خیابان زیبایی و شکوه بیشتری داشته ولی در ادوار اخیر از زیبایی چهارباغ بسیار کاسته شده و تعدادی از عمارات دو طرف خیابان ویران گردیده و ظل السلطان هم دستور داده که مقداری از درخت‌های کهنسال و قشنگ اطراف خیابان را قطع کنند و چوب آنها را به طهران بفرستند که برای ساختمان کاخی که در طهران می‌سازد مورد استفاده قرار گیرد.» (ص ۲۹۵)

وقتی انسان وصف شهرهای ایران آن زمان را در کتب سیاحان می‌خواند به راستی از بی‌مبالاتی اولیای امور حیرت می‌کند. وصف سه شهر مشهد، طهران و شیراز که در کتاب لرد کرزن آمده این حقیقت را به وضوح نشان می‌دهد.

در مورد مشهد لرد کرزن می‌گوید غیر از عمارات مقدس در مشهد چیز عمده‌ای که علاوه بر حصار گلی بدور شهر و برج‌های گلی آن وجود دارد، خیابان مستقیمی است شمالی - جنوبی با طول ۱۳/۴ مایل که در وسط آن کانالی قرار دارد یعنی گودالی کثیف با لبه آجری که آب آن هم برای آشامیدن و هم مصرف شست و شو و هم رخت شویی بکار می‌رود و خود گودال به منزله مخزن لاشه حیوانات و فاضلاب مورد استفاده است و در دو سمت آن به صورت نامرتبی درخت چنار و توت و نارون و بید کاشته‌اند.

در مورد طهران نویسنده از ۶ دروازه شهر سخن می‌راند و از دیوارهای گلی که گرداگرد آن کشیده‌اند و در پاره‌ای قسمت‌ها مخروب بوده است و خندقش هم ویران و از گوشه و کنار شکسته بوده شهر کوچه‌های تنگ و کثیف داشت با جدول‌های سرباز در وسط کوچه‌ها و رویهم‌رفته یگانه بنای قابل توجه آن ارگ شهر بود که در سمت شمال قرار داشت «دماوند تنها منظره ممتاز طبیعی است که با رفعت تمام بر همه آن حدود مسلط می‌نماید»

این مطلب جالب توجه است که ناصرالدین شاه حدود سابق شهر را به عقب برد و قسمت عمده برج و باروی کهنه را خراب کرد و در یک مایلی گودال سابق خندق جدیدی ساخت اما برای تأمین هزینه حفر خندق مبلغ کلی از وجوهی را که انگلستان در سال ۱۸۷۱ برای دستیاری قحطی زدگان ایران ارسال داشته بود صرف دستمزد کارگران کرد! و هم چنین سنگرهای بلندی در اطراف سنگر ساخت که کار وصول مالیات نواقل در دروازه‌ها را آسان کند.

بین دروازه‌ها و داخل شهر بیابانی وسیع واقع است بعد از عبور از حومه کثیف و خشک و خالی شهر وقتی به قسمت مرکزی وارد می‌شوند ملاحظه می‌کنند که تیرهای چراغ که برای گاز در خیابانها نصب شده بود اینک چراغهای نفتی بر آنها آویخته است و به قول کرزن با این کار جهان متمدن را مسخره کرده‌اند.

اما منظره شهر شیراز، در دوره صفویه از دروازه کوهستان تا رودخانه‌ای که به خارج باروهای شهر جاری است خیابان عریض مشجری وجود داشت نظیر چهارباغ اصفهان با درختان سرو و مزین به جوهای مرمری در وسط که از دو سمت هم باغهای محصور قرار داشت و جلوی آن هم سکوهای طاقدار ساخته بودند اما تقریباً تمام آن آثار این بخش ورودی شهر از بین رفته و کف خیابان خشک و پاک ویرانه شده است. بقول کرزن دورنمای شهر جدید واجد هیچ گونه آثار قابل توجهی نیست مگر سه گنبد که بر فراز دیواری وارفته قرار گرفته و چند محوطه که پر از درختان سرو است و چنین می‌نماید که با قامت سیاه خود در حال خاموشی روزگار گذشته را عزادارند!

دستگاه اداری

گفتار مجملی درباره دستگاه اداری به روزگار قاجار سودمند است، چون سر و کار دائم اکثریت مردم و از جمله اهل بها با همین دستگاه بوده است. بعد از مرحوم قائم مقام فراهانی، دو تن از دولت مردان ایران برای اصلاح نظام اداری کوشیدند. یکی امیرکبیر (دوره تصدی او ۱۸۴۸-۱۸۵۱) که در این راه بسی اهتمام کرد و سیاست‌های خاصی در جهت تأمین تعادل بودجه، برقراری خدمت نظام وظیفه عمومی، حساب رسی، ایجاد کارخانه‌های دولتی و احداث مدرسه دارالفنون در پیش گرفت ولی همه مقامات دولتی و زمینداران بزرگ و درباریان و حتی روحانیون که از اصلاحات او لطمه‌ای به منافعشان رسید، گرد ملکه مادر یعنی مهدعلیا جمع شدند تا بر ضد امیرکبیر توطئه کنند و موفق هم شدند و مهد علیا توانست پس از آن، مرد مورد محبت خود یعنی آقا خان نوری را به صدراعظمی برساند. در طی دو دهه بعد تقریباً همه طرحهای اصلاحی امیرکبیر بر هم زده شد. قشون از هم گسیخت، کارخانه‌ها تعطیل شدند، کسری بودجه مجدداً پدیدار شد. (۴)

در دهه ۱۸۷۰ بار دیگر اصلاحات اداری در دستور کار قرار گرفت و این بار رهبری اصلاحات را میرزا حسین خان مشیرالدوله به دست گرفت. از جمله طرحها بازسازی تشکیلات دولتی بود و چون این اقدامات، تفوق شاهزادگان و صاحب منصبان بلندپایه دیوان سالاری را کاهش داد مخالفان اعطای امتیاز به رویترا بهانه کردند و با مدد روحانیون،

صدراعظم را وادار به استعفا نمودند و ناصرالدین شاه بار دیگر به همان محافظه کاری سستی مورد علاقه خود بازگشت.

در توصیف دستگاه اداری در کتاب لرد کرزن که به آغاز دهه نود مربوط می‌شود چنین می‌خوانیم (ص ۵۸۳). در این دوره برای کسب مقامات دولتی رسم پیشکش هست و با این رسم مشکل است که عناصر لایق بر کاری مناسب گمارده شوند. «و تا زمانی که پایداری مقامات بیشتر بر مقدار مال و منال مبتنی است تردیدی نیست که سبب فساد در دستگاه اداری باقی خواهد ماند و اگر هم مرد شایسته‌ای بکاری گماشته شود تحریکات یا رشوه رقبا در خفا ممکن است هر لحظه کارش را لنگ کند. دولت هر سال مبلغی هنگفت برای کارهای مفید عام المنفعه چون ساختن راه و پل و غیره اختصاص می‌دهد ولی این وجوهات یا به منظور خود مصرف نمی‌شود و یا حداقل آن به انجام شدن کار اختصاص می‌یابد. در سراسر دستگاه اداری طبع یغماگری رسوخ کرده است و در همه جا بی‌علاقگی به امور عمومی و از جمله تعمیر مساجد، مدارس، قصرها، باغها، کاروان‌سراها، پل‌ها، چاپارخانه‌ها دیده می‌شود. تشریفات زائد اداری فراوان است و هیچ نوع تقسیم کار منطقی صریحی وجود ندارد و آشفتگی و بی‌نظمی در همه جا به چشم می‌خورد».

جریان نوسازی

بی‌گمان دوره ناصرالدین شاه سراسر ظلمت قرون وسطائی نبود. این جا و آن جا در این دوره پنجاه ساله روشنی تجدد و نوسازی پرتوی زد و هر چند دوام نیاورد اما لااقل زمینه را بر تحولات بعدی هموار کرد از جمله دگرگونی‌هایی که مفید به نوسازی کشور بود وارد کردن چاپخانه در نیمه اول قرن ۱۹ (۵) و تأسیس روزنامه رسمی در سال ۱۸۵۱ و تأسیس مدرسه دارالفنون و در قالب آن رشته پزشکی از سال ۱۸۵۱، تأسیس تلگراف و تلگرافخانه در سالهای ۵-۱۸۶۲، تأسیس اول بیمارستان مدرن ایران در طهران با کمک آلمانی‌ها در ۱۸۶۸، ایجاد حدود هفتصد کیلومتر راه شوسه تا اواخر قرن ۱۹، بنیادگذاری تشکیلات پستی ایران در ۱۸۷۵، ایجاد ضرابخانه دولتی در فاصله سالهای ۱۸۶۵-۱۸۷۷، ادامه اعزام محصل به اروپا که از زمان عباس میرزا آغاز شده بود، ایجاد چند خط کوتاه راه آهن چون خط طهران- حضرت عبدالعظیم که در ۱۳۰۵ ه. ق. به کار افتاد و خط آهن جلفا- تبریز که در ۱۳۳۴ تمام شد و چند مورد دیگر. بخش خصوصی هم اهتمامی کرد و کارخانه چراغ‌گاز، کارخانه قندسازی کهریزک، بلورسازی و چینی‌سازی و ابریشم‌تابی و چند صنعت دیگر را تأسیس نمود. می‌توان گفت که با کسانی چون امین‌الضرب، ایران‌اولین کارگردانان اقتصادی خود را در بخش خصوصی پیدا کرد. چراغ‌گاز را حاج میرزا حسین خان سپهسالار تأسیس کرد و قند کهریزک را میرزا علی اصغر خان امین‌الدوله.

در زمان مظفرالدین شاه نیز در ۱۸۹۸ عده‌ای مدارس مدرن در ایران بوجود آمد. شرح مبسوط این اقدامات در جهت نوسازی ایران را می‌توان در سه مجلد کتاب تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران اثر دکتر حسین محبوبی اردکانی ملاحظه کرد و ضمناً به مقاومت شدید توده مردم به پشتیبانی علمای متعصب در برابر بسیاری از این نوآوری‌ها حتی برق آگاه شد.

می‌دانیم که گشایش فرهنگ ایران به روی تمدن غرب از زمان صفویه با مبادله سفراء و دعوت مستشاران نظامی و خریداری اسلحه از غرب آغاز شد و در زمان قاجاریه ادامه و توسعه یافت اما نکته اصلی این است که رهبران ایران به درستی نمی‌دانستند که با تمدن غرب و موضوع تجدد چگونه مواجهه کنند اکثری به همان تهیه و کاربرد ابزارها یعنی سلاح‌ها و کالاهای غربی اکتفا کردند و نادر بودند کسانی که در اندیشه درک و استفاده صحیح از ریشه‌های اصلی و عوامل عمده پیشرفت تمدن باختر زمین برآمدند. آنچه از مغرب اقتباس شد، بیشتر ظواهر تمدنی بود در حالی که دیانت بهائی موضعی بسیار متفاوت در نحوه برخورد با تمدن غرب داشت. استفاده از علم و تکنولوژی غرب را حضرت بهاء‌الله در الواح نازله بعد از کتاب مستطاب اقدس توصیه فرموده‌اند اما در اخذ تمدن، آزادی و هر امر دیگری اعتدال را ضرور شمرده‌اند و متذکر شده‌اند که عدم اعتدال غریبان، سبب ایجاد سلاح‌های جهنمی و موجب وحشت و دمار عالم شده. استثمار و استثمار ملت‌ها را به قدرت نظامی محکوم کرده‌اند و در زمینه بسیاری از امور تمدنی چون آزادی و تساوی حقوق زنان و تعلیم و تربیت دختران هم بایان و بهتر بهائیان پیشقدم بوده‌اند.

این جا ذکر مطلبی تاریخی ضرور است و آن اینکه عواملی که صدها هزار مردم ایران را به سوی دیانت بابی کشانید تنها نبوات مذکور در قرآن و احادیث ائمه درباره یوم موعود نبود بلکه بی شک نارضائی از اوضاع زمانه هم به نوبه خود بسیار مؤثر بود و احتمالاً برخی از مردم گر چه درست معنای تجدد و دموکراسی را در نمی‌یافتند اما خواستار و مشتاق یک دگرگونی بنیادی بودند که در دیانت حضرت باب به طور آشکار جلوه‌گری داشت. حضرت باب علم و تمدن را ترویج می‌فرمودند و تعلیم و تربیت پسر و دختر را تأکید می‌کردند و ملامت و ملاحظت و عدم خشونت و احتراز از ظلم و ستم و هر چه را سبب حزن نفوس شود، توصیه می‌نمودند. در چهار شان از کتب آن حضرت در باب یازدهم از واحد دهم آمده که اهل بیان باید در صنایع کوشش نمایند و مانند اروپائیان (انجیلیون بفرموده مبارک) مراحل ترقی را طی کنند و از صنایع خود دیگران را نیز منتفع گردانند. (۶)

در باب هفدهم از واحد دهم همان رساله آمده که در این عالم هر چیزی باید به اسباب خودش ایجاد شود و مانند آن که اروپائیان با فراهم نمودن وسائل و اسباب مظفر و غالب شده‌اند، بایان نیز باید پیروی آنان کنند و در امور خود به وسائل و اسباب ظفر یابند زیرا که حق و باطل هر دو با اسباب در این عالم متحرکند و نباید منتظر امور غیبیه موهومه نشست. که در این جا حضرت باب ظاهراً همان نظریه‌ای را مطرح می‌فرمایند که در عرف مردم امروز از آن به تسخیر تمدن فرنگی تعبیر می‌شود.

با توجه به حال و هوای آن روز ایران تأکیداتی که آن حضرت در مورد نظافت، تجدید اثاث منزل، استعمال عطر و عمل به منتهای لطافت در همه امور و نظائر آن فرموده‌اند (۷) نمی‌توانسته تضاد آشکاری را که امر جدید با رسوم عتیق داشته، مخفی نگاه دارد. آن حضرت در همه کارها، طلب کمال را سفارش می‌فرمودند «در بیان هیچ شیئی را ظاهر مکن الا بر علو صنع و کمال» (۸).

در آثار حضرت باب‌حجتی راجع به نظم و ترتیب در اماکن عمومی و بازارها و خانه‌ها در همه عالم تأکیدی است و در همین زمینه وظائفی نیز برای رؤسا و ملوک تعیین گردیده است.

ساخت جامعه بهائی

جامعه بابی که اکثر شهدای بیست هزار گانه امر مبارک از میان ایشان برخاستند، هر گاه شدت عمل اولیاء دولت و علما در قلع و قمع و حبس و زجر و قتل آنان نبود به تصدیق برخی از پژوهندگان شاید همه جمعیت ایران را می‌توانست در بر گیرد. (۹) لرد کرزن عقیده داشت که از ده میلیون جمعیت ایران حدود نیم تا یک میلیون یعنی ۵ تا ۱۰ درصد به آئین باب گرویده‌اند. (۱۰) آنچه با اطمینان می‌توان گفت این است که جامعه بابی و بعد جامعه بهائی که به تخمین لرد کرزن لااقل ۹۵ درصد جامعه بابی را به خود جذب کرد از همه قشرها و طبقات اجتماع ایران ترکیب شده بود چنان که مطالعه دکتر موژان مؤمن زیر عنوان «بررسی مقدماتی چگونگی شکل‌گیری جامعه بهائی ایران در قرن نوزدهم» (۱۱) نشان می‌دهد و این خود معرفت گسترش فوق‌العاده امر بدیع علی‌رغم شرائط نامساعد محیط بود.

دکتر موژان مؤمن با مطالعه زندگی افرادی که در وقایع شیخ طبرسی، نسیریز، زنجان شرکت کردند منشاء با خاستگاه اجتماعی بابیه را چنین خلاصه می‌کند: ۶۱ تن از طبقات بالا شامل اشراف، زمینداران، مقامات کشوری، روحانیت رده بالا و بازرگانان عمده، ۲۷۲ نفر از طبقات متوسط شامل روحانیت رده پائین، پیشه‌وران و دکانداران و بالاخره ۳۵۸ نفر از طبقات پائین شامل کارگران غیرماهر و دهقانان و نمایندگان قبائل و عشائر. اگر تنها طبقه روحانی برتر و کهنتر را بحساب آریم به عدد ۲۱۴ می‌رسیم که حدود سی درصد کل بایان درگیر سه واقعه مذکور می‌شود و شگفت نیست که در ایقان شریف حضرت بهاء‌الله به اسامی بعضی از روحانیون دانشمند که به آئین حضرت باب گرویده بودند اشاره می‌فرمایند و آن را حجتی بر عظمت ظهور جدید تلقی می‌کنند و همین مطلب تأییدی است بر قول منگل بیات محقق معاصر که در رساله خود *Mysticism and Dissent* می‌گوید: «عده زیادی از مردم باب را امام منتظر دانستند. صوفیه و شیخیه وی را راهبر و مرشد تلقی کردند و انقلابیون به خاطر دورنمای دگرگونی که باب ارائه می‌کرد بدان جذب شدند.» (ص ۱۰۹)

می‌توان فرض کرد که ترکیب جامعه بهائی که با اظهار امر عمومی حضرت بهاء‌الله در ادرنه و انفصال از آئین بابی و یحیی ازل که نماینده آن بود، شکل گرفت چندان از ترکیب جامعه بابی متفاوت نبوده. دکتر موژان مؤمن عده بایان را در اوج سالهای ظهور یعنی در حدود سال ۱۸۴۸ قریب صد هزار نفر برآورد کرده و می‌گوید بعید نیست که در سال ۱۸۵۰ با شهادت حضرت باب و آزار مؤمنان به حضرتش عده آنان به پنجاه هزار نفر تقلیل یافته باشد.

دکتر موژان مؤمن با ملاحظه جلد ششم ظهورالحق تألیف جناب فاضل مازندرانی و آگاهی بر اسامی بهائیان سرشناس در عهد جمال ابهی به این نتیجه می‌رسد که مشاغل عمده افراد جامعه مذکور عبارت بوده‌اند از:

۱- روحانیت شامل علمای طراز اول، علمای جزء و طلاب علوم دینی ۲- دراویش و صوفیه ۳- اشراف شامل اعضای دربار سلطنتی و شاهزادگان بزرگ قاجار و حکام ۴-أموران عالی رتبه دولتی اعم از لشکری و کشوری ۵- مأموران جزء و سربازان ۶- مالکان عمده - زارعین صاحب ملک و کارفرمایان ۷- تجار عمده و صرافان ۸- کسبه و مغازه‌داران و تولیدکنندگان جزء و کارگزاران تجار ۹- استادکاران، صنعتگران و دیگر کارگران متخصص شهری ۱۰- اطباء ۱۱- کارگران غیرمتخصص و عمله و کارآموزان ۱۲- دهقانان و کارگران مناطق روستایی و بالاخره ۱۳- مردمان ایل نشین

گونه‌گون شدن ترکیب جامعه

از امتیازات عهد ابهی وارد شدن عده قابل ملاحظه‌ای از افراد زردشتی و یهودی در ظل امر بهائی است که مورد مطالعه محققانی چون عنایت الله سفیدوش و موسی امانت قرار گرفته. در دو دهه آخر قرن نوزدهم بود که تعداد قابل توجهی از این دو اقلیت دینی به امر بهائی ایمان آوردند در حالی که در زمان حضرت باب فقط یکی دو نفر از این دو گروه در ظل کلمه جدید آمده بودند. البته اقبال زردشتیان و کلیمیان به امر بدیع نمی‌توانست در خصوصیات جامعه بهائی بی‌تأثیر باشد. مخالفت شدید دستوران زردشتی را با تغییر آئین بعضی زردشتیان در کتاب جناب سفیدوش (پیشگامان پارسی نژاد، سال ۱۹۹۹) می‌توان به روشنی دید. کسانی که می‌گویند ایمان افراد این دو اقلیت تنها برای گریز از تزییقات وارده از شیعه بوده حرف درستی نمی‌زنند چون بهائیان نیز در همه جا مورد آزار و تعقیب بودند. اما محبت و مدارای اهل بهاء نسبت به سایر اقلیت‌ها و ارائه دلالتی استوار بر مطابقت نبوات ادیان قدیم با ظهور جدید بی‌شک تأثیر اساسی در این اقبال داشته است.

دکتر موژان مؤمن از عده قلیلی مسیحیان که در ایران به آئین تازه گرویدند و پاره‌ای از اقلیت‌های قومی و فرهنگی چون ایل بویراحمدی و طائفه جلیوند و تعدادی از لرها که در ظل کلمه الهی درآمدند نیز یاد می‌کند.

ارتباط مرکز امر با مؤمنان

باید متذکر بود که هر چند از دوره بغداد افاضات معنوی حضرت بهاء‌الله آغاز شد و مقام ممتاز روحانی حضرتش مورد توجه بابیان واقع گشت اما خصوصاً از دوره ادرنه و سال ۱۸۶۷ است که همگان به مقام حضرتش که همان من ینظهره‌الله موعود حضرت باب و نیز موعود همه پیامبران قبل هستند، پی بردند. پس از واقعه انفصال، تنها عده قلیلی به یحیی وفادار ماندند و بقیه دسته دسته به حضرت بهاء‌الله پیوستند و نفوسی چون نبیل زرنندی که حامل پیام آن حضرت به ایران شد و نیز جناب محمد نبیل قائنی در اقبال بابیان به امر بهائی نقشی بارز داشتند و شگفت آن که با وجود دور بودن مظهر ظهور که دوران رسالت چهل ساله خود (۱۸۵۲-۱۸۹۲) را در خارج ایران زیستند و تنها با عده بالنسبه محدودی از افراد ملاقات فرمودند معذک از طریق آثار قلمی خود توانستند جامعه‌ای متشکل و متحد و سرسپرده و فداکار در داخل ایران به وجود آورند و حتی ندای خویش را در ورای مهد امرالله در برخی ممالک شرق چون هندوستان و مصر و قفقاز منتشر کنند. از دوره ادرنه یعنی قبل از نزول کتاب مستطاب اقدس (۱۸۷۳) بود که احکام شریعت جدید به عنوان

دیانتی مستقل عزّ نزول یافت و هر چند به روایتی آن سفر شریف چند سال دیرتر به دست احبّای ایران رسید اما بمحض وصول، بهائیان به اجرای حدود و احکام مندرج در آن پرداختند و از جمله به عمل به احکام عبادی و تأدیه حقوق الله وحتّی تشکیل یک مجلس شور در طهران (۱۸۷۷) موفّق شدند سالهای ۱۸۶۷-۱۸۹۲ سالهای بنیاد گذاری برخی از مؤسسات مهمه امری است از جمله برقراری جلسات مرتّب دعا و مناجات و دیدار و ملاقات که پیشاهنگ ضیافات نوزده روزه امروزی بود و انتصاب امنای اولّیه حقوق الله یعنی جنابان منشادی و حاجی امین و تعیین چهار ایادی اقدم اسم اعظم چهار یا پنج سال قبل از صعود مبارک (۸-۱۸۸۷)، شروع تاریخ نویسی امر بهائی، تاریخ نبیل زرنندی (۱۸۹۰) و مقاله شخصی سیّاح از حضرت عبدالبهاء (نشر آن در ۱۸۹۱) و صدور دستور نقل عرش مبارک حضرت اعلی (۱۸۶۷) که سالهای طولانی در ایران مخفی بود و مقرر بود که در آینده ایّام طبق لوح مبارک کرمل (۱۸۹۱) مرکز و محور اصلی همه مؤسسات امر در ارض اقدس گردد.

از مشخصات کم سابقه جامعه بهائی نسبت به جوامع دینی قبل، نقش مهم و بارزی است که زنان در آن دارند و از حالت موجودات وابسته تبعی، به انسانهای فعال و مستقّلی در صحنه تاریخ مبدّل می‌شوند که نفوسی چون حضرت طاهره و امّ اشرف و عدّه‌ای دیگر از این زمره بوده‌اند که نام و خدماتشان در کتب تاریخ مسطور است.

اما ارتباط مظهر امر الهی با مؤمنان خود چنان که اشارت رفت از دو طریق بود؛ یکی سفر افراد به محل اقامت آن حضرت (بغداد- استانبول- ادرنه- عکا) که این موهبت نصیب عدّه محدودی شد و دوّم دریافت الواح مبارکه که پیک رحمن جناب شیخ سلمان با خود به اقطار ایران می‌برد. ضمناً چند نفس نفیس دیگر چون حاج ابوالحسن اردکانی، نبیل زرنندی، میرزا احمد یزدی، میرزا منیب کاشانی به دستور مظهر حق به سراسر ایران می‌رفتند و پیام‌های آن حضرت را به یاران ابلاغ می‌کردند.

ناگفته نماند که این ارتباط مسافرتی یا مکاتبه‌ای در زمانی روی می‌داد که طی مسافات از ادرنه و عکا به ایران و بالعکس مستلزم ماه‌ها طی طریق و احياناً همراهی کاروانها بود. دکتر موژان مؤمن می‌نویسد که در طی سالهای ۱۳۰۵-۱۳۰۴ ه. ق. که صورت اسامی زائرین به مدت دو سال موجود است ۱۵۴ نفر در این دوره مشرف شدند که ۱۲۷ تن از ایشان از ایران بودند و البتّه این زائران نیز حامل عرائض مؤمنان دیگر بودند و ضمناً پیام‌های کتبی یا شفاهی حضرت بهاء‌الله را به جامعه بهائیان در ایران می‌رساندند.

سابقاً اشاره به تنظیم سرویس پستی در دوره ناصرالدین شاه کردیم اما چون به نظام پستی اعتمادی نبود و ضمناً ظن کنترل و تصرف مأموران می‌رفت، استفاده یاران از خدمات پستی محدود بود و فقط تعداد کمی از مکاتبات از طریق آقا علی حیدر شیروانی که بهائی و تبعه روسیه بود، ارسال و ایصال می‌شد.

یک خصیصه مهم دیگر دوره مورد بحث آن است که بر اثر شدت اضطهادات عدّه‌ای از بهائیان ناگزیر شدند که به مهاجرت در داخل وحتّی خارج از ایران روی آورند. در مقاله دکتر موژان مؤمن راجع به جامعه بهائی ایران و الگوهای مهاجرت و مسائل ارتباط که در

کتاب «پناهندگان و مهاجران ایرانی از زمان خمینی / تألیف اصغر فتحی» به چاپ رسیده (۱۲) ذکر مهاجرت به بغداد، عکّا، حیفّا و بالاخره به عشق آباد می‌شود. در سال ۱۸۸۹ حدود سیصد بهائی مهاجر ساکن عکّا و حیفّا بودند و شماره مهاجران عشق آباد که از حدود سال ۱۸۹۰ به آن دیار آمده بودند در شروع جنگ بین‌الملل اول (۱۹۱۴) به حدود چهار هزار نفر رسیده بود و چنان که می‌دانیم بهائیان در عشق‌آباد، انواع مؤسّسات بهائی را چون مشرق الاذکار، حظیرة القدس، مدرسه و انواع طرح‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی را به راه انداختند. (۱۳)

نظر به اهمیّت جامعه عشق آباد به عنوان الگوی زندگی اجتماعی بهائیان آنچه را پیتر اسمیت در این باره نوشته است ذیلاً می‌آوریم:

با استقرار حکومت روس در ترکستان و توسعه اقتصادی ناشی از آن عده‌ای از ایرانیان تشویق به مهاجرت به آن صفحات شدند و این امر از سالهای ۱۸۸۰ به بعد روی داد و بهائیان از جمله آن مهاجران بودند و در سال ۱۸۹۰ حدود یکهزار بهائی در پایتخت ولایتی جدید عشق آباد سکونت داشتند. در سال ۱۸۸۹ متعصّبان شیعه، یک بهائی سرشناس را به شهادت رساندند و از آن زمان بهائیان ترکستان رشد و نمو بسیار نمودند و عشق آباد نقطه مناسبی برای کسانی بود که از تزییقات در ایران می‌گریختند.

بهائیان با کسب ثروت توانستند محل تشکیل کنفرانس‌های خود، کودکستانها و مدارس ابتدائی خود، درمانگاه، کتابخانه‌ها و قرائت‌خانه‌های خود را به وجود آورند و مجله خورشید خاور را منتشر کنند. در سال ۱۹۰۲ ساختمان مشرق الاذکار عشق‌آباد آغاز شد. ضمناً در این سال‌ها عده‌ای از مهاجران بهائی هم به آذربایجان روسی و عده‌ای نیز به باکو می‌رفتند. (۱۴) دکتر وحید رافتی این اطلاعات اضافی را ارائه می‌کند:

اولین کسانی که از بهائیان در عشق آباد مستقر شدند در سال ۱۸۸۲ جنابان محمّد رضا ارباب، محمّد کاظم اصفهانی، حاجی عبدالرسول یزدی و محمّد علی یزدی بودند. طی دو سال بعد عده دیگری به آنها پیوستند یعنی استاد علی اکبر بنای یزدی، استاد محمّد رضا خرمشاهی و خانواده آنان. در سنه اول مهاجران از مقاطعه کاران و تجّار و عده کمتری هم از پیشه‌وران و کارگران ساده و کسبه بودند. ورود جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی در سال ۱۸۸۹ موجب شد که جامعه را تقویت فکری و معنوی کند.

شهید مورد اشاره حاج محمّد رضا اصفهانی بود (۱۸۸۹) که وقتی دولت خواست قاتلان را محکوم و مجازات کند، بهائیان برای بخشایش اینان مداخله و میانجی‌گری کردند و همین بزرگواری موجب افزایش اعتبار جامعه بهائی شد و امر رسمیت یافت و دولت از آن حمایت کرد و در نتیجه این واقعه اولین محفل روحانی محلی در سال ۱۸۹۵ مستقر شد. تأسیس مدرسه پسران بهائی و کمیته‌های اداره امور احبّا در سال ۱۹۰۱ م. واقع گشت. امر مبارک از عشق آباد به تاشکند، مرو و سمرقند انتشار یافت.

فضای جامعه بهائی در این قرن

فضای جامعه بهائی در قرن نوزدهم با وجود کثرت بهائینی که از طبقات فرودست اجتماع به امر جدید گرویده بودند، فضای دانش و دانائی بود و بسیاری از علمای عظام

چون ابوالفضل گلپایگانی و نبیل اکبر قائنی و میرزا حسن ادیب و زین‌المقربین و نعیم سدهی و میرزا علی محمد ورقا و امثالهم در همین عصر ایمان آورده‌اند (۱۵) و در حدی که در ایران اقامت داشتند یا افاضاتشان به ایران می‌رسید سطح والایی از تفکر و تحقیق دینی را در حول و حوش خود به وجود آورده بودند. این علما هر چند میراث‌دار معارف وسیع اسلامی بودند اما در ظلّ امر بهائی بود که چراغ هدایتی برای راه بردن به اسرار حکمت الهی به دست آوردند و در علم و فرزاندگی با چنان قوتی درخشیدند که جهان را به پرتو خود روشن کرده و می‌کنند. در این هنگام هنوز زمان تربیت مبلغ و محقق در چارچوب خود جامعه بهائی نرسیده است یعنی کاری که نفوسی چون نعیم سدهی و صدرالصدور همدانی در زمان حضرت عبدالبهاء آغاز کردند. هنوز در این قرن مورد بحث بهائیان به تأسیس مدارس جدید دست نزنده‌اند چه در آخر قرن و زمان حضرت عبدالبهاءست که (در حدود ۱۹۰۰) مدرسه تربیت بنین در طهران تأسیس می‌شود و سرآغاز ایجاد چند ده مدرسه بهائی به اسلوب جدید در سراسر کشور ایران می‌گردد.

در دوره فترت میان شهادت حضرت اعلی و هدایت و اصلاح جامعه بابتی توسط جمال ابهی بسیاری از بایبان مانند یهود در دوره غیبت حضرت موسی دچار وسوسه نفس می‌شوند و احياناً به کسر حدود اخلاقی می‌پردازند اما عهد ابهی از این بابت ممتاز است و جامعه‌ای بسیار مقید به اصول اخلاقی به وجود می‌آورد به نحوی که حسن شهرت آن از بغداد تا به عکا به گوش بیگانه و آشنا می‌رسد. لوح ابن ذئب خطاب به شیخ نجفی بیان گویائی از تعالیم اخلاقی جمال مبارک است که موجب چنان تحوّل عظیم روحی در اصحاب گردید. (رک از جمله ص ۱۷ و ص ۳-۵۲ لوح شیخ)

می‌دانیم که فضای قرن نوزدهم برای اهل بهاء فضای تضییقات است. کمتر کسی از سران جامعه بهائی است که ایامی چند را در زیر غل و زنجیر و در زندان نگذرانده باشد و یا از تبعید و غارت مال و منال و انواع صدمه و آزار تا درجه شهادت سهمی نبرده باشد. چنان که حضرت ولی عزیز امرالله در لوح منیع قرن احبّای غرب فرموده‌اند، پس از تبعید حضرت بهاءالله به خارج مملکت چون ناصرالدین شاه دیگر به وجود مبارک دسترسی نداشت، تمام همّت خویش را متوجّه آن کرد که بقایای فتنه مظلومه را قلع و قمع نماید و آئین الهی را در مهد مقدّس امرالله به کلی از بیخ و بن براندازد. دو تن از سه فرزند شاه که اداره ایالات و ولایات مملکت را عهده دار بودند یعنی مسعود میرزا ظلّ السلطان و کامران میرزا نائب السلطنه که بینشان پیوسته رقابت شدید حکمفرما بود و هر یک سعی در اثبات شخصیت و لیاقت برای جلب توجّه پدر تاجدار داشت به استعانت و حمایت علما و ملاهای مقرر حکومت خویش در قتل و غارت و اذیت و اسارت حزب مظلوم یعنی بهائیان بر یکدیگر سبقت می‌جستند. ظلّ السلطان در اصفهان و یزد و کامران میرزا در گیلان و مازندران و طهران، از طرف دیگر علما و پیشوایان مذهبی از جمله حاجی ملاعلی کنی، سیّد صادق طباطبائی در طهران، و شیخ محمد باقر و میر محمد حسین در اصفهان، جمعاً با تمام قدرت و نفوذی که در اختیار داشتند به مخالفت اهل بهاء قیام می‌کردند. از طرف دیگر تشرف احبّا به محضر انور جمال ابهی که از ایام ادرنه آغاز شد و در عکا رو به توسعه و ازدیاد نهاد و

نیز نشر و اشاعه الواح مبارکه و نقل اخبار و بشارات مهیج امری به وسیله زائرین، موجب اشتعال آتش کینه و عداوت در قلوب اهل طغیان از جمله علما و سایر طبقات مردم گردید. فهرست شهدای نام‌آور آن ایام مفصل است. (۱۶) به شهادت حضرت ولی امرالله همه این آزارها و اضطهادات مانع آن نشد که مؤمنان با کمال سکون و وقار و نهایت صبر و اصطبار به تبلیغ امرالله پردازند و سبب تزیید عدد مقبلین و تقویت بنیه جامعه و تشیید مبانی روحانی و تحکیم مؤسسات امری گردند.

کنت دوگوبینو در حدود سالهای بعد از ۱۸۶۵ نوشته بود که در بین هشتاد هزار سکنه تقریبی طهران حدود پنج هزار تن از آنان از حزب بابی هستند و بایان در همه طبقات جامعه دیده می‌شوند از جمله در میان افراد منور الفکر و رجال مطلع و بصیر. دیانت بابی نه فقط بر افکار مردم در ایران تأثیری شگفت نهاد بلکه نطق آن از حدود و ثغور مملکت تجاوز کرد و به اقطار عراق و هندوستان و قسمتی از کشور پهناور عثمانی رسید.

حضرت بهاءالله نفوسی چون جمال افندی را مأمور تبلیغ امر مبارک در هندوستان کردند (۱۸۷۵). تزییقات چنان که آمد خود سبب انتشار امرالله در عشق آباد و بخشی کوچک از روسیه شد در ۱۸۹۰ ادوارد بروان به حضور حضرت بهاءالله مشرف می‌شود و از اوّل مردم غرب است که نام امر جدید و آثار زندانی عکا را بلند آوازه می‌کند و هم اوست که در فوریه ۱۸۹۱ اوّل نطق عمومی خود درباره امر جدید را در لندن ادا می‌کند. در همان سال صعود حضرت بهاءالله آنتوان حداد و بعد ابراهیم خیرالله به امریکا می‌رسند و به زودی نفوسی چون تورنتون چیس در ظلّ امر مبارک در می‌آیند به طوری که ظاهراً شمار بهائیان در آخر قرن در آن دیار به حدود ۲ هزار نفر می‌رسد. در ۱۸۹۵ میس ماریون براون در لندن بهائی می‌شود و او ظاهراً اوّل اروپائی است که در زیر لوای امرالله در می‌آید. در پایان همین قرن است که می‌بولز در پاریس اوّل مرکز بهائی اروپایی را ایجاد می‌کند و بدین ترتیب متدرجاً چهره جهانی آئین حضرت بهاءالله در خور فهم و درک عام و خاص می‌گردد.

پس به اجمال بگوئیم و تکرار کنیم قرن نوزدهم قرن جانبازی‌های بایان و بهائیان است از همین روست که در آثار حضرت ولی امرالله به عصر حماسی ملقب شده است. ایران هنوز به منزله قلب پیکر امر الهی است و از آن جاست که با فداکاری شهدا خون حیات‌بخش به هیکل امر در سراسر عالم می‌رسد. قرن مذکور عصر رسولی است یعنی رسالت دو مظهر الهی که بنیادگذار همه قوانین، حدود و احکام، تعالیم و مبادی و مؤسسات آئین جدید الهی هستند. قرن مذکور ضمناً آغاز گسترش جهانی امرالله است که از قالب شیخی و شیعی بیرون می‌آید و متدرجاً مغرب زمین مسیحی را نیز تسخیر می‌کند. ضمناً همین قرن، قرن تصفیه و تعلیم اخلاقی و روحانی است که شواهد آن در حیات بهائیان در ایران و قلمرو عثمانی به وضوح مشاهده می‌شود. پوشیده نماند که فضای جامعه بهائی در این دوره همیشه فضای اتحاد و وحدت عقیده و عمل نبود چنان که محققان نوشته‌اند (۱۷) پس از صعود حضرت بهاءالله اختلاف شدید میان طرفداران غصن اعظم، حضرت عبدالبهاء و پیروان میرزا محمد علی روی داد. اعوان و انصار میرزا محمد علی خود را موخ‌دون یا اهل توحید نامیدند و مدتی در سوریه غلبه داشتند. حضرت عبدالبهاء بیشتر متکی به احبای

ایران و وفاداری آنان به عهد و پیمان بودند و این اختلاف فیما بین به جامعه امریکا هم سرایت کرد و در سال ۱۸۹۹ جامعه بهائی امریکا به دو گروه تقسیم شده بود آنان که به حضرت عبدالبهاء، وفادار بودند و بهائیت‌ها یعنی تابعان ابراهیم خیرالله در ارتباط با میرزا محمد علی بود. ولی جمع پیروان ابراهیم خیرالله به سرعت رو به تحلیل و کاهش رفت و با سفر حضرت عبدالبهاء در فاصله ۱۹۱۱ و ۱۹۱۳ به امریکا و اروپا عملاً ناچیز شد و فقط بعضی خانواده‌ها در فلسطین به عنوان پیروان میرزا محمد علی با رهبری بهائیان در حیفا به مخالفت برخاستند و بعدها در جامعه اسلامی حل شدند.

در سالهای کوتاهی که زمان صعود حضرت بهاءالله را از پایان قرن نوزدهم جدا می‌کند وقایع مهمی در جامعه بهائی که تحت زعامت حضرت عبدالبهاء اداره می‌شود، روی می‌دهد. در ۱۸۹۹ محفل مرکزی ایران در طهران تشکیل می‌شود. مجلس شور یا محفل روحانی محلی بهائیان به دنبال شهر طهران (۱۸۹۷) در سایر نقاط مملکت به وجود می‌آید از حدود سال ۱۸۹۹ کلاس درس اخلاق برای کودکان در طهران و بعد در نقاط دیگر تأسیس می‌شود. تأسیس مدرسه تربیت بنین در طهران به سال ۱۸۹۷ بر می‌گردد و بعد از آن مدارس متعدد دیگری در شهرستانها به همت اهل بهاء احداث می‌شود.

پیشرفت جامعه بهائی حسد و غیظ دشمنان را بر می‌انگیزد لذا باز کمر بر قتل و عدم بهائیان بر می‌بندند. شهادت نفوس ممتازه‌ای چون آقا محمد رضا محمد ابادی در یزد (۱۳۱۰ ه. ق.) جنابان ورقا در طهران (۱۳۱۳)، شهدای خمسه در تربت حیدریه (۱۳۱۴) و حاج محمد تبریزی در مشهد (۱۳۱۵ ه. ق.) در همان آغاز عهد میثاق واقع می‌شود.

آن چه را که در طی این سخنان به عرض رسید می‌توان در ده نکته زیر خلاصه کرد که شاخص و معرف فضای جامعه بهائی در نیمه دوم قرن نوزدهم است:

- ۱- از همه طبقات اجتماعی به صف مؤمنان حضرت بهاءالله می‌پیوندند خاصه علما.
- ۲- با وجود بعد مسافت میان مرکز امر و پیروان آن حضرت، جمال ابهی جامعه‌ای مؤمن و پای بند اصول اخلاقی به وجود می‌آورند.
- ۳- این جامعه هر چند ناگزیر به حکمت است چون تزییقات دائماً به دنبال افراد جامعه است اما این امر مانع تبلیغ وسیع امر الهی نمی‌شود.
- ۴- در همین دوره است یعنی طی حدود پنجاه سال که پایه‌های اولیه مؤسسات مهم امر بهائی و اساس بعضی از فعالیت‌ها و مجهودات عمده این جامعه نهاده می‌شود.
- ۵- ایقان و استقامت احباء در مقابل امتحانات و تزییقات شدید به راستی حیرت‌انگیز و اعجاب‌آفرین است و عنوان عصر حماسی به راستی زیننده این دوره است.
- ۶- جمعی از بهائیان ناچار به تغییر محل در ایران (از مناطق تحت تزییقات شدید به مناطق آزادتر) یاحتی مهاجرت به خارج ایران می‌شوند و از جمله به روسیه می‌روند که سبب تأسیس یک جامعه بهائی نیرومند در عشق آباد می‌شود.
- ۷- با وارد شدن زردشتیان و کلیمیان و قلیلی از مسیحیان بافت جامعه متنوع‌تر می‌شود و مسلماً این اقلیت‌ها بعضی از خصوصیات فرهنگی جامعه پیشین خود را با خویش به جامعه بهائی می‌آورند.

۸- با همه دشواری ارتباط میان مرکز امر در ادرنه یا عکا با پیروان امر جدید به دو وسیله فیض جمال ابهی به پیروان آن طلعت یکتا می‌رسد یکی از طریق مسافرت زائران به آن دیار و دیگر با اعزام مبلغان و ارسال الواح مبارکه منجمله به واسطه شیخ سلمان و نفوس نفیسه دیگری که از حضرتش مأموریت مخصوص دارند.

۹- سال ۱۸۶۷ سال شروع گسترش امر مبارک در قفقاز و مصر و سوریه است. متدرجاً شماره ممالکی که در داخل نطق امر الهی هستند، افزایش می‌یابد. مبلغان نام‌آوری چون جمال افندی به هندوستان اعزام می‌شوند و نفوسی چون ابراهیم خیرالله در پایان قرن پیام حق را به امریکا می‌برند و این خبر از طریق امریکا به اروپا می‌رسد.

۱۰- مخالفت شدید علنی و پشت پرده یحیائیان با امر مبارک که از دوره ادرنه به بعد قوت و وسعت می‌یابد و بعداً معاندت میرزا محمد علی و اعوان و انصارش رشد و نمو امر الهی را مانع نمی‌گردد و چنانکه می‌دانیم نفوس برگزیده‌ای چون جناب نبیل اکبر قائی مأمور می‌شوند که علاوه بر تبلیغ به نفوس جدید در سفرهای خود به نقاط مختلف ایران با ناقضان مواجهه کنند و آنان را به راه راست بخوانند.

در خاتمه کلام باید معذرت طلبم که حق مطلب را ادا نتوانستم کرد ولی امید وپیدم آن است که محققان جوان خصوصاً در مهد امرالله دنباله این گونه پژوهش را بگیرند و با چنین تحقیقاتی نقش بارزی را که جامعه‌های بابی و بهائی در تجدد فرهنگی و تحوّل فکری جامعه سنتی ایران ایفا کرده‌اند بهتر از پیش مکشوف و معلوم دارند. (۱۸)

مآخذ و یادداشتها:

- ۱- ترجمه آن در دو جلد از غلامعلی وحید مازندرانی، چاپ اول، ۱۳۴۹ ش. چاپ سوم، ۱۳۶۷.
- ۲- توسط خانم سیمین فصیحی- نشر سال ۱۳۷۵، فصل سوم: اوضاع اجتماعی ایران در عصر قاجار.
- ۳- Pivot of the universe, Nasir al- Din Shah Qajar and the Iranian Monarchy, 1997.
- ۴- رک. جان فوران- مقاومت شکننده یا تاریخ تحولات اجتماعی ایران (ترجمه)
- ۵- در ۱۲۳۳ ه. ق. یعنی ۲۷ سال قبل از اعلام امر حضرت باب
- ۶- رک. آئین باب. نگارش ع.ف. (فروه‌وشی؟)، ص ۶۸.
- ۷- رک. از جمله کتاب بیان، باب سوم واحد ششم.
- ۸- بیان فارسی، باب اول از واحد هفتم.
- ۹- رک. مقالات دائرةالمعارف قرن نوزدهم لاروس درباره باب و امر باب
- ۱۰- جان فوران، مقاومت شکننده.... ص ۲۴۵.
- ۱۱- پژوهشنامه، جلد ۷، ترجمه از خانم حوریوش رحمانی، طبع کانادا
- ۱۲- Iranian Refugees and Exiles since Khomeini به زبان انگلیسی، سال نشر ۱۹۹۱، انتشارات مزدا،
- ۱۳- رک. مقاله دکتر وحید رفتی درباره جامعه عشق آباد در دائرةالمعارف ایرانیکا ج ۳.
- ۱۴- رک. دائرةالمعارف بهائی ملخص به زبان انگلیسی.
- ۱۵- ایمان نبیل قائی در حدود ۳-۱۸۵۲ و از آن ابوالفضل گلپایگانی در سال ۱۸۷۶، تصدیق میرزا حسن طالقانی ادیب در حدود سال ۱۳۰۶ ه. ق. تصدیق جناب نعیم در ۱۲۹۸ ه. ق. روی داد و اوّلین لوح مبارک به اعزاز او از قلم جمال مبارک در سال ۱۳۰۴ ه. ق. نازل گشت (مصایح هدایت، ج ۳، ص ۱۶۱). جناب علی محمد ورقا شهید در ۱۳۱۳ ه. ق. از بدو ولادت در ظل امر احدیت درآمد.

۱۶- از جمله آقا بزرگ خراسانی بدیع، جناب ابابصیر، جناب سید اشرف، محمد حسن خان کاشی، میرزا آقای رکاب ساز، میرزا رفیع خیاط، مشهدی نبی، شیخ ابوالقاسم مازگانی، میرزا باقر شیرازی، گل محمد نام در اردکان، حاجی عبدالمجید نیشابوری، ملاکاظم نام در اصفهان، نورین نیرین جنابان میرزا محمد حسن و میرزا محمد حسین سلطان الشهداء و محبوب الشهداء در اصفهان، ملا علی جان از مازندران، ملاعلی در نامق، هفت شهید در یک روز در یزد از جمله علی اصغر، ملا علی سبزواری، محمد باقر هستند که همه به فجیع‌ترین وجه به شهادت رسیدند در حالی که عوام الناس به برگزاری جشن و اظهار طرب مشغول بودند.

۱۷- از جمله مک اوئین در دائرةالمعارف انگلیسی ایرانیکا، جلد ۳.

۱۸- کاری که یک محقق ناشناخته خانم دلارام مشهوری در دو جلد کتاب خود رگ تاک (نشر خاوران پاریس) آغاز کرده است.

تکامل تمدن و فرهنگ یا تجدّد و غرب‌گرایی

بهر روز ثابت

تجدّد گرائی *Modernization, Modernité* مفهومی وسیع و کلی دارد. به جریان‌ی اشاره می‌کند که دارای جنبه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی باشد.

لغت *Modern* ریشه لاتین دارد (*Modo*) که هم به معنای وضعیت حال و شرایط کنونی (*Present Condition*) و هم به معنای معیار و محک اندازه‌گیری و سنجش به کار می‌رود. لذا در ارتباط با تحولات اجتماعی و فرهنگی تجدّد گرائی به تمامیت آراء و افکار و عقایدی اشاره می‌کند که زمان حال و نیاز روز را در بر دارد و نیز میزان و محکی را شامل می‌شود که با آن سایر آراء و عقاید را می‌توان سنجید. در مطالعات جامعه‌شناسی، این لغت در اوایل قرن نوزده اروپا در آثار ماکس وبر و سپس سایر متفکران غربی به کار رفت و اشاره به تحولاتی می‌کرد که اروپا را از گذشته فئودالیش جدا می‌ساخت. تجدّد گرائی غالباً با غرب‌گرایی (*Westernization*) و یا اروپائیشدن (*Europeanization*) و یاسنت‌ستیزی (*Detraditionalization*) و یا خردگرائی (*Rationalization*) و یا خودباختگی (*Depersonalization*) معادل و مترادف گشته است. این طرز فکر چندان از واقعیت بدور نیست چرا که تجدّد گرائی به مفهوم محدودش جنبشی اروپائی و غربی است که بر مبنای عقلی استوار بوده، سنتهای کهن را به مقابله گرفته و در این جدال سهمگین و سرنوشت ساز مابین سنت و مدرنیته خلائی را ایجاد کرده که به از خودباختگی تعبیر گشته است. هر چند که تجدّدگرائی بیشتر به مفاهیم و تحولات اجتماعی و فرهنگی اشاره می‌کند ولی ریشه‌های آن را بایستی در تحولات فکری و اندیشه‌های نظری دانست که جامعه غرب را از درون دچار تحول ساخت. این تحول فکری و فلسفی در حقیقت در قرن شانزده آغاز شد و به مرور دچار تحول و هیمنه گشت. مقدمات این تحولات با مطالعات و تجربیاتی آغاز شد که تعبیرات متافیزیکی قرون گذشته را به کنار می‌زد و جهان و واقعیت هستی را بدون هیچگونه پیش داوری مورد مطالعه حسّی قرار می‌داد. نظریات کپرنیک، مشاهدات گالیله و تحقیقات حسّی و تجربی، جریان تفکر علمی را از قفس تنگ حدس و گمان و الهیات قرون وسطی بدر آورد و برداشت‌های سنتی و مذهبی را به زیر سؤال کشید و سر منشاء جنبشی شد که به عینی‌گرائی و مشاهدات تجربی و تحلیل‌های منطقی معتقد بود. این تحول در تمام شاخه‌های علوم نفوذ کرد و آراء و نظریات علمی را وسعت بخشید و مبانی علمی گرائی را در فرهنگ غرب تحکیم کرد و وسعت بخشید. نظریات علمی به تحولات عظیمه فنی منجر شد و قوه

تکنولوژی غرب را قادر ساخت تا ابزار تولید را پیشرفته‌تر سازد و رفاه مادی را در جوامع خود تأمین کند و نفوذش را در دنیای خارج توسعه بخشد. تجددگرایی تنها در حیطه تفکر علمی و تحولات تکنولوژیک منحصر نماند. زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی را نیز دچار انقلاب ساخت و به مرور به صورت یک سیستم ارزشها با شتابی عظیم به جنبشی جهانی تبدیل شد. با این روند آهنگ کند سنت و آرامش قرن‌ها به تحرک و جنبش و بی‌ثباتی جدید مبدل گشت. شغل و کار، زندگانی روزمره، ساختارهای خانواده و اجتماع یک به یک در تندباد تجددگرایی گرفتار آمدند. تحولات جمعیتی پدیدار گشت و چهره جوامع و جغرافیای ژئوپولیتیکی را عوض کرد. میلیون‌ها نفر به شهرها سرازیر شدند و زندگی شهری پایه گرفت. سیستم‌های پیچیده ارتباطاتی با سرعت کاملتر گشت. سازمان‌های وسیع در سطوح ملی و بین‌المللی بر اساس یک بوروکراسی کارا بوجود آمد و مؤسسات کوچکتر را در تحت اداره خود فرا گرفت. سرمایه‌داری رشد کرد و چرخهای آن از برکات تکنولوژی و میل روزافزون به مصرف و رفاه مادی با شتاب بیشتر به گردش درآمد. به مرور از دامنه نفوذ کلیسا و اصحاب دین و علمای مذهب کاسته شد تا جایی که جدائی مذهب از حکومت و سیاست جزو ارکان محکم حیات اجتماعی و سیاسی گشت. قانون و سیستم قضائی از سنت و شریعت جدا شد و دموکراسی سیاسی، آزادی فرد و حکومت قانون پایه‌های اصلاح‌طلبی و روشنگری و نوگرایی اجتماعی تلقی گردید.

در ایران همچون بسیاری از جوامع سنتی و غیرغربی رابطه با غرب به صورت دو احساس قوی و مخالف عشق و نفرت جلوه کرده است. در مقاله‌ای که در مجله وزین پیام بهائی به چاپ رسید (۱) این جانب رابطه متقابل ایران و غرب را به سه مرحله ۱- فریفتگی، ۲- مقاومت، ۳- خودشناسی و پیوستن به فرهنگ جهانی تقسیم کرده‌ام. مرحله فریفتگی، اصلاح و روشنگری ایران را در جدائی یک شبه از سنت اسلامی آن می‌دانست و خواستار پیاده کردن روش و آداب غربی در کلیه ابعاد جامعه ایرانی بود. روشنفکران این مرحله همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده، کاظم زاده ایرانشهر، احمد کسروی، صادق هدایت و مهدی اخوان ثالث و شمار دیگری احساسات نوستالژیک نسبت به ایران قبل از اسلام و فرهنگ آریائی و زرتشتی آن داشتند و ریشه بدبختی‌های آن مملکت را در حمله اعراب به ایران و نابود کردن تمدن پرشکوه ساسانیان می‌دانستند. اعراب را وحشی می‌دانستند و خواستار پاک کردن زبان فارسی از لغات عربی بودند. مرحله فریفتگی همچنان که از نام آن بر می‌آید بیشتر بر احساسات استوار بود تا بر ارزیابی علمی و منطقی، مثل نوجوانی که تازه احساساتش به جوش آمده و به راحتی در دام عشق می‌افتد. مرحله فریفتگی بر خودشناسی استوار نبود. چه ارتباط متقابل فرهنگی اول نیازمند خودشناسی است. خودشناسی مقدمه اعتماد به نفس و استقلال فردی است. چون چنین شرایطی فراهم شود روابط فرهنگی و تمدنی از حالت غلبه و زورگویی و یا فریفتگی و خودباختگی خارج می‌شود و بر همکاری و وابستگی متقابل و احترام دوجانبه برقرار می‌گردد. اما در مرحله فریفتگی تصور می‌شد که فرهنگ غربی را بدون تحولات درونی و تربیتی که لازمه خودشناسی است می‌توان از خارج بر شرایط ایران تحمیل کرد.

در اینجا دو نکته را باید یادآوری کرد. اول، انتقاد از تفکر سیاسی و اجتماعی روشنفکرانی که موضعی موافق یا مخالف در برابر غرب داشتند، دلیل بر انکار سایر خدماتشان به فرهنگ ایرانی نیست. مثلاً صادق هدایت که الحق او را بایستی بزرگترین داستان نویس معاصر ایران دانست و آثار برجسته‌اش نام ایران را در حوزه ادبیات جهانی در قرن بیستم اعتبار بخشید، از بزرگانی است که بایستی قدرش را دانست و احترامش را بجا آورد ولو آنکه دیدگاهش در مقابل گذشته و آینده ایران سؤال‌انگیز بود. صادق هدایت از چهره غرَب زده ایران پروا داشت. در ماورای پرده‌های تاریخ، گذشته‌ای پرشکوه را می‌دید که حال نیست و نابود شده و بدست اوباش و پست فطرتان افتاده. از طرف دیگر او نمی‌توانست حضور فعال غرب را در صحنه آراء و اندیشه‌های فلسفی و حتی داستان نویسی مدرن نادیده بگیرد. مقصود این است که در قرن بیستم موضع روشنفکران در مقابل غرب بسیار پیچیده و از عوامل گوناگون اجتماعی و سیاسی و فرهنگی برخوردار بود و لذا سنجش یک تمایل و یا دیدگاه خاص به آسانی ممکن نیست. نکته دوم آنکه سه مرحله‌ای را که ما مشخص کرده‌ایم توالی زمانی دارد و از رشد ارگانیک پیروی می‌کند. یعنی فریفتگی به مقاومت و مقاومت سرانجام به خودشناسی و پیوستن به فرهنگ جهانی منجر می‌شود اما جلوه‌هایی از هر سه مرحله همواره در صحنه تاریخ ایران معاصر حضور هم‌زمان داشته است.

همانطور که اشاره شد مرحله دیگری را که در ارتباط ایران با فرهنگ غرب می‌توان شناسائی کرد مرحله مقاومت می‌باشد. این مرحله‌ای است که در آن شیدائی و شیفتگی و فریفتگی اولیه به احساسات منفی علیه غرب و لزوم ایستادگی و مقاومت در مقابل نفوذ مخرب آن تبدیل شد. در این مرحله غرب سرمنشاء تمام خرابیهای عالم معرّقی گردید و استعمارگری و بهره‌جوئی و سوداگری غرب علت عقب‌افتادگی ایران و سایر جوامع محروم به حساب آمد. در اینکه نفوذ غرب با سیاست‌های توسعه‌طلبانه همراه بود، جای شکی نیست. این سیاستها کشورها را به زیر اقتدار خود گرفت منابع زیرزمینی آنها را غارت کرد و رشد اجتماعی و اقتصادی ملل جهان سوم را به تعویق انداخت. اما مسأله این است که تا چه حد و تا چه زمانی بایستی علل درونی عقب‌ماندگی را منکر شد و همه تقصیرها را به گردن غرب انداخت؟ مثلاً هند و پاکستان زمانی که کشور واحدی بودند به زیر نفوذ استعمار انگلیس درآمدند و از سلطه آن نیز صدمات شدیده دیدند. پس از استقلال هند درصدد تحکیم دموکراسی سیاسی و تغییرات اقتصادی برآمد اما پاکستان هنوز درگیر نزاع‌های داخلی است و اقتصادش در مرحله انفجار. منظور آن نیست که هند همه مشکلات را زیر پا گذاشته باشد. هنوز زاغه‌نشینان کلکته و اثرات سیستم کاست و خرافات فرهنگی به طرز شدیدی ساختارهای اجتماعی و اقتصادی آن مملکت را در تحت فشار دارد. اما آن مملکت در عین حال به عنوان بزرگترین دموکراسی عالم شناخته شده است. در دهه ۶۰ و ۷۰ چون سیستم مطلوب برای عمران اقتصادی و اجتماعی در پیروی از روش‌های سوسیالیستی تصور می‌شد، هند در آن طریق گام گذاشت و چون شرایط بین‌المللی تغییر کرد در سیستم سیاسی هند آنقدر انعطاف وجود داشت که مسیرش را به سمت اقتصاد آزاد هدایت کند. منظور این است

که بپرسیم، جامعه هند از نظر داخلی، از نظر سنت و فرهنگ و ارزش‌ها از چه خصوصیتی برخوردار بود که بدان توانائی بیشتری برای حل معضلات بعد از استعمار می‌داد؟ به نظر می‌رسد که در این مرحله از تاریخ پاسخ این سؤال برای کشورهایی که از سلطه غرب به طرز مستقیم و یا غیرمستقیم صدمه دیده‌اند از اهمیت خاص برخوردار باشد. در این مسیر شناسائی بهتر جنبه‌های فکری و مبانی نظری و عملی تمدن غرب می‌تواند راهگشا باشد. چرا که غرب تنها در لابالایگری اخلاقی و تسلط جوئی خلاصه نمی‌شود. غرب در عین حال محرک تجدّدگرائی قرون جدید است. در پشت آن اصحاب خرد و فلاسفه وسیع‌النظر چون سقراط و افلاطون و ارسطو و سنت اگوستین و اکویناس و دکارت و هگل و کانت نشسته‌اند. تمدنی است که از پشتوانه تفکّر عقلی و فلسفی و معنویت موسی و عیسی برخوردار است. تمدنی است که مکانیک نیوتن، نسبیّت انیشتین، تئوری کوانتوم و تئوری تکامل را به بشر عرضه کرده و انقلاب صنعتی و تکنولوژی سالهای اخیر و تحولات عظیمه و شهرسازی و جاده‌سازی مدرن و کشف دریاها و صعود به آسمانها را موجد گشته و احترام به حقوق بشر و دموکراسی و حکومت مردم بر مردم را ترویج نموده و مؤسسات و سازمانهای جهان شمول نظیر جامعه ملل و سازمان ملل متحد را تأسیس کرده است. به نظر می‌رسد که این شناسائی از مبانی نظری غرب لازم است چرا که در میان برخی غرب ستیزان تصور آنست که غرب برهوت معنویت و سرزمین مادیت و جلوه‌گاه از خودبیگانگی انسانها است و شرق معبد عواطف و احساسات رقیقه انسانی و اخلاقی. این تصور چندان با واقعیت نمی‌خواند. آیا به اسارت کشیدن زنان در افغانستان نشانه معنویت است؟ آیا سرکوب بهائیان در ایران نشانه روشنگری است؟ اگر غرب از انسانیت تهی است پس دفاع پارلمان اروپا و کنگره آمریکا از حقوق بهائیان را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ ممکن است گفته شود که غرب با همه ادعایش در مورد حقوق بشر، فاشیسم و نازیسم را نیز در خود پرورش داد. این حکم معتبر است اما دلیلی برای اثبات معنویت شرق نیست. این مشکل زمانی حل می‌شود که غرب را در مقابل شرق قرار ندهیم و هیچ کدام را جامع معنویات ندانیم و بحران معنویت را پدیده‌ای جهانی محسوب داریم که همه ملل و نحل و نژادها را فرا گرفته و هیچ گوشه‌ای را از سم مهلکش مصون نداشته است. بحران معنویت پدیده‌ای است نه شرقی و نه غربی. پدیده‌ای است که نتیجه طبیعی افراط‌گرائی هر دو قطب می‌باشد. سنت و مدرنیته هر دو به بن‌بست رسیده‌اند. سنت از جمودت و قشری‌گرائی در عذاب است و مدرنیته از سرطان مادیت. تضاد سنت و مدرنیته تنها به مرزهای جغرافیائی بین اروپا و آمریکای شمالی و استرالیا و نیوزیلند و بقیه دنیا محدود نمانده است. این تضاد در نفس جوامع غربی نیز در جریان است. مثلاً در سالهای اخیر جنبش بنیادگرائی مذهبی در آمریکا رشد کرده که چاره مسائل غامض حیات را در رد آزاداندیشی و بازگشت به ارزشهای سنتی مسیحی و ملی‌گرائی آمریکائی می‌داند. بنیادگرایان مذهبی در آمریکا از بحران اخلاقی و بی‌بند و باری اجتماعی استفاده کرده در لفافه اصلاح اخلاقی جامعه، روش و دیدگاه ایدئولوژیک خاصی را ترویج و تشویق می‌کنند که هدف آن دخالت فعالانه در امور سیاسی و حزبی و بدست گرفتن قدرت سیاسی می‌باشد. همچون بسیاری از جوامع سنتی به نوعی

“پارانویا”ی سیاسی دچارند و معتقدند که نیروهای اهریمنی دست اندر کارند تا آمریکا را به زیر یک حکومت جهانی بکشانند. از اینرو به گمان ایشان سازمان ملل متحد را نباید نمونه تکامل یافته‌ترین موسسه جهانی دانست که بشر موفق به تشکیل آن گشته بلکه آن را بایستی مرحله اول جریان دانست که به مرور به نابودی حاکمیت ملی آمریکا منجر خواهد شد و یا وحدت اقتصادی و سیاسی اروپا نه تنها حرکت مثبتی به جهت رفع اختلافات و دشمنی‌های چندین هزار ساله این قاره نیست بلکه مقدمه تشکل مجدد امپراطوری رم است که در رأس آن یک دیکتاتور دنیا را به اسارت خود خواهد کشید. بنیادگرایان در دنیای تصورات خود آمریکا را جزیره‌ای می‌دانند که از هر سو با یک دنیای ملحد و تهدیدگر محاصره شده است. این دنیا بر سر آن است که آمریکا را از درون و بیرون از هم بپاشد. از درون با ترویج لجام‌گسیختگی و لغو ارزشهای اخلاقی و از بیرون با توطئه حکومت جهانی و تضعیف قدرت سیاسی و اقتصادی و نظامی آمریکا. ایشان حفظ و صیانت آمریکا را تا بازگشت قریب الوقوع مسیح، بخشی از وظیفه اخلاقی و روحانی خود می‌دانند و این ممکن نیست جز از طریق کنترل قدرت سیاسی و اداره حکومت و تنفیذ خط مشی منزوی ساختن و قرنطینه کردن آمریکا از جریان رشد و تکامل یک نظم نوین بین‌المللی. پس می‌بینیم که تضاد سنت و مدرنیته و یا شاید بتوان گفت تضاد دیالکتیک سنت و مدرنیته در همه جا در جریان است چه در صحنه‌هایی که با مرزهای ملی مشخص شده و چه در داخل مرزهای ملی. منتهی به نظر می‌رسد که در تقابل سنت و مدرنیته، مدرنیته دست بالا را دارد یعنی به خاطر انعطاف فکری که در آن موجود است، شاید قادر باشد که اجازه دهد نیروهای مولده‌ای خلق شوند که پاسخگوی بحران معنوی آن باشد. در تقابل دو سیستم که هر دو در عذابند، آنکه آزادی جستجو و کنکاش را اجازه می‌دهد امکان بهتری برای رستخیز فکری و احتمال بیشتری برای خروج از بن‌بست نشان می‌دهد. خطر دیگری که از غرب ستیزی ناپخته ناشی می‌شود آن است که تصور شود پرهیز از مادیت و حفظ معنویت ایجاب می‌کند که صنعت و اقتصاد و شئون مادی تمدن را ناچیز بلکه مضر شماریم و به زندگی ساده فارغ از دردسر تکنولوژی و روابط پیچیده اقتصادی روی آوریم. این طرز فکر نیز هر چند در قالبی انسانی عرضه می‌شود در نهایت بر فقر و عدم رشد ملل خارج از دنیای غرب می‌افزاید و عمران اقتصادی و اجتماعی آنها را به تعویق می‌اندازد. لازم به تکرار نیست که بحران معنویت ناشی از اقتصاد و صنعت نیست بلکه بحران ارزشهاست که جهان را به ورطه یأس و نومیدی کشانده است. اقتصاد و صنعت ابزار تحول اجتماعی هستند که بایستی به نحو احسن بر اساس ارزشهای پیشرو و متحول به کار گرفته شوند تا اسباب بهزیستی عالم انسانی را فراهم سازند. جلوه‌های مقاومت بر علیه غرب به سه شکل در ایران ظاهر شد: ۱- مقاومت ناسیونالیستی، ۲- مقاومت مذهبی ۳- مقاومت مارکسیستی. مقاومت ناسیونالیستی بر منافع و ارزشهای ملی تأکید می‌کرد ولی از زیاده‌روی‌های مرحله فریفتگی بدور بود. ناسیونالیسم ایرانی را در آمیزه‌ای از ارزشهای کهن و ارزشهای مذهبی اسلامی می‌دانست ولی می‌خواست با حفظ احترام مذهب به مرور آن را از حوزه سیاست خارج سازد. فعالین تحصیلکرده و روشنفکران وابسته به جبهه ملی را شاید بتوان در این گروه گنجانید. مقاومت ناسیونالیستی

به مبادی دموکراسی و آزادی غربی معتقد بود اما با سیاستهای توسعه‌طلبانه آن مخالفت داشت. معتقد بود که بایستی اقتصاد ایران را بر منافع ملی قرار داد و از نفوذ بهره‌جویانه غربی‌ها رهائی بخشید. در تحولات بعدی که در ایران روی داد مقاومت ناسیونالیستی نتوانست با جبهه‌گیری‌های شدید سیاسی دو گروه دیگر غرب ستیز یعنی مذهب‌پس و مارکسیست‌ها همگامی کند.

مقاومت دیگر مقاومت اسلامی بود. واکنش اولیه این مقاومت در مقابل پدیده‌های مدرنیته تا حدودی نامشخص و سردرگم بود. در انقلاب مشروطیت برخی از علمای مذهبی چون علامه نائینی با استفاده از مباحث فقهی به دفاع از حکومت مشروطه و مسأله قانون‌گذاری پرداختند و برخی چون شیخ فضل‌الله نوری آن تحولات را مخالف شرع و سنت دانستند. در سالهای بعد چون دامنه نفوذ تجددگرایی رو به وسعت گذاشت سنگر مقاومت مذهبی هم مستحکم‌تر شد. در مراحل اولیه که هنوز امواج پرهیبت مدرنیته بر ایران نوزیده بود و ماهیت اصلی آن چهره نگشوده بود امکان نوعی آشتی میان مفاهیم جدید و تبیینات فقهی سنتی امکان‌پذیر می‌داشت اما چون جریان روشنگری عیان‌تر گشت این امکان رو به ضعف گذاشت. فلسفه سیاسی سنتی قدرت سازش با مبانی مدرنیته را نداشت. فلسفه سیاسی سنتی میان قدرت دینی و قدرت سیاسی فرق می‌گذاشت و رکن سیاسی را اسباب اجرای احکام اسلام می‌دانست. با آزادی بیان و قلم سازگار نبود چرا که آن آزادی بالمآل به انتقاد از مذهب نیز می‌انجامید. به اصل برابری در مقابل قانون حساسیت داشت چرا که اسلام بین مسلم و اهل کتاب و ملحد تفاوت گذاشته است و بالاخره به قانونگذاری سکیولار (عرفی) اعتقادی نداشت چرا که قوانین خاتم‌انبیاء را جامع و کامل می‌دانست که قابلیت اداره تمام جنبه‌های حیات فردی و اجتماعی را دارا است. مشاهده می‌شود که اندیشه تجددگرایی به مفهوم وسیع‌تر تفاوتی ماهوی با سنت بود و هر دو در عمیق‌ترین مبانی نظری با یکدیگر اختلاف داشتند. این اختلاف، مقاومت مذهبی را وادار به واکنش در مقابل تجددگرایی ساخت. مقاومت مذهبی در این دوران از تحولات بین‌المللی و ظهور و بروز جنبش‌های آزادی‌بخش ملی علیه سیاست‌های استعماری و نیز اندیشه‌های چپ متأثر گشت. این تأثیر بهترین حربه را در اختیارش گذاشت تا قالبی مردمی و انقلابی پیدا کند. و موجب جذب روشنفکران و دانشجویان گردد. جلال‌آل احمد و علی شریعتی و بسیاری دیگر در این دوره بیشتر از آنکه به تفاوت‌های ماهوی سنت و مدرنیته ناظر باشند به قوه طوفان برانگیز مذهب به عنوان یک ابزار تحول سیاسی و انقلاب بر ضد حکومت توجه داشتند. واکنش مذهب و سنت در مقابل تجددگرایی هم تدافعی بود هم تهاجمی. چنانکه علما سعی می‌کردند که ثابت کنند که احکام اسلام مثلاً در مورد تعدد زوجات و یا حجاب زنان درست و برحق است و جای سؤال ندارد ولی در همان جا خود را ناچار می‌دیدند که برای حقانیت بیشتر به برخی یافته‌های به اصطلاح علمی غربی استناد کنند. که مثلاً فلان تحقیق نشان داده است که تعدد زوجات حافظ اخلاقیات جامعه است و یا تحقیق دیگری ثابت کرده است که موی زنان این چنین و آن چنان موجب تحریکات جنسی می‌گردد پس باید آن را در حجاب مخفی کرد تا نظم اجتماع محفوظ ماند. نوع دیگر آن بود که با آمار و

اسناد نشان دهند که آزادی چه بر سر غرب آورده است. چطور جرائم را افزایش داده و یا زنان را وسیله ارضای شهوت مردان ساخته. یعنی با نشان دادن جنبه‌های منفی غرب چنان واکنش شدیدی ایجاد کنند که هر گونه نظریه‌پردازی را بتوانند توجیه نمایند. به طور خلاصه مدرنیته مذهب و سنت را به انحاء مختلف وادار به واکنش ساخت. این واکنش به دو صورت شکل گرفت. بنیادگرایان که تجدّد نوع غربی را مردود می‌دانستند و ارزش‌های غربی را با بی‌پروایی به لعن و طعن می‌گرفتند و معتقد بودند که اسلام قابلیت حل کلیه مسائل تمدن جدید را دارا است. این جریان به نوعی جدال نهائی با ابعاد بین‌المللی میان اسلام ناب و جریان خدانشناسی که در غرب سنگر گرفته، اعتقاد داشت. طرز تفکر دیگر بر آن بود که از طریق ایجاد رنسانس مذهبی در جامعه ایران اسلام را با تجدّدطلبی آشتی دهد. عاقبت این کار روشن بود. همانطور که رنسانس غربی مسیحیت را از قالب‌های سنتی خارج ساخته و از درون دچار تحول و تجدید نظر ساخته بود، رنسانس اسلامی نیز قاعدتاً چنان سرنوشتی را در پی داشت. این البته به مذاق بنیادگرایان خوش نمی‌آمد و تحولات بعدی اجتماعی و سیاسی در جامعه ایران بیشتر و بیشتر معطوف به تحکیم نظریات افراطی بنیادگرایانه گشت.

نوع سوم مقاومت علیه غرب حالت مارکسیستی داشت. انتقاد مارکسیسم از غرب بر اساس مذهب و سنت و یا تقسیمات جغرافیائی و یا تفاوت‌های ملی و فرهنگی نبود. عقاید و فرق مارکسیستی همیزم بر آتش غرب ستیزی می‌افزودند چرا که ممالک آمریکا و اروپای غربی و سایر اقمارشان را در دفاع از سیستم سرمایه داری می‌دانستند. عقاید مارکسیستی و سوسیالیستی سالها به عنوان مدل تکامل اجتماعی و تنها طریق مقابله با سیاست‌های توسعه‌طلبانه سرمایه‌داری و یار و یاور نهضت‌های ملی بر علیه سیاست‌های استعمارگرانه شناخته شد. نفوذ تمایلات مارکسیستی در ایران سابقه‌ای طولانی دارد. دامنه رشد و توسعه آراء و احزاب چپ در ایران از بسیاری از ممالک خاورمیانه پیشی می‌گیرد. شاید بتوان گفت که در ایران معاصر اندیشه سیاسی مارکسیسم قویتر از هر اندیشه سیاسی دیگر جریان روشنفکری و نیز ادبیات و شعر و هنر و سینمای معاصر ایران را متأثر ساخته است. بعضی از صاحب نظران از جمله دکتر صادق زیباکلام، مارکسیسم را عامل اصلی غرب ستیزی معرفی می‌کنند.^(۲) اما این مطلب احتیاج به بررسی عمیق‌تری دارد. درست است که مارکسیسم تأثیری عمیق بر انقلابیون مسلمان و ناسیونالیست داشت اما آن را نمی‌توان عامل اصلی غرب ستیزی دانست چرا که مارکسیسم، خود، یکی از فرآورده‌های تمدن غرب بود و مخالفتی با جدائی دین از سیاست، آزادی زن و نسخ رسوم خرافاتی نداشت. مارکسیسم نه مانند افراطیون ناسیونالیست علاقه‌مند به بازگشت به گذشته بود و نه مانند مذهب‌یون مخالفت نظری با تجدّدگرایی داشت. بلکه برعکس خود را پیش‌قراول تجدّدگرایی می‌دانست و اصلاحات عمیق اجتماعی را هدف اصلی انقلاب مارکسیستی محسوب می‌داشت. مارکسیسم چون به سلاح فکری سازمان یافته‌ای استوار بود بیشتر از آنکه غرب ستیز باشد سنت و مذهب را به مبارزه طلبید. تجدّدگرایی همان طوری که اشاره شد با الوان و جلوه‌های گوناگون ظاهر شد و لذا از زاویه یکی از جلوه‌های بارز تجدّدگرایی بازتاب مارکسیستی پیدا کرد. لذا غرب ستیزی مارکسیسم به معنای مخالفت با تجدّد نبود بلکه

تعبیری متفاوت از تجدّد عرضه می‌کرد. این مطلب را مخصوصاً تأکید می‌کنیم چرا که اگر مارکسیسم را منشاء تمایلات ضدغربی بدانیم باز هم دلیل خارجی دیگری بوجود آورده‌ایم تا بحران تجدّدگرایی در ایران را توجیه کنیم. مطلب این است که حتی اگر مارکسیسم هم نبود باز تضاد سنت و مدرنیته صورت می‌گرفت. سنت در ایران، به خاطر دلایل درونی و نه خارجی، قادر نگشت تا با شرایط تحوّل اجتماعی و فرهنگی منطبق گردد. و از همین رو بود که جنبه‌های مادی غرب مثل تکنولوژی چندان با مخالفت روبرو نشد. اما جنبه‌های غیرمادی آن مثل دموکراسی سیاسی، جدائی دین از سیاست و تفکّر نقّاد هرگز در جامعه ایران جا نیفتاد و لایه‌های عمیق‌تر فرهنگ را متأثر نساخت چرا که چنان تغییراتی نیازمند تحوّل از درون و تجدیدنظر کلی در ارزشهای فرهنگی می‌باشد.

حال پس از این بحث اجازه دهید به طور کوتاه به موقعیت فعلی غرب و بحران‌های مدرنیته و آینده آن پردازیم.

در غرب آزادی، دموکراسی سیاسی، رفاه مادی و پیشرفت علمی و فنی که ثمرات نوآوری محسوب می‌شوند به حدّ اعلای خود رسیده ولی در کنار این نوآوری‌ها ارزشهای مخرب نیز رشد و نمو کرده تا به حدّی که اکنون حتی ثمرات آن نوآوری‌ها را نیز تحت الشعاع قرار داده، از درخشش بازداشته و به صورت عامل تجزیه فرهنگی به تمام مؤسسات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی رسوخ و نفوذ کرده است. برخی از این بحران‌ها عبارتند از:

(۱) بحران معنویت و یا روحانیت و اخلاق

دنای غرب امید به دنیائی بهتر و مرفّه‌تر و آزادتر را به وجود آورده است. دنیائی که در آن تبعیضات مذهبی و سیاسی از میان رفته و آزادی عقیده و وجدان تثبیت گردیده و آزادی فرد به جهت شکوفائی استعدادات و توانائی‌هایش به حدّ اعلاء حمایت شده است. اما این تمدّن در عین حال چه از نظر بینش فلسفی و چه از نظر میل مفرط به رفاه مادی و لذّت پرستی در حال گذر از دوره‌ای بحرانی و انتقالی می‌باشد. در آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله این مطلب به نحو بارز روشن گشته که غرب در پیشرفت مادی و صنعتی و آمال اجتماعی و رعایت حقوق بشر و احترام به آزادی عقیده به مراحل شامخ و بلندی دست یافته است ولی این ثمرات اگر منضم به قوای روحانی نگردد، دیر یا زود نتایج مفیده‌اش را از دست خواهد داد. و ارزشهای مادی به صورت وبالی دامنگیر این تمدّن خواهد شد. علائم و آثار مادپرگرائی یعنی تمدنی اخلاقی، خصومات نژادی، قانون‌شکنی، افزایش جنایت و فساد سیاسی، تضعیف اساس خانواده و روابط زناشویی و افزایش طلاق و عطش مفرط برای لذّت‌طلبی و تنوع‌طلبی و بی‌مسئولیتی در جمیع شئون حیات مادی و فرهنگی رسوخ کرده است. غرب در حقیقت دچار بحرانی است که ناشی از لوازم ضروریه تغییر و تبدیل و کون و فساد می‌باشد. این بحران در عین حال با جریانیهایی که بایستی موجب تطهیر و بیداری و حیات جدید غرب شود در ارتباط است. تأثیرات این بحران در همه ارکان جامعه بشری ظاهر گشته و ارتعاشات آن به صورت موجی به دورترین نقاط زمین منتقل گشته است.

(۲) بحران دیگر بحران فردگرایی است

فردگرایی یک جهان بینی فلسفی- تاریخی است که ریشه‌های آن را بایستی در تمدن اروپائی و مکتب لیبرالیسم و اقتصاد کلاسیک و آثار متفکرانی از قبیل جان لاک، استوارت میل، آدام اسمیت، ولتر، منتسکیو، روسو و اصحاب دائرةالمعارف جستجو کرد. هدف آن عبارت است از تأکید بر آزادی‌ها و حقوق فردی (از قبیل آزادی عقیده و مذهب و حق مالکیت) و رهائی فرد از یوغ دیکتاتوری جمعی. دیدگاه فلسفی فردگرایی تأثیری مستقیم بر تحولات اجتماعی غرب از قبیل انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ و انقلاب کرامول در انگلیس داشته است.

هر چند که شالوده فردگرایی در اروپا ریخته شد ولی در سرزمین آمریکا محیط مناسبتری برای رشد و تکامل خود یافت و حتی می‌توان گفت که پس از طی مراحل ارتباطاتش را با ریشه اروپائی‌اش قطع کرد و به صورت سیستم مستقلی به رشد خود ادامه داد.

آشتی نیازها و تمایلات فرد با قوانین حاکم بر محیط اجتماعی از مسائلی است که بشر در طول تاریخ تمدن همواره با آن مواجه بوده است. ادیان الهی و آراء و اندیشه‌های فلسفی در تبیینات و نظریات خود بر آن بوده‌اند که ارتباطی متعادل و هماهنگ مابین آزادی فرد و مصالح جمع برقرار سازند. هدف قانون و عرف در تمام فرهنگهای بشری نیز عبارت از ایجاد چنین تعادل و هماهنگی بوده است. ریشه تضاد فرد و جامعه را بایستی در طبیعت انسان یافت. چه که نفس مادی انسان به صورت طبیعی خودخواه و ستیزه‌جو است. چنین تمایلی اگر با ضوابط اخلاقی و قانونی و مصالح عالیه جمعی کنترل و محافظت نشود قادر است که صدمات مهلک بر منافع کلی جمع وارد سازد. متفکرین و مروجین فلسفه فرد گرایی بر آن بودند که اگر فرد را که هسته اصلی هر واحد اجتماعی می‌باشد در انتخاب عقیده و مذهب و تلاشش به جهت رفاه بیشتر مادی آزاد گذارند، دموکراسی سیاسی و رفاه جمعی و پیشرفت و ترقی اقتصادی به صورت طبیعی رخ می‌گشاید. این طرز تفکر تا زمانی که ارزش‌های معنوی و اخلاقی تأثیر و نفوذ خود را در محیط اجتماعی حفظ کرده بودند تا حدودی با واقعیت وفق می‌داد ولی بحران اخلاقی و تزلزل نظام ارزشها که بخصوص در قرن بیستم دنیای غرب را فرا گرفت مبانی اصلی فلسفه فردگرایی را مورد سؤال قرار داد. چه که فردگرایی بدون ارزش‌های اخلاقی و معنوی در عوض یک سیستم فکری و فلسفی به جهت تکامل اجتماعی به صورت یک داروینیسیم اجتماعی درمی‌آید که در آن محیط اجتماعی از قوانین جنگل برخوردار شده و خودخواهی‌های فردی مصالح عالیه اجتماعی را به کلی از معنا تهی می‌سازد. از همین رو بود که فلسفه و جریانات فکری غرب مکتب جامعه‌گرای سوسیالیستی را نیز در دامن خود پرورش داد که در حقیقت عکس العملی بود در مقابل تندروی‌ها و زیاده‌روی‌های سیستم فردگرایی. فلسفه فردگرایی هر چند به صورت ستون فقرات تکامل اجتماعی و پیشرفت اقتصادی در غرب ظاهر شد ولی علائمی در دست است که این سیستم فکری به مرور از جلوه‌های مثبت و سازنده خود تهی شده و به مثابه درختی که از درون خورده شده باشد تنها پوستی بر ظاهر آن باقی مانده است. می‌توان گفت که فردگرایی سیستم فکری یک مرحله ضروری تاریخی در تکامل تمدن غرب بود که اکنون در مرحله هم‌بستگی جامعه بشری لزومیت تاریخی خود را از کف داده است. عصری که در

آن تحقق وحدت ارگانیک جوامع انسانی ضرورت تاریخی یافته، رشد و تکامل یک جامعه متحد جهانی نمی‌تواند بر مبنای کوتاه‌بینی‌ها، سودجویی‌ها و خودخواهی‌های فردی استوار گردد. نظام در حال تکامل بین‌المللی ضمن حفظ استقلال فردی اجزاء مرکب متشکله آن در صدد است که معنویستی اجتماعی را جایگزین رقابتها، تعصبات و عداوتهای خطرناک کند.

(۳) رشد فرهنگ کاسب کارانه و جامعه مصرفی

خلاقیت و تحرک و جذابیت حیات اقتصادی غرب تا حدود زیادی مدیون سیستم سرمایه‌داری پیش‌رفته‌ای است که مالکیت فردی و اقتصاد آزاد را لازمه دموکراسی و ترقی اجتماعی محسوب می‌دارد. اما نظام سرمایه‌داری نیز از فساد ذاتی تمدن مادی مصون نمانده است. این نظام نیز با همه جاذبه و تفاخرش به مرور قوه جاذبه خود را از دست داده و آثار تحلیل و تجزی را می‌توان در همه ارکان آن مشاهده کرد. تجربه سرمایه‌داری و سوسیالیسم دو جنبه ضروری و متقابل حیات مادی انسان را به نمایش گذاشت. یعنی اولی آزادی سودجویی و بهره‌وری از تلاش فردی را تأکید کرد و دومی مسئولیت جامعه را در تعدیل ثروت و تحقق عدالت اجتماعی به رسمیت شناخت. و تجربیات تاریخی نشان داده است که انکار هر یک از این دو جنبه جامعه را به افراط و تفریط می‌کشاند. مثلاً رفاه و ثروت بیکران و تولید توده‌وار سیستم سرمایه‌داری با همه خلاقیت و جذابیت پنهان و آشکارش همچون گلی که در جهنم روئیده باشد از میان فقر و فاقه، بیکاری و بهره‌کشی واز خودبیگانگی و حرمان سرکشیده است. لذا اگر سرمایه‌داری در پی آن است که تابع مصالح عموم گردد، نیازمند ارزشهای اخلاقی نوینی است که سوداگری را خادم عدالت اجتماعی سازد. در حقیقت می‌توان گفت که تجزی و فساد سوسیالیسم و سرمایه‌داری از منبع واحدی سرچشمه می‌گیرد که عبارت است از قوای مخرب تمدن مادی رو به زوالی که به انحطاط و انحراف اخلاق مبتلا گشته و به سکرتهای موت افتاده است. سقوط سیستم‌های اقتصاد بسته، یک خلاء اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در دنیا ایجاد کرده که در آن فرهنگ کاسب کارانه و مصرفی به عنوان یگانه مفر و تنها معیار ارزش‌ها به حاکمیت نشسته است. به خاطر فقدان قوای مجریه و قوانین مهارکننده بین‌المللی کمپانی‌های چند ملیتی خود را از ضابطه و مسئولیت بی‌نیاز می‌یابند. امیال خودخواهانه و سودجویانه فردی دست به اصطلاح نامرئی و قوانین طبیعی حاکم بر بازار را از محور اصلی خود خارج ساخته و تمرکز ثروت و قدرتی را به وجود آورده که به عدم توازن جوامع انسانی انجامیده است.

سیستم سرمایه‌داری در دنیایی که با سرعت به سمت جهانی شدن پیش می‌رود چاره‌ای جز استحاله در قوای محرکه تمدن ندارد. قوای محرکه‌ای که عوامل متضاد سیستم‌های اقتصادی را که اجزاء مرکب یک اقتصاد جهانی در حال تکامل می‌باشند در هم ذوب می‌نماید و با نیازمندی‌ها و ارزشهای یک نظم نوین جهانی مطابق می‌سازد.

تحلیل نهایی

سوء تفاهم در مورد تجددگرایی از آنجا آغاز می‌شود که این جنبش را به صورت نهضتی صرفاً غربی و اروپائی تصور کرد که در نقطه زمانی خاص آغاز گشت و در یک نقطه جغرافیائی خاص تحکیم یافت و در همان جا نیز ثابت و بی‌حرکت باقی ماند. فوائد این

تمدن تنها نصیب غربیان می‌گردد و اگر دیگران نیز از آن بهره‌ای می‌برند از بقایا و ته‌مانده‌های آن تمدن است که جز خرابی و فساد چیز دیگری به بار نخواهد آورد. در حقیقت تجدّدگرایی را بایستی به عنوان جنبشی دانست که حیات دارد. ارگانیک است. متحول است و بخشی از جریان کلی رشد و تکامل تمدن بشری محسوب می‌شود. از فرهنگ و تمدن و فلسفه و الهیات شرقی و اسلامی و ایرانی و عبری و مسیحی و یونانی بهره گرفته تا بدینجا رسیده است و چون هر پدیده زنده دیگری مقتضیات تجزیه و دگرگونی بر آن شامل است. این جنبش گذشته و حال و آینده دارد. گذشته آن ریشه در همه فرهنگها و تمدن‌ها دارد و از تمام آنها آبیاری شده است و آینده آن به وحدت نوع بشر و جهانی شدن متمایل است. بسیاری از متفکرین برآنند که تحولات روشنگری که عصر جدیدی را آفرید و موجب کیفیت تازه‌ای در روابط ضروریّه حاکم بر جوامع انسانی گشت و تمام انقلاباتی که از قرن نوزدهم به بعد آغاز گشت بر اصل جهانی شدن روابط انسانها استوار بود. جهانی شدن روابط انسانها ایجاب می‌کرد که ارزشهای جدیدی متولد شود و قوانین و ضوابط اخلاقی و وجدان بشری معیاری کلی و عمومی و جهانی پیدا کند. جهانی شدن ایجاب می‌کرد که تساوی حقوق زن و مرد تحقق یابد. بی‌عدالتی‌های اقتصادی خاتمه پذیرد و حقوق بشر و آزادی انسان مورد احترام قرار گیرد.

آنچه که تحت عنوان تجدّدگرایی در غرب ظاهر شد، بخش کوتاهی و یا فصلی از دفتر تاریخ و تکامل نوع بشر است. این کتاب را باید به تمامه مطالعه کرد و تمام ابعاد و بازیگران آن را یکجا مورد نظر قرار داد تا مفاهیم کلیه آن قابل درک و استنباط شود.

چون تجدّدگرایی را بخشی از جریان تمدن کلی بشری بدانیم لذا نه آن را جامع جمیع محاسن خواهیم دانست و نه باعث و بانی همه معایب. آن را جریانی می‌دانیم که در حال تحرک و دگرگونی است. در مرحله‌ای از تاریخ و در فراز و نشیب روابط ضروریّه تمدن‌ها ظاهر شده. بایستی مراحل رشد و تکاملش را در برهه خاصی از زمان به اتمام رساند و سپس در خود اسباب تحولش را بیابد.

سنت گرائی به مفهوم قشری گرائی و بازگشت به تاریک خانه قرون وسطی قابلیت جدال با مدرنیته را ندارد. مقابله با آن به مفهوم جنگ و ستیز با تاریخ است. تجدّدگرایی نیز درگیر بحران ارزشها است اما چون در جدل دیالکتیک از پویائی و تحرک برخوردار است لذا توانائی آن را دارد که از میان بپاشد و دوباره برخیزد. روشنگری را اگر امتدادی از جریان لایزال تکامل تمدن بدانیم لذا قدرت آن را نیز دارد که به مرحله بعدی یعنی جهانی شدن صعود کند.

یادداشتها:

۱- بهروز ثابت، پیام بهائی شماره ۲۴۹ و ۲۵۰ اوت و سپتامبر ۲۰۰۰. ص ۴۶-۱۷.

۲- صادق زیباکلام، سنت و مدرنیته، طهران، انتشارات روزنه ۱۳۷۷.

تصوّف و امر بهاء

فریدالدین رادمهر

مقدمه در تعریف تصوف و عرفان

کلام الهی از آن حیث که ریشه در آسمان وحی دارد و تنزیل از عالم ربّانی یافته، مقدّس از درک و بحث و افهامِ افهام است تا چه رسد به مقایسه با مادون خود. ولی کلمة اللّٰه را روحی است و قالبی، که روح خویش را از عالم برین دارد و به حکم مقارنت باید از سنخ او شد تا بدو دست یافت و او را به اندیشه آورد. ولی قالب او ریشه در معارف عالم انسانی دارد، لذا میراث مکتوب او، دخیل در انتخاب این قالب است. به حکم مطلب اخیر است که در لسان اهل بهاء بحث از مقایسه بخشی از معارف بشری با کلام الهی جاری می‌شود. گاهی امر بهاء را با فلسفه قیاس می‌کنند و گاهی نیز در کلام شارع اعظم، مصطلحات کلامی می‌جویند. زمانی سوابق عقاید حکماء را در آثار قلم اعلیٰ مقصود می‌دارند و برخی اوقات نیز از مطابقت علم و دین بحث می‌کنند. پس اگر بحث از تصوف و امر بهاء هست، نه از آن روی است که منزلت شارع را تا حدّ یک عارف و شان قلم اعلیٰ را تا اندازه مرقومات کتابی از اهل تصوف و نه مرتبت مفهوم کلام الهی را به قدر گفتار یک صوفی هراندازه هم که صاحب نام باشد، کاهش دهند بلکه مرادشان آن است که بدانند که حقّ علیمشان چسان بر خود این رنج را متحمّل ساخته که به زبان مادون خویش بیان مطلب نماید، بعلاوه در این طریق، البته باید معارف و معاریف اهل تصوف، خود به دست داوری داوِر حقیقی به میزان و مکیال آید.

۱ - تصوف از لحاظ لغت خود مورد بحث بسیار قرار گرفت (۱) و از میان آنهمه دو قول را باید تاکید نمود، یکی آن است که تصوف از صوف ناشی شده و آن، لباسی است پشمینه، که از جهت زبری و برای ریاضت برتن کنند (۲) و این قولی است که ارباب تصوف بدان سخت پای می‌فشارند. قول دیگر از آن ابو ریحان بیرونی است که تصوف را برگرفته از کلمه یونانی سوف (*Sophia*) داند و بدین سبب آنان را حکیم نامد، و از اقوام فیلسوفان شمارد. (۳) به هر تقدیر مراد آنان نوعی ادراک معرفت است که از طریق مکاشفه و شهود و با

انجام اعمال و فرایض خاصی، که بدان نام طریقت نهند و مستلزم سلوک منازل عدیده می‌باشد، حاصل می‌گردد. (۴) برخی بدان قایل‌اند که سالک اگر بر معرفت تاکید کند، عارف نام گیرد و معرفتش را عرفان (Mystic) نام نهند و اگر بر طریقت رود اسم صوفی بر آن نهند و آیینش را تصوّف (یا Soufism) گویند. (۵) ولی حق آن است که این موارد اعتباری است و ترادف این دو کلمه عرفان و تصوّف دیری است که مقبول و رایج است.

۲ - اگر تصوّف، نوعی طریق معرفتی باشد، می‌تواند در ردیف سایر مکاتب شناختی قرار گیرد، و جالب آن است که ملاً هادی سبزواری در شرح منظومه معلوم ساخت که در اسلام چهار روش درک حقیقت وجود دارد که یا با تفکّر و دلایل عقلی به شناخت حقیقت می‌رسند (مشایبان)؛ یا با دلایل عقلی و صفای باطن که مایه کشف و شهود است به حقیقت نایل می‌شوند (اشراقیان)؛ یا تفکّر و دلایل عقلی منطبق با شرع را برای حمایت از شریعت برمی‌گزینند (متکلمان) و آنان که حقیقت را به تصفیّه نفس و صفای دل در می‌یابند «صوفیان» هستند (۶) مطلب او از آن به بعد مورد استناد بسیاری واقع گشت. با این همه این گونه تقسیم بندی‌ها نیز اعتباری است، و گاهی در برخی از اندیشمندان اسلامی این طرق فکری، محلّ تلاقی بوده است چنانکه در مورد ملاصدرا تمامی این شعب با هم در هم آمیخت و نام آن را حکمت متعالیه گذاشتند.

۳ - برای تصوّف می‌توان پنج دوره از هم ممتاز نمود که هر یک از آنها مختصات خاصّ خود را دارد و در هر بخش می‌توان به نوعی ارتباط با امر بهاء پرداخت. با ذکر این نکته که اگر تصوّف را بدان شکل که فقط درویشی و گدایی و ترّهات بشمارند یا بنا بر قول مرکز میثاق برشمرده از عوام اهل تصوّف دانند، با امر بهاء هیچ ارتباطی ندارد، ولی اگر مرادشان از آن، تصوّف یا ادراکی است که بزرگان اهل تصوّف، و به اصطلاح مرکز میثاق، صناید اهل تصوّف بدان قایلند، می‌توان از روی صدق به مشابّهات و مفترقاتی چند با امر بهاء رسید.

قسمت اول - تصوّف در دوره تکوین و مقایسه با امر حضرت رب

العالمین

دوره نخست را دوره تکوین می‌توان نام نهاد که حدوداً از قرن نخست تا اواخر قرن چهارم هجری امتداد دارد. صفت ممتاز این دوره همان زهد و اخلاق و مرحله پیدایش مصطلحات عرفانی است. در این مرحله صوفیان از سایر شعب اسلامی جدا می‌گردند و نام صوفی به عده‌ای خاصّ اطلاق می‌شود. اهل تصوّف خود سابقه نهضت خویش را به ائمه اطهار بالاخصّ امام نخست یعنی حضرت علی به درازا می‌کشند و بر آن نام سلسله نسب یا طریقت گذارند (۷). اول صوفی را ابوهاشم صوفی دانند. (۸) مسئله بزرگ اینان خود روش زهد و سلوک و ریاضت است. در این باب بسیاری از کلمات اهل تصوّف از مآخذ متنوع گرفته شد و کاملاً به صورت اصطلاحات خاصّ ارباب تصوّف در آمد، نظیر وجد و سُکر و صحو و کرامات و طامات و طلب و توبه و رضا و عشق و محبّت و ودّ و شغف و نظایر آنها. در همین دوره پیران طریقت به طور بارزی حیات خویش را عیان نمودند و به این

سبب تصوف به تشعب تبدیل گشت. ذوالنون مصری، رابعه عدویه، فضیل عیاض و معروف کرخی و بشر حافی و حارث محاسبی و سری سقطی و جنید بغدادی و ابوسعید اسی الخیر و بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی و امثالهم در تکوین تصوف اسلامی بسی تاثیر داشتند.

۱- وجوه صوفیان

A - یکی از وجوه مشابهت تصوف با امر بهاء عنایتی است که در آثار وحی و الهام این دور به پیران مزبور مبذول گشته، برای نمونه می‌توان به نام اویس قرنی یاد کرد که جمال ابهی در نامه‌های عرفانی خود و نیز در برخی از الواح مرکز میثاق بدو اشاره فرموده‌اند. در لوحی است:

"و چه نویسم که بوی جان از پشم شتر منسوب به اویس است باید شنید چنانچه صاحب مثنوی می‌گوید:

بوی جان می‌آید از پشم شتر این شتر از خیل سلطان ویس در" (۹)

این اویس یکی از نفوسی است که در زمان حضرت ختمی مرتبت در یمن بوده و بدون آنکه مبلغی داشته باشد، به حضرت محمد ایمان آورد. صوفیانی را که بدون داشتن پیر و مراد، به مراحل سلوک برسند، اویسی می‌خوانند. اویس مشهورتر از آن است که بتوان در این جا از او یاد نمود.

B - دیگر از صوفیان این دوره که نامش مذکور در الواح است باید از فضیل عیاض نام برد. جمال ابهی در لوحی فرمودند:

"حکایت کنند که فضیل خراسانی کان من اشقی العباد و یقطع الطریق، ائه عشق جاریه و اتاها لیلۃ فصعد الجدار اذا سمع احداً یقرء هذه الاية الم بیان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و اثر فی قلبه فقال بلی یا ربی آن و حان فرجع و تاب و قصد البیت الله الحرام و اقام فیہ ثلاثین سنة الى ان سعد روحه الى الافق الاعلی عجبست که کلمه‌الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان موثر افتاد که در يك آن از حسیض امکان به افق رحمن راجع شد و این عباد در لیالی و ایام متتابعاً متوالیاً نعمات نفس رحمانی را از لسان قدرت و عظمت استماع نمودیم و آنقدر تاثیرنموده اقلأ به قبح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطلع شویم" (۱۰)

که در مقامات فضیل حکایت مزبور بسیار معروف است و برای نمونه می‌توان به متن زیر اشاره کرد که به فارسی چنین آمده است:

"فضل بن موسی گوید که فضیل عیاری بود براه زدن میان باورد و سرخس، و سبب توبه وی آن بود که بر کنیزی عاشق بود و زیر دیوارها همی شندی بنزدیکی آن کنیزک، شنید که کسی همی خواند: السم بیان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله او گفت یا رب گاه آمد و از آنجا بازگشت و در آن شب با ویرانی شد و... توبه کرد" (۱۱)

که بسیاری از صوفیان بدان اشاره کرده‌اند (۱۲) و تحقیقات متأخران با پاره‌ای از شکا همراه است، نظیر آنچه که برتلس U.E. Bertels تحلیل کرده است. (۱۳)

C - جنید بغدادی نیز در آثار این دور مذکور گشته، بنگرید به این بیان مرکز میثاق در تفسیر کنت کنزا:

"چنانچه شخصی در حضور یکی از اولیای الهی حدیث کان الله و لم یکن معه من شیء بر زبان راند. چون آن واقف اسرار مکنونه استماع نمود فرمود الا ن یكون بمثل ما قد کان" (۱۴)

که بنا به ضبط صوفیان این، "یکی از اولیای الهی" همانا جنید بغدادی است که جامی در نقدالنصوص فرمود:

"لذلك قال الجنيد قدس سره، الآن كما كان، عند سماعه حديث رسول الله (ص) كان الله ولم يكن معه شيء" (۱۵)

و البته بسیاری از ارباب تصوف بدان اشاره نموده‌اند. (۱۶) این جواب جنید در مورد استماع حدیث مزبور در آثار این دور افخم بسیار یاد شده (۱۷) و مرتبه‌ای از توحید را از آن استخراج نموده‌اند. (۱۸) ولی تمامی استنتاجات ارباب تصوف در این مورد در امر بهاء پذیرفتنی نیست. در لوحی فرمودند:

"موحد آن است که کل را مظاهر آیه اولیه حق داند، و در کل ظهورات اسمائیه و صفاتیّه او را مشاهده نماید" (۱۹)

D - از میان ارباب تصوف می‌توان نفوسی دیگر را یافت که نامشان به تلویح در آثار این دور نازل شده است مثلاً رابعه عدویه و ذکر محبت او در آثار مرکز میثاق در مراتب محبت، و یا ذکر واقعه ابراهیم ادهم و پادشاهی او که سبب تجلی شمس انقطاع در قلب او هست که در آثار حضرت ابهی طرح گشته یا در مثنوی ابهی ذکر عارفی که برتر رفته بود و اشاره به ابوالحسن نوری است که همگی اینان در این دوره می‌زیستند.

البته گاهی این اشارت به طور تلمیح و یا تشبیه نیز می‌باشد فی‌المثل در الواح الهی نظیر این گفته بسیار می‌توان مشاهده کرد که:

"در عشق جمال قدم غزلخوانی می‌نمود و ترانه سازی می‌کرد البته صد هزار مرتبه جانم بفدایت گفته و «اینهمه کردی نمردی زنده هان بمیرار بار جان بازنده» خوانده و به لسان قلب «اقتلونی یا ثقاته ان فی قتلنی حیاة فی حیاة» فریاد کرده" (۲۰)

که این جمله عربی آخر، در اصل بیت شعری است که بسیار معروف و از حلاج مشهور است که:

| | |
|--------------------|-------------------------|
| اقتلونی یا ثقاتی | ان فی قتلنی حیاتی |
| و مماتی فی حیاتی | و حیاتی فی مماتی |
| ان عندی محو ذاتی | من اجل المکرمات |
| و بقائی فی صفاتی | من قبیح السیئات |
| سمعت نفسی حیاتی | فی الرسوم البالیات |
| فاقتلونی و احرقونی | بعظامی الفانیات... (۲۱) |

البته حلاج را می‌توان در سایر تشبیهات آثار قلم اعلی نیز مشاهده کرد، فی‌الجمله در چهار وادی فرمودند: "و اگر رشعی اظهار دارد و یا ابراز نماید، البته سراو بردار مرتفع خواهد شد" (۲۲) که این جمله اشاره به غزل معروف حافظ است:

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

که حکایت از مقام شامخ او دارد. (۲۳)

۲ - مصطلحات صوفیان

گاهی نیز متشابهات با امر ابهی به شکل ذکر مصطلحات است. مثلاً در این دوره ذکر کلماتی نظیر توبه، که تمامی اهل تصوف آن را اول مقام سلوک دانند و سالک چون از

زندگی عادی به سلوک پای نهد، از سبب توبت او یاد کنند که در جمیع کتب اهل تصوف یاد گشته و برایش منازل عدیده یافته‌اند:

”مرید را توبه باید کرد از جمله معاصی، از صغایر و کبایر، که گناه کردن تیره گردانیدن آینه دل است، چون آینه تاریک باشد در وی هیچ چیز نشاید دید... و توبه را سه وجه است، اول توبه عوام که از کبایر باز گردند و از محرمات دور شوند... و حضرت رسول آنگه گفت که و من تاب قبل ان یفرغر تاب الله علیه گفت آن ساعت که جان می‌دهد توبت کند قبول کند و این ضعیف‌ترین توبتهاست که مردم از حیات ناامید شود و جمله قوتها که دواعی شهوتها باشند بمیرد آنگه بنده بحکم عجز و اضطرار توبه کند و با آن همه حق تعالی بکمال کرم این توبت می‌کند که التائب من الذنب کمن لا ذنب له“ (۲۴)

که در آثار این دور بسیار زیاد، هم مفهوماً و هم اصطلاحاً یاد گشته است، نظیر این بیان مرکز میثاق:

”باری بگو تا وقت از دست نرفته و چاره از کف، رجوع نمائید تا ببندد الله السیئات بالحسنات گردد، نقلی نیست من تاب عن الذنب کمن لا ذنب له، انسانست جائز السیاست اما عناد بنیاد براندازد و تا اسفل الجحیم برد.“ (۲۵)

البته باید اذعان نمود که جمله عربی منقول در بیان مبارک، که در سایر کتب نقل شده هم به صورت حدیث و هم منسوب به بزرگان اهل تصوف ذکر گشته است. (۲۶)
از این دست مصطلحات که ارزش صوفیانه دارد و در آثار این دور افخم نیز مذکور گشته است بسیار بوده، و باید مورد تحقیق عمیق قرار گیرد.

۳ - معرفت صوفیانه

گاهی دریافتی معرفتی از یک صوفی این دوره که به شکل یک جمله شهیر در کتب مذکور گشته، در امر ابهی مورد اعتنا قرار گرفته است، برای نمونه می‌توان به وصف بایزید بسطامی در تذکرة الاولیاء عطار اشاره نمود:

”چون به مقام قرب رسیدم گفتند: بخواه گفتم مرا خواست نیست هم تو از بهر ما بخواه، گفت: بخواه! گفتم ترا خواهم و بس، گفتند: تا وجود بایزید ذره می‌ماند، این خواست محالست، دع نفسک ثم تعال.“ (۲۷)

او در جایی دیگر از همان کتاب به این امر اشاره نموده است و بسیاری نیز از آن یاد کرده‌اند (۲۸) و به وسیله جمال ابهی در چهار وادی و در بیان مطلب عشق، نیز نقل شده:
”این مقام نه سلطنت عقل را کفایت می‌نماید و نه حکومت نفس را، چنانچه نبی از انبیاء الله عرض نمود الهی کیف الوصول الیک قال السق نفسک ثم تعال.“ (۲۹)

که اگر این اشاره جمال ابهی به بایزید دانسته شود حاکی از منزلت و مقام او می‌باشد. اما همین جا باید اشاره نمود که مع این فضل و مرتبت به مقام صوفیان، وجه مفارقتی را باید اذعان داشت و آن این است که بر خلاف اهل تصوف که وصول را به ذات حق رجوع دهند، حضرت اعلی آن را به مشیت او کیه راجع می‌گردانند:

”و اما سیل الوصول الی القطب فاعلم ان الوصول الی مقام آتیک الوصول الی ربک و هو مقام تقوی الخالص لله تعالی کما سئل نبی من الانبیاء عن الله سبحانه، کیف الوصول الیک قال الله تعالی انی نفسک تعالی، و ذلك المقام للمبتدئین عما تهوی و حملها علی ما انکره لانه لیس حجاب

اوحش من نفسه اليه و ان توجهت لنفسك و وصلته الى مقام القرب و الذكر و استأنست في ظلال محبوبك و اثرته على ماسواه لو قطعت اربا اربا لما تغفل عن مقامه لان العارف قلبه مع الله لا نطق و لا اشارة و لا تغفل الا بالله تعالى و لا تغفل عن الاجتهاد" (۳۰)

۴ - معرفت جامع صوفیان

گاهی نیز بحثی کامل و مفهومی تمام که در این دوره نخست تصوف طرح گشته در سایر ادوار تصوف نیز بدان پرداخته شده، به گونه‌ای در امر بهاء مجال بحث و فحص یافته است، نظیر سماع که تمامی صوفیان بدان توجه نمودند و نوعی آتجاه از آن در آثار قلم اعلی یافت می‌شود. از جمله عقاید مذکور در سماع، یکی واقعه منشاء الهی سماع می‌باشد که بانی آن جنید بغدادی است، او بر طبق عقیده معروف خویش که نزد متأخران به نام نظریه میثاق (۳۱) مشهور است، اصل سماع را مربوط به واقعه الست می‌داند، او می‌گوید:

"جنید را پرسیدند که چون است که مردم آرامیده نبود چون سماع بشنود حرکت اندر او پدیدار آید؟ گفت: آنکه که خداوند تعالی فرزند آدم را از پشت آدم علیه السلام بیرون آورد بر مثال ذره، و به ایشان خطاب کرد و گفت الست بر یکم؟ خوشی سماع کلام خداوند تعالی بر ارواح ایشان ریخت چون سماع شنوند از آن یاد کنند، روح به حرکت اندر آید." (۳۲)

که مورد استناد بسیاری هست (۳۳) و به همین منظور مولانا گفت:

همچنانکه ذوق آن بانگ الست در دل هر مومنی تا حشر هست (۳۴)

که مبنای موسیقی را به عالم ذر عماء احاله می‌دهد، و جمال ابهی نیز بدان در مثنوی ابهی اشاره نمودند:

| | |
|------------------------------|---------------------------------|
| سائلی مر عارفی را گفت کی | تو بر اسرار الهی برده پی |
| وی تو از خمر عنایت گشته مست | هیچ یادت آید از روز الست |
| گفت یاد آید مرا آن صوت و گفت | کوبیدی بود و نباشد این شگفت |
| هست در گوشم همی آوای او | آن صدای خوب و جان افزای او (۳۵) |

باید بر این مطلب اضافه نمود که ریشه عالم برین جستن برای موسیقی همیشه مطرح بوده، فی المثل در تمدن یونان نیز فیثاغورس به این نکته توجه داشت و موسیقی افلاک او به همین مطلب اشاره دارد، و جمال ابهی در لوح حکمت مطابق آن فرمودند:

"و فیثاغورث فی زمن سلیمان ابن داود و اخذ الحکمة من معدن النبوة و هو الذی ظن انه سمع حقیف الفلك و بلغ مقام الملك ان ربك یفضل کل امر اذا شاء انه هو العلیم المحیط" (۳۶)

ولی درویشان از گردش افلاک و برآمدن موسیقی به چرخش رقص درویشی یاد کردند که در حین گردش او را شبیه به عالم برین می‌کند، (۳۷) که در جایی دیگر توضیح مفصل نقل شده است. (۳۸)

به هر حال از بُعد عملی، تنها کسانی که در شریعت اسلام به برپایی سماع و موسیقی اهتمام و جهد بلیغ نمودند، همین طائفة صوفیانند. آنچه به شکل میراث موسیقی از اسلام به دست آمده در وهله نخست از صدقه صدق صوفیان بود. این یکی از مواردی است که برآستی امر ابهی را در تایید بخشی از سماع صوفیان قرار می‌دهد ولی باید گفت که تفاوتی با آن نیز دارد و آن اینکه برخی از صوفیان به سماع از تکالیف ممنوع می‌گشتند، و آن را به تاویل

برگزار می‌کردند و به قول حضرت ابهی می‌رقصیدند و نام آن را صلات می‌گذاشتند ولی در امر ابهی مقام موسیقی فرع مقام کلمه‌الله است و وسیله درک کلام حق: (۳۹)

۵ - آداب صوفیان

در این دوره برخی از آداب و رسوم اهل تصوف هست که ریشه در قرآن دارد و البته در سایر ادیان نیز به توارد، می‌توان مطالبی دید، که به صورتی در امر بهاء ممثّل گشته است، نظیر مفهوم ذکر که مراد از آن، ذکر گفتن و کلمه‌الله را بر زبان جاری نمودن است. صوفیان در باب ذکر مطالب و فیره دارند و حتی به زعم خویش به آداب الذکر (۴۰) پرداختند و کتاب الذکر نوشتند (۴۱) و در این راه آنقدر کوشیدند تا علاوه بر دقایقی که گفتند برخی نیز به افراط رفتند و از حقیقت ذکر ممنوع گشتند. بعداً در سایر قرون نیز به این مسئله که از امّهات مسایلی عرفان اسلامی است، توجه شد و از جمله عبدالقادر گیلانی در الطریق الی الله بدان اشارات فراوان داشت. (۴۲)

در امر ابهی نیز ذکر گفتن جمعاً و فرداً به مناسبت‌های بسیاری متداول گشت، و سابقه آن به ایام بدشت و سجن ارض طاء و ایام رضوان برمی‌گردد. حضرت ابهی بارها فرمودند:

”به این عباد بگو این ذکر را بخوانند هل من مفرج غیر الله قل سبحان الله هو الله کل عباد له و کل به امره قائمون. این اذکار منبعه را پانصد بار بل هزار بار، شب و روز در حال نوم و یقظه تلاوت نمایند شاید جمال الهی کشف نقاب کند“ (۴۳)

حضرت باب به کرات توصیه به اذکار می‌فرمودند مثلاً ۳۱۴ بار (قل الله یکفی کل شیء عن کل شیء و لا یکفی عن الله ربک من شیء لا فی السموات و لا فی الارض و لا مابینهما انه کان علاماً کافیا قدیراً) و نیز به تعداد ۲۰۹۸ بار ذکر (یا الله المستغاث) و یا ۲۸۱ بار (اللهم انک مفرج کل هم... (۴۴)) و یا از جمال ابهی در مورد راه گشایی در امور به تعداد ۱۹ بار ذکر (الهی ترانی منقطعاً الیک و متمسکاً بک فاهدنی فی الامور ما ینفعنی لعز امرک و علو مقام احبائک) (۴۵) و گاهی نیز ذکر در لوحی معرفی شده مانند (سبحانک یا هو) که از غنای والای عرفانی و سابقه دیرین دینی برخوردار است و قبلاً در طی مقاله‌ای بدان اشاره شد. (۴۶) گاهی نیز برخی از آداب ذکر در امر بهاء تداول یافت، نظیر ذکر الله ابهی که در هیکل توحید اقامه می‌شود. (مطابق با عقاید برخی از ارباب تصوف همان نشستن مربع گونه است.)

با این همه امر بهاء از صوفیان در این همین نقطه، فاصله می‌گیرد که اساس ذکر، مظهر ظهور است و برای اینکه به این مهم توجه شود، حضرت نقطه خویش را به ذکر اول ملقب ساختند و این به امر ابهی نیز رسید که مراد از ذکر مظهر حق و رضای اوست و مهم‌ترین اذکار همان آثار قلم اعلی می‌باشد و یا آنچه او تعیین نموده و به سماع ذکر و آدابی که صوفیان بعدها اختراع نمودند، چندان التفاتی ندارد، و سلیقه فردی را حاکم بر تعیین و تحکم آداب‌دانی می‌داند. (۴۷)

از طرفی دیگر برخی از عوام صوفیان ذکر را در هر شانی و مقامی جایز می‌دانند (۴۸) ولی در امر ابهاء ذکر در همه جا جایز نیست و باید توأم با تمرکز باشد، فی‌المثل در اسواق نباید ذکر خوانند:

قسمت دوم - تصوف در دوره تدوین

دوره بعد، دوره‌ای است که به لحاظ نگارش متون صوفیانه، می‌توان آن را دوره تدوین نامید. در این دوره مرقومات اصلی ارباب تصوف تهیه و تدوین گشت. نه آنکه قبل از این دوره کتابی از اهل تصوف موجود نبود، رسایل جنید و تفسیر سفیان الثوری و الرعاية لحقوق الله محاسبی و کتاب الزهد فضیل و کتاب الشکر و رسایل ابوالخیر اقطع و طواسین الازل و دیوان حلاج و بسیاری دیگر از مکتوبات صوفیان این دوره که از آن پس اغلب از بین رفته و بعضاً برخی از آنها وجود دارد و احياناً مطبوع نیز هست، نشان آن دارد که صوفیان دوره اول نیز اهل کتاب و تصنیف بوده‌اند ولی این آثار به اهمیّت مرقومات دوره بعد نیست، معذک باید اذعان داشت که اگر ارباب تصوف در این دوره، دست به قلم نمی‌بردند بجز آنکه از صوفیان نشانی نمی‌ماند، شاید ادب پارسی و عربی از پاره‌ای شاهکارهای بزرگ خود محروم می‌ماند. قدیمی‌ترین آثار این دوره، کتاب اللمع سراج و قوت القلوب لمعاملة اهل المحبوب از مکی به زبان عربی می‌باشد که در حقیقت دایرةالمعارف کاملی از ادب صوفیانه است و بعد از این، اهمّیّتی که قشیری در رساله خویش نمود بر اثمار نهضت صوفیان افزود. کتاب کشف المحجوب هجویری به زبان فارسی و نیز شرح التّعرف لمذهب التصوف از کلابادی به همان زبان شروع نگارش صوفیان به فارسی بود که براستی بعدها با آثار دو برادر صوفی، محمد و احمد غزالی، کامل گشت. از جمله کتاب‌ها شرح حال بزرگان صوفی بود که تحت نامهایی مانند طبقات و تذکره و نظایر این دو، تویب و تدوین شد، طبقات الصوفیه انصاری و حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم اصفهانی و طبقات الصوفیه سلّمی از این دست می‌باشند. گاهی شرح حال تک‌نگار یک صوفی خود شاهکار ادب فارسی بشمار می‌آید، مانند اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید ابی الخیر، و یا مقامات ژنده‌پیل در شرح شیخ احمد جام، و البته باید از کتاب فردوس المرشدیه و سیرت ابن خفیف شیرازی نیز نام برد.

در کنار این ساحل پر حاصل، تدوین شعر صوفیانه نیز متعلّق به همین دوره است، شعری که تا قبل از این، فقط به مدح و هجو و گاه تغزل اختصاص داشت، توسط صوفیان خردمند و عارفان ارجمند، به خدمت اخلاق و عرفان درآمد. سنایی و عطار و ابن فارض در این دوره بودند و مولانا در آخر این دوره چونان مرزی بین این مرحله و مرحله بعد، قرار دارد. مثنویات سنایی بالخصوص حدیقة الحقیقة و شاهکارهای عطار، منطق الطیر و مصیبت نامه و الهی نامه، میراث بزرگ اهل تصوف بشمار می‌آید.

شاگرد بنام غزالی، عین القضاة همدانی با تمهیدات و شکوی الغریب خود اندیشه‌های باریک عرفانی را به حد اعجاز بیان داشت و سهروردی چه شهاب‌الدین و چه ضیاء‌الدین بر این اندیشه‌ها البته افزودند.

در این زمان بود که انصاری پیر هرات، سخن عارفان را بس متعالی ساخت، و در زیبایی کلام صاحب سبک و روش گشت که هنوز در اوج است. میراث صوفیان در این دوره، به گرانقدری خویش بدان پایه رسید که سبک آثار قلم اعلی در بسیاری از الواح ناظر به همین مرحله است.

۱ - حکایات صوفیانه

A - حکایات عرفانی که در این دوره محلّ اعتنای و فیر ارباب تصوّف گشت، جهت انتقال معانی بلند عرفانی بود. حکایت تنها برای سرگرمی نبود بلکه دنیایی از معرفت را در خود ارائه می‌کرد، به تعبیر ملیح مولانا، حکایت نقد عمر مردمان به حساب می‌آمد، و تاثیر بسیاری در آداب و تنبّه همگان داشت. تعدادی از این حکایات در امر ابهی مجال ظهور یافت، فی المثل در بیان خلّت که از جمله مقامات و منازل سلوک است و به معنای این است که: "تحقق العبد بصفات الحقّ بحيث يتخلله الحقّ يتملكه يتجلى الحقّ ولا يخل منه ما يظهر عليه شيء من صفاته فيكون العبد مرآة للحق" (۵۰) باید حتماً به حکایتی آن را معلوم دارند، لذا در این مورد از جمله نخستین کتب صوفیان به زبان فارسی باید از کشف المحجوب هجویری نام برد، او در این کتاب خویش با انشایی بس لطیف به امتهات مطالب عرفانی اشاره نمود که برخی از آنها نیز در امر ابهی انعکاس یافت، فی المثل در کشف المحجوب هجویری در بیان مقام خلّت آمده است که:

"این گروه دیگر نه بخواهند و نه دعا کنند، فاما تسلیم کنند، چنانک ابراهیم (ع) کرد اذا قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمين، چون ابراهیم به مقام خلّت رسید از علایق فرد شد و دل از غیر بگست حقّ تعالی خواست تا ویرا بر سر خلق جلوه کند، نمرود را برگماشت تا میان وی و از آن مادر و پدرش جدا افکند، و آتشی برافروخت ابلیس بیامد و منجیق بساخت ویرا در خام کاو دوختند و اندر پله نهادند، جبرئیل بیامد و پله منجیق بگیرفت و گفت، هل لك من حاجة، ابراهیم گفت اما اليك فلا، پس گفت بخدای عزّ و جلّ هم حاجتی نداری گفت، حسبى من سؤالى علمه بحالى، مرا آن پسند باشد کسی او می‌داند که مرا از برای او در آتش اندازند علم او بمن زبان مرا از سوال منقطع گردانیدست" (۵۱)

در همین مورد جمال ابهی در لوحی فرمودند:

"سبحان الله از نفوذ اقتدار و استقامت و انقطاع این ایام دیباج بعضی الواح را بنور انقطاع خلیل منور نمودیم، فی الحقیقه ظاهر شد از آن مطلع انقطاع ما تحیر به الملاء الاعلی، حینی که نار نمرود مشتعل و آن حضرت در هوا معلق جبرئیل رسید و پرسید الک من حاجة قال اما اليك فلا، روح من فی الملکوت لانقطاعه الفداء، یا جوان روحانی! جذب این نداء این مظلوم را اخذ نمود و مکرر در این ایام این فقره از لسان عظمت جاری از حقّ بطلب کلّ را نماید فرماید بر اینکه لذت انقطاع را بیابند و به آن فائز شوند یک تجلی از تجلیاتش بر بعضی از ملوک اشراق نمود بی سر و پا قصد صحرا نمودند و بادیهها پیمودند" (۵۲)

این جمله از مرکز میثاق نیز در طیّ مناجاتی مذکور گشت:

"ای عاشق روی بهاء گویند چون ابراهیم خلیل را در آتش سعیر انداختند، جبرئیل ندا کرد هل لك حاجة خلیل جواب فرمود اما اليك فلا، کفی عن سؤالى علمه بحالى" (۵۳)

این نحو گفتار در بیان صوفیان بسیار دیده می‌شود و در طیّ قرون نیز باقی ماند چنانکه همین داستان را مولانا در مثنوی فرمود و غزالی در احیاء و ابوالفتح رازی در تفسیر خود و ثعلبی در قصص الانبیاء یاد کرده‌اند. (۵۴)

برای اهمیت حکایات در بیان مقامات اهل تصوف باید در جای دیگر بحث شود.

B - گاهی این حکایات با اندکی تغییر از اصل خود، در آثار این دور طرح می‌شود، مانند این حکایت که جمال ابهی در سوره رئیس فرمودند:

”اگر چه دنیا محلّ فریب و خدعه است، و لکن جمیع ناس را در کلّ حین به فنا اخبار می‌نماید، همین رفتن آب ندائی است از برای ابن و او را اخبار می‌دهد که تو هم خواهی رفت و کاش اهل دنیا که زخارف اندوخته‌اند و از حقّ محروم گشته‌اند می‌دانستند که آن کنز به که خواهد رسید لا و نفس البهائ احدی مطلق نه جز حقّ تعالی شانه حکیم سنایی علیه الرحمة گفته:

پند گیرید ای سیاهتان گرفته جای پند پند گیرید ای سپیدتان دمیده بر عذار
و لکن اکثری در نومند، مَثَل آن نفوس مثل آن نفسی است که از سکر خمر نفسانیه با
کلبی اظهار محبت می‌نمود و او را در آغوش گرفته با او ملاحظه می‌کرد چون فجر شعور
دمید و افق سماء از تیر نورانی منیر شد مشاهده نمود که معشوقه و یا معشوق کلب بوده
خائب و خاسر و نادم بمقرّ خود باز گشت. (۵۵)

که این داستان را می‌توان در الهی نامه عطّار با قدری تفاوت یافت، او سروده است:

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| یکی شه‌زاده خورشید فر بود | که بینائی دو چشم پدر بود |
| مگر آن شاه بهر شاهزاده | عروسی خواست داد حُسن داده |
| بخوبی در همه عالم مَثَل بود | سر خوبان نقّاش ازل بود |
| سرانی را مزین کرد آن شاه | سرائی نه، بهشتی بهر آن ماه |
| سرائی پای تا سر حور در حور | زیبس مهر و زیس مه نور در نور |
| زیس شمع معنبر روی در روی | معین گشته آن شب موی در موی |
| ز بحر شعر و صوت رود هر دم | خروش بحر و رود افتاده در هم |
| ز سوق سبع الوانش اتّفاقاً | خجل سَبیح سموات طباقاً |
| عروسی این چنین، جشنی چنین خوش | چنین جمعی همه زیبا و دلکش |
| نشسته منتظر یک خلد پر حور | که تا شه زاده کی آید بدان سور |
| مگر از شادایی آن شاه‌زاده | نشسته بود با جمعی پیاده |
| زیس‌کان شب بشادی کرد می‌نوش | وجودش بر دل او شد فراموش |
| بجست از جای سرافکنده در بر | خیال آن عروس افتاده در سر |
| در آن غوغا زمستی شد سواره | براند او از در دروازه باره |
| نه پیدا بود در پیشش طریقی | نه همبر در رکاب او رفیقی |
| مگر از دور دیری دید عالی | منور از چراغ او را حوالی |
| چنان پنداشت آن سرمست مهجور | که آن قصر عروس اوست از دور |
| ولی آن دخمه گبران کرده بودند | که از هر سوی خیلی مرده بودند |
| در آن دخمه چراغی چندمی سوخت | دل آتش پرستان می برافروخت |
| نهاده بود پیش دخمه تختی | بدان تخت اوفتاده شور بختی |
| یکی زن بود پوشیده کفن را | چوشه‌زاده بدید از دور زن را |
| چنان پنداشت از مستی باده | که این است آن عروس شاه‌زاده |

زمستی پای از سر می‌ندانست
 کفن از روی آن نومرده برداشت
 چو زیر آهنگ را در پرده افکند
 شبی در صحبتش بگذاشت تاروز
 همه شب منتظر شد ماه پیکر
 چو ناپیدا شد آن شه‌زاد عالی
 پدر برخاست با خیلی سواران
 همه ارکان دولت در رسیدند
 پدر چون دید اسب شاه‌زاده
 پسر را دید با آن مرده بر تخت
 چو خسرو با سپاه او را چنان دید
 پسر چون پاره با خویش آمد
 گشاد از خواب مستی چشم حالی
 گرفته مرده را تنگ در بر
 بجای آورد آنچ افتاده بودش
 چو الحق قصه ناکامش افتاد
 همه آن بود ملبس از دل پاک
 ولیکن کار چون افتاده بودش
 مرا هم هست صبرای مرد غم خور
 در آن ساعت بدانی و ببینی

ره بام از ره در می‌ندانست
 محلّ شهوتش را پرده برداشت
 زبان را در دهان مرده افکند
 خوشی لب بر لبش می‌داشت تاروز
 نشسته تا کمی آید شاه از در
 پدر را زو خبر دادند حالی
 بصحرا رفت همچون بیقراران
 ز دور آن اسب شه‌زاده بدیدند
 نهاد آنجا رخ آنگه شد پیاده
 بدلداری کشیده در برش سخت
 تو گفتی آتشی در قعر جان دید
 شهبش با لشکری در پیش آمد
 بدید آن خلوت و آن جای خالی
 ستاده بر سر او شاه و لشکر
 همی بایست مرگ خویش زودش
 ز خجلت لرزه بر اندامش افتاد
 که بشکافتد زمین او را کند خاک
 نبود از خجلت و تشویر سودش
 که تا آید ببالین تو لشکر
 که با که کرده این همنشینی (۵۶)

البته پیداست که در این باره جمال ابهی بسی سخت‌تر از عطار امر دنیا را تمثیل فرمودند زیرا عطار معشوق را زن مرده ولی جمال ابهی معشوق را یک سگ یاد نمودند.

۲ - سیمای صوفیان

A - گاهی نیز در آثار مبارکه صوفیان این دوره مدّ نظرند مانند این حکایت که مرکز میثاق فرمودند:

ای بندگان جمال ابهی، روایت کنند که شخص نحیری در اعصار ماضیه که بصفت صدیقی موصوف بود، و به احسن فضایل مشهور و معروف روزی داخل مسجد شد، قاری این آیه را تلاوت می‌نمود (یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله) آن شخص نحیر بمجرّد استماع این هدیر، نعره را بفلک اثیر رساند که یا بشری و یا طوبی و یا فرحا و یا طربا و یا فخرا و یا سرورا علی ما اسندهم الی نفسه و قال یا عبادی فرح و شادمانی نمود و فخر و کامرانی کرد باینکه عباد را نسبت به خویش داد یا عبادی فرمود، یعنی ای بندگان من، و از شدت سرور مدهوش شد و بیفتاد حال عبدالبهاء شما را بای بندگان جمال ابهی خطاب می‌نماید ملاحظه نمایید این چه نسبت است و چه مقبت و چه عزتست: (۵۷)

که منظور از این شخص نحیر و عالم صدیق همانا احمد غزالی برادر محمد غزالی معروف است زیرا جامی در نفعات الانس گفت:

شیخ احمد غزالی قدس سرّه العزیز... روزی در مجلس وعظ وی قاری این آیه را برخواند که یا عبادی الذین اسرفوا الایة وی گفت شرفهم بیاء الاضافة الی نفسه بقوله یا عبادی ثم انشد:

و هان على اللوم فى جنب حبها

وقول ال اعدى آتة خلیع
اذا قيل لى يا عبدها لسمیع (۵۸)

اصم اذا ودیت بسمى وانى

هر چند مرکز میثاق در لوحی به جای احمد غزالی برادرش محمد غزالی را قرار داده‌اند:

"گویند که محمد غزالی روزی به مسجد آدینه در آمد قارئی این آیه را تلاوت می‌نمود

یا عبادى الذین اسرفوا... (۵۹)

به هر حال از احمد غزالی کتب بسیاری هست که ارزش صوفیانه والایی دارد مانند بحر الحقیقه و سوانح که در امر ابهی نیز جملاتی از آن در دست است. (۶۰)

B - گاهی نیز در آثار بهایی به ذکر نام برخی از صوفیان و عارفان این دوره اشاره هست، نام نامی سنایی در آثار قلم اعلى مانند:

"این است که حکیم سنایی می‌گوید" (۶۱)

"حکیم سنایی علیه الرحمة گفته" (۶۲)

و یا تجلیلی که از شیخ انصاری نمودند و فرمودند:

"این است که خواجه عبدالله انصاری قدس الله تعالی سره العزیز در این مقام نکته دقیقی و کلمه

بلیغی در معنی اهدنا الصراط المستقیم فرموده‌اند" (۶۳)

"انصاری گوید" (۶۴)

نظیر این است زمانی که از عطّار یاد کرده‌اند.

۳ - عقاید صوفیان

A - در آثار الهی در مواردی، به عقیده‌ای از عارفی اشاره شده است مانند آنچه که مرکز میثاق در مفاوضات یاد کرده‌اند:

"و چون انسان در کائنات بنظر امان نظر کند، و بدقائق احوال موجودات پی برد و وضع

و ترتیب و مکتبیت عالم وجود مشاهده کند، یقین نماید که لیس فی الابداع ابداع ممّا

کان" (۶۵)

جمله عربی منقول در بیان مرکز میثاق از محمد غزالی است که بسیار مشهور است و در کتاب احیاء علوم الدین او نقل شده است. غزالی در همین کتاب خود بارها مطالبی مرقوم نموده که در امر ابهی نقل و یا حقیقت آن طرح شده است. از او آثار بسیاری هست مانند کیمیای سعادت و تهافت الفلاسفه و مقاصد الفلاسفه و مکاشفة القلوب و میزان العلم، که لطایف علوم را در خود دارد. گاهی حکایات او در آثار بهایی به تلویح نقل شده مانند حکایت نقاشی رومیان و چینیان و امر صیقل روح، که مولانا از غزالی در مثنوی خود نقل نموده و در هفت وادی جمال ابهی نیز آمده است. (۶۶)

B - یا فی المثل در هفت وادی جمال ابهی در همان خطبه افتتاحیه اثر، جمله‌ای نقل می‌کنند که:

"و هی ما عن لبیل الاحدیة فی الریاض الغوثیة قوله و تظهر على لوح قلبك رقوم لطائف اسرار

اتقوا الله یلمکم الله و یتذکر طائر روحك حظائر القدم و یطیر فی فضاء فاسلکی سبل ربك ذللا

بجناح الشوق و تجتبی من اثمار الانس فی بساتین کلی من کل الثمرات" (۶۷)

که این لبیل الاحدیة مذکور در این عبارت همانا شیخ عبدالقادر گیلانی است و جمله مزبور از آن اوست، که در مجموعه مکاتیب او طبع گشته است. (۶۸)

قول دیگری از او در چهار وادی نقل شده که عینا در ایقان مبارک نیز آمده و در آثار حضرت نقطه اولی نیز درج شده است. (۶۹)

۴ - قول صوفیان

A - در آثار مبارکه گاهی از اقوال عرفای این دوره یاد شده است و این امر محتاج فحص و تدقیق بسیار است. به عنوان مثال در لوحی است:

”قسم به امواج بحر بیان رحمن که بکلمه یا امتی معادله نمی‌نماید آنچه الیوم دیده می‌شود چه مقدار از امرای ارض و ملکه‌های عالم بحسرت اصغای یا عبدی و یا امتی جان دادند و نشنیدند انصاری گوید الهی اگر یک بار بگویی بنده من از عرش بگذرد خنده من و تو مکرر به این کلمه مبارکه فایز شدی“ (۷۰)

که این بیان انصاری هم در مناجات نامه او و هم در رساله ذکر او آمده:

”اگر در آب روی خسی باشی، اگر در هوا روی مگسی باشی، دلی بدست آرتا کسی باشی، الهی اگر تو گویی ای بنده من از عرش بگذرد خنده من“ (۷۱)

که در مورد انتساب به حق از متعالی‌ترین میراث صوفیان است که برآستی به این حقیقت رسیدند که شرف هر نسبتی به حق برقرار است، ولی تفاوت امر بهاء با صوفیان در این نیز هست که این نسبت را حق تعیین می‌کند لا غیر، و به همین سبب است که با میقات ختم هر ظهوری باید این نسبت را دوباره تجدید نمود و الا دچار همان وهمیات می‌گردند که بسیاری از ارباب تصوف بدان گرفتار آمدند که از فرط اهمّیت نسبت به درویش و یا پیری، از موعظی آن مقام ممنوع گشتند.

B - گاهی از اقوال اینان اصطلاحی باقی مانده که در ادبیات بهایی مقام شامخ پیدا نموده مانند کلمه جمال قدم، که سنایی گفت:

همه مستغرق جمال قدم
فارغ از نقش عالم و آدم (۷۲)

یا مانند حظیره القدس که عطّار گفت: ”عارف صید معروفست که معروف او را صید کرده است تا مکرّمش گرداند و در حظیره القدس بنشاند“ (۷۳) یا ”قلم اعلی“ و ”کتاب مبین“ و سایر مصطلحات اهل تصوف که خود تحقیقی مفصل را سزد.

C - گاهی این قول صوفیان به طور مختصر از یک شرح مفصل نقل در آثار بهایی شده مانند نقل قول محمد غزالی در احیاء علوم الدین راجع به نفس اماره، که جمال ابهی به طور مختصر آن را نقل نمودند. (۷۴)

۵ - شعر صوفیان

A - این ذکر اقوال در مقامات شعرا، به صورت نقل قول از اشعار عارفان در آثار مبارکه این دور، منعکس گشت. اشعار بسیاری از عطّار و سنایی و سعدی در آثار این دور بالاخص در چهار وادی و هفت وادی نقل شده است که نگارنده در دو کتاب سیر و سلوک در رساله سلوک و نیز سموات سلوک به آنها اشاره دارد.

ولی باید در اینجا به ذکر این شعر در چهار وادی پرداخت که فرمودند:

”حیرت در این مقام بسیار محبوب است و فقر بحت، بسیار مطلوب، اینست که می‌فرماید الفخر فخری و دیگر ذکر شده:

لله تحت قباب العز طائفة
اخفاهم فی رداء الفقر اجلالاً“ (۷۵)

شعر اخیر در اغلب کتب اهل تصوف مذکور است ولی برای این گفته شده تا معلوم آید همیشه خداوند را عبادی است که اگر چه از نظر خلق بی‌قدر و کم‌بها هستند ولی از آن خداوندند. (۷۶) این شعر متعلق به شیخ نجم‌الدین کبری است، در ینبوع الاسرار از کمال‌الدین خوارزمی است:

”دیده هر کس بر جمال انبیاء و کمال ایشان نیفتد که در قباب غیرت حق متواری‌اند،

للشیخ الکبیر نجم‌الدین الکبری:

اخفاهم فی رداء الفقر اجلالاً

استعبدوا من ملوک الارض اقبالا

جروا علی فلك الخضراء اذیالاً (۷۷)

لله تحت قباب العز طائفة

هم السلاطین فی اضمار مسکنه

غیر ملا بسهم شم معاطیهم

این نجم‌الدین کبری صاحب مقامات عدیده و دارای کتاب‌های بسیار است مانند فوائح الجمال و فوائح الجمال و نیز الاصول العشرة و نیز الی الهائم الخائف که همگی مطبوع و مورد رجوع اهل تحقیق است. مراد اینان از این شعر آن بود که حتماً خداوند را عبادی است که اگر از لحاظ خلق ارزشی ندارند ولی نزد حق صاحب مقامات‌اند. اگر چه این تفکر نوعی خضوع و خشوع و عدم تکبر به بار می‌آورد ولی در امر بهاء معنایی دیگر نیز دارد، و شاید نه تفاوت با تصوف محسوب آید ولی نوعی دیگر از معنا رابتوان از آن مستفاد داشت، مرکز میثاق فرمودند:

”اما اگر از سایر طوائف از نفوسی آثار عجیبه ظاهر شود، آن نفوس از مقوله اشخاصی

هستند که می‌فرماید: ”لله تحت حجاب الفقر عباد، اخفاهم اجلالاً لامره یا آنکه از حسن

فطرت به امر نزدیکند و بدون نام و نشان از فیض امر بهره و نصیب دارند چنانچه در

انجیل می‌فرماید من لم یکن علینا فهو لنا” (۷۸)

بهر تقدیر می‌توان نمونه‌ای از این رجال را در امر مبارک یافت حکایت صائن هندی که سید جواد کربلانی در بدو ایمان خویش توسط جناب ملاً علی بسطامی برای ابوالفضائل نقل نموده از این عباد محسوب می‌گردند. (۷۹)

۶ - کتب صوفیان

در این دوره عارفان پارسی‌گو، در بیان منازل طریقت و وادی‌های سلوک به ذکر مثنویات پرداختند، یکی از وجوه ارتباط تصوف این دوره با امر بهاء، اعتناء جمال ابهی به یکی از این مثنویات است. این مثنوی همان منطق الطیر عطار یا مقامات طیور است. هفت وادی جمال ابهی در بیان همان هفت وادی مذکور در منطق الطیر عطار است. صوفیان در طی سلوک به منازل عدیده معتقدند. حلاج به دو خطوه، ابو الخیر اقطع به سه پله، خوارزمی در جواهر الاسرار و نوری در مقامات الطیور به چهار منزل و یا مقامات اربعه قلب، عطار در مصیبت نامه به پنج وادی، ابراهیم ادهم به شش عقبه، و عطار به هفت وادی و مولانا به هفت شهر عشق، و سراج در اللمع فی التصوف به ده مقام و انصاری به صد میدان و هزار منزل در منازل السایرین معتقدند. هفت وادی صراحتاً به عطار نظر دارد و مشابهت مندرجات اثر جمال ابهی با مثنوی عطار گواه مطلب است. ولی تفاوت عمده هر دو اثر در این است که عطار بیش از دو ثلث از کتاب خود را به بیان این می‌پردازد تا طیور (= ارواح آدمی) را راضی به سلوک کند و بقیه اثر را به هفت وادی تخصیص می‌دهد، و حال آنکه جمال ابهی فقط به

وادی‌ها بذل عنایت نمودند و این حاکی از ارتقاء مقامات انسانی به مرحله بلوغ عالم است و علاوه بر این، در تایید این مفهوم باید گفت که عطار حکایات بسیاری را در ضمن اثر خود می‌آورد و جمال ابهی فقط دو حکایت در طی اثر بیان می‌دارند که یکی از عطار است و دو دیگر از مولانا در مثنوی. اثر عطار به نظم و از آن جمال ابهی به نثر پرداخته شده است. این از لحاظ ساختار هر دو اثر بود. ولی از لحاظ معنا هفت وادی جمال ابهی فراتر از اثر عطار است زیرا در آن، مفاهیم متعالی از ابن عربی و مکتب شیخیه هست که البته عطار به علت تقدّم بر هر دو مصدر فوق، از آن بی‌بهره است. عطار به فنای فی اللّه می‌رسد ولی جمال ابهی آن را در ابتدای مرتبه قلب به پایان برده و مراد از فناء فی اللّه را همان فناء در مظهر ظهور می‌دانند، که این نکته از بارزترین وجوه افتراق امر بهاء با هرگونه مکاتب صوفیانه است. (۸۰)

یکی دیگر از آثار این دور قصیده عزّ ورقائیه است که بر سبک و سیاق تائیه ابن فارض نازل گشته است. از لحاظ سبک و ساختار، هر دو قصیده عربی و دارای تقطیع و فواصل عروضی کاملاً مساوی هستند. هر دو اثر، دارای پیوستگی موضوعی یکسان بوده ولی در مضامین مطالب با هم متفاوتند. سبک اشراقی در هر دو اثر مشاهده می‌شود و جذبه الهی هر دو اثر در برخی از ابیات آنقدر به هم شبیه است که گویی جمال ابهی تضمین برخی از ابیات را مقصد از نزول اثر قرار فرمودند. با این همه، اثر ابن فارض درگیر شعر و مقامات شعر هست، و گرفتار قیود متعدّد ادبی شده که این امر در قصیده عزّ ورقائیه وجود ندارد. اثر ابن فارض دارای بخش درونی نیست و حال آنکه قصیده عزّ ورقائیه به چهار بخش عمده تقسیم می‌شود که مفاوضه و مکالمه روحانی دو مرتبه از مراتب جمال ابهی است. (۸۱)

به جز این، در ایقان و هفت وادی و سایر الواح ایباتی از ابن فارض نقل شده و مرکز میثاق از او به عنوان **غمام فائض**، یاد کرده‌اند. (۸۲)

قسمت سوم - تصوف در دوره تکمیل

دوره سوم تصوف را می‌توان دوره تکمیل نام داد. برخی دوره اول و دومی را که در اینجا اعتبار شد، مجموعاً یک دوره محسوب می‌دارند و به آن نام عرفان کلاسیک یا عرفان عملی یا تصوف زهد می‌دهند و به دو دوره سوم و چهارم عنوان دوره عرفان نظری می‌دهند. به هر تقدیر این دوره از اواسط قرن ششم شروع و تقریباً در اواخر قرن هفتم به پایان رسید. در این دوره ابن عربی، مولانا، صدرالدین قونوی، و البته سهروردی شهید را می‌توان از وجوه برجسته آن یاد کرد که تمامی این نفوس به نوعی با امر ابهی مرتبط گشتند که بیان واقع آن خود مقاله‌ای را می‌سزد.

در باب سهرودی که از لحاظ زمانی مقدم بر هر مابقی بود، در جایی دیگر در آینده بحث خواهد شد، او از طرفی عرفان ایرانی را زنده کرد، کلمه نور را با نام بهاء پیوند داد و اساس هستی‌شناسی خود قرار داد و از همه مهمتر بهترین و ارزنده‌ترین نگارش‌ها را در باب حکایات تاویلی نگاشت، آواز پر جبریل، لغت موران، قصة الغربة الغریبة و عقل سرخ (۸۳)، به نوعی مدخل نزول ملاح القدس و لوح البهاء شد. در حکمة الاشراق (۸۴) نیز شرق و غرب را به همان معنا کرد که در مثنوی ابهی می‌توان دریافت.

ولی ابن عربی با نگارش بیش از صدها جلد کتاب در عرفان اسلامی تحول عمده ایجاد نمود و تقریباً تمامی متفکران پس از خود را وامدار خویش کرد. (۸۵) ملاقات او با ابن رشد، در اصل ملتقای عرفان و تصوف با فلسفه بود که در جایی دیگر بدان اشاره شد (۸۶) و این خود به معنای هجوم عقاید عرفانی بر تمامی وجوه معارف دینی و بالاخص اسلامی بود. فتوحات مکیه او دائرةالمعارف صوفیان نامیده شده، و فصوص الحکم او از معتبرترین کتبی است که بیشترین شروح در موردش نگاشته شده است. (۸۷) کتابهای دیگر او نظیر التجلیات الالهية یا ترجمان الاشواق یا الوصایا یا محاضرة الابرار و بسیاری دیگر که مطبوع و البته برخی چون کتاب المعارف جدیداً هنوز به طبع نرسیده، میراث مرغوب او محسوب می‌گردد.

۱ - ابن عربی

A - ابن عربی دارای عقاید منحصر به فردی است که برخی از آن در امر بهاء منعکس گشته و برخی نیز بر حسب ظاهر مورد تصحیح واقع گشته است، این نکته را حضرت باب به کرات در آثار خویش اشاره فرمودند، یعنی اگر به قول عرب با دید عین الرضا نگاه شود، شاید بتوان برای همین موارد محملی جست، ولی اگر با دید عین السخط بنگرند، شاید هیچ نکته قابل قبولی نتوان در باب او یافت. به هر تقدیر مسلم است که در قصیده عز و رقائیه در بیت ۴۹ و در بخش توضیحات آن هیکل اطهر فرمودند:

" و ملك معالي العلم في الباء سرّة
و باء الجهر بالسّرّ خرت لتقطي
بالباء ظهر الوجود و بالنقطة
تميز العابد من المعبود (۸۸)

جمله اخیر عربی همان قول ابن عربی است که حتی مرکز میثاق در تفسیر خود بر بسم الله الرحمن الرحيم با تصریح نام محیی الدین آن را نقل نمودند. "قال محیی الدین بالباء ظهر الوجود و بالنقطة تميز العابد من المعبود و النقطة للتمييز هو وجود العبد" (۸۹)

این بیان ابن عربی در فتوحات مکیه آمده است (۹۰) و منظور او از باء حقیقت مشیت اولیه می‌باشد که در امر حضرت اعلی بدان بسیار اعتنا شده است (۹۱) و در کتب عرفانی پس از او نیز مورد بحث قرار گرفته است. ابن عربی خود در اثری به نام کتاب الباء توضیحات مفصلی در این باب داده است و در جایی از آن می‌گوید:

"اما بعد يا ولدي، انباك الله، فانك قلت انه قيل لك ان الاشياء ظهرت بالباء و الباء فيها امر ما فتحيرت فيما قيل لك فقال لك اضرب عشرة في عشرة فاعلم انه قد جمع لك في هذا الخطاب الحكمة الالهية و نهيك على الغاية التمامية و ذلك لن الباء اول نحو و هو في المرتبة الثانية من الوجود و هو حرف شريف فانه العدل و الحق الذي قامت به السموات و الارض و ما بينهما و انه من شرفه و تمكته من طريق مرتبه ان افتتح الحق تعالى به كتابه العزيز بسم الله فبدأ بالباء و هكذا بدأ بها في كل سورة، فلما اراد الله ان ينزل سورة التوبة بغير بسم الله ابتدأ فيها بالباء دون غيرها من الحروف و كان شيخنا و امامنا ابو مدين رضی الله عنه، يقول ما رايت شيئاً الا رايت الباء عليه مكتوب كانه يقول في كل شيء به قام كل شيء، فكانت الباء في ازاء كل شيء و قيل للعارف ابي بكر الشبلي انت الشبلي فقال انا النقطة التي تحت الباء" (۹۲)

در اینجا نمی‌توان بحث مفصل نمود ولی باید حتماً اشاره کرد که یکی از وجوه برجسته عرفان پس از ابن عربی، سید علی همدانی است که کتابی به نام کتاب النقطة دارد و در آن مراتب نقطه را به طور مستوفی بحث نموده است. (۹۳) البته در اینجا باید از اثر بسیار

استادانه صائِن الدِّين تركه اصفهانی نام برد زیرا او نیز در بیان نقطه تحت الباء اثری دارد که این عبد از روی نسخه خطی و به خط مؤلف مطالبی را در جایی دیگر یاد کرده است. (۹۴)

B - ابن عربی از مبشرین امر اعلی و ابهی نیز هست زیرا او در همان کتاب الفتوحات المکیة علاوه بر اینکه به ارض اقدس و عکاء اشاره دارد به صفات قائم یا مهدی موعود طوری به کنایه حرف می‌زند که جمال ابهی بدان استناد فرمودند. اشارات او به ارض اقدس به نام ارض المیعاد که قیامة الکبری در آن حاصل می‌گردد و مرج عکاء ملحمه الکبری و بقعة البیضاء است (۹۵)، خود در آثار مرکز میثاق نقل شده است. (۹۶) مولای توانا، حضرت ولی امرالله نیز در این باب فرمودند:

”چه مطابق است این وقوعات عجیبه و حوادث غریبه با حدیث صحیح نبوی در شان اصحاب این ظهور که شرح آن در فتوحات مکیه شیخ ابن العربی مذکور و مسطور است و یقتلون کلهم الا واحد منهم یُنزل فی مرج عکاء فی المأدبة الالهیة التي جعلها الله مائدة للسباع و الطیور و الهوام“ (۹۷)

در باب صفات قائم نیز محیی الدِّین ابن عربی به دو شکل به امر اعلی توجه دارد یکی به صورت عقیده ختم ولایت کلیه که باید در جایی دیگر بدان پرداخت، و دیگری بحث از ولادت قائم است که از بلاد عجم صورت می‌گیرد و او در کتاب خود “عقواء مغرب” به بحث آن پرداخته است و گاهی نیز به صورت زمان ظهور است و برخی اوقات نیز به شکل اشاره به اسم حضرت عبدالبهاء و شوقی افندی است که نزد قدماء اهل بهاء مطرح بوده است. (۹۸)

C - ابن عربی بانی نظریه خاصی در مورد اسماء و صفات الهی و سه نام بسیار معروف آن می‌باشد، یکی احدیت و دیگری واحدیت و سومی جمع الجمع اسماء و صفات است. برای نظر احدیت و واحدیت او می‌توان در تفسیر مرکز میثاق بر کنت کنز مشابهاًتی یافت. زیرا مرکز میثاق فرمودند:

”در آن مرتبه علم عین ذات و ذات عین سمع و سمع عین بصر و بصر عین حیات و حیات عین ذات است چنانچه در کتب شیخ اکبر از فتوحات و فصوص اشاره به این مطلب بلند اعلی بسیار است“ (۹۹)

و این مطالب را در فصوص الحکم فص حکمة قدریة فی کلمة عزیزیه و در الفتوحات المکیة نیز بخش اسماء و صفات الهی می‌توان ملاحظه نمود. با این تذکر که ریشه این بخش از افادات ابن عربی در دوره دوم و حتی دوره نخست تصوف و عرفان نیز موجود بوده است عین القضاة همدانی از جمله نفوسی است که در بحث اسماء و صفات الهی به همان راه رفته که بعداً ابن عربی در آن سالک گشته است. (۱۰۰)

D - بانی نظریه اعیان ثابته به طور صریح، نیز ابن عربی است، قلم اعلی در لوح سلمان به این شهادت داده‌اند:

”همچنین به کون اعیان ثابته در ذات قائل شده‌اند چنانکه یکی از حکمای عارف گفته حقایق الاشیاء کائنة فی ذاته تعالی بنحو اشرف هم افاضها چه که معطی شیء را فاقد شیء ندانسته‌اند و می‌گویند محال است چنانچه ابن عرب در این مطلب شرحی مبسوط نوشته و

حکمای عارفین و متأخرین بمثل صدرای شیرازی و فیض و امثالهما در رضرارض ساقیه
ابن عرب مشی نموده‌اند^(۱۰۱)

باب اعیان ثابتہ در فصوص الحکم مفتوح شد و بسیاری را به خود مشغول نمود که باید به
اصل مطالب ایشان مراجعه نمود. (۱۰۲) از جمله شرح فصوص قیصری و مویدالدین جندی
از اعتباری بیش‌تر برخوردار است. (۱۰۳) با این همه مراد آنان از اعیان ثابتہ این است که:
"الاعیان الثابتة هي حقایق الممكنات في علم الحقّ و هي صور حقایق الالهية في الحضرة العلمية لا
تاخر لها عن الحقّ الا بالذات لا بالزمان، فهي ازلیّة و ابدیّة و المعنى بالاضافة التاخر بحسب الذات لا
غير" (۱۰۴)

اینان با ذکر اعیان ثابتہ، مسئله علم الهی را در ذات حقّ مورد بررسی قرار دادند و با ذکر
حاکمیت اعیان ثابتہ به تابعیت علم نسبت به معلوم رسیدند و از آنجا که مسئله بغرنج بود،
آن را به سرّ قدر نامیدند و از دل آن شرّ و خیر و نظام احسن (۱۰۵) خلقت را طرح
نمودند. (۱۰۶) اینان اعیان ثابتہ را علم تفصیلی حقّ به ماسواہ می‌دانند که سابق بر وجود
خارجی ماسواہ است. یعنی احدیت خداوند در مقام تجلّی ذات به ذات، حیّزی است که
حقایق اشیاء در آن مستهلکند و الاعیان ما شمّت رائحة الوجود می‌باشند، ولی در مقام
واحدیت یا مقام ظهور اسماء و صفات و یا به تعبیر ملیح اینان، اعیان ثابتہ است، همین اعیان
و ماهیات امکانی به طور تفصیلی مورد شهود حقّ قرار می‌گیرند که همان رویت مجمل
مفصلّ است. از طرفی اعیان ثابتہ مجعول نیستند، و دارای دو اعتبارند، یکی به عنوان صور
اسماء حقّ و دیگری به عنوان حقایق اعیان خارجی؛ اولی، بدن و دوّمی، روح می‌باشد. (۱۰۷)
در همین معنا مرکز میثاق نیز در لوح کنت کنز فرمودند:

"باری بعضی از عارفین که بسموات معانی عروج نموده‌اند اعیان و حقایق و قابلیات را
قدیم و غیر مجعول دانند و بعضی دیگر از واردین شریعة علم و حکمت ماهیات و حقائق
را مجعول و مخلوق و حادث شمردند و این عبد فانی بیانات و استدالات هر دو طائفه را
به اتمّ بیان و اکمل تبیین در این رساله ذکر نموده و لکن در نزد خود عبد جمیع این
بیانات و مطالب و مقامات و مراتب در مرتبه و مقام خود تمام است بدون مشاهده خلل
و فتوری زیرا اگر چه منظور یکی است و لکن نظرات عارفین و مقاماتشان متفاوتست و هر
نظری بالنسبة بمقام و مرتبه که ناظر در آن مقام واقف است تمام و کمال است" (۱۰۸)

البته این نحو برخورد مرکز میثاق با نحو برخورد حضرت اعلی قدری تفاوت دارد، حضرت
عبدالبهاء به حسن ظنّ ناظرند و سعی در تالیف قلوب دارند، ولی حضرت اعلی ابن عربی را
در اعیان ثابتہ نماینده افراط برخی از صوفیان می‌بینند و برای همین به او از همان منظر شیخ
احمد احسائی یکی از مخالفان لدود ابن عربی می‌نگرند و به این سبب در رساله تفسیر هاء
فرمودند:

"و الی بانه ذهب بالاعیان الثابتة في الذات لاثبات علمه تعالی كما ذهب الكل الا من شاء الله شرك
محض في مذهب آل الله لان ذکر الغیریة بوجودها شاهدة بالتفریق و والہ بالتقطع و ان الله هو
الصمد الذی لم یزل کان علی حالة واحدة فان کان الاعیان هو نفس الذات لم یزل لا یتغیره و لا
یکن التوحید لاحد حتّی لنفسه و ان کل اشباه الجوهریات لا وجود لها مع الله عز ذکره فاعوذ بالله
ما ذهب بحی الذین الاعرابی اجلّ الله في تقمته و ان الله هو الصمد" (۱۰۹)

این نحو از اعیان ثابت‌ه مذکور در اندیشه عارفان اسلامی به عالم مسیحیت نیز کشید (۱۱۰) که باید بحثی جدا در آن نیز انجام داد.

E - یکی از مطالبی که در تمامی دوران فلسفه اسلامی مطمح نظر بود نظریه فیض است. این نظریه به وسیله افلوطین با استخراج از آراء افلاطون عنوان گشت و به دست فلاسفه مسلمان رسید. یکی از بهترین تقریرات در این باب از ابن سینا است (۱۱۱) و بعد به عرفان اسلامی رسید که در فلسفه اشراق محلّ تأمل و فیر قرار گرفت. (۱۱۲) و محیی‌الدین نیز از همین مبحث استفاده کرده و نظریه جدیدی ابداع کرد که به فیض اقدس و مقدس مشهور و از قلم اعلی نیز تشریح گشت. (۱۱۳)

F - به هر حال ابن عربی آن قدر محلّ توجه عرفا بود که وقتی که جمال ابهی در سلیمانیه تشریف داشتند به کتاب فتوحات مکیه او بذل عنایت نمودند، مولای توانا فرمودند:

”در این هنگام هیاتی از اجگه مدرسین و زبده محققین بریاست شیخ اسماعیل رئیس سلسله بمحضر مبارک حضرت بهاء‌الله شتافتند، و از آن بحر بی کران استفاضه نمودند و چون آن حضرت را برای حلّ غوامض و معضلات علمیه خویش حاضر و مستعدّ ملاحظه نمودند، از محضر مبارک استدعا کردند در چند جلسه عبارات متشابهه و بیانات مشکله‌ای را که در کتاب فتوحات مکیه اثر مشهور شیخ محیی‌الدین العربی عالم بزرگ و جلیل‌القدر موجود است برای آنان تشریح و تبیین فرمایند“ (۱۱۴)

۲ - مولانا و نسی

A - دیگر از نفوس بسیار برجسته این دوره مولانا یا ملای رومی یا جلال‌الدین بلخی می‌باشد. او اصلاً اهل بلخ بوده و زمانی که ابن عربی وفات یافت او احتمالاً بیش از سی سال داشته است و در همین سنوات ملاقاتش با شمس تبریزی باعث دگرگونی عقاید و نظریاتش شد و بعد با سرودن اشعار و غزلیات و مثنوی معروف خویش از ماندگارترین وجوه عرفان اسلامی گشت. تاثیر او در پایان قرن بیستم میلادی و ابتدای قرن بیست و یکم در کشورهای غیر از ایران و ترکیه حاکی از عمق اندیشه‌های اوست که هر کسی را از ظنّ خویش یار او می‌کند.

مطلبی که باید در ابتدا معلوم ساخت نام رومی یا مولانا است و بصورت ”صاحب مثنوی“ که در آثار این دور نقل شده است:

از جمال ابهی: ”بدان مقصود صاحب مثنوی از ذکر...“ (۱۱۵)

از مرکز میثاق: ”چنانکه صاحب مثنوی اشاره می‌نماید“ (۱۱۶)

از حضرت ابهی: ”چنانکه صاحب مثنوی می‌گوید...“ (۱۱۷)

و بسیاری دیگر مانند رومی و ملای رومی و ملای مولانا که در آثار مرکز میثاق به نحو خاص مطمح نظر است.

B - مولانا را به لحاظ مثنوی می‌توان در آثار این دور بسیار لحاظ نمود، زیرا توصیه بر مطالعه مثنوی فرمودند، از مرکز میثاق است:

”فرمودند سعدی اشعارش خوب است پر از نصایح و مواعظ است، مثنوی خوب است مطلب دارد روحانی است، می‌شود به اشعار او توسل نمود با عرفا صحبت‌های امری کرد چون این مردم به اقوال قدما احترام غریبی دارند این است که زودتر قبول می‌کنند اگر

استشهاد به اقوال آنها بشود حاضر را رها نموده می‌چسبند به آنها، مثلاً در مسئله معراج می‌گوید:

نی چو معراج زمینی تا سماء
و همچنین در مسئله حشر می‌گوید:
از محمد حشر را پرسیده‌اند
با لسان حال می‌گفتی بسی
در مسئله خلقت و قدمیت الوهیت می‌گوید:
آدم و حوا کجا بود آن زمان
عیسی و موسی کجا بد کآفتاب
نکته‌ها چون تیغ الماس است تیز
پیش این الماس بی اسپر میا
و در یوم هیجده جون چهارشنبه ۱۹۱۲ و در حین این شعر مثنوی را ذکر فرمودند:
باده‌نی در هر سری شر می‌کند
آنچنان را آنچنان تر می‌کند
فرمودند که این را به مثنوی افزوده‌اند حتی در مثنوی قونیه این یافت نمی‌شود^(۱۱۸)

مثنوی مولانا به لحاظ اهمیت در امر ابهی بارها مورد عنایت جمال ابهی و مرکز میثاق واقع گشته است. یکی از عمده‌ترین دلایل مقبولیت مثنوی مولانا در امر بهاء آنست که جمال ابهی مثنوی خویش را در اصل در جواب همان مثنوی سرودند و نگارنده در جای دیگر این مطلب را توضیح داده است.^(۱۱۹)

C - اشعار مولانا بالاخص در مثنوی او، در آثار این دور بسیار نقل و ضبط شده و بدان استناد شده است گاهی به تصریح، گاهی به نقل مصرعی و گاهی به ایما و اشاره. البته از سعدی، سنایی، عطار، هاتف، میرفندرسکی، نقل شعر در آثار این دور هست، ولی تا آنجا که نگارنده می‌داند، از جهت تعداد و کثرت نقل شعر، هیچیک به پای مولانا نمی‌رسند. در این که چه تعداد از اشعار مولانا در آثار این دور نقل شده، باید تحقیقی به سزا نمود، با اینهمه در هفت وادی و چهار وادی حضرت ابهی به نقل مقادیری از آن عنایت فرموده‌اند که در جایی دیگر اشاره شده است.^(۱۲۰) در اینجا می‌توان به برخی از آنها اشاراتی کرد از آنجمله مرکز میثاق در بیان الوهیت فرمودند:

حقیقت الوهیت را فیضی نامتناهی تجلیات رحمتیه را انقطاعی جایز نه... چنانکه صاحب مثنوی اشاره می‌نماید:

آدم و حوا کجا بُد آنزمان
موسی و عیسی کجا بُد کافتاب
گر بگویم زان بلغزد پای تو
ور نگویم هیچ از آن ای وای تو^(۱۲۱)
که اشعار فوق در دفتر سوم مثنوی است^(۱۲۲) و یا در جایی دیگر است:

تشخیص صحرای کربلا است و تعزیه سید الشهداء و این فخر و مباهات اهل الله، لا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله اموالاً بل احياء عند ربهم يرزقون، لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً

گر در آتش رفت باید چون خلیل
ور چو یوسف چاه و زندانم کنی
سر نگردانم نگردم از تو من
ور چو یحیی می‌کنی خونم سبیلی
ور زفقرم عیسی مریم کنی
بهر فرمان تو دارم جان و تن

که ابیات فوق نیز در مثنوی دفتر پنجم است (۱۲۴) و بارها مورد عنایت مرکز میثاق بوده، (۱۲۵) و یا در جایی دیگر است:

”گوش به عربده و فریاد اهل جفا ندهند متینند و رزین، و پر صبرند و تمکین، و عاقبت
حقیقت البته مشهود اولی الابصار گردد،

جفدها بر باز استم می کنند
جرم او این است کو باز است و بس

پر و بالش بی گناهی می کنند

غیر خوبی جرم یوسف چیست پس (۱۲۶)

که در مثنوی دفتر ششم آمده و نظایر این موارد بسیار است.

D - زمانی نقل مصرعی از یک بیت شعر است که از مثنوی در آثار این دور مبارک نقل شده است مانند این که جمال قدم فرمودند:

”ای اهل ثروت و قدرت... در هر سینه بر مصارف خود می افزائید و آن را حمل بر رعیت
می نمایید و این بغایت از عدل و انصاف دور است این نیست مگر بسبب اریاح نفسانیه
که مابین در هبوب و مرور است و تسکین آن ممکن نه، مگر بصلح محکم که سبب اعظم
است برای استحکام اصول و اینه ملک و مملکت، چاره اکنون آب و روغن کردنیست
صلح و اتحاد کلیه که دست نداد باید به این صلح اصلاح شود (۱۲۷)

جمله ”چاره اکنون آب و روغن کردنی است“ از مثنوی مولانا اخذ شده است او در دفتر
پنجم می گوید:

”گر نبودی خلقی محبوب و کثیف
در مدیحت داد معنی دادمی
ور نبودی حلقها تنگ و ضعیف
غیر این منطق لبی بگشادمی
لیک لقمه باز آن صعوه نیست
چاره اکنون آب و روغن کردنیست (۱۲۸)

E - در جایی، برخی از ابیات مثنوی مورد تفسیر قرار گرفته است مانند، تفسیری که در
لوح سلمان در باره بیت معروف ”چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد“ (۱۲۹) مرقوم داشتند و تاثیر
این عربی را در افکار مولانا اثبات نمودند و در بخشی از آن فرمودند:

”سوال: چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد، موسی با موسی در جنگ شد، ای سلمان عرفا
را در امثال این مقالات بیانات بسیار است بعضی حق را بحر و خلق را امواج فرض
گرفته... باری جمیع اشیاء را مظاهر تجلی ذاتی حق می دانند و تجلی را هم سه قسم ذکر
نموده اند، ذاتی و صفاتی و فعلی، و قیام اشیاء را بحق قیام ظهوری دانسته اند... چنانچه
ابن عرب در این مطلب شرحی مبسوط نوشته و حکمای عارفین و متاخرین بمثل صدر
شیرازی و فیض و امثالهما در رضرارض ساقیه ابن عرب مشی نموده اند... بدان مقصود
صاحب مثنوی از ذکر موسی و فرعون ذکر تثل بوده نه اینکه این دو ذات یکی بوده اند
نعوذ بالله عن ذلک، چه که فرعون و امثال او به کلمه موسی خلق شده اند لواتم تعرفون
و همان اختلاف ظاهره که مابین بوده دلیل بر این است که در کل عوالم با یکدیگر
مخالف بوده اند و این بیانی است خفی، لایعرفه الا کل عارف بصیر، و صاحب مثنوی
جمیع عباد را در ملکوت اسماء موسی فرض نموده چه کل از تراب خلق شده و به
تراب راجع خواهند شد“ (۱۳۰)

در اینجا می توان به طور تلمیح مشاهده کرد که از بیت مولانا دو معنا مستفاد می شود که
یکی از مقصد مولانا دور و از امر ابهی جداست که جمال ابهی این را رد فرمودند و دیگری

را که با عنوان "مقصود صاحب مثنوی" یاد می‌شود، تایید و تشریح فرموده‌اند، و به نوعی اصل عقاید مولانا را که با اندیشهٔ ادیان الوهی مطابق است، تثبیت نموده‌اند. در جایی دیگر مرکز میثاق به تفسیر یک بیت از مولانا می‌پردازند. (۱۳۱)

F - اما برخی اوقات به جای تایید عقاید مولانا، نه تکذیب بلکه تصحیح مطالب او شده است، یعنی در حکم جوابی است که بدو داده شده، فی المثل مولانا در بیان جبر و قدر و قضای الهی به این نکته رسیده است که:

ای رفیقان راه‌ها را بست یار
غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

آهوی لنگیم و او شیر شکار
در کف شیر نری خونخواره‌ای (۱۳۲)

که مرکز میثاق به این نحو جواب مولانا را می‌دهند:

"هو الابهی، ای عاشق جمال ذی الجلال، در مراسله این بیت مسطور:

غیر تسلیم و رضا کو چاره
در کف شیر نری خونخواره

ولی من می‌گویم:

خوش بود تسلیم و زآن خوشتر رضا
پیش یار مهربان با وفا

زیرا آنچه کند جوهر صفاست و روح و وفا، باری چون آتش عشق در هویت قلب
برافروزد قصور و قنور و ذنوب و کروب را به کلی بسوزد در آن مقام حکومت سلطان
محبت نماید و سلطنت شهریار عشق راند از فضل حق امید گشایش است و حصول
آسایش آن ربی کریم کریم ع ع (۱۳۳)

G - این همه نشان از آن دارد که مولانا در امر بهاء، صاحب وجهی پذیرفتنی است و صورتی از حقیقت را نمایش داده است. بنگرید به این عنایت جمال ابهی در حق مولانا که در عین حال از وقایع تاریخی نیز پرده بر می‌دارد، این لوح شاید برای اولین بار باشد که در جایی طبع می‌گردد:

"هو الله، عندلیب سنا می‌گوید الی یا اهل البقاء، بلبل وفا می‌گوید الی یا اهل الوفاء،
هدمه لقاء مغرّد الی یا اصحاب الهدی، ورقه و رقاء مترنم الیک یا قدس القدس فی
ملکوت الابهی، لیشهدون کیف یمشی السرور قدّام الوجه، و بعد فالق الکلیل التکبیر علی
راس من تشاء جناب آمحمد اسمعیل توجه به نقطهٔ اعلی و کلمهٔ اولی نموده و این اشعار
را ذکر نمایند اگر چه فارسی است لا بأس علیه:

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی
واندر همه عالم مشهور به شیدایی

در نامهٔ مجنونان از نام من آغازند
زین پیش اگر بودم سر حلقهٔ دانایی

ای باده فروش من، ای سرمایهٔ جوش من
ای از تو خروش من، من نایم و تونایی

گر زندگیم خواهی در من نفسی در دم
من مرده صد ساله توجان مسیحایی

اول تو آخر تو ظاهر تو باطن تو
مستور زهر چشمی در عین هویدایی

ولکن بقوت الهی و قدرت ربّانی و عنایت حضرت لایزالی باید بر بساط نور جالس شد
و بر فضای روح سایر گشت تا جمیع چون‌ها را بی چون مشاهده نمود و تمام اسم و
رسم را پی‌نگ و نام دید اینست مقام رفرف اعلی و سدرهٔ ابهی و شجره طوبی و ثمره
قصوی فطوبی لعاریها و شاریها و آکلیها و واصلیها (۱۳۴)

مبنی بر همین قاعده باید شیخ اسماعیل را دید که با قرائت اشعاری که فارسی است و دلپسند دلدار حقیقی، هر گاه جمال ابهی را می‌دید به تلاوت آن اشعار مشغول می‌گشته، این منظر دلربا از چشم تیز بین مرکز میثاق مخفی نماند، زیرا او راس العشاق طلعت جانان

بود از هر زبان که وصف عشق و معشوق می‌شنید در قلب جای می‌داد و با خامه و آمه ثبت می‌کرد در تذکرةالوفاء است:

از جمله نفوس مبارکه روح المخلصین له الفداء جناب استاد اسمعیل معمار است، این مرد خدا در طهران معمار باشی امین الدوله فرخ خان بود و در نهایت عزت و اعتبار بود، و بخوشی و کامرانی و عزت و احترام زندگانی می‌نمود این شخص نورانی سرگشته و سودایی شد و مفتون و شیدانی گشت، عشق الهی چنان نائره‌ئی افروخت که پسرده و حجاب بسوخت و گریبان بمحبت جانان بدرید، و در طهران مشهور برکن بهانیان شد، امین الدوله در بدایت بسیار حمایت کرد، ولی در اواخر او را احضار نموده گفت استاد در نزد من بسیار عزیز و تا توانستم ترا حمایت و محافظت کردم ولی شاه از حقیقت حال تو آگاه گشته و می‌دانی که چه قدر غضوب و خونخوار است. می‌ترسم که بقتۀ ترا بدار زند لهدا خوشتر آنکه از این دیار به دیار دیگر سفر نمایند... حضرت استاد... عازم عراق گشت... وقتی جمال مبارک از برای او این غزل ملای رومی را مرقوم فرمودند که جناب استاد توجه به نقطه اولی و حضرت اعلی نماید و این نغمه را به آهنگ خوش بسراید لهدا شیبهای تار و تاریک طی مسافت می‌نمود و این غزل را تغنی می‌کرد:

ای عشق منم از تو... باری این مرغ بال و پر شکسته به این آهنگ بدیع مشغول آهنگ کوی مقصود نمود (۱۳۵)

جالب آن است که به صراحت صاحب این اشعار را مولانا یاد کرده‌اند، در صورتی که این اشعار را باید در دیوان منسوب به حلاج که در سال ۱۳۴۳ در طهران چاپ شد، یافت (۱۳۶) و بعد خود مصحح کتاب مرقوم کرد که این دیوان نمی‌تواند از آن حلاج باشد (۱۳۷) و از نظر برخی از ادیبان محقق این اشعار به لحاظ تخلص، سروده کمال‌الدین حسین خوارزمی است (۱۳۸) که خود از بزرگترین شارحان مثنوی می‌باشد و تعلق خاطر بسیار به مولانا دارد و اشعارش به مکتب مولانا شبیه می‌باشد و از طرفی دیگر کتاب جواهر الاسرار او که همان شرح مثنوی او است، در مقاله‌ای مندرج در مقدمه کتاب، به چهار وادی جمال ابهی شباهت بسیار دارد، به هر حال این اشعار در دیوان منسوب به حلاج و در حقیقت همان دیوان خوارزمی بوده که البته در این دیوان اشعاری به تضمین یا تلخیص از سنایی عطار و مولانا نیز دارد و این غزل معروف از همان جمله می‌باشد. (۱۳۹)

H - این عنایت جمال ابهی به صورت تضمین نی و نایی انجام شد و البته نی موجود در مثنوی مولانا، خود مولانا و مقصود از نایی جمال اقدس ابهی است، و جمال ابهی به این لطیفه در مثنوی اشاره نمودند که در جایی دیگر بدان اشاره شده است. (۱۴۰) به تعبیر دیگری نیز مولانا مورد عنایت حق واقع گشت، زیرا در احادیث اسلامی است که اگر امت اسلام صالح باشند یک روز (= هزار سال) و اگر صالح نباشند، نصف یوم را امتداد خواهد یافت، چنانکه ابوالفضایل در فراید نوشت:

”و آن این حدیث شریف است که فرمود: ان صلحت امتی فلها یوم وان فسدت فلها نصف یوم وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون یعنی اگر امت من صالح و نیکوکار باشند یک روز را مالک شوند و الا اگر فاسد و بد کردار گردند نصف روز را و هر روزی نزد پروردگار هزار سال است از شمارة شماها“ (۱۴۱)

و برخی از مرکز میثاق سوال نمودند و جناب ابوالقاسم افغان فرمودند:

از متقدمین احتجای شیراز که به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده بودند شنیدم که تفسیر این حدیث را رجا کرده بودند که بیان فرمایند، در جواب فرموده بودند، مقصود دوره دیانت اسلام است، عرض کرده بودند هنوز عرش رسول الله مدفون نشده بود که بین کبار صحابه اختلاف افتاد و اساس فساد در آئین محمدی گسترده گردید و چرا در سال ششصد هجری ظهور قائم موعود اتفاق نیافتاد؟ فرمودند ظهور مولوی و کتاب مثنوی مثل شمع (ستونی) بود که به زیر آن دیوار نصب شده بود و دوره دیانت اسلام به ۱۲۰۰ سال بالغ گردید (۱۴۲)

بیان شفاهی مرکز میثاق را شاید بتوان با دوره سوم تصوف که دقیقاً در نیمه ظهور اسلام مقارن است، مطابق و صورت کلی داد. زیرا اساس قواعد نظری تصوف و اوج موارد عملی آن در همین زمان رخ گشود. بهر تقدیر مولانا از آن قسم که در منظر آثار دیده می شود بسی فراتر از این بیان شفاهی مرکز میثاق نیز هست. به شهادت شارع اعظم، اشعار مثنوی را به نام "فی الحکمة الالهية و تبيينه الربانية" (۱۴۳) و در جایی در مقام مناجات به "فی المناجات للہ تبارک و تعالی" (۱۴۴) وصف فرمودند.

قسمت چهارم - تصوف در دوره تشریح

دوره چهارم تصوف را می توان دوره تشریح نامید که امتدادش از پایان قرن هفتم شروع و تا پایان قرن یازدهم طول می کشد. در این دوره از ابداع و خلاقیت دوره سوم و دوم یعنی دوره تدوین و تکمیل خبری نیست ولی بر تمامی آثار دوره های سابق شرح و تفسیر نگاشته می شود و بیشترین تاثیر در عارفان این دوره از مرقومات ابن عربی و مولانا می باشد. در این دوره شاگردان مبرز صدرالدین قونوی به عرصه شهود آمدند، سعیدالدین فرغانی بهترین شروح را بر تائیه ابن فارض نوشت، و مویدالدین جندی بر فصوص شرح نگاشت. شروح قیصری بر نوشته های محیی الدین خواندنی بود و صائین الدین محمد علی ترکه اصفهانی با نگارش تمهید القواعد و شرح گلشن راز و متأثر از نهضت حروفیه، با شرح فصوص خود متون ماندگار به یادگار گذاشت. خواجه محمد پارسا با شرح فصوص الحکم و قدسیه بر قلّه عرفان ایستاد و عبدالرزاق کاشی در تفسیر قرآن مطابق با مکتب ابن عربی حرف را به آخر برد و شروح خوارزمی بر عقاید مولانا و مثنوی او، مانند جواهر الاسرار و نیز نصایح الابرار و نیز شرح فصوص در اشاعه اندیشه های عرفانی، مساعی جمیله محسوب می گشت. شاهکار این دوره از آن فخرالدین عراقی است که با لمعات خویش جمع بین غزالی و ابن عربی نمود که خود مورد شروح بسیار گشت که جامی یکی از آن شروح را نوشت. اوج شرح نویسی را می توان بر همین گلشن راز دید که هم ابن ترکه و هم الهی اردبیلی و هم لاهیجی بر آن شرح نگاشتند که شرح اخیر محل اعتنای مرکز میثاق رب العالمین واقع گشت.

در همین زمان برخی از عارفان وجهی روحانی از خود باقی گذاشتند و در خاطره ها ماندند، نظیر نعمت الله ولی، و برخی فی الحقیقه جامع العلوم بودند مانند عبدالرحمن جامی که ختم شعرای کلاسیک ایرانی به تعبیر ادوارد براون E.G.Browne نیز بود. (۱۴۵) او، بر خمربه ابن فارض و تائیه او شرح نوشت، با نقداً لخصوص تبخّر خویش را در شرح نگاری بر فصوص اثبات نمود، با شرح لمعات عراقی، احراز مقام استادی در عرفان را یافت، با هفت اورنگ خویش شاعری خویش را محرز کرد و با نفحات الانس وام خویش را به تمامی

عارفان قبل از خود اداء کرد و در تاریخ نگاری نیز مقام استادی را حایز گشت. خلاصه جامی از ستون‌های این دوره محسوب می‌گردد. اما وجود عبدالکریم جیلی (=گیلانی) بحثی دیگر بود او با نگارش الانسان الكامل تاویل عارفان را به آخرین مرز برد و با مناظر الالهیه کار را تمام نمود و با نگارش الکهف و الرقیم فی شرح بسم الله الرحمن الرحیم نوید ظهور بدیع را داد که شروح مرکز میثاق و حضرت اعلی و جناب باب الباب را به تعقیب داشت. عزالدین کاشی مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة را نوشت که در اصل با عوارف المعارف برابری می‌کرد ولی بسی نکات تازه نیز داشت. آثار نجم‌الدین رازی بالخصوص مرصاد العباد در نوع خود بی‌نظیر بود و مرموزات اسدی او به پیشواز تفسیر کنت کنز مرکز میثاق رفت. تاج‌الدین اشنوی و نیز اسفراینی با کاشف الاسرار خود بحث را تحقیقی نمودند و حتی مخالفان با ابن عربی توانستند به عرفان تعلق یابند مانند علاءالدوله سمنانی که با العروة لاهل الخلوۃ و الجلوۃ بحثی ظاهراً مخالف با ابن عربی ولی متأثر از او کرد.

در همین دوره پیوند تشیع با تصوّف توسط سید حیدر آملی محکم گشت. او با نوشتن بی نظیرترین کتاب در تصوّف یعنی جامع الاسرار و زیباترین شرح بر فصوص به نام مقدّمات فی شرح الفصوص و نیز عالی‌ترین کتاب باطنی گرا یعنی، اسرار الشریعة، اقدام بلند در اقدام به تعالی تشیّع عرفانی یا عرفان شیعی برداشت. همان‌طور که او می‌اندیشید، آثارش پویندگان راه عرفان را به آخرین سالهای این دوره یعنی میرفندرسکی و ملاصدرا و میرداماد و ملامحسن فیض و شیخ بهایی می‌برد. اینان چون جامع تمامی علوم بودند و به تشیّع نیز دلبستگی داشتند، از جمع بین ابن عربی و ائمه و وحی، نام حکمت خویش را متعالیه گذاشتند که هنوز مطرح است و باید در مقاله‌ای دیگر بدان پرداخت.

۱ - کتاب صوفیان در امر بهاء

در این دوره بود که مرقومات عرفا معجونی از کلام و اشراق و مشاء و فقه و تفسیر و حدیث و قرآن بود و سبک نگارش نیز بیشتر در اطراف امور فلسفی رایج بود. در امر بهاء نیز به این گونه تحریرات اعتنا شده و چهار وادی را جمال ابهی تقریباً در جواب اسئله یک عارف مربوط به شعبه قادریه و البته متأثر از نقشبندیه و در جهت حلّ مشکلات متنی از کمال‌الدین حسین خوارزمی که از علاقمندان مکتب ابن عربی و مولانا هر دو بود، نازل فرمودند، زیرا خوارزمی در شرح خود بر مثنوی به نام جواهر الاسرار و زواهر الانوار، و در مقدمه اثر، ده مقاله نوشت و هر یک را به یکی از مفاهیم اصلی صوفیان اختصاص داد. در مقاله‌ای از چهار طایفه صحبت می‌دارد که اهل وصول الی الله‌اند، و نکاتی را که در خصایص هر یک بیان می‌دارد به صورتی است که عیناً در چهار وادی جمال ابهی مرقوم داشتند. (۱۴۶)

دیگر متنی که تقریباً به همین قاعده نوشته شده، تفسیر بر کنت کنز است که مشابه با مرقومات نقشبندیه نوشته شده و سبک نزول اثر به لوایح و نیز لوامع جامی شبیه و از طرفی مسائل آن، دقیقاً تایید معارف نازله در کتابی چون مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز و

مربوط به قرن نهم است، و خود هیکل اطهر حضرت عبدالبهاء در مؤخره اثر به این نکته اعتنا فرمودند:

"این رساله در سنین صباوت مرقوم شده است در بعض مواقع بعضی تعبیرات نظر به مشرب بعضی ذکر شده است ملاحظه به حقیقت مقصود باید بشود که چون سریان روح در عروق و شریان کلمات جاری و ساریست" (۱۴۷)

و در ابتدا نیز فرمودند: "بدان که در عرف صوفیه مذکور است که... (۱۴۸) که خود نشان از آن دارد که تعمق هیکل اطهر به معارف صوفیان بالاخص گروه شارحان ابن عربی است. اصطلاحات کنز مخفی و غیب الهویة و غیب الغیوب و منقطع الوجدانی و احدیت و احدیت در همین دوره و به وسیله شارحان آثار ابن عربی تعریف و تحدید شد که با همان معنا در اثر مرکز میثاق دیده شده است. باید همین جا اضافه کرد که تفسیر کنت کنز تنها اول بار نیست که توسط مرکز میثاق بیان شده بلکه صوفیان را نیز بر این حدیث شرح و تفسیر هست که یکی از آنها که مطبوع هم هست از آن نجم الدین رازی صاحب مرصاد العباد است که در کتاب مرموزات اسدی در زمورات داودی به تفسیر این حدیث پرداخته است و نسبت به خود نکاتی بسیار بدیع آورده است. (۱۴۹)

۲ - مفاهیم بلند عرفانی

یکی از وجوه برجسته و مشابهات عرفان این دوره با امر ابهی همانا مطابقت معانی است. برخی از معانی بلند عرفانی که در این دوره به صراحت معنا گشت و حتی با ذکر اصطلاحات مرقوم شد، مفهوم محبت است، محبتی که در دوره‌های سابق از جمله احوال بود و نه مقام، در این دوره از چنان مقام شامخی برخوردار گشت که جزو اساسی‌ترین مفاهیم گشت. مرکز میثاق در دو موضع به بحث محبت از منظر عرفان اسلامی پرداختند، در اولی که از لحاظ زمانی متاخرتر می‌نماید، چهار مقام برای محبت قایل گشتند:

"ای محب مطلع انوار محبت را مراتب اربعه مذکور و مشهور، اول محبت من الله الی العبد است آیه یحییهم شاهد این مطلب، ثانی محبت من العبد الی الرب است و یحییهم دلیل این مقام، ثالث من العبد الی العبد است آیه رحماء بینهم حجت این مقال، رابعاً من الحق الی الحق است فاحیبت ان اعرف ثبت این مآل، محبت مظهر نفس الله و مطلع الهام هر چند من العبد الی العبد است ولی بحقیقت من الخلق الی الحق است چه که من احبه فقد احب الله" (۱۵۰)

در اینجا اصطلاحات کاملاً دینی است و به مصطلحات عرفا شبیه نیست علی‌الخصوص عرفان نظری، ولی در تفسیر کنت کنز که زماناً مقدم بر لوح فوق است به پنج مقام قائلند و از عبد و حق بحثی نیست ولی از اصطلاحات تفصیل و جمع بنا بر عقیده ابن عربی و شارحان او (۱۵۱) استفاده کرده‌اند:

"ولکن بعضی از متغمسین ابهر معانی و راکبین فلک حکمت للذی ربانی شوقاً للطالبین و جذبا للسالکین... مراتب محبت را چهار مرتبه معین نموده‌اند و این عبد در این رساله پنج رتبه ذکر نموده... باری بعضی از واقفین اسرار توحید در بیان حقیقت محبت بدین نغمه الهی و بدین رتبه صمدانی ترئی نموده‌اند که محبت میل حقیقی است به جمال خود جمعاً و تفصیلاً و آن محبت روحانی و میل رحمانی یا از مقام جمع بجمع بود و آن شهود جمال هویت است جمال و کمال خود را بذات خود بدون توسط مجالی و مرایاء کائنات

و این تجلی و ظهور ذات است در نفس ذات چنانچه حقائق عاشقین در کتم عدم مستور لکن ذات احدیت عکس عشق و محبت افراخته و اعیان مجتذبین در سرادق هویت مخفی لکن معشوق حقیقت با جمال و کمال خویش نرد محبت باخته و یا از جمع تفصیل است چنانچه آن ذات یگانه در مظاهر بی حد و کرانه مشاهده انوار جمال خود نماید و آن غیب احدیه درمرایای مصفوله و مجالی قدسیه ملاحظه عکس طلعت بی مثال خود فرماید و یا از تفصیل به تفصیل چنانچه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایاء حقایق ممکنات مشاهده نمایند اشراقات انوار صبح الهی را در مجالی موجودات ملاحظه کنند و این مقامی است که می فرماید سنبهیم آیاتنا فی الآفاق که مقام علم الیقین است... و یا آن میل و محبت از مقام تفصیل بجمع است و آن مشاهده و محبت عاشقین و مجتذبین است جمال آن ذات احدیت و معشوق حقیقت را لکن منزله از غبار تیره و سایل و وسائط و میرا از کدورت مجالی و مرایا، و سالکین در این مقام از کثرات وجود بواحد حقیقی ناظر گردند... این رتبه چهارم بود، اما رتبه پنجم از محبت آن میل روحانی و محبت وجدانی عاشقان جمال احدیت است بجمال خود در نفس خود و این مقام و مرتبه از محبت از جمع بجمع حکایت نماید زیرا این مقام از عنصر لاهوتی خلق شده و از لطیفه ربانی موجود گشته (۱۵۲)

منظور هیکل اقدس آن است که نزد عارفان برای محبت ۴ رتبه ذکر کرده اند و خود هیکل اطهر به ۵ رتبه قائلند. در بیان مبارک ذکر شده که "بعضی از واقفین اسرار توحید" مطالب در ۴ مرتبه محبت ذکر کرده اند و این بعضی از واقفین همانا عبدالرحمن جامی است که در کتاب لوامع در شرح قصیده خمربه این فرض می گوید:

"با وجود آنکه محبت شربتی است که تا نچشند ندانند و محبتی است که تا نکشند ادراک آن نتوانند جماعتی که تعریف ماهیات و توضیح مخفیات مانوس طبیعت و مالوف جبلت ایشان است گوهر تحقیق به الماس تفکر سفته اند و در کشف حقیقت و بیان اقسام آن گفته که محبت میل جمیل حقیقی است عز شانه بجمال خویش جمعاً و تفصیلاً و آن یا از مقام جمع بود بجمع و آن شهود جمال ذاتست در مرآت ذات بی توسط کاینات
معشوق که کس سر جمالش نشناخت در ملک ازل لوای خوبی افراخت
نی طاس سپهر بود ونی مهره مهر هم خود با خود نرد محبت می باخت
و یا از جمع تفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بی حد و کرانه مشاهده لمعات جمال خود می کند و مطالعه صفات کمال خود می نماید

جانان که دم عشق زند با همه کس کس را نرسد بدامنش دست هوس
مرآت وجود اوست ذرات وجود با صورت خود عشق همی یازد و بس
و یا از تفصیل به تفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفصیل آثاری مشاهده کنند و جمال مقید زایل مقصود کلسی دانند و بلدآت وصال خرسند و بمحنت فراق دردمند گردند

ای حسن تو کرده جلوها در پرده صد عاشق و معشوق پدید آورده
بر بوی تو لیلی دل مجنون برده و زشوق تو و اواق غم عذرا خورده
و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کار خانه افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و استار شئون و صفات که مبادی افعال و آثارند کسره متعلق هم و قبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امر دیگر نیست

۱- مسائل نظری عرفان

در این دوره مسائل عرفان به صورت تئوریک و نظری در اوج توجه قرار داشت که امهات این مسائل نیز در امر ابهی مورد سوال مومنان از اهل بهاء بود که از محضر طلعات مقدسه استفسار نمودند و برخی از آثار مبارکه معطوف به این بخش از معارف صوفیان است.

A - یکی از این مسائل همان بحث بسیط الحقیقه است که اگر چه سابقه آن در عرفان بسیار است ولی حقیقت آن است که آنطور که شارحان آثار ابن عربی در این قضیه مرقوم داشتند، به شدت و استحکامی است که می‌توان از آن سابقه درگذشت. قاعده مزبور این است که بسیط الحقیقه یا بسیطة الحقیقه تمامی اشیاء است و چون هیچ یک از اشیاء نیز نیست و در کلمات صدرالدین قنوی به نحو خاص نقل شده ولی ملاصدرا به آن وضوحی خاص بخشید. (۱۵۴) اگرچه خود ملاصدرا گمان دارد که قبل از او کسی به حل این مسئله نپرداخته است. (۱۵۵) با این همه اذعان دارد که قبل از او فقط ارسطو بدان اشاره کرده است (۱۵۶) و بنا بر همین قول او، مرکز میثاق در مفاوضات فرمودند:

”بدان که این مسئله وحدة الوجود قدیم است تخصیص به ثیاسفه و صوفیه ندارد بلکه بعضی از حکماء یونان نیز معتقد بوحدة الوجود بودند نظیر ارسطاطالیس که می‌گوید بسیط حقیقی جمیع اشیاء است و هیچیک از اشیاء نیست و بسیط اینجا مقابل ترکیب است یعنی حقیقت فرداتیبه که مقدس و منزّه از ترکیب و تقسیم بوده منحل بصور نامتناهی گردیده پس وجود حقیقی کل اشیاء است ولی هیچیک از اشیاء نیست“ (۱۵۷)

تمامی کسانی که بعد از ملاصدرا آمدند به این بحث توجه کرده و از آن معانی بلندی استخراج کرده‌اند، مانند ملامحسن فیض کاشی، (۱۵۸) و حاجی ملا هادی سبزواری، (۱۵۹) و برخی مانند ملا علی نوری نیز رساله‌ای در این خصوص نوشته است. (۱۶۰) و اینان اصل این قاعده را به ائمه اطهار نیز نسبت داده‌اند، (۱۶۱) بهر حال جوهر مطلب این است که :

”محصل این قول آن است که حق تعالی چون بسیط من جمیع الجهات، و وجود و قدرت و اراده و اختیار صرفست، و همه کمالات را بنحو صرافت واجد است، آنچه کمال در عالم فرض شود باید آن حقیقت مقدس بنحو اعلی و اتم آن را واجد باشد در مرتبه علم بذات، علم ب همه اشیاء داشته باشد. این قاعده را به حسب واقع، عرفای اسلامی نیز در کتب و مسطورات خود بیان کرده‌اند؛ ولی چون این اعظام قائل به وحدت شخصی در وجودند، بیشتر از اتباع ارسطو، از فروعات آن استفاده نموده‌اند در جمیع مسائل جاری نموده‌اند“ (۱۶۲)

حضرت باب اعظم در این مسئله بحث کرده‌اند، زیرا در جواب سوالات سه گانه میرزا محمد سعید زواره‌ای که یکی از آن سوالات مربوط به بسیط الحقیقه است، مطالب مهمه‌ای فرمودند و اکثر عرفا و حکماء را در حل مسئله ناتوان دیده‌اند و صریحاً بسیط را نه در شان حق بلکه در شان مظهر ظهور عنوان فرمودند:

”و جعل حکم بسیط الحقیقه للذکر الاول الذی فیہ کل الامکانات مذکوره و جعله اول ذکر السرمد فی الحدوث و قدر له کل ما یکن بالابداع فی مقام الکنون“ (۱۶۳)

ولی جمال ابهی در حلّ این مسئله لوحی به نام بسیط الحقیقه دارند که بی اندازه زیباست (۱۶۴) - ماحصل کلام آنکه این قاعده اگر در ذات حقّ باشد مصداق ندارد و عارف را به وادی سرگردانی در ذات حقّ اندازد، ولی اگر به مشیت اولیّه تعبیر و راجع گردد می‌تواند صحیح باشد و دارای بار معنایی بسیار شود.

B - یکی از مواردی که در این دوره بسیار طرح گشته مسئله وحدت وجود و شهود است این نیز در اندیشه عارفان دوره‌های قبل مطرح بود (۱۶۵) ولی نه بروشنی مواردی که در این دوره طرح گشت. زیرا اینان برای تنویر این بحث به جامعیت وجود پرداختند و به چهار قول معروف رسیدند:

الف - قول صوفیان مبنی بر اینکه وجود، واحد شخصی است و حقیقت وجود همان ذات مقدّس حقّ تعالی است موجود به معنای حقیقی هم اوست، غیر او هیچ وجودی حقیقتاً موجود نیست و وجودی که به اشیاء دیگر نسبت داده می‌شود مجازی است «لیس فی الدار غیره الدیار».

ب - قول برخی از فلاسفه است که وجود حقیقتش منحصر به ذات باری است ولی وجود را هم می‌توان به خدا و هم به غیر او اطلاق نمود به این معنا که موجودات انتساب به وجود دارند ولی وجود حقیقی همچنان از آن خداست. به این قول وحدت وجود و کثرت موجود نیز می‌گویند.

ج - قول مشائیان آن است که وجود هر موجودی با وجود موجود دیگر متفاوت است یعنی نوعی کثرت وجود در کثرت موجود هست اما اینکه چه امری این موجودات را بهم مرتبط می‌کند، به اختلاف نشسته‌اند. قول بهمنیار با ابن سینا و فارابی متفاوت است.

د - قول تشکیک وجود است که ملاصدرا با عطف به عقاید ابن عربی کرده و در عالم تشیع به این قول او بسیار می‌نازند. وجود اصیل است ولی در مراتب بطور تشکیکی سریان می‌یابد و به نحوی ایجاد می‌شود که واحد باقی بماند. (۱۶۶)

در امر ابهی از طرفی تمامی این اقوال صحیح است ولی از منظری بالکل متفاوت، چه اگر نتیجه این وحدت به صورت انحلال ذات حق در موجودات شود و یا تصوّر و پندار حلول رود امر ابهی با هر نوع وحدتی از این دست سخت مخالف است زیرا فرمودند:

«و دیگر آنکه می‌باید در این بیانات رایحه حلول و یا تنزلات عوالم حق در مراتب خلق رود و بر آنجناب شبهه شود زیرا بذاته مقدّس است از صعود و نزول و دخول و خروج» (۱۶۷)

حضرت اعلی گاه در این زمینه به شدتی بیانات فرمودند که به ستیز با عارفان می‌ماند: «اللهم انک تعلم ان بعضاً من الحكماء قد ذهبوا الى وحدة الوجود بین الموجود والمفقود فسبحانک تعالیت و تقدست عما یصف المشبهون نفسک فما اجد کلمة ادنی عن قولهم لانک لم تنزل کنت بلا ذکر شیء و لا تزال انک کائن بلا وجود شیء ان وجود الخلق بنفسه قد وجد بالاحداث من دون ان یمسه نور من ذاتک و لا اشارة من کینوتک بل انت تجلّیت لدیه لا من شیء قبله و حققت الحق به جوداً و اکراماً» (۱۶۸)

C - در امر ابهی برای رهایی از ارتباط وجود حقّ با وجود خلق، از اقوال عوام صوفیان که معتقد به دو عالم حق و خلق هستند، باید گذشت و به اصل و سرچشمه صوفیان یا افکار

صنادید اهل تصوف که اعتقاد به سه عالم خلق و امر و حق می‌باشد، باید رسید، یکی از کسانی که به این سه عالم اعتقاد دارد عبدالرزاق لاهیجی است او در گوهر مراد و در بخش نبوت یا عالم امر می‌گوید:

”آن رسولان اگر چه ناچار از خلقند لیکن برگزیدگانند از خلق که مشابهتی با خلق جز بخلقت و ترکیب ندارند و پرورش و ادب یافتگانند بحکمت نزد خدای، و ایشان واسطه باشند میان خدا و خلق“ (۱۶۹)

نزد برخی، خدا، وحدت حقیقی و عالم امر، وحدت نسبی و عالم خلق، کثرت است، سعیدالدین فرغانی در مشارق الدراری به این قول رفته لذا به خوبی از عهده حلّ وحدت وجود برآمده و شاید ابن عربی را از این اتهام خلاصی داده باشد (۱۷۰) و به همین سبب صائن‌الدین محمد ترکه در تمهید القواعد بیان مطلب کرده و برآستی مرکز میثاق از این عده به نام صنادید اهل تصوف در این مسئله یاد کرده‌اند:

”صنادید متصوفه که تاسیس عقیده وحدة‌الوجود نموده‌اند مرادشان از آن وجود، وجود عام مصدري که مفهوم ذهنی است نبوده و نیست، زیرا این وجود عام که ذهنی است عرضی از اعراض است که عارض بر حقائق ممکنات می‌شود. حقایق ممکنات جوهر است و این وجود مفهوم ذهنی یعنی وجود عام مصدري عرضی است که عارض بر حقایق اشیاء است، بلکه مقصود صنادید وجودی است که حقایق اشیاء بالنسبه به آن عرض یعنی آن وجود قدیم است و اشیاء حادث پس مرادشان از وجود حقیقی غیر منعوت است که ما بتحقیق به اشیاء است... و آن وجود ما بتحقیق به اشیاء واحد است پس وحدت وجود است ولی عوام متصوفه را گمان چنان که آن حقیقت غیر منعوته حلول در این صور نامتناهی نموده چنانچه گفته‌اند:

البحر بحر علی ما کان فی القدم
و مالخلق فی التمثال الا کتلجة
ان الحوادث امواج و اشباح
وانت هو الماء الذی هو نایع

یعنی آن حقیقت غیر منعوته هر چند او را تعبیری نیست ولی مجبور بر تعبیری هستند، پس به وجود تعبیر نموده‌اند... خلاصه اینکه عوام عرفا، گمان نموده‌اند که وجود محصور در دو موجود، یکی حق و یکی خلق، حق را باطن اشیاء دانسته‌اند و خلق را ظاهر اشیاء ولی اهل حقیقت وجود را در سه مرتبه بیان نموده‌اند، حق و امر که عبارت از مشیت اولیه است و خلق، و مشیت اولیه که عالم امر است باطن اشیاء است.“ (۱۷۱)

D - در همین بحث خلاصی از وحدت و کثرت، به بحث تجلی رسیده‌اند که در امر ابهی انعکاس یافته است. در اینجا نمی‌توان از کل بحث تجلی یاد کرد زیرا این امر را کتابی درخور است. (۱۷۲) فقط باید گفت که از تجلی و مراتب آن یعنی تجلی صدور و ظهوری و مسئله صدور و ظهور در امر ابهی و آثار حضرت نقطه بحث مستوفی می‌توان ترتیب داد که وجه اشتراکش با امر ابهی آن است، عالم محلّ تجلی حق به واسطه کلمه الله است و توحید وجودی و شهودی در اصل منظر سالک را تشکیل می‌دهد. (۱۷۳)

E - یکی از بحث‌های دلنشین این دوره که فرع مسئله رابطه بین خلق و حق یا به تعبیری عالم امر است، بحث در باب ظهور و صدور می‌باشد یعنی آنکه خلقت از حق بر حسب ظهور بوده یا صدور؟ نظر عارفان این دوره آن است که:

”آفرینش عالم از دیدگاه عرفا، ظهور اسماء و صفات حق تعالی باتعینات اسم او و حاصل تجلیات نزولی او می‌باشد؛ جهان نظامی حساب شده و حقیقتاً منظم و به قاعده با

درجات تشکیکی دارد که هر مظهری تقدّم و تاخّر خود را از تقدّم و تاخّر اسمی که مظهر آن است به دست آورده، به عبارت دیگر نظام مظهریت عالم سایه و ظلّ نظام اسمایی حق تعالی و نظام اعیان ثابت در حضرت علمی اوست، حتّی در مسئله وحدت و کثرت نیز عالم چنین است؛ یعنی عالم نیز نظیر حق تعالی دو اعتبار احدی و واحدی را داراست؛ یعنی آنچه از حق تعالی صادر شده به یک اعتبار جز یکی نیست و به اعتبار دیگری مظاهر و تنوعاتی دارد، به علاوه که عالم به لحاظ ابتدا و خلق و انتهاء و ختم، سمّت مظهریت خالقیت و اظهار و قسهاریت و اخفاء و هولمبیدی و الممید را داراست و همانطور که کل نظام عالم به واسطه تجلیات جمالی به منصّه ظهور رسیده همین طور نیز به واسطه تجلی جلالی و بطون حقّ به خزانه غیب او باز می‌گردد (۱۷۴)

یعنی طبق این رای موجودات از حقّ ظاهر شده و مظهر بتمام معنای ذات یا اسماء ذات حق تعالی می‌باشند. این رای اگر به صورت مظهریت باقی بماند می‌تواند تاویل گشته و قابل قبول آید ولی اگر سر به حلول حق در خلق بر آورد، در امر ابهی مورد اعتنا نیست زیرا مرکز میثاق فرمودند:

"قیام خلق بحقّ قیام صدور است یعنی خلق از حقّ صادر شده است نه ظاهر، تعلق صدور دارد نه تعلق ظهور، انوار آفتاب از آفتاب صدور یافته نه ظهور یافته تجلی صدور چون تجلی شعاع از نیر آفاق است یعنی ذات مقدّس شمس حقیقت تجزّی نیابد و برتبه خلق تنزل ننماید... اما تجلی ظهوری ظهور افسان و اوراق و ازهار و اثمار از حبه است زیرا حبه بذاته افسان و اثمار گردد حقیقتش تنزل در شاخ و برگ و میوه نماید و این تجلی ظهوری در حق باری تعالی نقص صرف و متنوع و مستحیل است زیرا لازم آید که قدم محض بصف حدوث متّصف گردد و غنای صرف فقر محض شود و حقیقت وجود عدم گردد این محالست، لهذا جمیع کائنات از حق صدور یافته است یعنی ما یتحقّق به الاشیاء حقّ است و ممکنات باو وجود یافته است و اوّل صادر از حقّ آن به حقیقت کلیه که به اصطلاح فلاسفه سلف عقل اوّل نامند و به اصطلاح اهل بهاء مشیت اوّلیه نامند و این صدور من حیث الفعل در عالم حقّ به امکانه و زمان محدود نه لا اوّل و لا آخر له است" (۱۷۵)

۴ - اقوال و اشعار صوفیان

A - در این دوره در ضمن بحث‌های بسیاری که صوفیان نظری نمودند، اشعار و اقوالی بس معروف از اینان ماند که به لحاظی در امر ابهی نقل شد. مانند این که جمال ابهی فرمودند:

"و هم چنین حقّ را واحد و اشیاء را به منزله اعداد و حقّ را آب و اشیاء را بمنزله ثلج چنانچه گفته‌اند:

و ما الخلق فی التمثال الا کتلجة
وانت لها الماء الذی هونابع
ولکن بذوب الثلج یرفع حکمه
و یوضع حکم الماء و الامر واقع

و در مقامی دیگر گفته‌اند:

و البحر بحر علی ما کان فی قدم ان الحوادث امواج و اشباح (۱۷۶)

که مرکز میثاق (۱۷۷) نیز و حضرت اعلی (۱۷۸) به همان تیره به این اشعار استناد کرده‌اند و حتّی شیخ احمد وسید کاظم رشتی نیز به آن پرداختند. (۱۷۹) این دو شعر نخست از مهمترین اشعار صوفیان است که بدان استناد (۱۸۰) کرده‌اند و در اصل در الانسان الکامل

عبدالکریم جیلی نقل شده است و سراینده اشعار خود اوست و در قصیده عینیّه او نقل گشته است:

“فلم بهذه المقدمات ان الوجود بكماله صورة حسنه و مظاهر جماله... و في هذا المعنى قلتُ في قصيدتي العينية:

| | |
|---------------------------------|--------------------------------------|
| تجلیت فی الاشیاء حین خلقتها | فها هی میطت عنک فیها السراقع |
| فانت الوری حقا و انت امامنا | وانت الذی یعلو و ما هو واضع |
| و ما الخلق فی التمثال الا کتلجة | وانت بها الماء الذی هونابع |
| و ما التلیج فی تحقیقنا غیر مانه | و غیر ان فی حکم دعتہ الشرائع |
| و لکن بذوب التلیج یرفع حکمه | و یوضع حکم الماء و الامر واقع” (۱۸۱) |

B - ولی بیت سوّم که جمال ابهی در بیانات مذکوره در فوق اشاره دارند از مویدالذین جندی از معروفترین شارحان فصوص الحکم است و کسی است که بر قصیده تائیه ابن فارض نیز جوابی به نام تائیه دارد، جامی از این مطلب گزارش می‌دهد:

“و وی را بر طریق ابن فارض رحمه الله در بیان حقایق و معارف اشعار عربی لطیف است و از آن جمله است این دو بیت که شیخ فخرالدین عراقی در لمعات آورده:

| | |
|-----------------------------|----------------------------------|
| البحر بحر علی ما کان فی قدم | ان الحوادث امواج و انهار |
| لا تحجینک اشکال تشاکلها | عمّن تشکل فیها و هی استار” (۱۸۲) |

و در جایی دیگر نیز توضیح داده است (۱۸۳) و همانطور که نوشته در لمعات عراقی نیز نقل شده است. (۱۸۴)

C - گاهی ذکر نقل قول به صورت مضمون بیان صورت گرفته، فی المثل آنجا که مرکز میثاق در تفسیر آیه قرآنیه امانت و مصداق اَنَّهُ کان ظلوما و جهولا فرمودند:

“اما آیه قرآن که در حق حامل امانت کبری ظلوم و جهول می‌فرماید این ظلوم و جهول مبالغه ظالم و جاهل نیست بلکه معنیش مظلوم و مجهول است یعنی حامل امانت کبری مظلوم است زیرا خلق انکار و استکبار می‌نمایند و مجهول القدر است قدر او را نمی‌دانند” (۱۸۵)

حضرت باب در تفسیر سوره العصر نیز همین را مراد فرمودند:
 “ لان فی الایة الشریفه فحملها الانسان انه کان ظلوما و جهولا قد فسر فی مقام بعلی (ع) لانه حمل الولاية و کان مجهول القدر و المظلوم فی الحکم” (۱۸۶)

این نوع تفسیر، اشاره به اقوال عبدالکریم جیلی در الانسان الکامل دارد او نیز همین قسم معنا نموده است:

“ و لهذه الایة وجه ثان، و هو ان یکون ظلوما اسما للمفعول فیکون الانسان ظلوما ای مظلوما لانه لا یقدر حد این یوفی بحقوق الانسان الکامل لجلالة قدره و عظیم منصبه فهو مظلوم فیما یعامله به المخلوقات و قوله جهولا یعنی مجهولا لای یعلم حقیقه بعد غوره و هذا من الحق سبحانه و تعالی اعتذار عن الانسان الکامل من اجل سائر المخلوقات لیخلصوا من وبال الظلم فیتقبل عذرهم اذ کشف لهم الغطاء یوم القیامة عن قدر هذا الانسان الذی هو عبارة ظهور ذات الله و اسمائه و صفاته” (۱۸۷)

۵ - تصوّف و حروفیه

در دین الله، کلمه الله نشان صحبت خداوند بوده است، یعنی بهترین تمثیل برای خلقت بشمار می‌رود، زیرا همان قسم که حروف و کلمات در کلام از انسان صادر می‌شود،

مخلوقات نیز به همان قسم از خداوند یا مشیت او صادر می‌شوند. (۱۸۸) و این نفس رحمانی یا مقام لوگوس یا کلمة الله واسطه بودن او بین خدا و مخلوقات است. مخلوقات کلمات الهی‌اند و به ثنای او قائم‌اند. (۱۸۹)

البته انسان از سایر مخلوقات جداست (۱۹۰) به این علت که سوای آنکه کلمه اتم خداست، (۱۹۱) خود نیز شباهت با خدا یافته (۱۹۲) و دارای کلمه است و نطق او نشان خلقت خداست. (۱۹۳) نزد عارفی چون شمس تبریزی، کلمه علاوه بر این، به مراتب انسانی نیز اشاره دارد:

آن خطاط سه گونه خط نوشتی، یکی او خواندی لا غیر، یکی را هم او خواندی و هم غیر! و یکی نه او خواندی و نه غیر او، آن منم (۱۹۴)

شاید به همین سبب باشد که کلمه خود منشاء بسیاری از هنرها نیز به شمار می‌رود و برخی را اعتقاد این است که لوگوس یا کلمه در هنر خوشنویسی اسلامی دخیل بوده است. (۱۹۵)

کلمه خود از حروف تشکیل شده و حروف با اعداد مرتبط‌اند (۱۹۶) و این دانشی است که قدمتش از عالم اسلام و یهود شروع شده (۱۹۷) و در طی دوران عدیده و از اندیشه ابن عربی به نهضت حروفیه و نقطویه رسیده (۱۹۸) و بعدها از طریق شیخ احمد به امر اعلی منتقل شد و حضرت ابهی گونه‌ای از آن را بیان فرمودند. (۱۹۹) یکی از مراتبی که در همین دوره در میان صوفیان به نحوی رایج گشت که نهایتاً به صورت فرقه تشکل یافت، نهضت حروفیه و نقطویه می‌باشد که اهمّیت والایی برای حروف و اعداد قایل بودند. اگر چه ریشه بحث آنان به دوره نخست و در صدر اسلام برمی‌گردد ولی اوج تدوین و تشریح و تکمیل افکار آنان در دو دوره اخیر تصوف بود. در قرن هشتم هجری مردی به نام فضل‌الله حروفی یا استرآبادی مدعی شد که او باطن حروف قرآنی است و الوهیت با او عیان گشته است و او ختم دو دوره نبوت و ولایت بوده و کتبی نظیر جاودان نامه و محبت نامه و عرش نامه نگاشت. او معتقد بود که خداوند در کلام خویش که خلاق است یعنی قرآن و در اسماء موجودات پدیدار گشته است و بنا بر گزارش هلموت ریتز (Hellmut Ritter) این ظهور دوم عبارت است از اولاً اصوات و ثانیاً حروف؛ و کلمه مهمتر از آن است که فقط وسیله‌ای برای خلق عالم و ابراز اراده الله بر انبیاء باشد، بلکه اشیاء خود عین حروف و اسماء و کلماتند. (۲۰۰) برای اینان کلمه مصادیق اعدادند مثلاً در باره آیه وجه در قرآن ارزش عددی آن یعنی ۱۴ مهم است که همان ۱۴ حروف الفباء است که با تکرار آن ۲۸ حرف الفباء حاصل می‌گردد از طرفی خود ۱۴ دوبار تکرار ۷ می‌باشد. در امر ابهی نیز به وجه اهمّیت داده شده و عدد ۱۴ از آن استخراج شده ولی باید گفت که این عدد ۱۴ همان کلمه بهاء است. (۲۰۱)

اینان در تطابق عدد با حروف و حقیقت اشیاء بسیار افراط نمودند تا جایی که اعضای بدن انسان را داخل این محاسبات نمودند (۲۰۲) ولی نکته آن است که آنقدر این نهضت اهمّیت داشت که سراسر تصوف را به نوعی به خود مشغول داشت. مشابَهت امر ابهی با اینان آن است که حضرت نقطه برای این نحو از علوم ارزشی قایل بودند و بعد جمال قدم به نوعی

به آن توجه کردند و از این جهت بسیاری به این فکر رفتند که امر ابهی را تا حدودی با نهضت حروفیه مرتبط و از آن متأثر بینند، نظیر دکتر کامل مصطفی الشیبی که در کتاب‌های خود به این امر اشاره کرده است. (۲۰۳) و به جز او نیز برخی به عناد نیز رفته‌اند. (۲۰۴)

بهر تقدیر مقام کلمه، که واسطه خلقت است، صاحب نفوذ و تاثیر نیز هست. (۲۰۵) کلمه بر هر کس تاثیری دارد، و در هر قلبی به نوعی ظاهر می‌شود و در هر مرآتیی به لونی ظاهر می‌شود و این همان است که جمال ابهی بیان فرمودند و در اصل وحدت بین عرفاء و فلاسفه را ایجاد نمودند:

«یا هو، آفتاب حقیقی، کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان، منوط باوست، و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کلّ شیء از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود، و تجلی او در هر مرآتیی بلون او ظاهر، مثلاً در مرایای قلوب حکماء تجلی فرمود، حکمت ظاهر شد و همچنین در مرایای افئده عارفین تجلی فرموده بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شده، جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر، بانسان قائم و از او ظاهر و انسان از شمس کلمه ربّانی موجود و اسماء حسنی و صفات علیا طائف حول کلمه بوده و خواهند بود. اوست نار الهی و چون در صدور برافروخت ماسوی الله را بسوخت. افئده عشاق ازین نار، در احتراق و این نار، حقیقت ماء است که به صورت نار ظاهر شده، ظاهرها نار و باطنها نور، و از این ماء، کلّ شیء باقی بوده و خواهد بود. «و من الماء کلّ شیء حی» از خدا می‌طلبیم که این ماء عذب الهی را از این سلسبیل روحانی بیاشامیم و از عالم و عالیمان در سبیل محبتش بگذریم و البهاء علی اهل البهاء» (۲۰۶)

پس کلمه الهی است که در قلب تجلی می‌کند، فلسفه و عرفان ظاهر می‌شود، شاید مقام عقل و عشق از اثر طبع اوست و درک این مقام همان رسیدن به عرش فؤاد است که در آثار ابداع ابهی و اعلی بسیار گوشزد شده است. (۲۰۷)

از طرفی باید اضافه نمود که علی رغم آنکه در امر ابهی به کاربرد حروف و اعداد کنایات و بعضاً مشابهاتی هست ولی باید دانست که این قسم علوم چندان مرضی حق نبوده و همیشه عباد خویش را از این امر منع می‌نمودند:

«مثلاً برخی از جفر سوال نموده‌اند و همچنین از اکسیر و همچنین از اشعار شعرا و اقوال عرفاء و قلم ذکر نموده آنچه را که باید ذکر نمایند و جواب کلّ نازل شد، ولکن الیوم این علوم محبوب نبوده و نیست چه که این علوم سبب تعویق و تعطیل بوده و خواهد بود بسیار از مشتغلین اکسیر و جفر از ایشان ظاهر و اگر ملاحظه در عرفان عرفاء نمایید

لعمری کل در تیه اوهام هائم‌اند در بحر ظنون مستغرق» (۲۰۸)

و به صریح بیان در مورد فردی که به علوم اعدادیه استخراج اسم اعظم کرده بود، فرمودند:

«آنچه از آیات استخراج اسم اعظم نمودی لدی العرش مقبول است لکن الیوم اعظم از آن آنکه جهد نمایند که شاید غریقی را نجات دهید، یعنی مرده‌ای را بماء معین الهی زنده نمایند یا غافل را به سر منزل دانایی رسانید علوم اعدادیه لا یسمن و لا یغنی بوده انشاء الله به اخلاق الهیه مزین باشی» (۲۰۹)

قسمت پنجم - دوره تخریب

دوره آخر نهضت عارفان از نیمه قرن یازدهم شروع شده و همچنان ادامه دارد، صوفیان این دوره به درویشی بیشتر متمایل اند و از تصوف، فقر و دریوزگی را می‌پسندند. اگر چه در این دوره کتاب بسیار نوشته شده ولی در امر بهاء از مقبولیت برخوردار نیست. فرق متعدّد تصوف بیشتر به جذب مرید و زراندوزی بر هم افتخار می‌کنند تا به زهد و کتاب و انقطاع و دیدار دلدار. شاید بیشترین طعنی که در آثار بهایی بر صوفیان رقم زده شده بر صوفیان همین دوره روا باشد دوره‌ای که تظاهر به حدّ اکثر خود رسید و تفاخر به مال محدود شد و تنازع بر کسب شهرت و نام و وظیفه گشت.

۱ - تحزب و تفرق صوفیان

یکی از مواردی که باید در آن، تفاوتی بنیادین بین صوفیان و امر ابهی جست، موضوع تفرقه و فرقه بازی صوفیان است که به هیچ وجه مورد قبول حقّ واقع نگشته و نمی‌گردد. شروع این امر در قرن پنجم بود که هجویری از ۱۲ فرقه صوفیه نام می‌برد. (۲۱۰) تفاوت این فرق از هم، بیشتر بر اختلاف بین مفاهیم و تحدید آنها بود ولی به مرور زمان این تفرق بیشتر گشت تا به جایی که در قرن سیزدهم صاحب طرائق الحقایق از فرقی نام می‌برد که فی الحقیقه احصای تمامی آن ممکن نیست. (۲۱۱) به قول یکی از محققان بعد، از قرن نهم به بعد حبّ و بغض مذهبی و فرقه‌گرایی در تصوف راه یافت که آن را از یکی از مهم‌ترین ثمرات سلوک یعنی تسامح و تساهل و اتحاد باز داشت. (۲۱۲) همگی اینان داعیه احقاق حقّ دارند ولی گاهی نیز دست را به خون هم می‌شویند. جمال ابهی که جهت اتحاد من علی الارض آمدند نمی‌توانستند این تشعب و تحزب را قبول فرمایند و این نحو عمل کردن را مخالف شریعت تمامی مرسلین دانستند. لذا در لوحی که برای تبیین مراتب اتحاد نازل فرمودند برای نمونه در نام بردن از گروهی که با تفرقه سبب اختلاف و تضعیف شریعه‌الله گشتند، به ذکر فرق صوفیه پرداختند:

”در مقامی اتحاد اعمال مقصود است چه که اختلاف آن سبب اختلاف گردد، این مظلوم ایامی که از زوراء به ادرنه نفی می‌شد در بین راه در مسجدی وارد، صلوات مختلفه در آن محل مشاهده نمود اگر چه کلّ لفظ صلوات بر او صادق و لکن هر یک به استیابی از هم ممتاز و اگر حزب فرقان فی الحقیقه به آنچه از قلم رحمن نازل شد، عمل می‌نمودند جمیع من علی الارض بشرف ایمان فائز می‌گشتند. اختلاف اعمال سبب اختلاف امر گشت، و امر ضعیف شد. یکی دست بسته بصلوات قائم و حزبی گشوده یکی در تشهد التحیات می‌گوید و دیگری السلام، از اینها گذشته حزبی می‌رقصند و می‌گویند این ذکر حقّ است نعوذ بالله حقّ از این اذکار مقدّس و منزه و میراست، شریعت رسول الله روح ما سواه فداه را بمثابة بحری ملاحظه نما که از این بحر خلیجهای لایتناهی زده‌اند و این سبب ضعف شریعت الله شد مابین عباد، و تا حین نه ملوک و نه مملوک و نه صلح و نه هیچیک سبب و علت را ندانستند و به آنچه عزّت رفته راجع شود و علم افتاده نصب گردد آگاه نبوده و نیستند بساری یک خلیج شیمه یک خلیج سنی یک خلیج شیخی یک خلیج شاه‌نعمت الهی یک خلیج نقشبندی یک خلیج ملامتی یک خلیج جلالی یک خلیج رفاهی یک خلیج خراباتی، ان تعدّوا سبیل الجحیم لاتحصوها، حال سنگ ناله می‌کند و

قلم اعلیٰ نوحه ملاحظه نما که چه وارد شد بر شریعتی که نورش ضیاء عالم و نارش

هادی امم، یعنی نار محبتش طوبی للمتفکرین طوبی للمتفرسین و طوبی للمنتصین^(۲۱۳)

در بیان ماهیت این فرق در تشریح لوح اتحاد قبلا مطالبی مرقوم شده است. (۲۱۴) همین جا باید اضافه شود که بزرگان اهل تصوف به اتحاد در دین بسیار ارج می‌نهند که این خود از خدمات ارجمند صوفیان به شمار می‌رود. فردی نظیر عین القضاة همدانی به این موضوع اشاره می‌کند که وحدت ادیان حاصل شدنی است و هرچه را که مانع وحدت است باید از بین برد. شاید یکی از زیباترین بحث‌ها باشد آنچه که عین القضاة می‌آورد:

”جاده منازل ربوبیت بسیار است اما راه یکی آمد. ای دوست اگر آنچه نصاری در عیسی دیدند تو نیز ببینی ترسا شوی و اگر آنچه جهودان در موسی دیدند تو نیز ببینی جهود شوی، بلکه آنچه بت پرستان دیدند در بت پرستی، تو نیز ببینی بت پرست شوی و هفتاد و دو مذهب جمله منازل راه خدا آمد“ (۲۱۵)

۲ - کرامات اهل تصوف

موضوع دیگر که اساس تصوف اسلامی است، مسئله کرامات و معجزات بوده و هنوز نیز مورد بحث است. از همان دیرباز مریدان در وصف مراد خویش قائل به کراماتی شدند که از نوع خوارق عادات به حساب می‌آمد، نظیر روی آب راه رفتن و در هواء پریدن و اخبار از مافی الضمیر دادن و بسیاری دیگر که حقیقتاً جای بحث طولانی دارد. (۲۱۶)

تمامی اندیشه‌های موضوعه در کرامات را می‌توان در گزاره‌های زیر خلاصه کرد: ا- امکان وقوع کرامات برای فرد آدمی وجود دارد و از جمله مقامات سلوک می‌باشد. ب - این کرامات به مدد حضرت باری صورت می‌گیرد و از جمله مواهب حق است که بر بنده افاضه می‌شود و نه بالاستقلال توسط فرد. ج - این کرامات دلیل بر اثبات مسائل نظری و احقاق حق نمی‌باشد و نظیر معجزه جهت حجت مقولات دیگر بکار نمی‌رود بلکه صرفاً در طی وادی‌ها برای انسان به طور علامت برخی منازل تعیین شده است. د - همه اعمال سالکان که به گونه‌ای کرامات می‌ماند از کرامات نبوده و بعضاً به حيله و مکر شبیه‌تر است، تعیین این موارد نیز به عهده حق است. (۲۱۷)

صوفیان بزرگ مانند امر ابهی به گزاره‌های فوق شدیداً معتقدند ولی عوام صوفیان بالاخص در دوره اخیر کرامات را دلیل حقانیت خویش می‌پندارند و از حق ممنوعند. برای همین است که صناید اهل تصوف برای تنویر فکر مریدان به چهار گزاره فوق اشاره می‌کنند، فی المثل یکی می‌گوید:

”بیشتر خوارق عادات که آن را کرامات گویند، در این مقام پدید آید؛ از اشراف بر خواطر و اطلاع بر مغیبات و عبور بر آب و آتش و هوا و طی زمین و غیر آن. و این جنس کرامات را اعتباری زیادتى نباشد زیرا که اهل دین و غیر اهل دین را بود“ (۲۱۸)

در امر ابهی مقام انسان بسیار بزرگ است و قدرت امور عجیبه داردحتی مقام تکلم به آیات الهی دارد (۲۱۹) و بلکه به صریح بیان جمال ابهی:

”قسم به آفتاب معانی که البوم کل از او محتجب مانده‌اند که اگر جمیع ممکنات به یقین صادق در ظل این شجره مبین در آیند و بر حبش مستقیم گردند هر آینه کل بخلع مبارکه بفعل ما یشاء و یحکم ما یرید مخلص و فایز آیند و لا یعقل ذلك الا الذین انتقطعوا عن کل من فی السموات و الارض و هربوا من انفسهم الی نفس الله المهیمن القیوم“ (۲۲۰)

صوفیان راستین نیز اگر به جهد خویش و عنایت باری به مقام کرامات می‌رسیدند و از ایشان کرامتی سر می‌زد سعی در اختفاء آن داشتند نه اظهارش، چنانکه ابو سعید ابی الخیر چنین بود. (۲۲۱) برخی نیز چون جنید بغدادی، حتی کرامات را حجاب راه خواص می‌دیدند (۲۲۲) و البته باید گفت که با گسترش تصوف، افراد ناباب در این حلقه راه یافته و به تلبیس و تدلیس پرداختند و عوام فریبی کردند و بر مکر خویش نام کرامات نهادند که حافظ شیرازی بر اینان سخت می‌تازد:

شرممان باد ز پشمینه آلوده خویش گربدین فضل و هنر نام کرامات بریسم (۲۲۳)
 جمال ابهی به نحو بی نظیری این خدعه را آشکار فرمودند:

«بعضی از ناس که ادعای شوق و جذب و شغف و انجذاب و امثال آن نموده و می‌نمایند کاش بدار السلام می‌رفتند، در تکیه قادریه ملاحظه می‌نمودند، متنبه می‌شدند. ای علی جمعی در آن محل موجود و مجتمع، و نفس الحق که مشاهده شد نفسی از آن نفس زیاده از اربع ساعات متصل خود را به حجر و مدر و جدار می‌زد که بیم هلاکت بود و بعد منصفاً بر ارض می‌افتاد و مقدار دو ساعت ابداً شعور نداشت و این امور را از کرامات می‌شمردند ان الله برئ منهم و نحن براء ان ربك هو العليم الخبير يعلم خائنة الاعین و ما فی صدور العالمین و همچنین جمعی هستند به رفاهی معروفاند آن نفوس به قول خود در آتش می‌روند و در احیان جذبیه سیف بر یکدیگر می‌زنند بشانی که ناظر چنین گمان می‌کند که اعضای خود را قطع نموده‌اند کل ذلك حیل و مکر و خدع من عند انفسهم الا انهم من الخاسرین.... بسیار محبوب است که یکی از آن نفوس موهومه به آن ارض توجه نماید و تکایای مذکوره و مایحدث فیها را مشاهده کند که شاید به خطرات نفسانیه و توهمات انفس خدعه از شطر احدیه و مالک البریه ممنوع نشود» (۲۲۴)

۳ - تصوف و گدایی

در بدو تصوف و دوره نخست آن، صوفیان حقیقی در طبقه خاصی قرار نداشتند، بسیاری از آنان از علماء و عده‌ای از کسبه در مشاغل مختلف و برخی از اهل تجارت و نفوسی نیز دانشمند بودند. وقتی تصوف مراحل تکامل خویش را پیمود و به گروه خاصی اطلاق گشت، و اینان دارای خانقاه و آداب و رسوم شدند و به طریق مرید و مراد بازی رفتند، به اشتغال و کسب و کار پرداختند و به مرور زمان برای کار و مشغله و کسب، شانی دنیوی قائل گشتند و آن را دون شان خود پنداشتند و اقراراف را در حد عوام و خویش را خواص بل اخص الخواص انگاشتند و لذا به ترک آن دل سپردند. ولی بزرگان صوفیه، عزت نفس را در کسب حلال و نه در جمع مال می‌دیدند. ابراهیم ادهم که «اندر همه عمر جز کسب دست خود نخورد» و به گفته عطار، «هر روز به مزدوری رفتی و تا شب کار کردی و هرچه بستدی در وجه یاران خرج کردی» و بسیاری از صوفیه را به صفت کسب و کاری که داشتند می‌شناختند، این حکایت از مولانا گویای حقیقت فوق است که در زمان مولانا نیز امتداد داشت:

«روزی عین‌الدین پروانه در زاویه شیخ صدرالدین جمعیتی عظیم ساخته بود و حضرت مولانا هم در آن مجمع حاضر شده بود و چون به سماع شروع کردند از عظمت گرمی و شور او قیامتی برخاست و حضرت مولانا، در عالم استغراق، مستغرق شده، مگر کمال‌الدین امیر محفل در جنب امیر پروانه ایستاده بخیث یاران مشغول شد، که مریدان

مولانا عجایب مردم‌اند، اغلب عامی و محترفه و اعیان شهراوند، مردم فضلا و دانا گرد ایشان کمتر می‌گردند هر کجا خیاطی و بزازی و بقالی که هست او به مریدی قبول می‌کند، از ناگاه حضرت در آن سلطان آگاه در میان سماع چنان نمره‌ای زد که همگان بی‌خود گشتند فرمود ای غرّ خواهر، منصور ما، نه حلاج بود؟ شیخ ابوبکر بخارا، نه نساج بود؟ و آن کامل دیگر زجاج؟ حرفشان به معرفشان چه زیان کرد که رحمت‌الله علیه می‌گویی؟" (۲۲۵)

ولی بعدها بسیاری از صوفیان دوران اخیر، از کار دوری گزیدند و به بار خلق تبدیل شدند، و بسیاری به گدایی افتادند و بلکه بدان فخر نمودند. اصولاً در عرف صوفیه سؤال به معنای گدایی است و در مورد آن اختلاف نظر دارند. برخی گفته‌اند:

"(از جمله آداب صوفیان) به جای بگذاشتن کسب از بهر آن است تا از نفس توکل طلب کنند، معنی این سخن آن است که یکی از ارکان تصوف ترک کسب است، و علت در ترک کسب آن است که چون نفس سببی یابد که بر آن سبب اعتماد کند از حق اعراض آرد و او را به جانب حق رفتن اختیار نباشد جز به جبر و قهر به در حق نیاید. چون بنده به کسب مشغول گردد نفس بر آن کسب اعتماد کند و توکل از حق ببرد و رزاق کسب را داند نه حق را" (۲۲۶)

یعنی حتی اگر بزرگان تصوف بر کسب، ذمّ و قدح روا داشتند بخاطر آن بوده که مبادا کسب، فرد را از حق و توکل بر آن باز دارد. ولی این امر بدانجا کشید که گدایی افتخار شد. جمال ایهی مخالفت خویش را با این اندیشه غلط صوفیان مژایی اعلان فرمودند و اقرار و اشتغال را جزو عبادات اعلام فرمودند و برای ردّ این فریب صوفیان که کسب را منافی انقطاع می‌دیدند، مقام انقطاع را به قلب تحویل فرمودند و نه به عدم اسباب:

"یا اهل البهائم قد وجب علی کلّ واحد منکم الاشتغال بامر من الامور من الصنائع و الاقتراف و امثالها و جعلنا اشتغالکم بها نفس العبادۃ لله الحقّ تفکروا یا قوم فی رحمة الله و الطافه تم اشکروه فی العشی و الاشراف لا تضییوا اوقاتکم بالبطالة و الکسالة و اشتغلوا بما ینتفع به انفسکم و انفس غیرکم، كذلك قضی الامر فی هذا اللوح الذی لاحت من افقه شمس الحکمة و التبیان، بغض الناس عند الله من یقعد و یطلب تمسکوا بحیل الاسباب متوکّلین علی الله مسیب الاسباب" (۲۲۷)

و صریحاً سؤال را به معنای صوفیانه آن منع فرمودند و ریشه آن را کردند: "لا یحل السؤال و من سئل حرّم علیه العطاء قد کتب علی الكلّ ان یکسب و..." (۲۲۸) باید اضافه نمود که این حالت صوفیان که به شکمبارگی می‌مانست نزد مرکز میثاق بسی معلوم بود و بیان زیر احوال خراب درویشان و صوفیان دوره اضمحلال تصوف را نشان می‌دهد:

"هفت وادی به جهت سیر و سلوک نازل شده و سیر و سلوک بسیار محبوب، اگر اهل فقر عبارت از نفوسی باشند که در این وادی سلوک نمایند و به این اخلاق متخلّق شوند روش راستان گیرند و سلوک آزادگان جویند هر نام که عنوان گردد، ضرری ندارد درویشی که از قلم اعلی تحریر یافت، معنیش فحوای رساله سلوک است و بسیار معقول ولی جمعی الان درین جهان‌اند و بظاهر و باطن سرگشته و پریشان و مهمل و معطل و بار گران بر سائر ناس، به صنعتی مشغول نشوند و به کار و کسب مألوف نگردند و خود را از آزادگان شمرند و حال آنکه از برای توت شمرا و فواکه توسرکان و موسم خرمای عربستان دویت فرسخ طی نمایند، اینگونه نفوس مهمله البته مقبول نه زیرا هر نفسی باید کاری و کسبی و صنعتی پیش گیرد تا او بار دیگران را حمل نماید نه اینکه خود حمل

ثقیل شود و مانند علت کابوس مستولی گردد باری سیر و سلوک در وادی عشق محبت
الله بسیار محبوب و ذکر حق مقبول و از شدت فرح و سرور غزلخوانی و نغمه سرایی
مطلوب و ما دون آن اوهام و عیوب^{۲۲۹})

۴ - تصوّف و باطن‌گرایی

A - باطن‌گرایی به معنای آن است که می‌توان در مقام فهم کلمه‌الله از ظاهر آن پای فراتر نهاد و به عمق و معانی نهفته در آن رسید و خود در مقابل اهل ظاهر قرار می‌گیرند. باطن‌گرایی در اسلام خود طیف بسیار وسیعی را شامل می‌شود که از معتزله گرفته تا برخی فلاسفه امتداد یافته و به برخی از شعب و فرق شیعی اطلاق می‌شود. (۲۳۰) اسماعیلیّه از مهم‌ترین باطن‌گرایان اسلام بودند که البته به نام باطنیون نیز شهره گشتند. در اینجا باید از تحقیق بسیار خوب و تازه دکتر مصطفی غالب نام برد که در کتاب الحركات الباطنية في الاسلام از نهضت‌هایی باطن‌گرا، نظیر اسماعیلیه و قرمطیه و درزیه و نصیریه یاد کرده است. (۲۳۱) که یکی از باطن‌گرایان مهم صوفیان هستند که به لایه‌های حقیقت در ظاهر کلمه اعتقاد دارند. برای اثبات این مدعا باید به تاویل کلمه پردازند و برای همین بسیاری محمل‌ها برای تاویل خویش نصب می‌نمایند. پس هم تشیّع و هم تصوّف به باطن‌گرایی و تاویل‌پردازی قایل‌اند و اوج این معنا زمانی بود که ایندو ناصر و منصور هم شدند. (۲۳۲) از وجود فردی به نام ناصر خسرو که از مهم‌ترین باطن‌گرایان زمان خود بلکه تاریخ تفکر محسوب است و بهشت و دوزخ و قیامت و عذاب قبر و دجال و طلوع خورشید از مغرب را تاویل می‌نماید و به امر ابهی بسی نزدیک شده، (۲۳۳) تا محیی‌الدین ابن عرب که به تاویل به عنوان رکنی اساسی در عقاید خویش می‌نگرد، فاصله هست ولی این فاصله با مساعی شارحان ابن عربی، نظیر عبدالرزاق کاشی در کتاب تفسیر القرآن که به غلط منسوب به ابن عربی گشته، بسیار کم شده و پس از صفویه بسیار نزدیک‌تر شده، و با ملاحظه در کتاب تاویل‌الآیات و میرفندرسکی تقریباً یکی شده است. البته باید تذکر داد که اگر چه تا قبل از نهضت صفویه، بین صوفیه و باطنیه تفاوت بود (به این معنا که تاویل صوفیه نافی تفسیر ظاهر نیست ولی در باطنیه تاویل مستلزم نفی ظاهر است) (۲۳۴) ولی با تقدّم سیاسی تشیّع در دوران متأخرتر، این تفاوت کاستی گرفته است. ناصر خسرو تنزیل بی تاویل را تشبیه به مقام شخص اعور می‌کند و بسیار بر آن افراط می‌ورزد، (۲۳۵) ولی مولانا تاویل‌گرا را چونان مگسی می‌داند که به زعم خویش دریا را دریافته ولی غافل از آنکه اگر بر قطراتی گندآب نشیند آن را دریا پندارد. (۲۳۶) افراط صوفیان پس از ابن عربی به مقامی رسید که در شرح هر متنی تاویل می‌کردند. ولی در امر ابهی هم باطن و هم ظاهر هر دو باید مطمح نظر باشد. در تفسیر سورة والشمس جمال ابهی به مقام باطن و ظاهر اشاره کرده که در جای دیگر بحث شده است. (۲۳۷) شاید مشابه بیان جمال ابهی را البته قدری ضعیف‌تر در جملات حلاج بتوان دید. (۲۳۸) در وصف همین بُعد از اندیشه صوفیانه است اینکه جمال ابهی فرمودند:

”باید الیوم اهل بهاء بشانی مستقیم و راسخ در امر الله باشند که ماسواه را معدوم دانند و مفقود شمردند جمیع امور در الواح مفصلاً بیان شد، بشانی که از برای احدی عذری باقی نمانده معذک بعضی از نفوس به کلمات واهیه که از فاضلات کلمات درویش پوسیده‌های قبل بوده، تکلم می‌نمایند و به آن افتخار می‌کنند قسم به آفتاب افق توحید که

امثال آن نفوس ابداً توحید را ادراک ننموده‌اند و عرف بیان رحمن را استنشاق نکرده‌اند
ولکن آن جناب محزون نباشند چه که امثال آن مزخرفات همیشه در دنیا بوده و خواهد
بود مخصوص در این ظهور که لا یحصی ظاهر خواهد شد (۲۳۹)

قسمت اخیر بیانات مبارک بسیار عجیب و خبر از آتیه می‌دهد که یقیناً در امر ابهی برخی به
تصوّف از امر محروم می‌مانند و البته چنین نیز شد (۲۴۰) و هیچ بعید نیست که باز هم
مصدق یابد. مرکز میثاق فرمودند:

”بیانید این مسئله مهم را بذهن بسپارید شخصی از طهران نوشته که مشیت کلیه همیشه بر
عرش ظهور مستولی است یعنی همیشه حق در لباس خلق است من موكداً نوشتم به
شما هم می‌گویم آگاه باشید که بین ظهورین ایام بطون است هر چند برای شمس حقیقت
عالم امکان طلوع و غروب است اشخاصی که در ایام بطون و فترت حق را بلباس خلق ظاهر
می‌گویند که هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد آنها سبب اختلاف امر و تفرقه خلقند
اینگونه عنوانات بهانه است و مقصدشان آنکه خود را مرکز آثار گویند لهذا باید به آنچه
در الواح و آثار منصوص است بظاهر تمسک نمود و سر مویی تجاوز جایز نه (۲۴۱)

B - یکی از تمثیلات صوفیان در ظاهر و باطن مسئله قشر و لب است. در این باب می‌گویند
که هر علم ظاهر که محافظت از فساد علم باطن کند در مقام قشر است و باطن را لب یا مغز
آن خوانند (۲۴۲) و بدیهی است که مرادشان این است که صوفیان به لب رسیدند و پوست را
نزد سگان بگذاشتند و حال آنکه جمال ابهی با تایید قول سنایی جواب این عده را داده‌اند،
زیرا سنایی گفت:

| | |
|--|---|
| ”سگ دون همت استخوان جوید مرد عالی همم نخواهد بند قصه کم گوی و عاجزی پیش آر | ”پنجه شسیر مغز جان جوید سگ بود سگ به لقمه‌ای خرسند استخوان را تو با سگان بگذار” (۲۴۳) |
|--|---|

و جمال ابهی در تایید آن فرمودند:

”و منهم من یدعی الباطن و باطن الباطن قل یا ایها الکذاب تالله ما عندک من القشور
ترکناها لکم کما تترك العظام للکلاب” (۲۴۴)

چقدر بیان مبارک ترک العظام للکلاب شبیه است به قول فوق الذکر، که استخوان را تو با
سگان بگذار. و فرمودند:

”در امر رسول الله تفکر نما که اول امر در کمال ترقی و استعلا بوده و بعد توقف نموده یکی از
اسباب مانع آنکه نفوسی برخاستند و به دعوی اینکه ما اهل باطنیم ناس بیچاره را از شریعت
الهیة و مکامن عزّ ربّانیه ممنوع نمودند قل تالله کلّ ظاهر اعلی من باطنکم و کلّ قشر انور من
لبکم قد ترک المخلصون بواطنکم کما تترك العظام للکلاب... یا ایها الموهوم ان الباطن و باطن
الباطن و باطن الذی جعله الله مقدساً عن الباطن و الظاهر الی ما لا نهایة لها یطوف حول هذا
الظاهر الذی ینطق بالحق فی قطب العالم” (۲۴۵)

C - یکی از مراحل باطن گرایی اعتقاد به تعدد باطن و باطن الباطن می‌باشد که برخی
اوقات به هفت باطن و برخی به هفتاد باطن نیز قایلند. (۲۴۶) اهل تشیع نیز به این بطون
معتقدند و می‌گویند که این بطون نزد امامان معصوم است. (۲۴۷) اگر چه اهل تسنن نیز به
نوعی بدان مایل اند ولی بیشتر از طریق صوفیان به این موضوع می‌رسند. حدیث سبعة ابطن
از هر دو جهت مروی است (۲۴۸) ملاًصدرا به خوبی دریافته که این اعتقاد به وجود ظاهر و

باطن آنان را به شطح و طامات بر می‌گرداند و آن موقعی است که صوفیان به کلماتی تکلم می‌کنند که معنای ظاهری آن به کفر می‌ماند و با اعتقاد به باطن‌گرایی آن را تاویل می‌کنند و به چنین بحثی شطحیات گویند که شاید یکی از مهم‌ترین کتاب‌های صوفیان در باب شرح شطحیات است. (۲۴۹) جملائی نظیر سبحانی ما اعظم شانی و انی انا الله و لیس فی جبتی سوی الله و هزاران نوع از آن، شطحیاتی هستند که باب تاویل و باطن‌گرایی را باز می‌کنند. (۲۵۰)

D- تاویل و باطن‌یابی در عرف صوفیه محدود به حدود معینی نشد و رواج کلی و عام داشت به طوری که آنچه امر بهاء را از صوفیان بسیار جدا می‌کند، آن است که اهل بهاء به تاویل همه چیز و در همهٔ محدوده‌ها قایل نیستند. فی‌المثل اهل تصوف شریعت را نیز تاویل می‌کنند (۲۵۱) از نماز معانی باطنی بر می‌دارند و حج را به امور باطنی معنا می‌کنند از زکات مفهومی دیگر بر می‌دارند و شریعت را به باطن تاویل می‌کنند و این در امر بهاء صحیح نیست، آنان نماز را تاویل کنند ولی جمال ابهی فرمودند:

”مقصود از تاویل اینکه از ظاهر خود را محروم نمایند و از مقصود محتجب نمایند، مثلاً اگر از سماء شئیت فاغسلوا و جوهمک نازل شود تاویل نمایند که مقصود از غسل، غسل وجه باطن است و باید به آب عرفان او را غسل داد و ظاهر نمود امثال آن بسا می‌شود نفسی باین تاویلات وجهش با کمال ذفر و وسخ آلوده می‌ماند و بخیال خود به اصل امر الله عمل نموده و حال اینکه در این مقام واضح و معلومست که شستن روست به آب ظاهر بعضی کلمات الهی را می‌توان تاویل نمود یعنی تاویلاتی که سبب و علت ظنون و اوهام نشود و از مقصود الهی محروم نمایند... از قبل بعضی از نفوس خود را اهل طریقت نامیده‌اند چنانچه آثار آن نفوس حال در ارض موجود است. طوائف مختلفه هر یک طریقی اخذ کرده‌اند، اسلام از آن نفوس متفرق شد و از بحر اعظم خلیج‌ها خارج نمودند تا آنکه بالاخره بر دین الله وارد شد آنچه وارد شد. اسلام با آن قوت عظیمه از اعمال و افعال منتسبین او به کمال ضعف مبتدل شد چنانچه مشاهده نموده و می‌نمایند بعضی از نفوس که خود را درویش می‌نامند جمیع احکام و اوامر الهی را تاویل نمودند. اگر گفته شود صلوات از احکام محکمه الهی است می‌گویند صلوات بمعنی دعاست و ما در حین توکل به دعا آمده‌ایم و صلوات حقیقی را عمل نموده‌ایم و این بیچاره از ظاهر هم محروم است تا چه رسد بیاطن، اوهامات نفوس غافله زیاده از حد احصاء بوده و هست باری از تنبلی و کسالت جمیع اوامر الهی را که بمثابة سد محکم است از برای حفظ عالم و امنیت آن تاویل نمودند و در تکایا انزوا جسته و جز خورد و خواب شغلی اختیار نموده‌اند. در معارف آنچه گفته شود تصدیق می‌نمایند و لکن اثر حرارت محبت الله تا حال از ایشان دیده نشد مگر معدود قلیلی که حلاوت بیان را یافتند فی‌الجمله بر مقصود از ظهور آگاه گشتند... آیاتی که در اوامر و نواهی الهی است مثل عبادات و دیات و جنایات و امثال آن، مقصود عمل به ظاهر آیات بوده و خواهد بود و لکن آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه در قرآن نازل شده اکثر مأولست و لا یعلم تاویل الا الله... انسان منصف ادراک می‌نماید که چه مقام مقام تاویل است چه مقام حکم بر ظاهر تنزیل“ (۲۵۲)

E - امر تاویل، صوفیان را به این حقیقت سوق داد تا برای معارف دینی به سه لایه معتقد گردند که تحت نام شریعت و طریقت و حقیقت بیان کردند. مستند خویش را در این زمینه

به گفته ائمه منطبق ساختند که حضرت رسول فرمود که (الشريعة اقوالی و الطريقة افعالی و الحقیقة احوالی). (۲۵۳) منظور صوفیان آن است که شریعت در ابتدای راه دست گیر سالکان است و بعد باید پای در طریقت نهاد تا در انتهای به حقیقت رسید. اولی چون پوست و قشر، و دومی لب و مغز بوده، و سومی را به روغن مغز تشبیه می‌کنند. جمال ابهی در این خصوص در هفت وادی فرمودند که با طی مراحل سلوک از قدر و منزلت شریعت کاسته نمی‌شود و بر این قول صوفیان که (لو ظهرت الحقایق بطلت الشرایع) و به هر تاویلی که بر آن روا باشد، (۲۵۴) تبیینی بسیار دلنشین آوردند که:

سالك باید در جمیع این اسفار بقدر شعری از شریعت که فی الحقیقه سرّ طریقت و ثمره شجره حقیقت است انحراف نورزد و در همه مراتب بذیل اطاعت اوامر منشبت باشد و بجلب اعراض از مناهمی متمسک تا از کأس شریعت مرزوق شود و بر اسرار حقیقت واقف گردد (۲۵۵)

با اینهمه تمامی بیانات ایشان، محدود به شریعت یا طریقت نبود بلکه صریحاً فرمودند که به زبان تمامی این مراتب بیانات نازل فرمودند تا عباد به مقصود فائز شوند.

۵ - اولیاء و انبیاء در تصوف

بحث راجع به ولایت از جمله بحث‌های مشترک تشیع و تصوف می‌باشد و صوفیان سخت به اثبات ولایت پرداختند و ولایت و قیادت را همگی قبول نمودند (۲۵۶) و این را به علت رواج مسئله مراد و شیخ بودن خویش طرح کردند. بحث در تقدیم و تاخیر ولی بر نبی یا بالعکس، سابقه بسیار زیادی دارد و با ظهور غلات در اسلام ریشه دوانید. (۲۵۷) وقتی عبدالله بن سبا، حضرت علی را به مقام خدایی رسانید و در حق او تالیه قایل شد، او را برتر از حضرت محمد قرار داد که خود مقدمه‌ای بر فضیلت اولیاء بر انبیاء گشت. (۲۵۸)

این امر در تصوف به عنوان یک موضوع متنازع فیه در آمد و آراء گوناگون در مورد آن ارائه شد. ولی صوفیان متأخر به برتری ولایت بر نبوت بیشتر مایل اند (۲۵۹) و جالب این است که مبنای کلمات خویش را بر صنادید اهل تصوف قرار می‌دهند و البته بحث ولایت در فرهنگ صوفیانه به وسیله معروف کرخی باب شد که در حلقه درس امام رضا کسب فیض می‌نمود. (۲۶۰) یکی از کسانی که به حقیقت حال رسید و ولایت را فرع نبوت می‌دانست، عبدالکریم جیلی است او در کتاب الانسان الکامل خویش اقوال کسانی چون ابن عربی و عبدالقادر را که از زبان صوفیان می‌گفتند: "ای پیامبران! شما را انبیاء نامیده‌اند ولی ما به چیزی دست یافته‌ایم که شما نیاورده‌اید" و یا به قول دیگری: "ما در بحر ولایت فرو رفته‌ایم در حالی که انبیاء بر ساحل آن ایستاده‌اند" اصلاً قبول ندارد و صراحتاً بر فضیلت نبی بر ولی اشاره دارد. (۲۶۱) او در الانسان الکامل خود به مراتب ولایت و نبوت پرداخته و آن را فرع این می‌داند. جمال ابهی نیز حتی در بالاترین حد ولایت که عبارت باشد از مرتبه ائمه اطهار و نه شیخ و مراد اهل تصوف، ولایت را مادون نبوت می‌دانند و در آثار طلعات قدسیه این ظهور به کرات به این امر گواهی داده شده است:

"ان فی مقام الحقیقة ربما یشاهد احد طلعة متجلية بظهوره لدیه و یراه معه نفسه فذلک شرک محض عند اهل التجرید فکما یجری الخلط فی بدء اللطافة فکذلک یشتهب الحق بالباطل و العکس فی مراتب المحدود و الدلالة و ان العبد فی کل حال لو لم ینحرف من وجه الله الذی یتوجه الیه الاولیاء فهو

على الصراط و لكن الذى.... حيث ذكر محيى الدين الاعرابى، فى فصوصه كلمات عجيبه الى ان قال
 ان ذلك القدوس و من فى الفرد العلى محتجب و لا شك ان امثال تلك الكلمه لو اول احد بحسن ظنه
 فيمكن له معنى و لكن اننى انا ما احبب و لا اول بل اسئل الله فى حقه كما اراد له انه هو العزيز
 المتعال (٢٦٢)

حضرت بهاء الله اهل بهاء را به اين امر انذار دادند كه مبدا اين فرهنگ شيعى گرايى يا
 صوفى گرايى يعنى برترى ولى بر نبى را در امر بهاء رخنه دهند:

"قلم اعلى نظر به استدعاى آنجناب مراتب و مقامات عصمت كبرى را ذكر نمود و
 مقصود آنكه كلّ به يقين مابين بدانند كه خاتم انبياء روح ما سواه فداه در مقام خود شبه و
 مثل و شريك نداشته، اولياء صلوات الله عليهم به كلمه او خلق شده‌اند، ايشان بعد از او
 اعلم و افضل عباد بوده‌اند و در منتهى رتبه عبوديت قائم، تقديس ذات الهى از شبه و مثل
 و تنزيه كينوتش از شريك و شبيه به آن حضرت ثابت و ظاهر، اين است مقام توحيد
 حقيقى و تفريد معنوى، و حزب قبل از اين مقام كما هو حقه محروم و ممنوع، حضرت
 نقطه روح ما سواه فداه مى فرمايد (اگر حضرت خاتم بكلمه ولايت نطق نمى فرمود ولايت
 خلق نمى شد) حزب قبل مشرك بوده‌اند و خود را مؤحد مى شمردند اجهل عباد بودند و
 خود را افضل مى دانستند از جزاى آن نفوس غافله در يوم جزا عقايد و مراتب و مقامات
 ايشان نزد هر بصير و هر خيرى واضح و معلوم گشت از حق بطلب عباد اين ظهور را از
 ظنون و اوهام حزب قبل حفظ فرمايد و از اشراقاات انوار آفتاب توحيد حقيقى محروم
 نسازد" (٢٦٣)

زيرا اولياء در مرتبه خلقتند و انبياء در مرتبه امر، و البته هريك داراى درجات متعدّد است
 ولى بايد هر يك را در مقام خود ملاحظه نمود. جمال ابهى اين اندیشه صوفيان را وهنى بر
 دين الهى مى دانند:

"جميع بروزات و ظهورات و ولايت و اوتاد و اقطاب و نقباء و نجباء و آنچه ذكر شده از
 مقامات حميده نزد عباد به كلمه آن حضرت خلق شده و به مقامات عاليه فايز گشته‌اند
 بعضى از عرفاء هم گفته‌اند آنچه را كه شايسته نبوده بعضى باطن درست کرده‌اند و خود
 را اهل آن دانسته‌اند لعمرالله در ساحت حقّ از بعوضه پست ترند عارف بى انصافى گفته
 مقام نبوت مقام نباء است و مقام مكاشفه و مشاهده فوق آن است ثانى را مقام اولياء و
 اول را مقام انبياء دانسته اين بى بصير بى حقيقت اين قدر ادراك ننموده كه نباء انبياء بعد از
 مكاشفه و مشاهده بوده بلكه ايشان نفس مشاهده و مكاشفه و حقيقت آن بوده‌اند بهم ظهر
 كلّ امر حكيم و كل سرّ عظيم معدن نبوت و ولايت انبياء بوده‌اند و به كلمه انبياء، اولياء
 در ارض ظاهر." (٢٦٤)

در همين لوح فوق جمال ابهى در باره شيخ احمد و سيد كاظم نيز همين امر را فرمودند كه
 احبّا مقام ايشان را در حدّ ظهور يا ائمه قرار ندهند. چنين ترهاتى مبنى بر فضيلت ولى بر
 نبى تنها در نزد صوفيان پيدا مى شود و امر ابهى به هيچ وجه آن را نمى پذيرد. (٢٦٥)

٦ - عقل ستيزى صوفيان

A - صوفيه معرفت به نفس و عقل را ناقص مى دانند و معتقدند كه بايد با عشق و تزكيه
 نفس از شوائب دنيوى به مقام مكاشفه و شهود نايل گشت. صناديد صوفيه در اين مقام براى
 ناقص بودن عقل دلايلى اقامه كردند كه براى عوام اهل تصوف چون ستيز و نبرد با عقل

معنا می‌داد از این روی به جدال بین عقل و عشق پرداختند و مظاهر این دو را فلاسفه و صوفیه دانستند. اگر در منشآت اهل تصوف بر عقل حمله‌ای شده نه بدان روی است که اینان حرمت عاقلان نمی‌دارند یا سفاهت را برتری می‌نهند بلکه فقط برای تبیین محدوده عقل و اثبات طوری وراء طور عقل است. باید ثابت می‌کردند که ۱- حقیقتی هست که عقل به درک آن نایل نمی‌شود ۲- این حقیقت قابل حصول است ۳- طریق رسیدن بدان عشق است. بیشترین اهل تصوف به آن رفتند تا گزاره نخست را اثبات کنند و به دو گزاره بعد چندان نپرداختند زیرا مدعی بودند که حصول حقیقت مزبور و رسیدن بدان منوط به سیر و سلوک است که اینان خود را متوکلان این مهم می‌شمردند. کتب اهل تصوف مملو است از قول بر بی اعتباری عقل در درک حقایق عالم برین، و آنقدر سعی نمودند که آبروی عقل بریزند که نهایتاً اتهام دیوانگی بر خویش خریدند. کتب خاصی در جدال عشق و عقل نوشتند. (۲۶۶) و حرف اصلی این بود که:

آزمودم عقل دور اندیش را

بعد از این دیوانه سازم خویش را

غزالی از طوری ما وراء طور عقل گفت و سنایی به دو عقل جزوی و کلی قایل گشت و آن را عنکبوت و این را عنقا شمرد و عطّار بر دیوانگی تاکید کرد و از عقلاء مجانین گفت. (۲۶۷) و مولانا ختم کلام کرد و گفت:

من سر هر ماه سه روز ای صنم

بی گمان باید که دیوانه شوم

هین که امروز اول سه روزه است

روز پیروزست نه پیروزه است (۲۶۸)

در امر بهاء مطابق با اقوال صنایید صوفیان چهار میزان مقرر گشت، از حسن و عقل و نقل، باید گذشت و به مقام فواد رسید، (۲۶۹) ولی گذر از این مرحله بسیار سخت است شاید صوفیان به این لحاظ در معرض خطر بودند در مقام مکاشفه و شهود به هواجس نفسانی رسیدند مرکز میثاق به صریح بیان فرمودند:

"فاول الموازين میزان الحسن و هذا میزان جمهور فلاسفة الافرنج في هذا العصر... و الحال ان دليل نقص هذا الميزان واضح.... و اما الميزان الثاني الذي اعتمد عليه اهل الاشراف و الحكماء المشاؤون هو الميزان العقلي و هكذا سائر طوائف الفلاسفة الاولى في القرون الاولى و الوسطى... فعدم اتفاقهم برهان كاف و اف على اختلال الميزان العقلي و الثالثة الميزان النقلی و هذا ايضا محتفل فلا يقدر الانسان ان يعتمد عليه.... و اما الميزان الحقيقي الالهی الذي لا يحتفل ابدا و لا يتفك يدرك الحقائق الكلية و المعاني العظيمة فهو میزان الفواد الذي ذكره الله في الاية المباركة" (۲۷۰)

در بیان نقص میزان عقل اهل بهاء نیز مانند مولانا به این شعر تمسک دارند:

پای استدلالیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی تمکین بود (۲۷۱)

ولی مخالف با عوام صوفیه، به مقام مکاشفه و شهود صوفیان نیز چندان دل نمی‌بندند و آن را خالی از خطر نمی‌دانند:

"و اما الميزان الالهامي أيضاً لا يخلو من الزلّة و السهو حيث ان الالهام كما عرف القوم عبارة عن الواردات القلبية و المخطورات عن وساوس شيطانية فاذا حصل هذه الحال في قلب من القلوب اني يعلم انها الهامات ربانية او وساوس شيطانية اذا ما بقي الا المكاشفة و الشهود فعليك بها و عليك بها و انت لها انت لها" (۲۷۲)

در این خصوص صنایید اهل تصوف نظیر جنید بغدادی به این خطرات بسیار هوشمندانه خبیر بودند و مریدان خویش را انداز می‌دادند. (۲۷۳)

B - پس از عقل باید به مکاشفه و شهود رسید و این هر دو از مصطلحات صوفیه است که در باره آن بحث بسیار کرده‌اند. (۲۷۴) ولی زیباترین این بحث از آن احمد غزالی است که در بحر الحقیقه و در بحر هفتم به آن پرداخته است:

”بحر هفتم مشاهده است و گوهر وی فقر است این بحر مشاهده بحر قدیم است و... مشاهده حق سبحانه و تعالی در عبارت هیچ و صافی ننگجد... هر که را مشاهده حق به سر کشف گردد وی حیات یابد وی را زنده خوانند و آن زندگانی آن است که پاکیزه حیات باشد و حیات طیبه آن را خوانند...“ (۲۷۵)

سپس انوار ده گانه را توضیح می‌دهد و از این بابت چقدر شبیه به امر است. در همین بیان فوق می‌گوید که هر کس به مقام مشاهده حق رسید او حیات ابدی یابد و در جواهر الاسرار در همین معنا جمال ابهی فرمودند که یوم لقاء همان ایمان به مظهر امر است که در اینصورت سالک به حیات ابدی رسد. و انوار دهگانه او قبل از شیخ اشراق می‌باشد که در اصل بیان مقامات جمال ابهی است. در امر بهاء روز مکاشفه و شهود روز اظهار امر جمال ابهی بود زیرا فرمودند:

”اذا قصدت حظيرة القدس وسيناء القرب طهر قلبك عن كل ما سواه ثم اخلع نعلی الظنون و الاوهام لترى بعين قلبك تحلیات الله رب العرش والشری لان هذا اليوم يوم المكاشفة و الشهود قد مضى الوصل و اتى الفصل“ (۲۷۶)

C - عقل ستیزی صوفیان به ضدیت با فلسفه و علم ختم می‌شد و کتاب بسیاری در طعن حکیمان و فیلسوفان نوشتند (۲۷۷) و دین را مخالف عقل و عقل را بیگانه از شریعت دانستند و البته این در امر بهاء پذیرفتنی نیست زیرا یکی از تعالیم امر بهاء تطابق دین با علم و عقل است. (۲۷۸) همین جا باید اضافه نمود که یک وجه افتراق امر بهاء با آیین تصوف آن است که اگر اینان بر فلسفه می‌تازند و آن را مخلّ سعادت می‌پندارند و بر فلاسفه تشنیع می‌زنند، ولی اهل بهاء تشویق به کسب فلسفه شده‌اند و مامور به احترام فلاسفه و وسیع النظر گشته‌اند و فلسفه را اساس حکمت و دانایی می‌شمارند و نشر افکار عالیه را شریان روح عالم می‌دانند. (۲۷۹)

۷ - ارتیاض و ذبح نفس

A - یکی از مهم‌ترین بحث‌های صوفیان در وصول به حق کسب ریاضت و مشقّت و خوار داشتن نفس و بیان امارگی و لوامگی نفس می‌باشد تا بدانجا که باید ذبح نفس نمود و از شرّ این نکت رهید. این که باید ریاضت کشید، خود مورد قبول است زیرا جهاد با نفس یعنی مبارزه با خود را بی و شرور و صفات ذمیمه آن مورد مشترک صوفیان با ادیان و امر بهاء نیز می‌باشد. ریاضت، خوار داشتن آن صفات است و مشقّت در مبارزه با آن، ولی این امر با آنچه عوام صوفیان معتقدند که باید گرسنگی کشید و بیداری مفرط داشت، روزه طولانی گرفت و از مردم گریخت، سکوت مطلق پیشه کرد و بدن را کثیف ساخت، از همسر و عیال و اولاد برید و به مغاره انزوا گزید و از دنیا اعراض نمود، (۲۸۰) در امر بهاء جایی ندارد:

”تالله الحق لو یغسل احداً رجلاً العالم و یعبد الله علی الادغال و الشواجن و الجبال و القنان و الشناخیب و عند کل حجر و شجر و مدر و لا یتضوع منه عرف رضائی لن یقبل

ابدا هذا ما حکم به مولی الانام. کم من عبد اعتزل فی جزایر الهند و منع عن نفسه ما احکمه الله و حمل الرياضات و المشقات و لم يذكر عند الله منزل الآيات. لا تجعلوا الاعمال شریکة الامال و لا تحرموا انفسکم عن هذا المأل الذی کان اهل المقربین" (۲۸۱)

رهبانیت نیز در امر بهاء مقبول نیست و جمال ابهی اجازه چنین عملی صادر نفرمودند.

باید اضافه نمود که بزرگان صوفیه نیز موافق با این نوع از ریاضت نبودند. (۲۸۲)

B - یکی از ریاضاتی که صوفیان بدان عمل کردند، روزه سکوت بود و مرادشان آن بود تا زبانشان که محلّ و جولانگاه نفس اماره است به اختیارشان درآید. زیرا آتش نفس اماره از اندیشه برخیزد و بر زبان شراره زند و جان مردمان بسوزد:

"اندیشه تو آتش تست تو خود را فراموش کن و از احوال خود میندیش تا آتش تو کشته شود بمقام خود باز آیی در این جهان خاموش و افکنده باش تا در تو امید آن جهانی قرار گیرد" (۲۸۳)

چقدر مطابق است گفته فوق با بیان جمال ابهی که فرمودند:

"صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فایده احتراز کند، چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سستی است هلاک کننده نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افنده را بگدازد" (۲۸۴)

از طرف دیگر، وقتی سالک، وصف خدا را می گوید، مقدار زبان تعیین می شود و مقامش معلوم می گردد به قول صوفیان در برابر حق باید صمت اختیار کرد و به نهایت نظاره نمود:

"متکلمان و متفلسفان را و همه طوائف را در الله سخن بود تو باید که هیچ سخن نگوئی بهر وصف الله را می بینی هم بدان وصف عمل می کنی اگر الله دید ترا غلط دهد آن از الله باشد نه از تو، باری تو نادیده مگویی از بهر این معنی بود که انبیاء کم سخن بودند در بزرگی الله ناظر باش" (۲۸۵)

و شاید به همین معنا باشد آنکه جمال ابهی فرمود:

"اصل العافیة هو الصمت و النظر الى العاقبة و الانزواء عن البریة" (۲۸۶)

C - این زبان منشاء از نفس دارد و چونان مه رویی است که اگر در ببنندی سر از روزن بر آرد، لذا خلاصی از دست نفس اماره جز با جهاد ممکن نیست و برای جهاد دو معنا قایل شدند یکی جهاد اصغر که مبارزه در میدان حرب است با دشمن ظاهری کفر، دیگر جهاد اکبر که مبارزه با نفس اماره می باشد و به حضرت رسول منسوب داشتند که رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاکبر و در این جهاد باید نفس را کشت و ذبح نمود.

"قدیما به قدمت، جلیلا عظیما بجلال عظمتت که توفیق را در مخالفت نفس که مرجع جهاد اکبر است رفیق ما کن که دست جهد ما بجهاد او نمی رسد، تا بیک دست سپر شریعت بگیریم و دست دیگر را بشمشیر طریقت زنیم آنگاه اسب هدایت را در میدان شجاعت انداخته روی بمحاربه رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاکبر آریم و سر هواهای نفس غدار و شیطان مکار را از تن بیندازیم و پای را در زمرة مردگان نفس وهوی نهیم و باشارت موتوا قبل ان تموتوا چون از انفصال و وحشت خود باز رهیم با اتصال حضرت جلّت باز رسیم که الموت جسور یوصل الحیب الى الحیب" (۲۸۷)

مراد از ذبح نفس در امر بهاء فقط این است که مرکز میثاق فرمودند:

"ذبح کنند یعنی ترک متابعت او کنند مقصد از ذبح ترک متابعت او است" (۲۸۸)

و در الواح به این امر اشاره کرده‌اند. (۲۸۹) ولی در امر بهاء برای نفس مقاماتی دیگر هست که البته بسیار باید دقیق شد تا با امر نفس اماره اشتباه نشود.

D - یکی از اوصافی که برای نفس قایل شدند همان شیطان است و صوفیان برای ابلیس مقاماتی قایل شدند و برخی چون غزالی و عین القضاة و عطار و سنایی به دفاع از آن پرداختند که با توجه به اصل مطلب تا آنجا که مراد از ابلیس نفس اماره است و باید از او دوری کرد، مورد قبول امر بهاء است و اگر مراد از دفاع از ابلیس ذکر این است که ناس را وادار به تفکر کنند که شیطان با آن هیات که در کتب مقدسه آمده نمی‌تواند قایل قبول باشد و می‌توان به طور عقلانی از ابلیس دفاع کرد این نیز در امر بهاء تا حدودی قبول است ولی اگر کار بدانجا کشد که ابلیس را بپرستند و او را در برابر حق نهند قایل قبول نیست بلکه با اصول معتقدات امر بهاء مخالف نیز هست. بهر حال ابلیس همان آدمی است که از حق روی می‌گرداند هیچ عمل او قابل تاویل و توجیه نیست و باید از اینان اعراض کرد:

ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نباید داد دست

E - بحث از ابلیس آدم روی، بحث از فساد صوفیان نیز هست، زیرا اینان به لزوم شیخ معتقدند و برای شیخ که همان خضر سلوک می‌باشد، اوصافی شمرده‌اند که فی الحقیقه کمتر کسی را بتوان حایز آن مقام دانست، و به این سبب خود صوفیان بر ذم شیخ کاذب کوشیدند و او را به مقام ابلیسی توصیف نمودند. بزرگان تصوف که خود بر شیوخ شوخ طعنه می‌زنند، عجیب است که شیخ بازی پس از آنان باب می‌گشت، مع الوصف، می‌توان گفت ارباب تصوف با دکان شیخ‌بازی و مراد پروری، مخالف بودند اوحدی مراغه‌ای در قرن هشتم می‌گوید:

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| گرد او چند نا تراشیده | پیر شیاد دانه پاشیده |
| سرکه بر روی نان و تره زده | ریش را شانه کرده پره زده |
| سر خود را فرو کشیده به فکر | پنج شش‌جا نشانده حلقه ذکر |
| یا که سازد برنج و بریانی | تا که می‌آورد ز در خوانی |
| پُر بری، زود در بغل گیرد | کم بری زر، ز زرق نپذیرد |
| صید را گرگ این تهامه شده | همچو گردون کبود جامه شده |
| همه در چشم خلاق خوار شدند | به روش چون گناهکار شدند |
| زرق ساز و زنج پذیر همه (۲۹۰) | رند و رقااص و مارگیر همه |

طعن حافظ از این هم سخت‌تر است زیرا زمان او مصادف بود با اوج شیخ و مراد بازی، و البته این همه از نظر تیز و تند و به تعبیر خود او نظر بازی او، دور نمی‌ماند:

| | |
|----------------------------------|----------------------------------|
| بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد | صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد |
| زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد | بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه |
| ز آنج آستین کوتاه و دست دراز کرد | ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم |

یا اینکه :

| | |
|---|-----------------------------------|
| ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد | تقد صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد |
| شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد | صوفی ما که ز ورد سحری مست شدی |
| که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم (۲۹۱) | نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار |

در امر بهاء نه از شیخ خبری است و نه از مراد. همان قسم که از علماء و فقهاء خبری نیست، یعنی شیخ همان آیات الهی است که هر کس باید بنا به فهم خویش از آن حصّه برد، و نمی‌سزد که فردی، فردی را به سمت رهبری سلوک برگزیند. اگر چه در هفت وادی فرمودند: "به پرهای همت اولیاء پرواز کن" ولی این اولیاء در رتبه اولی صاحبان عهد و میثاق الهی اند که منتخَب مظهر ظهورند.

بعضی اوقات به برخی از شیوخ فرق صوفی زمان ظهور، در آثار بهایی اشاراتی هست، مرکز میثاق به صریح بیان این مسائل را از امر بهاء جدا کردند:

"از این گذشته ما نه مرشدیم و نه مسترشد، نه مریدیم و نه مراد، نه مدعی علمیم و نه مدعی کمال، آوارگانیم بی سر و سامان، و بی نوایانیم بی برگ و مستمند و پریشان، نهایت آشفته جمال دلبریم و دلدادۀ کوی مهوشیم دردمند طیب الهی هستیم و مستمند توانگر معنوی، مرغ ضعیفیم لکن گرفتار دام او هستیم پشه حقیریم لکن در پناه سلیمان کشور رحمانی هستیم از این گذشته چون بیازار جوهریان گذری نه تجلی یاقوت رسانی بینی و نه جلوه لعل بدخشانی نه لؤلؤ لالا مشاهده کنی و نه در درّی یکتا، لکن چون به دگّه خزفیان بگذری امواج خزف بینی که مکتشف موج می‌زند و تلال شیشه بدل ملاحظه نمایی که برق می‌زند لکن صد هزار بار خزف به دانه گوهری برابر نماید" (۲۹۲)

در این مورد برخی مشایخ اهل تصوّف در آثار دور بدیع محلّ اعتنا قرار گرفتند که به لختی از آن اشاره شد و بر آن می‌توان افزود سوالاتی که صفی علیشاه معروف از مرکز میثاق کرد و به دریافت جواب نایل شد. (۲۹۳)

خاتمه

در این نکته نمی‌توان بحث کرد که در میان صوفیان اشخاص بسیار بزرگ و کتب بسیار مرغوب وجود دارد. بحث در باب اینکه خدمات صوفیان به عالم انسانی تا چه حدّ است و آیا این گونه افکار بدرد می‌خورد، بین محققان مورد اختلاف است. لا اقلّ این است که صوفیان در امور زیر به خدماتی نایل شدند: تعدیل مذاهب و جلوگیری از تعصّب، احترام به انسانیت و تعظیم مقام انسان، انتخاب‌اندیشه خوب از هر کس که صائب بود، تعلیم و ارستگی و آزادگی، تعلیم صفا و بی‌ریایی و دفع ظاهرپرستی، ننگ نداشتن از بدنامان که به ظاهر افراد نباید نگرست، دعوت به اجتماع و در فکر مردم بودن، بی‌اعتنایی به مرگ و اعتقاد به عالم برین، عدم مداخله در امور سیاسی و نیز انذار سیاستمداران در احوال مردم، روان‌پژوهی عمیق و راستین، تعلیم عشق و محبت به هم نوع، شکوفا کردن فلسفه و دین، تعلیم سوسیالیزم معتدل از راه ریاضت و منع مال پرستی، اعتقاد به انسان کامل، تحوّل در شعر و موسیقی و ادبیات. (۲۹۴) که این همه را صناید صوفیان ابداع نمودند.

صوفیان در برخی از امور نیز مورد نقد و هجوم قرار دارند، ریاضت شاقّه، عدم پای‌بندی به شریعت، تفرّق و تحزّب، تاویل ناصواب، مرید و مراد بازی، سخنان پر ادعا، تفضیل ولیّ بر نبیّ، و بالاخره شطحیات. البته این همه به عوام صوفیان برمی‌گردد.

۱ - درویشان در امر بهاء

بسیاری از درویشان در شروع امر بدیع به ایمان رسیدند و سر از جانفشانی درآوردند. یکی از حروف حیّ سعید هندی، (۲۹۵) به زیّ صوفیان می‌زیست و شاگردش بصیر هندی نیز

به تصوف مایل بود. از درویش نفوسی نیز به طور نهان به امر ایمان داشتند و خبری از آنان نیست مگر در اشارتی که برخی مومنان کردند، نظیر داستان درویشی به نام صائن هندی که حاج سید جواد کربلایی بیان داشت که در حالت خلسه با نوشتن اعداد، بشارت به ظهور امر داد. (۲۹۶) دیگر درویش قربان علی بود که جزو شهدای سبعة طهران محسوب می‌شود (۲۹۷) و باید از درویش قهرالله یاد نمود که در ایام ماکو به ملاقات حضرت باب رسید و مومن گشت و به موطن خویش در هندوستان برگشت و شاهد شهادت حضرت باب نیز بود (۲۹۸) ضمناً در همان ایام اولیه به وسیله جمال ابهی درویشی به امر مومن گشت و جمال ابهی فرمودند:

”وقتی باسم صید توجه به بعضی اراضی نمودیم تا بمحلی رسیدیم ملاحظه شد درویشی غذایی ترتیب می‌داد، از او پرسیدیم چه می‌کنی، مذکور داشت خدا می‌پزم هم با خدا می‌پزم از برای خدا می‌پزم، مشاهده شد آن مسکین چقدر از شریعت عرفان رب العالمین دور است (۲۹۹) و بعد توقف نمودیم و با کمال شفقت و نصیحت با او تکلم نمودیم تا آنکه اشعه آفتاب حقیقت از افق قلبش ظاهر و مشرق شد بمعذرت قیام نمود او یک رفیقی داشت برهنه مابین ناس می‌نمود و به همان کلمات ناطق بود و هر دو به انوار فجر معانی فائز شدند به قسمی که یوم بعد با پای برهنه در رکاب می‌دویند مع آنکه آن ارض خارستان زیاد بود و آنچه گفته شد سوار شوند قبول نمودند“ (۳۰۰)

دیگر در تاریخ امر مبارک ذکر درویش سبعة است که در ایام سلیمانیه مذکور گشت و یک درویش به نام عبدالحمید نامی است که فاضل شیرازی با او ملاقات داشته که در شرح حال خود ذکر نموده است. این درویش همانی است که کیمیا را بدو نمایانده و خود از رجال الغیب محسوب است. (۳۰۱)

دیگر از درویشان حاجی محمد سیستانی است که مرکز میثاق در تذکرةالوفاء نام او را برده‌اند و بسیار مخلص بود (۳۰۲) و نیز درویش صدق علی که شخص بسیار مقررایی بود و بعضی گفته‌اند از درویش سبعة محسوب می‌شود و اسامی بسیاری از درویش نیز در تاریخ امر ثبت و درج است که به ایمان و خدمات عدیده فائز شدند مانند قلندر همدانی، حاجی نیاز کرمانی، درویش مونس و طیفور و توانگر، و روشن و درویش کرمعلی و درویش خندان و مسعود قزوینی که بسیارند (۳۰۳) و حتی نام لیللةالقدس را نام شبی تعیین کردند که بعدها به نام ایشان جشن گرفته شود و گویا مراد درویش صدق علی است زیرا مرکز میثاق فرمودند:

”لیلةالقدس شبی است که در قشله لوحی صادر و همچنین لوحی که بجهت درویش صدقعلی نازل شده و جمیع احببا را باتحاد و اتفاق دلالت فرمودند و این لوح در ضمن کتابی درج شده“ (۳۰۴)

در تذکرةالوفاء شرح حال او موجود است و به این شب قدسی اشاره دارند که :

”در قشله شبی از قلم اعلی بنام او تخصیص یافت که هر سال درویشان در آن شب انجمنی بیاریند و گلزار و گلشنی مهیاکنند و بذکر حق مشغول گردند بعد حقیقت درویشان از قم مطهر بیان گشت“ (۳۰۵)

جالب است که شب مزبور شب دوّم رجب است و لوح مزبور خطاب به درویش صدقعلی حاوی نکات بسیار جالبی است و او مخاطب لوح معروف گل مولی نیز هست. (۳۰۶)

۲ - جمال مبارک و درویشی

خود حضرت ابهی نیز تعلق به عالم درویشی داشتند و ایّام اقامت ایشان در سلیمانیه تماما با صوفیان گذشت و بسیاری از بزرگان ایشان به امر مومن شدند و در مقدمه سموات سلوک به این نوع اشاره شد. جمال مبارک تا اواخر حیات خویش با این صوفیان در ارتباط بودند و باب مکاتبه با ایشان مفتوح بود.

تخلص جمال قدم در اشعار خود همان درویش بود که بسیاری از آن هست مانند:

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------------|
| می دود درویش در صحرای عشقش همچنان | که دود در بروحدت گلّه آهوی او |
| درویش میازار زین گفته بسیار | کز حرفی شده موجود این گنبد مینایی |
| بس کن درویشا زین بیش مزین نیش | کافتاد شرر همی از این گفتار |
| درویش همی خواهد جان را برهت باز | گرچه نبود لایق هدیه جان جانانرا |
| بس کن درویشا زین بیش مگو | خوشر باشد سر جانان پوشیده |
| درویش مدر زین بیش این پرده اسرار | کز شهر فغان خیزد وز عالم حیوانی (۳۰۷) |

به جز این جمال مبارک مانند صوفیان لباس صوف یا زبر تن می کردند در لوحی فرمودند:

همیشه این عبد خود را در جامه های خشن که از وّبر ابل است مستور نموده و می نمایم
که با سمی معروف باشم و بر سمی معروف نگردم با آنکه همیشه بحور قدم بفضل الله در
قلب جاری (۳۰۸)

در ایام سلیمانیه نام درویش محمد را بر خود انتخاب کردند، سرزمین درویشان را برای اختفای خویش پسندیدند، با آنان معاشر شدند و بهترین لحظات ایّام حیات را در بین درویشان سپری نمودند تا حقیقت حال درویشی عیان گردد.

۳ - مقصد از درویشی در امر بهاء

با این همه ذکر و وصف درویشی در امر بهاء، جمال قدم و مرکز میثاق حقیقت تصوف و درویشی را بیان کردند، مطلع پیمان فرمودند:

مقصود از درویشان نفوسی عالم گرد و شب و روز در طیش و نبرد نیستند بلکه مراد
نفوسی هستند که از ماسوی الله فارغ و بشریعه الله متمسک در دین الله ثابت و بر میثاق
الله راسخ و بر عبودیت قائم و در عبادت قدمی راسخ دارند نه بمصطلح اهل ایران
سرگشته و پریشان و حمل بر دیگران و سر حلقه بی ادبان (۳۰۹)

جمال ابهی به صریح بیان فرمودند وقتی از اهل بیان حقیقتی بیرون نیامد به درویشان متوجه شدند:

از بیانین یاس حاصل شده شاید از درویش محبت حاصل شود.... این لیل مبارک را
لیله القدس نامیدیم (۳۱۰)

احباء باید هفت وادی را بخوانند، زیرا مرکز میثاق فرمودند که در این دور سلوک تکلیف اهل بهاء است:

سوال فرموده بودید که احبای الهی تکلیفشان چیست چه باید بکنند، هیچ یک تکلیف
خویش را نمی دانند، بدان که تکالیف بر دو قسم است، یکی روحانی و دیگری جسمانی،
تکالیف روحانی در رساله سلوک هفت وادی از قلم اعلی نازل، به موجب آن باید روش

و سلوک نمایند تا به درجه کمال رسند و حقیقت انسانی به سنوحات رحمانیه تزیین یابد و تکالیف جسمانی با بعضی از روحانیات در کتاب اقدس نازل آن را به نهایت سهولت می‌توان فهمید، و همچنین تعالیم و وصایا و نصایح الهی که در الواح متعدده نازل، مثل اشراقات و تجلیات و طرازات و بشارت و کلمات و غیرها این بهتر و خوشتر از ایسن است که کسی رساله‌ای مرقوم نماید. هر کس تکلیف سوال کند رساله سلوک بنماید و همچنین احکام کتاب اقدس که مختصر است نه مطول هر نفسی می‌تواند حفظ نماید و اگر چنانچه عربی نداند از یکی عربی دان می‌تواند بفهمد، ای جناب سرورش باید نفوس را بشارت داد تبلیغ نمود به سلوک واداشت و تربیت کرد حال اکثر نفوس در رتبه اولی هستند یعنی در وادی طلب سیر نمودند و محبوب خویش را یافتند ولی باید بعد از مقام طلب به مقام عشق درآیند و به مراتب توحید رسند و از کاس معرفت نوشند و در بحر حیرت مستغرق شوند و فانی محض گردند سر تسلیم و رضا بنهند باری نفوس مومنه موقته را اکتساب کمالات انسانی لازم و تدرج در معارج فضائل روحانی واجب و مقصود از ظهور طلعت موعود این بود که نفوس انسانیه تربیت گشته مظهر کمالات ربانیه گردند امیدوارم که یاران به ان موفق شوند^(۳۱۱)

چه ملیح است این بیان جمال ابهی که در کلمات مکنونه یاد اهل بهاء دادند که :

من اراد ان یانس مع الله فلیانس مع احبائه^(۳۱۲)

زیرا اشاره‌ای بس لطیف دارند به معارف صوفیان زیرا اینان می‌گفتند:

من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف^(۳۱۳)

۴ - لطایف اهل تصوف در امر بهاء

بر این درجه از اعتبار تصوف می‌توان افزود زیرا در امر بهایی میراثی بی بدیل از ارباب اهل تصوف در متون الواح درج است که احصای آن نه میسر است و نه در حد این مقال، و بهترین نمونه‌های آن را می‌توان در متون آثار الهی یافت. اگر در صلوات آمده که ای رب تری الغریب سرع الی وطنه الاعلی، بحث غربت روح از عالی‌ترین مباحث متون صوفیان است و وطن اعلی را صوفیان دریافته‌اند و در امر نیز مقبول است. اگر در کلمات مکنونه نازل گشته، هر قرینی قرین خود را جوید و به جنس خود انس گیرد، خود اصل مهمی است که صوفیان بر شمرند و از آن شرط ادراک را بر ساختند. هنگامی که تلاوت می‌شود که قفس بشکن و چون همای عشق پرواز کن در ادبیات صوفیان چه مسلمان و چه سایر ادیان تشبیه روح به مرغ را می‌توان یافت که حلقه اتصال تمامی ادیان نیز هست. اگر فی اول القول املک قلبا ظاهرا بر گوش جان می‌نشیند، باید به صوفیان رجوع نمود که با تمثیل خود حق مطلب را ادا کردند. وقتی به شهادت و شهود می‌اندیشند، باید از درویشان یاد کرد که اینان نیز در راه خود که مقصدش شهود بود از شهادت پروا نداشتند و عین القضاة همدانی و سهوردی را عرضه داشتند. و بالاخره وقتی در کتاب اقدس نازل گشته که ما حکم به المحبوب لمحبوب و مالک الاختراع، مفهومی به اشارات اهل تصوف ختم می‌شود. خلاصه اهل تصوف با ادبیات خویش نوید ظهور امر حضرت بهاء الله را دادند و یکی از سبک‌های آثار جمال مبارک را مهیا نمودند. اگر از من عرف نفسه یا لولاک لما خلقت الافلاک یا سبوح و قدوس یا حقیقت دنیا یا مناجات و دعا یا من تشبه بقوم یا عدمت کینونه ترید منک دونک یا قلب بین اصبعین یا خوف و رجاء، یا استعمال عطر در صلوات یا ذکر

عاشق نشسته به زعاقل متحرک یا جبر کسر یا کل شی فی کل شی یا تبدیل الف به دال یا المخلصون فی خطر عظیم یا کتاب تدوین و کتاب تکوین یا قوس صعود و نزول و یا بسیاری دیگر یاد می‌شود، این همه معطوف به معارف صوفیان است.

با این همه اهل بهاء دل در گرو اهل تصوف نمی‌سپارند، حقیقت صوفیان را گرفتند و به تصحیح نقائصشان پرداختند و به زبان خود ایشان اثبات می‌کنند که چون صد آمد نود هم پیش ماست.

۵ - درویشی در ترازوی حق

وقتی جمال ابهی اظهار امر فرمودند، جمیع اشیاء به میزان در آمدند، از آن جمله عرفاء بودند که قریب به هزار سال قصد لقاء الهی داشتند، ولی مانند بسیاری از طوائف آن طور که شایسته حق بود، عمل نکردند، لذا حقیقت آن است که قلم اعلی در طعن عرفان صریح‌تر بیان فرموده‌اند:

”معدلک بعضی از نفوس به کلمات واهیه که از فاضلات کلمات درویش پوسیده‌های قبل بوده تکلم می‌نمایند و به آن افتخار می‌کنند، قسم به آفتاب افتق توحید که امثال آن نفوس ابداً توحید را درک ننموده‌اند“ (۳۱۴)

وحتی در لوحی نیز توصیه فرمودند که الیوم به جای خواندن کتاب‌های عرفا بهتر است هندسه خوانده شود:

”بسیار از مشتغلین اکسیر و جفر و از غایت اوهام و تفکر عقلاشان زائل شده و آثار جنون از ایشان ظاهر و اگر ملاحظه در عرفان عرفاء نمایند لممیری کل در تیه اوهام هانم‌اند و در بحر ظنون مستغرق مثلاً اگر کسی الیوم تحصیل هندسه نماید نزد حق اجل است از این که جمیع کتب عرفاء را حفظ نماید، چه که در آن ثمری مشهود و درین مفقود“ (۳۱۵)

با این همه جمال ابهی رأفت و عطوفت خویش را به این طایفه مبذول داشتند و در لوح گل مولی، فرمودند:

”گل مولی، چه بسیار از دراویش که در صحراهای شوق بیاد مولی سیاح شدند و در بحور اشتیاق سیاح گشتند و در ایام عمر خود بذکر محبوب در مدائن و اسواق مشغول بودند و لکن بقاء مولی در ایام او فائز نگشتند بعضی ایام روح را ادراک نمودند و بعضی بغفلت انفس خود بعد از ادراک ایام الله از عرفان و لقاء محبوب محجوب ماندند و توای گل مولی به رضوان قدس الهی فائز شدی و رانحه گل‌های حکمت صمدانی را استشمام نمودی. هجرت بوصل تبدیل شد و فراق بقاء پیوست و بعدت به قرب و عزت بسرور راجع و جمیع آن هیاکل به تو منتهی شد و به تو جمیع بین یدی الله محشور و راجع شدند. این است فضل واسعه پروردگار تو که همه آسمانها و زمین و فوق از اعراش و اکراس و حاملین آن را احاطه فرمود و جمیع آن‌چه از طایفه موسومه باین اسم که از اول لا اول بوده‌اند و الی آخر لا آخر به وجود بیایند، جمیع را به اسم تو در این ورقه مطهره مبارکه جزا عنایت فرمودیم، و این لیل مبارک را لیل‌القدس نامیدیم و مقدر شده که جمیع دراویش این لیل مبارک و صباح آن را به کمال سرور و بهجت عیش نمایند و بذکر محبوب خود مشغول شوند و بر جمیع احبای الهی لازم که در این عید شریف اعانت نمایند این طایفه را علی قدر وسعهم و طاقتهم و به این فضل اعظم خود را مستعد نمایند، در یوم ظهور تیر اقوم افخیم جکت کبریانه بشطرالله توجه نمایند و به هیچ

جهتی جز جهت او توجّه نمایند از اهل بیان که این عبد مایوس شده چه که رانحه خوشی از این فته استشمام نمی‌شود، الا من وفقه الله، شاید این حزب از احزاب خارج شده به یمین عرش اقدس که مقام جلوس آن سلطان وجود است بشتابند، و به شاطیء الله که مقام حضور بین یدی آن اصل شجره مبارکه لا شرقیه است وارد شوند روحاً ثمّ نوراً ثمّ طوبی ثمّ طوبی لمقبیلین (۳۱۶)

با این همه قصد از همه این الطاف آن است که درویشان به مقصد حقیقی پی برند.

۶ - اقتباس

این همه که گفته شده این امکان را پیش می‌آورد که بر امر بهاء این تهمت بزنند که امر بهاء از صوفیان اخذ و اقتباس کرده است. این اتهامی است که بر خود اهل تصوف نیز وارد گشت. هنگامی که مستشرقان به شرق آمدند سعی بر آن داشتند تا برای منشاء تصوف عناصری خارج از دین اسلام بیابند، عنصر یونانی و هلنی، عنصر گنوسی، عنصر ایرانی، عنصر مانوی، عنصر نوافلاطونی، عنصر هندی، عنصر بودایی، عنصر صابئین، عنصر مسیحی و یهودی، و نظایر این، زیرا مستشرقانی که در ابتدا آمدند به این امور سخت پای بند بودند. در ابتدا گلدزیهر (I. Goldziher) و نیز نولدکه (Theodor Noldeke) و ادوارد براون و شاگرد او رینولد آلن نیکلسون (R.A. Nicholson) و تا اندازه‌ای لویی ماسینیون (Massignon) و نیز هرمان اته (H. Ethe) و گوستاو فلوگل (G. Flugel) از این دست می‌باشند ولی می‌توان اینان را به دوره نخست آشنایی با تصوف مربوط ساخت. اما با گذشت زمان و توغل آنان در متون اسلامی قدری به منشاء قرآنی و دینی تصوف رجوع نمودند. افرادی نظیر هانری کربن (H. Corbin) و هرمان لندلت (Landolt Hemann) به شناسایی عرفان اسلامی و استقلال آن کمک نموده تا به قسمی که متاخرین نظیر آتماری شیمل (Annemarie Schimmel) و نیز فریتز مایر (Fritz Meier) و ویلیام چیتیک (William C. Chittick) شیفته این عرفان شدند حتی نفوسی چون مارتین لینگز (Martin Lings) به سلک درویشان درآمدند. تحقیقات متاخرینی چون کلود اداس یا پل نویا در نوع خود بی نظیر است و گویای این مطلب است که در عالم عرفان ابداً اخذ و اقتباس نیست، سخن عشق تازه است حتی اگر مکرر شود.

عرفان از آنجا که بحث در مورد ارتقاء ارواح آدمی است، با اساس دین الهی متحد است و تمامی ادیان در این باب واحدند، بدون آنکه از هم اقتباسی کنند و اگر تهمت اقتباس بر امر بهاء به این سبب روا باشد، تمامی ادیان چیزی جز اقتباس از هم نمی‌باشند. به قول صوفیان لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام.

برخی از اهل بهاء چون ابوالفضایل گلپایگانی بر تصوف طعن می‌زنند و برخی چون فاضل مازندرانی روح عرفانی آیات الهی را مذعن گشته‌اند و سخن آنان نشان از این دارد که اهل بهاء فارغ از اخذ و اقتباس به تحقیق در آیات می‌نگرند، باشد تا روح عرفان که همانا اقرار به کلمه قل کلّ من عند الله است، بر سالکان حاکم گردد.

نگرش امر بهاء به تفکرات عالم تقارب طوائف بعیده به یکدیگر است، هنگامی که مانکجی صاحب معروف، از جمال ابهی سوال نمود که در عالم چهار طایفه هستند، کدام بر حقند،

جمال ابهی یکی را به صراحت حقّ تعیین می‌فرمایند ولی بلافاصله تصریح می‌نمایند که:
"فقرات دیگر را هم می‌توان توجیه نمود" (۳۱۷)

در بسیاری از اقدام ردیه‌ها که در طعن امر بهاء نوشتند، به زبان بی‌زبانی و به دست خویش لااقلّ یک امر را اثبات نمودند و آن این بود که جمال ابهی را صاحب قلم در عرفان و تصوّف دانستند تا جایی که بالاخره هفت وادی حضرتشان را به عنوان یکی از متون معتبر عرفانی به دست خویش طبع نمودند. (۳۱۸)

در این بحث، دوره اول تصوّف، بهار آن بود و دوره دوم و سوم تابستان و دوره چهارم چونان پاییز و دوره پنجم همان زمستان بود و امر ابهی در سرمای زمهریر تصوّف ظاهر گشت و با خطاب موجود در مثنوی ابهی (ای بهاء آتشی از عشق از نو بر فروز) بهاری بدیع بر آن ایجاد نمودند ولی این بهار را جلوه‌ای دیگر است.

بحث در کلیه موارد فوق به اختصار بیان گشت و برای تفصیل باید کتابی دیگر نگاشت که دیری است که نگارنده بدان قائم است.

یادداشت‌ها و ماخذ

۱- بهترین تحقیق در باره ریشه کلمه تصوّف از آن جلال همایی است که در مقدمه کتاب مصباح الهدایه به ۱۵ قول اشاره دارد (عزالدین محمود کاشی: مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، با مقدمه و تصحیح جلال همایی، سنایی بی تاریخ، بخش مقدمه صفحه ۱۵-۳۳).

۲- بنگرید به هجویری: کشف المحجوب، به اهتمام ژوکوفسکی، افست طهوری، ۱۳۶۰/۵۶ به بعد

۳- زیباترین تحلیل این قضیه را باید در کتاب زیر جست، محسن فرزانه: صوفی یا سوفی، نشر پارسا، چاپ ۱، ۱۳۶۹ش/۱۳ به بعد، اگر چه این رای مورد نقد و بررسی و در نتیجه مردود اعلام گشته است ولی با این همه هنوز مورد توجه برخی نیز هست. (قاسم غنی: تاریخ تصوّف در اسلام ج ۲، زوار، چاپ ۳، ۱۳۵۳ش / ۴۵ به بعد) بدوی در کتاب خود بدان اشاره نموده (عبدالرحمن بدوی: تاریخ التصوّف الاسلامی، وكالة المطبوعات الكويت، طبعه الثانیة، ۱۹۷۸م/۱۰ به بعد) و از مستشرقان بسیاری چون تشودور نولدکه (Th. Noldeke) بدان قایل‌اند و البته بحث استادانه نولدکه هنوز تازه می‌نماید. (قبلی / ۱۰-۱۱)

۴- قاسم انصاری: مبانی عرفان و تصوّف، طهوری، چاپ ۱، ۱۳۷۰/۱۳ به بعد

۵- اخیراً بدان مایل گشته‌اند که با ذکر نام Sofism صوفیسم آن را اختصاص به عرفان اسلامی نمودند، دو نفر از این جماعت را می‌توان نام برد یکی توشیهیکو T. Izotsu است (صوفیسم و تائوئیسم / ترجمه محمد جواد گوهری، روزنه، چاپ ۱، ۱۳۷۸ش) و دیگر جواد نوربخش است (تصوّف، خانقاه نعمت‌اللهی، ایروتسو چاپ ۲، ۱۳۵۶ش)

۶- بنگرید به ملا هادی سبزواری: شرح منظومه، اسلامیه، ص ۳۶ و نیز قاسم انصاری: مبانی عرفان و تصوّف، طهوری، چاپ ۲، ۱۳۷۵ش، ص ۱۸ اگر چه قبل از سبزواری نیز به این گونه تقسیم‌بندی‌ها التفات شده است. بنگرید به لاهیجی: گوهر مراد، اسلامیه، بی تاریخ، ص ۱۷.

۷- تمامی فرق صوفی به این سلسله‌ها معتقدند برای این بخش بنگرید به احسان اصطخری: اصول تصوّف، معرفت، چاپ ۱، ۱۳۴۵/ص ۵۶۱

۸- عبدالرحمن جامی: نفعات الانس، به اهتمام توحیدی‌پور، محمودی، بی تاریخ، ص ۳۱ و البته این قضیه مورد اختلاف بسیاری است چنانکه عین القضات همدانی اول صوفی را شخصی به نام عبدک صوفی می‌داند. بنگرید به عین القضات: شکوی الغریب، به اهتمام رحیم فرمنش، منوچهری، ص ۲۸

۹- جمال ابهی: آثار قلم اعلی شماره ۳۶: تکثیر به جهت حفظ، ۱۳۳، ص ۳۴۹ نگارنده این لوح را در طی یک مقاله به نام (شاه ما در کوی ما) مندرج در نه مقاله تحلیل و معرفی نموده است و نسخ خطی آن را یاد نموده است.

- ۱۰- جمال ابیهی: اقتدارت، به خط مشکین قلم، ۱۳۱۰ق، ص ۲۵۷-۸ و نیز عبدالحمید اشراق خاوری: مائده آسمانی ج ۴، موسسه مطبوعات امری ۱۲۹ب، ص ۲۳۲-۲۳۱
- ۱۱- ابوالقاسم قشیریه: ترجمه رساله قشیریه، به اهتمام فروزانفر، بنگاه ترجمه نشر و کتاب، چاپ ۲، ۱۳۶۰ش، ص ۲۸
- ۱۲- عطار، تذکره الاولیاء ج ۱، به اهتمام نیکلسون، لیدن ۱۹۲۷م، ص ۷۱
- ۱۳- برای این تحلیل بنگرید به کتاب او، برتلس: تصوف و ادبیات تصوف، ترجمه سیروس ایزدی، امیر کبیر، ۱۳۵۶ش، ص ۲۵۱ به بعد. البته اقوال او قابل بحث می‌باشند.
- ۱۴- حضرت عبدالبهاء: مکاتیب عبدالبهاء، فرج الله زکی، مصر ۱۳۲۷ق، ص ۳۲
- ۱۵- عبدالرحمن جامی: نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص، ویلیام چیتیک، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۶ش، ص ۶۷
- ۱۶- این قول را همگی به جنید بغدادی نسبت داده‌اند بجز یک نفر که نایب الصدر شیرازی است که در طریق الحقایق خود آن را به دیگری نسبت داده که سهو است و غلط.
- ۱۷- برای نمونه بنگرید به مائده آسمانی ج ۴/۲۶۴ و نیز همان ۲۷۲ و نیز جمال ابیهی: لوح شیخ نجفی یا رساله ابن ذنب، به اهتمام فرج الله زکی، قاهره ۱۳۲۲ق، ص ۳۳ و نیز مجموعه اقتدارات/۷۳-۷۲
- ۱۸- بخت آور، کمال‌الدین: مقامات توحید، موسسه مکی مطبوعات امری، ۱۳۵ب، ص ۳۴
- ۱۹- اقتدارات/ ۲۲۳
- ۲۰- مائده آسمانی ج ۹/۱۵
- ۲۱- حلاج: دیوان الحلاج، به اهتمام لویی ماسینیون، پاریس، ۱۹۵۵م
- ۲۲- آثار قلم اعلی ج ۳/۱۵۰
- ۲۳- بنگرید به سموات سلوک
- ۲۴- قطب‌الدین عبادی: التصفیه فی احوال المتصوفه (صوفی نامه) به اهتمام غلامحسین یوسفی، علمی، چاپ ۲، ۱۳۶۸ش، ص ۲-۵۱
- ۲۵- حضرت عبدالبهاء: مکاتیب ج ۶، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ب، ص ۹۸
- ۲۶- بنگرید به احیاء علوم‌الدین ج ۴/۱۴ و ۱۴ و نیز جامع الصغیر ج ۲/۱۷۵ و نیز کنوز الحقایق حاشیه جامع الصغیر ج ۲/۳۲ و نیز تذکره الاولیاء.
- ۲۷- تذکره الاولیاء ج ۱/ ۱۵۸
- ۲۸- نگارنده این جمله را در سموات سلوک یاد کرده و از عطار در تذکره الاولیاء و عبدالقادر گیلانی در فتوح الغیب، و نجم رازی در مرموزات اسدی، و عین القضاة در تمهیدات، و سنایی در حدیقه الحقیقه و طریق التحقيق، مطالبی نقل کرده است. این جمله را برخی نظیر سید کاظم رشتی در شرح آیه‌الکرسی از آن موسی می‌دانند، و در امر بهاء نیز مورد عنایت بسیار است.
- ۲۹- آثار قلم اعلی ج ۳/۱۴۷
- ۳۰- حضرت اعلی: توقیعات مبارکه، تکثیر جهت حفظ، شماره ۱۴، ص ۴۸۸ و نیز توقیعات مبارکه، نسخه خطی شامل ۴۲ فقره از توقیعات مبارکه، ص ۱۳۶ و نیز توقیعات مبارکه، تکثیر جهت حفظ، شماره ۵۳، ص ۵۹
- ۳۱- این اصطلاح را دکتر عبدالقادر در کتاب زیر عنوان نموده است:
Abdel-kader, Ali Hassan: Thr Life, Personality & Writings of Al-Junayd, E.J.W.Gibb Memorial, 1976.p.76
و از طریق او به سایر محققان نیز منتقل گشت. نصرالله پورجوادی: سلطان طریقت، نشر آگاه، چاپ ۱، ۱۳۵۸ش، ص ۲۳۲
- ۳۲- قشیریه: ترجمه رساله قشیریه، به اهتمام فروزانفر، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰ش/۶۰۰
- ۳۳- برای توضیح بیشتر بنگرید به فریدالدین رادمهر: جنید بغدادی، تاج العارفین، نشر روزنه، چاپ ۱، ۱۳۸۰ش و نیز نجیب مایل هروی: سماع نامه‌های فارسی، اندر غزل خویش نهران خواهم گشتن، نشرنی، ۱۳۷۲ش
- ۳۴- مولانا: مثنوی معنوی، چاپ میرخانی، بی تاریخ، دفتر ۳، ص ۲۶۰
- ۳۵- آثار قلم اعلی ج ۳/ ۱۷۵

- ۳۶- جمال ابهی: مجموعه الواح مبارکه، به اهتمام محیی‌الدین کردی، مطبعه سعاده، مصر ۱۹۲۰م، ص ۴۵
- ۳۷- دکتر جمیل صلیبا: من افلاطون الی ابن سینا، دار صادر بیروت، ۱۹۹۱، ص ۹۳
- ۳۸- بنگرید به تالیف نگارنده به نام (ارباب حکمت در لوح حکمت) که اگرچه در ۱۹۹۳م مرقوم شده ولی قریباً طبع گشته است و نیز دیگر تالیف او به نام الهیات موسیقی که در سال ۲۰۰۱م نگاشته شده است
- ۳۹- بنگرید به الهیات موسیقی.
- ۴۰- بنگرید به قاسم غنی: تاریخ تصوف در اسلام (جلد ثانی از کتاب بحث در آثار و افکار و احوال حافظ)، زوار، چاپ ۳، ۱۳۵۶ش/ ص ۳۵۷.
- ۴۱- بهترین اثر در باب کتاب الذکر بخشی از احیاء علوم‌الدین ج ۱، دارالکتب العلمیة لبنان ۱۹۸۶م، ص ۳۴۹ می‌باشد. البته موارد دیگری نیز هست مثلاً بنگرید به جلال‌الدین دوانی: کتاب تهلیله، به همت فرشته فریدونی فروزنده، نشر کیهان، ۱۳۷۳ش و نیز بنگرید به ضیاء‌الدین سهروردی: آداب المریدین، به همت نجیب مایل هروی، مولی، چاپ ۱، ۱۳۶۳ش
- ۴۲- عبدالقادر گیلانی: الطريق الی الله، تحقیق محمد غسان نصوح عزقول، دارالسنابل، طبعه‌الثالثه، ۱۹۹۴م، ص ۲۹
- ۴۳- نبیل زرنندی: مطالع الانوار، ترجمه عبدالحمید اشراق خاوری، لجنه نشر آثار ۱۱۷، ص ۸۷-۸۸
- ۴۴- اسدالله فاضل مازندرانی: امر و خلق، موسسه ملی مطبوعات امری، ج ۴، ص ۵۸
- ۴۵- جمال ابهی: مجموعه الواح مبارکه، (عکس برداری از روی خط عندلیب)، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲۲، ص ۹
- ۴۶- بنگرید به مقاله طنین ناقوس بانگ یا هو، در کتاب نه مقاله
- ۴۷- بنگرید به الهیات موسیقی از نگارنده.
- ۴۸- قطب‌الدین عبّادی: التصفیة فی احوال المتصوفه، صوفی نامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، علمی، چاپ ۲، ۱۳۶۸ش، ص ۷۸
- ۴۹- حضرت بهاء الله: کتاب اقدس، حيفا، ۱۹۹۵م، بند ۱۰۸، ص ۱۰۵
- ۵۰- عبدالرزاق کاشی: اصطلاحات الصوفیة، تحقیق دکتر محمد کمال ابراهیم جعفر، بیدار قم، ۱۳۷۰ش، ص ۱۶۱
- ۵۱- هجویری: کشف المحجوب، به تصحیح ژوکوفسکی و مقدمه قاسم انصاری، طهوری ۱۹۷۹م، ص ۴۲۳
- ۵۲- جمال مبارک: آثار قلم اعلی، نسخه خطی، لوح مصدر به "جناب جوان روحانی الذی حضر و فاز"
- ۵۳- حضرت عبدالبهاء: مناجات‌های حضرت عبدالبهاء، کراچی، ۱۲۲، ص ۷۱
- ۵۴- بنگرید به فروزانفر، بدیع الزمان: ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی، امیر کبیر چاپ ۳، ۱۳۶۲ش، ص ۱۴۹
- ۵۵- مجموعه الواح مبارکه (مصر) / ۱۱۳-۱۱۲
- ۵۶- فریدالدین عطار: الهی نامه، به تصحیح هلموت ریتر، استانبول، ۱۹۴۰م/ ۹-۳۰۷
- ۵۷- مکاتیب عبدالبهاء ج ۲ / ۵۶
- ۵۸- جامی: نفحات الانس، به اهتمام مهدی توحیدی‌پور، نشر محمودی، بی تاریخ، ص ۳۷۴
- ۵۹- حضرت عبدالبهاء: منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء ج ۳، لانگنهاین آلمان، ۱۹۹۲م، ص ۲۱۴
- ۶۰- برای شرح حال شیخ احمد غزالی بنگرید به نصرالله پورجوادی، سلطان طریقت، آگاه، ۱۳۵۸ش و نیز احمد مجاهد: مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، دانشگاه طهران، ۱۳۵۸ش
- ۶۱- آثار قلم اعلی ج ۳/ ۱۵۲
- ۶۲- مجموعه الواح مبارکه / ۱۱۲
- ۶۳- آثار قلم اعلی ج ۳/ ۱۰۷
- ۶۴- جمال ابهی: آثار قلم اعلی ج ۵، موسسه مطبوعات امری، ۱۳۱، ص ۱۸۸
- ۶۵- حضرت عبدالبهاء: النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء، به اهتمام کلیفورد بارنی، لیدن هلند، ۱۹۰۷م/ ص ۱۳۴
- ۶۶- بنگرید به سیر و سلوک در رساله سلوک
- ۶۷- آثار قلم اعلی ج ۳/ ۹۴
- ۶۸- بنگرید به سیر و سلوک در رساله سلوک
- ۶۹- سموات سلوک / ذیل شماره ۷۳

- ۷۰- آثار قلم اعلیٰ ج ۵ / ۱۸۸
- ۷۱- خواجه عبداللّه انصاری: مجموعه رسائل فارسی ج ۱، به اهتمام محمّد سرور مولائی، انتشار توس، چاپ ۱، ۱۳۷۲ش / ۴۲۶
- ۷۲- حدیقه الحقیقه / ۳۴۸
- ۷۳- تذکره الاولیاء ج ۲، ص ۸۷
- ۷۴- بنگرید به سموات سلوک
- ۷۵- آثار قلم اعلیٰ ج ۳ / ۱۱۲
- ۷۶- برای نقل این شعر بنگرید به سید حیدر آملی: اسرار الشریع، به اهتمام خواجهی، موسسه تحقیقات فرهنگی، چاپ ۱، ۱۳۶۸ش، ص ۱۹۸
- ۷۷- خوارزمی، کمال‌الدین: بنوع الاسرار فی نصائح الابرار، مهدی درخشان، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، چاپ ۱، ۱۳۶۰ش / ص ۷۸
- ۷۸- نسخه خطی که از روی خط مبارک نقل گشت.
- ۷۹- برای این قضیه علاوه بر تاریخ نبیل یا مطالع الانوار می‌توان نگرست به مصابیح هدایت ج ۱ / ۲۱۰ و نیز درج لثالی هدایت ج ۳ / ۲۵۷ و نیز رسائل ابوالفضایل نسخه خطی و نیز سموات سلوک ذیل شماره ۱۰۰
- ۸۰- بنگرید به اثر مفصل این نویسنده به نام سیر و سلوک در رساله سلوک.
- ۸۱- نگارنده به طور علمی، قصیده عزّ ورقائیه را در ضمن کتاب نُه مقاله تحت مقاله ورقائیه - تائیه معرفی نموده است.
- ۸۲- بنگرید به تفسیر کنت کنت، در مکاتیب ج ۱۸/۲
- ۸۳- تقی پورنامداریان: رمز و داستانهای رمزی در ادب پارسی، موسسه تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ش، ص ۳۴
- ۸۴- برای شروح حکمة الاشراق از لحاظ بعد اشراقی بنگرید به تحقیق فوق العاده ارزنده خانم دکتر عزّت مرقت بالی: الاتجاه الاشراقی فی فلسفه ابن سینا، قاهره ۲۰۰۰ م
- ۸۵- در اینجا باید گفت که ابن عربی همیشه چه در طول حیات و چه پس از مرگ خود، دشمنانی داشته است ولی گویا دائماً از اینان کاسته و بر دوستدارانش افزوده شده است برای این قضیه بنگرید به کتاب عالمانه کلود آدداس با مشخصات زیر:
- Claude Addas: The Voyage of no Return, translated by David Streight, The Islamic Texts Society, 2000, pp.3-23
- ۸۶- بنگرید به اثر این نویسنده یعنی دیدار دلدار یا مبانی عرفانی لوح حکمت.
- ۸۷- بر طبق تحقیق عالمانه دکتر عثمان اسماعیل یحیی و در طی مقدمه خود بر کتاب نص النصوص فی شرح الفصوص الحکم اثر سید حیدر آملی، تعداد شروح مرقومه بر فصوص الحکم به بیش از ۱۲۰ مورد می‌رسد. بنگرید به سید حیدر آملی: المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح الفصوص الحکم، به اهتمام هنری کریبن، و عثمان اسماعیل یحیی، گنجینه نوشته‌های ایرانی، چاپ ۱، ۱۹۷۵م، ص ۳۶-۱۶ مقدمه.
- ۸۸- آثار قلم اعلیٰ ج ۳ / ۲۰۴
- ۸۹- مکاتیب عبدالبهاء ج ۱ / ۴۵
- ۹۰- ابن عربی: الفتوحات المکیه ج ۱، طبع بولاق، افست بیروت، ۱۹۶۸م، ص ۲۱۰
- ۹۱- بنگرید به بحث مفصل ابن عبد، الهیات موسیقی بخش مشیت اولیّه.
- ۹۲- ابن عربی: کتاب الباء، طبعه الاولی، مکتبه القاهره، ۱۹۵۴م
- ۹۳- امیر سید علی همدانی: اسرار النقطه، به اهتمام محمد خواجهی، مولی، ۱۳۷۶ش
- ۹۴- بنگرید به الهیات موسیقی بخش بسم اللّه.
- ۹۵- الفتوحات المکیه ج ۲ / ۳۳۰-۲۷۲
- ۹۶- مکاتیب عبدالبهاء ج ۱ / ۴۷
- ۹۷- حضرت ولی امر اللّه: توقیعات مبارکه ج ۲ (۱۹۳۹-۱۹۲۷)، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹، ص ۱۷۸
- ۹۸- ذکر الله خادم: به یاد محبوب، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰، که ایشان به نقل از یادداشت‌های جناب بصّار به ذکر آن پرداختند.
- ۹۹- مکاتیب عبدالبهاء ج ۲ / ۳۲۲-۲۷

- ۱۰۰- عین القضاة همدانی: نامه‌های عین القضاة ج ۱، به اهتمام عقیف عسیران و منزوی، زوار، ۱۳۶۱ش، ص ۱۱۷
- ۱۰۱- مجموعه الواح مبارکه / ۱۴۰
- ۱۰۲- برای نمونه بنگرید به یحیی یثربی: عرفان نظری، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه قم، چاپ ۲، ۱۳۷۴ش که در این مورد می‌گوید: "در ارائه یک جهان بینی عرفانی و در تاسیس بینشی به نام عرفان نظری، محیی‌الدین ابن عربی، برای نخستین بار این اصطلاح (اعیان ثابت) را به کار برده" (همان/ ۳۲۴)
- ۱۰۳- بنگرید به: مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز/ ۲۱۱ و ۱۰۴ و نیز شرح مقدمه فیصری/ ۲۶۱ و ۲۷۰ و ۳۳۳ تا ۴۰۰ و نیز م.م. شریف: تاریخ فلسفه در اسلام ج ۱، ترجمه گروهی از مترجمان، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵ش، ص ۵۷۹ و نیز فلسفه و عرفان/ ۴۶۲ و نیز عبدالحسین زرین کوب: سرتی ج ۲، علمی، ۱۳۶۷ش، ص ۸۴۴.
- ۱۰۴- دکتر انور فواد اسی خزام: معجم المصطلحات الصوفیة، مکتبه لبنان ناشرون، طبعه الاولى، ۱۹۹۳م، ص ۴۵
- ۱۰۵- برای این بحث بنگرید به مقاله بحثی در عنایت از راقم سطور در نُه مقاله.
- ۱۰۶- سعید رحیمیان: تجلّی و ظهور در عرفان نظری، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ ۱، ۱۳۷۶ش، ص ۲۰۴
- ۱۰۷- سید یحیی یثربی: عرفان نظری، تبلیغات اسلامی، چاپ ۲، ۱۳۷۴ش، ص ۳۲۸
- ۱۰۸- مکاتیب ج ۲، ص ۴۰
- ۱۰۹- حضرت اعلی: مجموعه وقایع مبارکه، تکثیر جهت حفظ، شماره ۵۳، ص ۸۸-۸۷
- ۱۱۰- اتین ژیلسون: روح فلسفه در قرون وسطی، ترجمه دکتر علی مراد داودی، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶ش، ص ۲۵۹
- ۱۱۱- دکتر جمیل صلیبا: من افلاطون الی ابن سینا، طبعه الرابعة، بیروت ۱۹۸۷م، ص ۳۴
- ۱۱۲- دکتر مرقت عزت بالی: افلوطنین و نزعته الصوفیة فی فلسفة، مکتبه الانجلو قاهره ۱۹۹۱م، ص ۳۱۵-۳۳۱ و نیز بنگرید به: Armstrong, A.H.: Plotinus, London, 1953, pp. 45-89
- ۱۱۳- بنگرید به مجموعه آثار قلم اعلی در مواضع عدیده.
- ۱۱۴- حضرت ولی امرالله: قرن بدیع ج ۲، ترجمه نصرالله مودت، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ب، ص ۹۸
- ۱۱۵- مجموعه الواح مبارکه / ۱۴۶
- ۱۱۶- منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء ج ۲ / ۱۴
- ۱۱۷- حضرت ابهی: آثار قلم اعلی، نسخه خطی تکثیر جهت حفظ، شماره ۳۲، ص ۱۶۶
- ۱۱۸- عبدالحمید اشراق خاوری: محاضرات جلد ۱، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ب/ ص ۳-۵۶۱
- ۱۱۹- بنگرید به نُه مقاله و نیز مثنوی ابهی، نشر انجمن عرفان، ۱۹۹۸م
- ۱۲۰- بنگرید به سموات سلوک و نیز سیر و سلوک در رساله سلوک.
- ۱۲۱- منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء ج ۳، ص ۱۵
- ۱۲۲- مولانا: مثنوی معنوی، به اهتمام یوسف سبحانی، روزنه، ۱۳۷۹ش، ص ۳۵۳
- ۱۲۳- منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء ج ۳، ص ۱۴۴
- ۱۲۴- مولوی، مثنوی معنوی، میرخانی، ۱۳۳۱، ص ۴۵۳
- ۱۲۵- عبدالبهاء: مکاتیب عبدالبهاء ج ۶، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ب، ص ۲۴
- ۱۲۶- منتخباتی از مکاتیب ج ۴، هوفهایم آلمان، ۲۰۰۰م، ص ۲۳۰
- ۱۲۷- جمال ابهی: آثار قلم اعلی ج ۷، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ب، ص ۱۲۸
- ۱۲۸- مثنوی ج ۴، میرخانی، ص ۴۲۲
- ۱۲۹- مثنوی، دفتر ۱، میرخانی، ص ۶۵ که در آن آمده:
- | | |
|----------------------------|---------------------------|
| پیش چو گانهای حکم کن فکان | میدویم اندر مکان و لامکان |
| چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد | موسیقی با موسی در جنگ شد. |
| چون به بیرنگی رسی آن داشتی | موسی و فرعون دارند آشتی |
- ۱۳۰- مجموعه الواح مبارکه / ۱۳۸-۱۴۵
- ۱۳۱- مکاتیب عبدالبهاء ج ۳ / ۳۵۶
- ۱۳۲- مثنوی معنوی / ۵۴۵ میرخانی دفتر ششم

- ۱۳۳- جمال ابهی و مرکز میثاق: حدیقه عرفان، انتشارات مجله عدلیب، ۱۵۱، ص ۲۳۴ و نیز بنگرید به مکاتیب عبدالبهاء ج ۸، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴، ص ۱۲۵ باید اضافه نمود که مرکز میثاق در برخی از الواح نیز همین شعر مزبور را به نوعی مورد استناد قرار داده‌اند بدون آنکه بر آن تصحیحی بفرمایند (مانده اسمانی، ج ۵، ص ۳۵)
- ۱۳۴- جمال ابهی: آثار قلم اعلی، نسخه خطی، کتابت ۱۲۹۹ق بدون صفحه بندی
- ۱۳۵- حضرت عبدالبهاء: تذکره الوفاء، به اهتمام محمد حسین علی اکبر یزدی المعروف بکهربائی، مطبعة العباسیة حيفا، ص ۵۶-۱۳۴۳۵۲ق
- ۱۳۶- منسوب به حلاج: دیوان حلاج، به اهتمام داود شیرازی، سنایی، چاپ ۲، ۱۳۶۳، ص ۲۰۰
- ۱۳۷- همان/ مقدمه
- ۱۳۸- بنگرید به مقاله استادانه دکتر مهدی درخشان در نشریه زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱، سال ۱۳۶۰، ص ۶۵
- ۱۳۹- همان/ ۶۸
- ۱۴۰- بنگرید به مقاله ناله نی و نایی جان در نه مقاله
- ۱۴۱- ابوالفضایل گلپایگانی: کتاب الفرائد، قاهره، مطبعة هندیة بی تاریخ، ص ۳۵
- ۱۴۲- ابوالقاسم افغان: مقاله مقام حضرت اعلی، مندرج در خوشه‌های ادب و هنر، شماره ۶، نشر آلمان ۱۹۹۵، ص ۲۴
- ۱۴۳- آثار قلم اعلی ج ۳/ ۱۴۱ و توضیحات آن در سموات سلوک
- ۱۴۴- همان/ ۱۴۸
- ۱۴۵- ادوارد براون: تاریخ ادبیات ایران ج ۴، رشید یاسمی، ۱۳۴۴ش، ص ۲۳
- ۱۴۶- بنگرید به سموات سلوک
- ۱۴۷- مکاتیب عبدالبهاء ج ۲، ص ۵۵
- ۱۴۸- همان/ ۶
- ۱۴۹- نجم‌الدین رازی: مرموزات اسدی در مزمورات داودی، به اهتمام دکتر شفیعی کدکنی، انتشار مگ گیل و دانشگاه طهران، ۱۳۵۲ش، ص ۱۲ به بعد.
- ۱۵۰- عبدالحمید اشراق خاوری: مانده آسمانی، ج ۹، موسسه مطبوعات امری، ۱۲۹، ص ۲۴۶
- ۱۵۱- برای نمونه بنگرید به مصباح الهدایة از عزالدین محمود کاشی
- ۱۵۲- مکاتیب عبدالبهاء ج ۲/ ۲۰-۱۲
- ۱۵۳- عبدالرحمن جامی: لوايح، به همت ایرج افشار، نشر منوچهری، بی تاریخ، ص ۱۰۹-۱۱۰
- ۱۵۴- دکتر سید جعفر سجادی: فرهنگ علوم عقلی، انجمن حکمت و فلسف، ۱۳۶۱، ص ۱۳۴ ذیل بسیطة الحقیقة کل الاشياء.
- ۱۵۵- ملاصدرا: الاسفار الاربعه، ج ۶، مکتبه المصطفویة قم، ۱۳۸۶ق، ص ۱۱۱ البته او در موارد دیگری از همان اثر به تشریح این قاعده پرداخته است (ج ۶/ ۲۳۹ و ج ۲/ ۳۶۸ و ج ۳/ ۳۲۵ و ج ۴/ ۱۱۲ و ج ۵/ ۳۰۱ و ج ۷/ ۳۲۷ و ج ۸/ ۱۲۶ و سایر موارد)
- ۱۵۶- دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی: قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی ج ۱، موسسه تحقیقات فرهنگی، چاپ ۲، ۱۳۷۰، ص ۱۰۸
- ۱۵۷- مفاوضات/ ۲۱۴
- ۱۵۸- فیض کاشی: اصول المعارف، به اهتمام سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، ۱۴۰۱ق، ص ۲۹
- ۱۵۹- ملاهادی سبزواری: شرح منظومه، ناصری، ۱۴۰۱ق، ص ۱۷۳
- ۱۶۰- ملاعلی نوری: رسائل فلسفی، بسیط الحقیقة کل الاشياء، به اهتمام سید جلال‌الدین آشتیانی، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۷ش، ص ۱ به بعد. و از متاخرین بهترین شرح این است، سیدجلال‌الدین آشتیانی: شرح مقدمه قیصری، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵ش، ص ۳۱۹
- ۱۶۱- شرح مقدمه قیصری، / ۳۲۰ حاشیه
- ۱۶۲- همان/ ۳۱۹
- ۱۶۳- حضرت اعلی: مجموعه تواقیع، نسخه خطی، ص ۷۹ و نیز نسخ دیگر

- ۱۶۴- حضرت ابهی: اقتدارات و چند لوح دیگر، به خط مشکین قلم، ۱۳۱۰ق، ص ۱۱۶-۱۰۵ و نیز مانده آسمانی ج ۴، ۱۳۴
- ۱۶۵- وحدت وجود یا Panteism حتی سابق بر اندیشه اسلامی نیز هست، در تمامی ادیان به نوعی بحث از وجود می‌شود ولی چون به تعریف یا افراط می‌روند، سر از همه وجودی و برخی اوقات لاوجودی بر می‌آورد.
- ۱۶۶- محمد تقی مصباح یزدی: دروس فلسفه، پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ ۲، ۱۳۷۵ش، ص ۱۱۷-۱۰۷
- ۱۶۷- آثار قلم اعلی ج ۳/ ۱۱۵
- ۱۶۸- مجموعه تواقیع مبارکه / ۳۲
- ۱۶۹- عبدالرزاق لاهیجی: گوهر مراد، اسلامیه بدون تاریخ، ص ۲۵۲
- ۱۷۰- سعیدالدین فرغانی: مشارق الدراری، به اهتمام سید جلال‌الدین آشتیانی، انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۵۷ش، ص ۲۲
- ۱۷۱- مکاتیب عبدالبهاء ج ۳، ۳۵۴-۳۵۶
- ۱۷۲- بهترین مرجع برای این بحث عبارات است از: سعید رحیمیان: تجلی ظهور در عرفان نظری، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ش ایشان تمامی این کتاب را به همین بحث و توابع آن اختصاص داده‌اند.
- ۱۷۳- در سیر و سلوک و سموات سلوک بحث شده است.
- ۱۷۴- تجلی و ظهور در عرفان نظری / ۱۲۶
- ۱۷۵- مفاوضات / ۱۵۵
- ۱۷۶- مجموعه الواح مبارکه / ۱۳۹
- ۱۷۷- مکاتیب ج ۳ / ۳۵۵
- ۱۷۸- تواقیع مبارکه / شماره ۵۳ / ۴۵
- ۱۷۹- برای نمونه بنگرید به، سید کاظم رشتی: مقامات العارفین، سعادت کرمان، ۱۳۵۴ش،
- ۱۸۰- حتی صوفیان دوره اخیر نیز بدان توجه کرده‌اند برای نمونه بنگرید به، مارتین لینگز: عارفی از الجزایر، ترجمه نصرالله پورجوادی، مرکز مطالعه فرهنگها، ۱۳۶۰، ص ۲۱۶ و نیز بنگرید به سید حسین نصر: تاریخ تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، خوارزمی، ۱۳۵۶ش، ص ۳۲۸
- ۱۸۱- عبدالکریم جیلی: الانسان الكامل، جز ۱، طبعه الرابعة ۱۹۸۱م، ص ۹۰
- ۱۸۲- نفحات الانس / ۵۵۹
- ۱۸۳- نقد النصوص / ۶۷
- ۱۸۴- کلیات عراقی / ۳۸۰
- ۱۸۵- مانده آسمانی ج ۲ / ۵۰
- ۱۸۶- مجموعه شماره ۴۰ / ۲۰
- ۱۸۷- الانسان الكامل / ۹۴
- ۱۸۸- این فکر در عرفان اسلامی به خوبی سخته و پخته شد و در زبان ابن عربی و شاگردانش رواج گرفت، صدرالدین قونوی در شرح فاتحه الكتاب نوشت: " فیعرف کیفیت بروز العالم من الغیب الى الشهادة بالنفس الرحمانی و یعلم اولیة مقام الوحدة و ما یتبعها مما ذکر و یذکر و سرّ الاسماء و اسماً الاسماء و سرّ التسمیة و سرّ التجلی الساری و کون الموجودات کلمات الله التي لا تنفذ و کون الانسان نسخة المحضرتین هی المذكورتین فانتشاً الحروف و الکلمات من نفسه فی مراتب المخارج نظیر انتشاء الموجودات من نفس الرحمانی و تعینها فی المراتب الوجودیة التي آخرها الشهادة عند الخروج من الغیب بالارادة الالهیة و القول الامری " (تاویل السورة المباركة الفاتحة / ۹۱) او در این اثر به تفصیل در این باب صحبت نموده و از لوگوس به نفس رحمانی یاد کرده است (نگارنده در سموات سلوک به رشی از این نفس رحمانی و نیز مقام کلمه در آثار شیخ اشاره نموده است).
- ۱۸۹- قول صدرالدین قونوی است که: " فلما كانت الموجودات بأسرها کلمات الله، کان ثاوها علی الحق " (تاویل السورة المباركة الفاتحة / ۱۴۴). نگارنده در مقاله طنین ناقوس بانگ یا هو به این تسیح موجودات اشاراتی دارد.

۱۹۰- در این باب اهل تصوف می‌گویند که انسان در این عالم غریب است و غربت او به این است که از سنخ و جنس این عالم نیست و از عالم بالاست. (ما ز بالایم و بالا می‌رویم) (مولانا: دیوان شمس ۴، به اهتمام فروزانفر، امیر کبیر، چاپ ۳، ۱۳۶۴ش/ص ۵۶)

۱۹۱- این البته از گفتار عارفان است و مدخل انسان شناسی آنان است و البته با اندیشه فیلسوفان معاصر در حوزه عقل‌گرایی چندان مناسبتی ندارد (بنگرید به افکار هابز که آدمی را گرگ آدمی می‌داند). روح انسانی را به اعتبار ظهور آن در نفس رحمانی مانند ظهور کلمه در نفس انسانی کلمه گویند. (شرح قیصری/ ۴۱ و نیز فرهنگ لغات اصطلاحات و تعبیرات عرفانی/ ۳۹۵). در امر ابهی نیز به این نکته اشاره شده است: "در عرصه وجود موجودات بی حد و پایان محشور و حقایق و اعیان خارجه چون حروف و کلمات در این رِق منشور مشهود و مشهور، اگرچه فی الحقیقه این حروف و کلمات برای مفهومی وضع واضح حقیقت، لکن اکثر فیما وضع له چنانچه باید و شاید استعمال نگردیده یعنی کلمات انشائی از معانی حقیقه محروم شده در معانی مجازیه مستعمل گردیده لهذا کلمات ناقصه بلکه حروف مهمله گشته پس تو که در ظل کتاب مبین و قرآن عظیم و لوح مسطور و رِق منشور واقع شدی جهدی نما و سعی بلیغ فرما که کلمه جامعه تافته گردی و در لوح محفوظ مثبت شوی و در معنای حقیقت استعمال گردی تا بحر معانی موج زند و موج مفاهیم کلیه اوج گیرد" (مکاتیب ج ۳۵/۵)

۱۹۲- شباهت انسان با خدا در اغلب ادیان هست و در جایی دیگر در مورد آن بحث شده است (از این خاک برآید)

۱۹۳- اشاره به این بیان حضرت ابهی است: "قدر و شان انسان از کلماتش ظاهر و فی الحقیقه کلمه مرآت نفس است لو انت من العارفين" (امر و خلق ج ۱ و ۲/ ۳۷۴)

۱۹۴- بنگرید به ناصرالدین صاحب الزمانی: خط سوم، انتشارات عطایی، ۱۳۵۶ش/ ۵۶

۱۹۵- دقت کنید که در قرآن است: "مثل کلمة طيبة كشجرة..." و محققى در این باب گفت: "براساس قرآن کل جهان را می‌توان به درختی تشبیه کرد که یکی از جامع ترین نمادهای تجلی عالم هستی است... خوشنویسی که رابطه مستقیم با کلمة‌الله دارد، نمادی از اصل خلقت است که در آن عنصر هندسی نماد نقوش لایتغیر یا وجه مذکر است" (هنر و معنویت اسلامی/ ۳۳-۳۲)

۱۹۶- به بخشی از ارتباط حروف با اعداد و نیز مقامات حروف در شرح تفسیر سوره والشمس به نام آفتاب خویان اشاراتی هست مقامات حرف باء و هاء و انواع الف و حروف مقطعه و نیز مراتب موجود در کتاب الاسماء همگی نشان از این کلمة‌الله دارند (آفتاب خویان/ ۱۹)

۱۹۷- برای دین یهود مراجعه کنید به قبلا/ ۴۵

۱۹۸- راجعه به حروفیه و نقطویه در سموات سلوک مطالبی نقل شد و علاوه براین می‌توان مراجعه کرد به: مجله معارف دوره ۱۷/ شماره ۱۳۰/۱ و نیز دوره ۱۶ شماره ۹۶/۲ و دوره ۱۴ شماره ۶۱/۱ و دوره ۱۲ شماره ۷۰/۱ و دوره ۹ شماره ۴۹/۳ و نیز مجله تحقیقات اسلامی، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی سال ۲ شماره ۳۱/۲ و سال ۴ شماره ۵۵/۲ ولی در این زمینه که اندیشه کلمه و حروف را به طبایع اربعه مرتبط نموده است، نگارنده در ارباب حکمت به آن پرداخته ولی با این همه مراجعه به ماخذ ذیل نیز پرفایده است (مجله فرهنگ/ دوره ۳ شماره ۴ مسلسل ۳۴/ ۶۶ به بعد)

۱۹۹- اسم محمد از لحاظ عددی مناسب با نبیل است و هر دو ۹۲ می‌شود. به بخشی از این موارد جناب اشراق خاوری در محاضرات اشاره کردند (ج ۲/ ۲۳۱) و حضرت اعلی نیز بیانات عدیده دارند و نبیل زرنبدی از استادان این فن به شماره می‌رود.

۲۰۰- هلموت ریتز: آغاز فرقه حروفیه، ترجمه حشمت موید، بی تاریخ و محل نشر و نام ناشر، ص ۱۱

۲۰۱- اقتدارات / ۲۳۱

۲۰۲- آغاز فرقه حروفیه/ ۱۵

۲۰۳- دکتر کامل مصطفی الشیبی: تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگرلو، امیر کبیر، ۱۳۵۹ش، ص ۲۹ و ۶۰-۶۱ و ۴۰۰ و نیز دکتر کامل مصطفی الشیبی: همبستگی میان تصوف و تشیع، ترجمه دکتر علی اکبر شهابی، دانشگاه طهران، ۱۳۵۴ش،

۲۰۴- عبدالباقی گلپینارلی: فهرست متون حروفیه، ترجمه توفیق سبحانی، سازمان چاپ و انتشار، ۱۳۷۴ش، ص ۳۰ البته نیز تحقیقات اخیر قدری ملایم‌تر شده بنگرید به روشن خیای: حروفیه، تاریخ و عقاید، نشر آتیه، ۱۳۷۹ش، ص ۲۰

۲۰۵- بیانات عدیده در این باب نازل گشته است حضرت ابیہی فرمودند: "عالم را کلمه مسخر نموده و می‌نماید مفتاح اعظم در عالم چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب سماء ازو مفتوح، یک تجلی از تجلیاتش در مرآت حب تجلی نمود کلمه مبارکه انا المحبوب در او منطبق بحری است دارا و جامع هرچه ادراک شود ازو ظاهر گردد" (امر و خلق ج ۱ و ۲ / ۳۷۶-۳۷۴) و در لوح رییس نقل است: "قد اشتعل العالم من کلمة ربك الاهی و انها ارق من نسیم الصبا قد ظهرت علی هیأة الانسان و بها احیی الله عباده المقبلین و فی باطنها ماء طهر الله به افئدة الذین اقبلوا الیه و غفلوا عن ذکر ماسواه" (همان / ۳۷۵)

۲۰۶- دریای دانش / ۱۰۴-۱۰۳

۲۰۷- نصوص الهیه در این باب آن قدر زیاد است که قابل احصا نیست و رشی از آن در سموات سلوک یاد شد. در آثار حضرت اعلی علاوه بر مشعر جسد و نفس و عقل باید به فواد رسید (مجموعه توائع مبارکه، نسخه خطی / ۲۳۰) و حضرتش در مقام تاکید فرمودند: "نظر کن در فرقان آنچه امروز از معارف ظاهر است تحقق آن به وجود رسول الله شده و اگر لطیف النظر باشی تحقق کل این معارف را به اثر فعل آن می‌بینی زیرا که کل معارف اهل فرقان منتهی می‌گردد به فرقان، و فرقان کلامی است که از آن حضرت ظاهر شده من قبل الله، حال بین که اهل زمان حضور به کلام او قائمند که اثر فعل آن باشد و هم چنین اهل غیر حضور به کلامی که در کتاب می‌بینند قائمند و سبب وجود هر دو یک کلام زیاده نیست.... و کتب الله در هر شان حی بوده و خواهد بود" (مجموعه توائع مبارکه، نسخه خطی / ۳۱۹)

۲۰۸- امر و خلق ج ۳، ص ۳۵۳

۲۰۹- همان / ۳۵۴

۲۱۰- کشف المحجوب / ۳۴۱-۲۱۸

۲۱۱- نایب الصدر شیرازی: طرائق الحقایق ج ۳-۱، سنایی، بی تاریخ، صفحات عدیده

۲۱۲- بنگرید به مقدمه کتاب زیر: علاءالدوله سمنانی: چهل مجلس، به همت نجیب مایل هروی، ادیب، ۱۳۶۶ش، ص ۲۳ مقدمه مصحح.

۲۱۳- حضرت ابیہی: ادعیه حضرت محبوب، به اهتمام زکی الکردی، قاهره، ۱۳۳۹ق، ص ۳۹۴-۳۹۲

۲۱۴- بنگرید به شرح نگارنده بر لوح اتحاد.

۲۱۵- عین القضاة همدانی: تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، منوچهری، چاپ ۲، بی تاریخ، ص ۲۸۴

۲۱۶- برای بحث در باب کرامات بنگرید به نفحات الانس / ۱۵۶ و ۳۶۵ و.... و نیز شرح مقدمه قیصری / ۸۸۴ و نیز گوهر مراد / ۳۲۶ و نیز شرح گلشن راز / ۴۵۴ و نیز آداب المریدین / ۵۸ و نیز مشارق الدراری / ۵۲۹ و....

۲۱۷- جلال همایی: مولوی نامه ج ۱، نشر آگه، ۱۳۶۲ش، ص ۲۹۸-۳۳۳

۲۱۸- مرصاد العباد / ۳۱۴-۳۱۳

۲۱۹- بنگرید به حبیب و منیب، که در شرح سوره اصحاب نوشته شده است.

۲۲۰- مجموعه الواح مبارکه / ۱۶۹

۲۲۱- محمد منور: اسرار التوحید، تصحیح دکتر شفیع کدکنی، آگه، ۱۳۷۰، ص ۱۲۳

۲۲۲- تذکرة الاولیاء ج ۲، ص ۹۶ و نیز کتاب نگارنده: جنید بغدادی تاج العارفین

۲۲۳- احمد علی رجایی بخارایی: فرهنگ اشعار حافظ، علمی، چاپ ۳، ۱۳۶۳ش، ص ۵۷۷-۵۵۷

۲۲۴- اقتدارات / ۱۸۷، و نیز مانده آسمانی ج ۴ / ۳۲-۳۱ و نیز فاضل مازندرانی: اسرار الأکثار ج ۴، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹، ص ۳۰

۲۲۵- احمد افلاکی: مناقب العارفین ج ۱، به تصحیح تحسین یازنجی، افست ایران، دنیای کتاب چاپ ۲، ۱۳۶۲ش، ص ۱۶۱

۲۲۶- مستملی بخاری: شرح التعرف لمذهب التصوف ج ۳، به اهتمام محمد روشن، اساطیر، ۱۳۶۵ش، ص ۱۱۸۰

- ۲۲۷- کتاب اقدس، بند ۳۳، ص ۲۹
- ۲۲۸- همان / بند ۱۴۷ ص ۱۳۸
- ۲۲۹- امر و خلق ج ۳، ص ۳۷۰
- ۲۳۰- مجله معارف، دوره ۲، شماره ۱، صص ۲۲، مقاله مباحثی در ظهور علم کلام از هری ولفسون، ترجمه نصرالله پورجوادی
- ۲۳۱- دکتر مصطفی غالب: الحركات الباطنية في الاسلام، بيروت دار الاندلس، ۱۹۹۹م
- ۲۳۲- همبستگی میان تصوف و تشیع / ۲۱۰-۲۱۶
- ۲۳۳- ادوارد براون: تاریخ ادبیات ایران ج ۲، بخش ۲، ترجمه فتح الله مجتبابی، نشر مروارید، چاپ ۳، ۱۳۶۳ش، ص ۳۴۸
- ۲۳۴- عبدالحسین زرین کوب: سرّ نی ج ۲، علمی، ۱۳۶۴ش، ص ۸۱۹
- ۲۳۵- مهدی محقق: بیست گفتار، شرکت انتشار، چاپ ۲، ۱۳۶۳ش، ص ۲۷۵
- ۲۳۶- مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۳۰
- ۲۳۷- بنگرید به آفتاب خوبان
- ۲۳۸- منصور حلاج: اخبار الحلاج، لویی ماسینیون و پل کراوس، ترجمه سید حمید طبیبیان، اطلاعات، ۱۳۶۷ش، ص ۱۷
- ۲۳۹- امر و خلق ج ۳، ص ۳۵۲
- ۲۴۰- باید بنگرید به احوال قاسم غنی که مجذوب تصوف و بالخصوص حافظ شد.
- ۲۴۱- محمود زرقانی: بدایع الآثار ج ۱، بمبئی ۱۹۱۶م، ص ۲۳ و نیز مانده آسمانی ج ۵، ص ۶۶
- ۲۴۲- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز / ۳۹۶ و برای توضیح بیشتر بنگرید به مولوی نامه ج ۱، ص ۴۲۶
- ۲۴۳- سنایی: حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، به اهتمام مدرس رضوی، دانشگاه طهران، ۱۳۵۹ش، ص ۱۱۱
- ۲۴۴- کتاب اقدس، بند ۳۶، ص ۳۱
- ۲۴۵- مانده آسمانی ج ۴، ص ۳۰
- ۲۴۶- یکی از زینده ترین توضیحات راجع به بطون سبعة از آن سید جلال الدین آشتیانی است بنگرید به مقدمه کتاب زیر که به قلم ایشان نوشته شده است: آن ماری شیمیل: شکوه شمس، ترجمه حسن لاهوتی، با مقدمه جلال الدین آشتیانی، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، صفحه شصت و هفت از مقدمه.
- ۲۴۷- بنگرید به شرح بی نظیر شیخ احمد احسایی: شرح الزیارات ج ۱، سعادت کرمان، ۱۳۵۴ش، ص ۱۷۵
- ۲۴۸- " ان للقران ظهرا و بظنا و لبطنه بظنا الی سبعة ابطن " مولوی نامه ج ۲، ص ۹۰۹ و مولانا نیز برای آن تفسیری دارد (همان / ۹۱۰)
- ۲۴۹- برای نمونه بنگرید به روزبهان بقلی شیرازی: شرح شطحیات، هانری کربن، موسسه ایرانشناسی فرانسه، طهوری، ۱۳۶۰ش
- ۲۵۰- عبدالرحمن بدوی، شخصیات القلة في الاسلام، بيروت ۱۹۶۷م و نیز عبدالرحمن بدوی: شطحیات الصوفیة، وكالة المطبوعات الكويت، طبعه الثالث ۱۹۷۸م
- ۲۵۱- برای نمونه بنگرید به سید حیدر آملی: اسرار الشریعة و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، محمد خواجهی، موسسه تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ش و نیز ناصر خسرو: وجه دین، به اهتمام غلامرضا اعوانی، انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، ۱۳۵۶ش
- ۲۵۲- اقتدارات / ۲۸۵-۲۷۹
- ۲۵۳- مولوی نامه ج ۱، ص ۴۲۶
- ۲۵۴- بنگرید به مقدمه مثنوی معنوی در ابتدای دفتر پنجم.
- ۲۵۵- آثار قلم اعلی ج ۳ / ۱۴۳
- ۲۵۶- کشف المحجوب هجویری / ۲۶۶
- ۲۵۷- بنگرید به کتاب الفرق بین الفرق بغدادی و سایر کتب فرق.

- ۲۵۸- عبدالکریم شهرستانی: الملل و النحل، ج ۲، ترجمه فارسی به نام توضیح الملل، ترجمه مصطفی خالداد هاشمی، به اهتمام محمد رضا جلالی نائینی، اقبال، ۱۳۶۲ش، ص ۲۳۲
- ۲۵۹- به طور صریح به فضیلت ولایت بر نبوت اشاره میکنند بنگرید به احسان الله استخری: اصول تصوف، کانون معرفت، بی تاریخ، ص ۷۰۰ به بعد.
- ۲۶۰- همستگی میان تصوف تشیع / ۲۲۹
- ۲۶۱- میان محمد شریف: تاریخ فلسفه در اسلام ج ۲، ترجمه گروه مترجمان، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶ش، ص ۳۷۷
- ۲۶۲- حضرت اعلی: مجموعه توافع مبارکه، تکثیر جهت حفظ، شماره ۴۰، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳۳ش، ص ۶۵
- ۲۶۳- نذرة من تعالیم حضرت بهاءالله / ۲۱-۲۲
- ۲۶۴- حضرت بهاءالله: مجموعه آثار قلم اعلی، تکثیر جهت حفظ، ۱۳۳۳ش، شماره ۱۹، ۳۳۴ و نیز بنگرید به اسدالله فاضل مازندرانی: امر و خلق ج ۱ و ۲، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۷ش، ص ۳۳۶-۳۳۷
- ۲۶۵- برای بحث بیشتر بنگرید به مفاوضات و امروخلق که در پاورقی قبل ارجاع داده شد.
- ۲۶۶- بهترین کتاب‌های در این زمینه عبارتند از: نجم‌الدین رازی: رساله عشق و عقل (معیار الصدق فی مصداق العشق)، به اهتمام تقی تفضلی، علمی و فرهنگی، چاپ ۳، ۱۳۶۷ش خواجه عبدالله انصاری: عقل و عشق، مندرج در کتاب ارکان عرفان، نور فاطمه، چاپ ۳، ۱۳۶۳ش کاظم محمدی: جدال تاریخی عقل و عشق، ناشر مولف، ۱۳۶۹ش کاظم محمدی: مولانا و دفاع از عقل، ناشر مولف، ۱۳۷۳ش
- ۲۶۷- برای بحث مستوفی بنگرید به رساله این عبد (دیدار دلدار).
- ۲۶۸- مثنوی معنوی دفتر پنجم بیت ۱۸۸۹
- ۲۶۹- بنگرید به موازین ادراک در مفاوضات / ۱۲۶ و مکاتیب عبدالبهاء ج ۱ و نیز ج ۲
- ۲۷۰- مکاتیب عبدالبهاء ج ۱، ص ۱۱۲
- ۲۷۱- مرکز ميثاق در تبیین موازین ادراک به این شعر استناد فرمودند بنگرید به مکاتیب ج ۱، ص ۱۵۲.
- ۲۷۲- مکاتیب عبدالبهاء ج ۱، ۱۵۴
- ۲۷۳- بنگرید به فریدالدین رادمهر: جنید بغدادی تاج العارفین، ۳۴۱
- ۲۷۴- برای نمونه بنگرید به تذکرة الاولیاء ج ۱، ۱۹۳، و ج ۲ / ۲۹ و کشف المحجوب هجویری / ۴۲۷ و ۴۸۷ و نیز اللمع فی التصوف / ۳۳۵ و مصباح الهدایة / ۱۷۱ و شرح مقدمه قیصری / ۶۲۰ و مشارق الدراری / ۲۶ و....
- ۲۷۵- احمد غزالی: بحر الحقیقه، به اهتمام نصرالله پورجوادی، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۶ش، ص ۷۴
- ۲۷۶- مجموعه الواح مبارکه / ۳ برای توضیح آن بنگرید به آفتاب خویان
- ۲۷۷- شهاب‌الدین سهروردی: رشف التصانح الایمانیة و کشف الفضایح الیونانیة، به اهتمام نجیب مایل هروی، نشر بنیاد، ۱۳۶۵ش
- ۲۷۸- بنگرید به بحث دیدار دلدار
- ۲۷۹- بنگرید به کتاب ارباب حکمت در لوح حکمت و نیز تقریرات دکتر علی مراد داودی در مواضع مختلف.
- ۲۸۰- مصباح الهدایه / ۱۶۶ و سایر فصول و نیز سایر کتب.
- ۲۸۱- کتاب اقدس بند ۳۱،
- ۲۸۲- بنگرید به کشف المحجوب / ۴۲۶
- ۲۸۳- بهاء‌ولد: معارف ج ۱، به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر، طهوری، چاپ ۲، ۱۳۵۲ش، ص ۱۱۶
- ۲۸۴- جمال ابیهی: ایقان، زکی الکردی، مصر، ص ۱۴۹
- ۲۸۵- معارف بهاء و لد ج ۱، ص ۲۷۴
- ۲۸۶- مجموعه الواح مبارکه / ۳۵
- ۲۸۷- کاشف الاسرار به نقل از سموات سلوک
- ۲۸۸- حیب مویذ: خاطرات حیب، ج ۲، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ش، ص ۲۹۴
- ۲۸۹- سموات سلوک
- ۲۹۰- اوحدی مراغی: جام جم، به اهتمام وحید دستگردی، ۱۳۳۱ش، ص ۲۲۱-۲۲۲
- ۲۹۱- بنگرید به فرهنگ اشعار حافظ، ۴۷۰

- ۲۹۲- مکاتیب عبدالبهاء ج ۲، ص ۱۹۰
- ۲۹۳- مائده آسمانی ج ۹/ ۴۵ به بعد، سوال ایشان مربوط به عدد دوازده می‌شد و حکمت آن را بیان فرمودند و با این جمله شروع می‌شود که: " صفی علیشاه مطلع بر سرّ و حکمت این مسئله هستند ولی نظر به حکمتی این سوال رانموده‌اند لذا نظر به آن حکمت جواب داده می‌شود " (همان/ ۴۶)
- ۲۹۴- علی اصغر حلبی: شناخت عرفان و عارفان ایرانی، زوار چاپ ۲، ۱۳۶۰ش، صص ۳۲-۸۵
- ۲۹۵- در آثار حضرت ولی امرالله به مآل این شیخ اشارتی می‌توان یافت (مائده آسمانی ج ۶/ ۲۷)
- ۲۹۶- عزیزالله سلیمانی اردکانی: مصابیح هدایت، ج ۲، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ب، صص ۴۹۶-۴۹۳
- ۲۹۷- تاریخ نبیل، وقایع شهدای سبعه
- ۲۹۸- همان/ ۳۶۷
- ۲۹۹- در اینجا باید گفت این قسم گفتار از قبل نزد صوفیه رایج بوده است بنگرید به این داستان از زیان عطّار: " نقل است که سری سقطی خواست که یکی از اولیاء را ببیند پس به اتفاق یکی رابر سر کوهی بدید چون به وی رسید گفت السلام علیک تو کیستی؟ گفت: او. گفت تو چه می‌کنی؟ گفت: او. گفت تو چه می‌خوری؟ گفت: او. گفتم این که می‌گویی (او) از این، خدای را می‌خواهی؟ این سخن بشنید نعره بزد و جان بداد " تذکرةالاولیاء ج ۱، ص ۲۴۸ و نیز عباس علی عمید زنجانی: عرفان و تصوف، امیرکبیر، چاپ ۱، ۱۳۶۶ش، ص ۳۳۱
- ۳۰۰- مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۴۰
- ۳۰۱- مصابیح هدایت، ج ۱، ص ۲۴۳
- ۳۰۲- تذکرةالوفاء / ۱۴۶-۱۴۲
- ۳۰۳- اسرار الآثار ج ۳، ص ۲۴۲
- ۳۰۴- مائده آسمانی ج ۲، ص ۲۴ و نیز مکاتیب عبدالبهاء ج ۳، ص ۳۳۸
- ۳۰۵- تذکرةالوفاء / ۶۵
- ۳۰۶- اسرار الآثار ج ۴، ص ۴۹۱
- ۳۰۷- مائده آسمانی ج ۴، ص ۱۷۶-۱۹۶
- ۳۰۸- حضرت بهاءالله: لثالی الحکمة ج ۲، دار النشر البهائیه فی البرازیل، الطبعة الثانية، ۱۹۹۶م ص ۱۱
- ۳۰۹- تذکرةالوفاء / ۶۶
- ۳۱۰- اسرار الآثار ج ۴، ص ۴۹۱
- ۳۱۱- حضرت عبدالبهاء: یاران پارسی، مجموعه الواح مبارکه جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء به افتخار بهائیان پارسی، موسسه ملی مطبوعات امری آلمان، هوفهایم، ۱۹۹۸، ص ۴۷۸-۹
- ۳۱۲- مجموعه الواح مبارکه / ۳۹۰
- ۳۱۳- احادیث مثنوی / ۱۹۸
- ۳۱۴- امر و خلق ج ۳/ ۳۵۲
- ۳۱۵- همان/ ۳۵۳ در سایر الواح نیز به این مهم اشارات هست: " ملاحظه در عرفان عرفای سابق نماید لعمری کلّ در تیه اوهام هانمند و در بحر ظنون مستغرق مثلاً الیوم اگر نفسی علم هندسه تحصیل نماید، نزد حقّ احبّ است از آنکه جمیع کتب عرفا را حفظ نماید، چه که از آن ثمر مشهود و در این مفقود تا چه رسد به علوم منتفعه فوق آن " (مائده آسمانی ج ۱۱۱/ ۸)
- ۳۱۶- مائده آسمانی، ج ۴/ ۲۲۰
- ۳۱۷- مائده آسمانی ج ۷/ ۱۵۲
- ۳۱۸- کیهان اندیشه، شماره ۷۴، مهر و آبان، ۱۳۷۶، صفحه

زندگی، خدمات و آثار عزیزالله سلیمانی اردکانی

ع- صادقیان

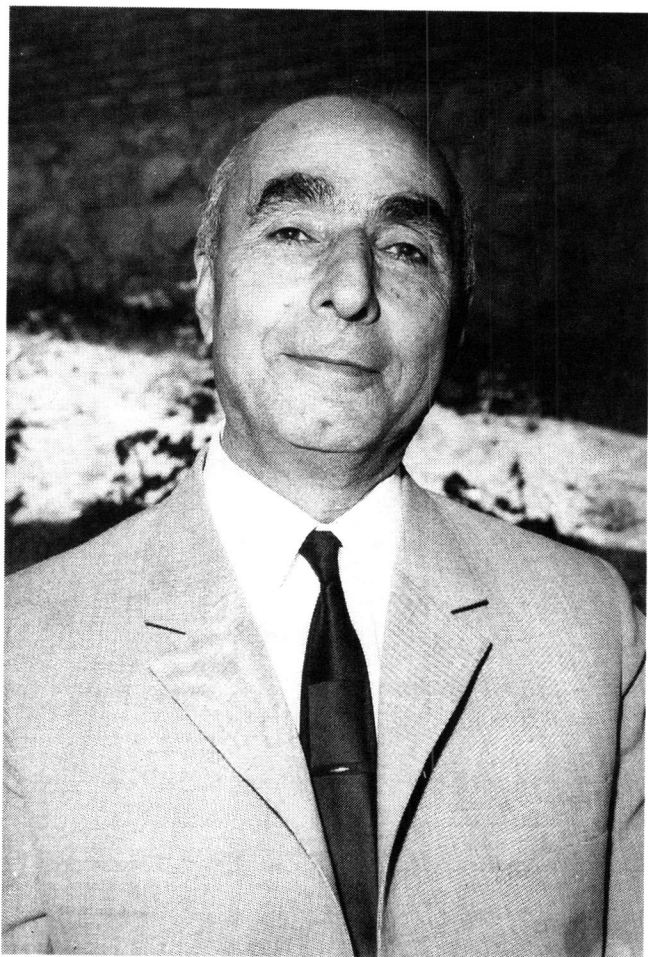
الف- زندگی‌نامه

عزیزالله سلیمانی اردکانی مبلّغ، مدرّس، محقّق سخت‌کوش و مؤلف فاضل بهائی در ۲۰ آبان ۱۲۸۰ش در روستای (کلاته یزد آباد) در مجاورت سبزوار خراسان در خانواده‌ای مؤمن زاده شد و در چهارم آبان ۱۳۶۴ش. به سن ۸۴ سالگی به دنبال یک بیماری طولانی در گنبد کاووس صعود کرد.

نیاکان و دودمان

سلیمانی از طرف مادر نوه شاطر رضا از مؤمنین اولیّه اردکان یزد بود و شاطر رضا در اوائل ایمان دچار صدمات عدیده گردید و به هدایت جمعی موفّق شد. وی در ایّامی که جمال مبارک در بغداد به سر می‌بردند به زیارت هیکل اطهر شتافت و جنب بیت مبارک یک باب مغازه نانوائی باز کرد و نان مصرفی بیت مبارک را بدست خود تهیّه و تقدیم می‌کرد. بدین جهت از قلم حضرت بهاءالله به «خبازالله» و «خباز الاحدیه» ملقب گردید.

پدر سلیمانی دهقان زاده‌ای از مردم اردکان یزد به نام استاد سلیمان بود که در جوانی به امرالله مؤمن شده بود. استاد سلیمان و خانواده‌اش به دریافت الواحی از قلم مرکز میثاق مفتخر شده بودند. از جمله در یکی از الواح به افتخار اولادش چنین مرقوم فرموده‌اند: «ای اولاد سلیمان در کشور الهی بوسه بر پایه سریر سلیمانی زدن دلیل سلاله خسروی است و برهان ولادت ثانوی. در این مقام پیشانی عبودیت بر سجده‌گاه رقیّت نهاده و در کمال بندگی به پرستش ربّ و دود پردازید و البهاء علیکم ع»



عزیز اللہ سلیمانی اردکانی

۱۲۸۰ - ۱۳۶۴ شمسی

۱۹۰۱ - ۱۹۸۵ میلادی

بعداً این خانواده با توجه به مضمون این لوح مبارک، نام خانوادگی خود را «سلیمانی» قرار دادند.

حرفه استاد سلیمان، کشاورزی، باغبانی و مقنّی گری یعنی حفر چاه و قنات بود. وی با دختر شاطر رضا ازدواج کرد که یکی از فرزندان آنها عزیزالله سلیمانی بود. استاد سلیمان چندین سال پس از ازدواج از اردکان به جوین و سبزوار خراسان نقل مکان کرد و در آن حدود به کار مشغول شد. عزیزالله سلیمانی تا دو سالگی در همین نقطه نشو و نما کرد و سپس به همراه خانواده به نیشابور کوچ کرد. در آنجا به مکتب رفت و به زودی خواندن و نوشتن را به خوبی یاد گرفت.

کوچ به عشق آباد

سلیمانی ۵-۶ ساله بود که به همراه عائله به عشق آباد رفت. در آن زمان عشق آباد یکی از مراکز مهم امر بهائی در ترکمنستان و محل استقرار مشرق الاذکار بود. عده کثیری از اهالی شهرهای ایران به این خطّه مهاجرت کرده و سکونت گزیده و به کار داد و ستد مشغول بودند. در آن ایام غالباً ناشرین نوحات الله به عشق آباد رفت و آمد می کردند. مجالس و محافل باشکوه و پرجمعیت در این شهر، در جوار مشرق الاذکار تشکیل می گردید و کلاسهای متعدد و معلومات امری دائر بود و فضیلهای بهائی در آن کلاسها به تدریس معارف بهائی اشتغال داشتند. مشرق الاذکار رونقی بسزا داشت و باغهای اطراف آن همیشه پر گل و ریحان بود.

در آن ایام استاد سلیمان پدر سلیمانی از طرف محفل روحانی به خدمت در باغهای مشرق الاذکار گمارده شد. عزیزالله نوجوان به مدرسه بهائیان راه یافت. در این مدرسه علاوه بر دروس معمول، کتاب (دروس الدیانه) تألیف شیخ محمد علی قرائی تدریس می شد و شاگردان موظف بودند مطالب آن را حفظ نمایند. سلیمانی در همه دروس مخصوصاً زبان عربی سرآمد اقران بود. پدرش با اینکه شخص کم سواد بود، شبها داستان انبیا و سرگذشت شهدای سبعه یزد و قدمای اردکان را برایش نقل می کرد و ضرب المثل های شیرین و اشعار مختلف به وی می آموخت.

عزیزالله سلیمانی در ساعات تعطیل مدرسه، به مشرق الاذکار نزد پدر می رفت و در ایوان آنجا می نشست و به دستور پدر کلمات مکنونه را با صدای بلند می خواند و چندین بار این کار را تکرار می کرد. به طوری که تمام کلمات مکنونه را پس از چندی از حفظ کرد. چون خطّش خوب بود به پیشنهاد احبّاء کتاب مستطاب اقدس را استنساخ می کرد و برای هر جلد یک منات می گرفت و با آن وجه ناچیز مخارج لوازم تحریر و کفش و جوراب وی تأمین می شد. سلیمانی به این طریق حدود یکصد نسخه از آن سفر جلیل را استنساخ کرد به طوری که آن را از حفظ داشت.

ترک تحصیل و اشتغال به کار در نوجوانی

عزیزالله سلیمانی مدرسه بهائی را تمام کرد و چون برای رفتن به مدارس روس باید شهریه پردازد و پدرش که پیر و خانه نشین شده بود، استطاعت پرداخت آن را نداشت، ناگزیر در چهارده سالگی ترک تحصیل کرد. مدتی در عشق آباد و پس از آن مدت یکسال

در محلی دوردست در مرز ترکمنستان در مغازه یکی از احبّاء کار می‌کرد. البته زندگی دور از خانه و خانواده برای نوجوانی چون او بسیار مشکل و توأم با رنج و درد غربت بود. لذا بسیاری از اوقات را به گریه و آه و ناله می‌گذراند. پس از یکسال با کمک برادر بزرگتر به عشق آباد به میان خانواده باز گشت. در آن هنگام که مقارن وقوع انقلاب اکتبر بود، مدتی در مغازه صرافی کار کرد. سپس مستقلاً مغازه‌ای باز کرد و به صرافی و داد و ستد مشغول شد. کم‌کم شیخ هولناک فقر و فاقه که سالها بر خانواده وی سایه افکنده بود محو شد و فی الجمله خود و خانواده‌اش به راحت و آسایش و گشایش رسیدند. سلیمانی در هجده‌سالگی با دختری از خانواده بهائی به نام (ضیائیه) ازدواج کرد و فرزندی به نام (طاهره) به آنها عنایت گردید ولی همسرش متأسفانه پس از سه سال مسلول شد و صعود کرد.

روحیه تحصیل و آموختن مادام‌العمر

نکته‌ای که باید ذکر شود این است که گرچه سلیمانی در ۱۴ سالگی تحصیل در مدارس عمومی را ترک کرد، ولی این برای وی به معنای پایان آموختن و تحقیق و مطالعه نبود. در همان اوقات در کلاسهای متعدد امری شرکت می‌کرد و از محضر فضلالی امر فیض می‌برد و بر گنجینه معلومات خود می‌افزود. از جمله در کلاس فلسفه به معلمی سید مهدی گلپایگانی و کلاسهای دیگر به معلمی شیخ محمد علی قاشانی، میرزا منیر نبیل زاده، شیخ حیدر معلم، ثابت مراغه‌ای و سید عباس علوی. وی قبل از آن کتابهای درسی مرسوم مثل شمسه و قهقهه، مثنوی و کلیله و دمنه و اخلاق مصوّر را خوانده بود.

سلیمانی روحیه تحقیق و مطالعه را در سراسر عمر خود حفظ کرد و با حافظه قوی و ذهن وقّادی که داشت فلسفه و حکمت و زبان و ادبیات عرب را به طور کامل نزد استادان متعدد در خراسان یاد گرفت.

خود در این مورد نوشته است:

«... باری حقیر پی در پی تحصیل می‌کردم تا آنکه تمام الفیه را به خاطر سپردم به طوری که روزی (در همدان) با یک عده از احباب در کنار نهر آب نشسته بودیم و کتاب الفیه چاپ بخارا در دستم بود. فروهر نامی که اطلاعات وسیعی در ریاضیات و مهارتی در زبان انگلیسی داشت، لسان عربی را هم می‌دانست کتاب را از دستم گرفته هر جای آن را که باز کرد و نام آن باب را گفت از اول تا آخر از حفظ خواندم. بعد گفت بعضی از طلاب اشعار الفیه را وارونه از حفظ می‌خوانند. آیا تو هم از عهده بر می‌آیی؟ گفتم امتحان کنید. کتاب را گشود و به یک باب آن اشاره نمود. بنده از بیت آخر گرفته از بر خواندم تا به اول رسیدم حضار همه آفرین گفتند...» (۱)

و در جای دیگر: «... اولین نامه را به لسان عربی (در همدان) به عنوان استاد عبدالکریم برای عشق‌آباد انشاء کرده به جناب آقا سید عباس (علوی) دادم که به بینند و اگر اشتباهی دارد تصحیح فرمایند ایشان دو سه بار به دقت مطالعه کردند و چیزی برخلاف قاعده ندیدند و حسن انشای آن را پسندیده تبریک گفتند... قدری می‌خواستم بعد از حفظ الفیه و خواندن سیوطی شروع به جامی و مغنی نمایم. جناب علوی فرمودند سیوطی کتابی جامع و پرمطلب است و هر که آن را به خوبی فرا گیرد در صرف و نحو کامل است و محتاج به چیز دیگری

نیست دیگر لزومی ندارد که تو وقت خود را صرف جامی و مغنی کنی. در آن وقت اطاعت کردم ولی در مراجعت به طهران به مطالعه هر یک از کتب مذکوره پرداختم و دیدم همه را به خوبی می‌فهمم چنانکه می‌توانم تدریس کنم. علی‌ای حال بنده در این سفرها از هر که مطلب مهمی می‌شنیدم یادداشت و در سینه ضبط می‌نمودم. در همدان یک نسخه کتاب از تألیفات حجت‌الاسلام غزالی را خریدم مشتمل بر منطق و فلسفه و شروع به مطالعه آن نمودم، چه هدف اصلی بنده از تحصیل، مقدمات فرا گرفتن حکمت الهی بود که به مطالب این علم شوق وافر داشتم و چون در حکمت مقرر است که شوق ترکیبی است از وجدان و فقدان، این شوق از استماع برخی مطالب فلسفی پیدا شده بود که جسته جسته از افواه شنیده بودم و به مذاقم فوق العاده شیرین آمده بود ولی این آرزو یعنی تحصیل و تکمیل حکمت بعد از زحمات بسیار به حصول پیوست...» (۲) شوق تحصیل فلسفه لحظه‌ای سلیمانی را راحت نمی‌گذاشت و پیوسته در صدد بوده که وسیله‌ای فراهم گردد و آبی بر آتش شوقش زده شود تا اینکه این منظور برآورده شده، می‌نویسد: «اما در این میانه (در مشهد) خداوند جلّت عنایته برای تکمیل علم حکمت الهی وسیله خوبی فراهم ساخت چه در آن نزدیکی مدرسه‌ای بود که یکی از اساتید علم حکمت در آن حجره داشت. چون آوازه مهارت او را شنیدم به سراغش رفتم. شهرت آن مرد (ایسی) و از اهل گرمرو آذربایجان بود و در دانشکده معقول و منقول مشهد سمت استادی داشت. حقیر آن اوقات کتب متعدّد دیگری غیر از آنچه داشتم در فن حکمت بدست آورده عندالفرصت مشغول مطالعه بودم که از جمله شرح منظومه حاجی ملاهادی سبزواری بود و پیش خود قرار گذاشتم که متن حکمت متعالیه را از بر کنم این تصمیم را عملی کردم یعنی تمام اشعار حاجی را مرتباً و تدریجاً در سه سال از بر کردم. به طوری که تا بحال هم در سینه محفوظ است. اما مدت تحصیلم در محضر آن مرد قریب دو سال بود که به غیر از ایام جمعه و تعطیلات رسمی همه روزه خدمتش می‌شرفتم. حتی روزی که بهروز پسر هفت ماهه‌ام جان سپرد و آتش این مصیبت تا مغز استخوانم سرایت نمود، درس را تعطیل نکردم و بالجمله می‌توانم عرض کنم که از وجود آن بزرگوار بیش از سایر اساتیدی که در عمر خود دیده بودم مستفیض گشتم زیرا در تقریر و تشریح حقایق، ضنّت (خسّت) نمی‌ورزید و کلّ مطالبی که ضمن مطالعات هشت ساله حکمت برایم لاینحل مانده بود، از بیاناتش حلّ گردید. شرح منظومه را یکبار از اول تا آخر درس گرفتم و بعد از اتمام، یکبار دیگر آن کتاب را نزدش دوره کردم. یعنی دفعه دوم حقیر تقریر می‌کردم و او گوش می‌داد که اگر اشکال یا اشتباهی داشته باشم برطرف شود. سپس شرح اشارات را شروع کردم و تقریباً نصف آن را پیشش خواندم و بسیاری از مواضع متن اشارات را نیز از بر کردم. اواخر اوقات کار به جایی رسیده بود که می‌فرمود تو دیگر محتاج به استاد نیستی. بلکه خود استادی و پیوسته از موفقیت بنده دراکمال این علم اظهار مسرت می‌نمود...» (۳)

خبر صعود حضرت عبدالبهاء و دو سفر تبلیغی به ایران

باز گردیم به دنباله سرگذشت سلیمانی، در آن ایام خبر صعود حضرت عبدالبهاء به عشق آباد رسید و جامعه بهائی را سوگوار ساخت. بسیاری از احبای آن شهر برای تحقق آرزوی

هیكل اطهر به تبلیغ قیام کردند. از جمله سلیمانی که حدود بیست سال داشت به اتفاق همسایه مغازه‌اش به نام (نادر) داوطلب سفرهای تبلیغی به ایران شدند که مورد تصویب محفل روحانی عشق آباد قرار گرفت. آنان سفر خود را در سال ۱۳۰۱ شمسی آغاز کردند و در این مسیر سفر خود را انجام دادند: تازه شهر (در ساحل خزر)، بندر گز، بهشهر، ساری، بابل، شه‌میرزاد، سنگسر، سمنان، طهران، قزوین، دیلمان، لاهیجان، لنگرود، رشت، انزلی، بادکوبه، بالاخانی، تازه شهر و عشق آباد. آنان در این مسافرت که ۱۱ ماه به طول انجامید در هر نقطه مدتی اقامت می‌کردند و با احبای آنجا ملاقات می‌نمودند و به ابلاغ کلمه به طالبان می‌پرداختند. سپس به نقطه دیگری عزیمت می‌کردند. آنان در این سفر با بسیاری از معارف احبای ایران آشنا شدند.

سفر دوم به ایران به همراهی جناب سید عباس علوی

سلیمانی پس از مراجعت از سفر اول به عشق آباد در آن هنگام که بیست و دو سال داشت پس از چند ماه با صوابدید محفل روحانی، به همراه جناب سید عباس علوی برای دومین بار عازم ایران شد. در این سفر که ۱۹ ماه به طول انجامید، از طریق مشهد، نیشابور، سبزوار، سنگسر، سمنان، به طهران وارد شدند و مدتی در این شهر توقف کردند. سلیمانی در طهران محضر فاضل شیرازی را درک کرد و به تکمیل معلومات امری خود پرداخت. پس از مدتی با صلاحدید محفل روحانی به اتفاق از طریق قم و اراک به همدان رفتند و مدتی در آن شهر و نقاط اطراف به سیر و سفر و ملاقات احباء و شرکت در جلسات و ابلاغ کلمه‌الله به متحریان حقیقت پرداختند. سلیمانی در تمام مدت سفر ۱۹ ماهه در سفر و حضر از محضر جناب علوی استفاده می‌کرد و در زمینه علوم اسلامی و زبان عربی به تکمیل معلومات خود می‌پرداخت.

صداع

سلیمانی در ایام جوانی از جمله در سفرهای اول و دوم خود از عشق آباد به ایران به سردردی دائمی و مودی که خود آنرا (صداع) خوانده، مبتلا گردید. این بیماری آنی وی را راحت نمی‌گذاشت و با اینکه در هر شهر به پزشکان متعدّد مراجعه کرد، معالجات آنان سودی نبخشید و این (صداع) هم چنان زندگی را بر وی تلخ کرده بود. در سفر دوم به ایران، در مراجعت از همدان به طهران پس از اینکه از مراجعه به اطباء نتیجه‌ای نگرفت به خانم دکتر مودی و معاون او خانم الیزابت پزشکان بهائی امریکائی که در طهران در بیمارستان صحت به طبابت مشغول بودند، مراجعه کرد. آنان بیماری وی را ناشی از کم‌خونی دانستند و به رفع آن کوشیدند. سلیمانی در اثر توصیه آنان و تقویت بنیه و رفع کم‌خونی از این بیماری مزمن چند ساله نجات یافت.

مراجعه به عشق آباد و ازدواج مجدّد و عزیمت به ایران

در مراجعت وی به عشق آباد، انقلاب اکتبر واقع شده بود و اشتغال به کسب خصوصی امکان نداشت. ناگزیر چند سال در مدرسه بهائی عشق آباد به تدریس پرداخت تا اینکه حکومت مدرسه را تصرف و آن را تعطیل کرد. در تابستان ۱۳۰۶ ش. با صمدیه خانم فروغی ازدواج کرد. کم‌کم تضییقات از طرف دولت زیاد می‌شد و امکان زندگی و فعالیت

سلیمانی با معلومات و اطلاعات عمیق دینی و آگاهی به زبان عربی و مکاتب فلسفی و تسلط بر آثار مقدسه گذشته مخصوصاً قرآن و احادیث اسلامی هم چنین از آثار امری گنجینه‌ای غنی اندوخته بود.

وی زبانی گویا و قاطع داشت و چون از روش بحث منطقی اطلاع داشت، با مهارت و احاطه و حافظه قوی و ذهن وقاد خود می‌توانست با مبتدیان مختلف الفکر و مختلف العقیده روبرو شود به ایرادات آنها پاسخ گوید و به ابلاغ کلمه‌الله پردازد.

سلیمانی سالها در طهران و آذربایجان به اداره بیوت تبلیغ موقت بود. پس از تدریس در دوره سه ساله کلاس عالی تبلیغ، در شهریور ۱۳۲۷ با تصویب محفل روحانی ملی ایران به عنوان مبلغ ثابت و مقیم با عائله به تبریز رفت و در آن شهر اقامت گزید و تا سال ۱۳۳۴ در استان آذربایجان به سیر و سفر و تبلیغ و تدریس و تألیف اشتغال داشت. وی طی این مدت هر از چندی به قراء شهرها، و قصبات استان وسیع آذربایجان سفر می‌کرد و با دوستان ملاقات می‌نمود و در هر جا به مناسبت به ابلاغ کلمه‌الله می‌پرداخت.

در بهمن ماه ۱۳۳۴ ش. به حضور حضرت ولی امرالله مشرف شد و به دستور ایشان خدماتش را به آذربایجان منحصر نکرد بلکه در سایر نواحی ایران به سفرهای طولانی می‌پرداخت.

در سال ۱۳۴۰ با تصویب محفل ملی، طهران را مرکز سکونت خود و عائله قرار داد و به هر جا که لازم بود سفر می‌کرد.

سافرت‌های تبلیغی و تشویقی خارج از ایران

افزون بر آنچه گفته شد، سلیمانی به سفرهای دیگر به خارج ایران به این شرح اقدام کرد، - در سال ۱۳۴۵ ش. به اشاره معهداعلی سفری یکساله به ترکیه انجام داد که در خلال آن چند روز به حلب و شام رفت و یکماه هم به ایتالیا سفر کرد.

- در مرداد و شهریور ۱۳۴۷ به دعوت محفل ملی ایران سفری به پالمو (ایتالیا) انجام داد و در کنفرانس آن محل شرکت کرد و در مراجعت به ارض اقدس مشرف شد که ۱۹ روز به طول انجامید.

- در بهمن ۱۳۴۸ ش. سفری یکماهه به پاکستان انجام داد.

- به اشاره محفل ملی ایران از شهریور تا دی ماه ۱۳۵۱ ش. به مدت ۴ ماه سفری به شرق ادنی و امارات و عمان انجام داد.

- در سال ۱۳۵۴ ش. (۱۹۷۸م) به دعوت معهد اعلی به مرکز جهانی بهائی رفت و مدت شش ماه در مرکز مطالعه نصوص و الواح به مطالعه و تفحص در آثار مبارکه اشتغال داشت.

دوم- تدریس و تعلیم

در سال ۱۳۲۴ ش. بنا به صلاحدید محفل روحانی ملی ایران، حجره‌ای را که با دو نفر دیگر مشترکاً داشت، یکسره رها کرد و مسئولیت اداره و تدریس در کلاس عالی تبلیغ را که دوره آن سه سال بود به عهده گرفت. وی علاوه بر سرپرستی و اداره آن کلاس به تدریس زبان عربی، ادبیات فارسی، منطق و تاریخ اسلام اشتغال داشت. دیگر اساتید این کلاس در آغاز بدین شرح بودند، عبدالحمید اشراق‌خاوری: استدلال، فقه اسلام، تفسیر احکام و تاریخ

امر بهائی. علی اکبر فروتن: اصول نظم اداری، احمد یزدانی: مبادی روحانی، ملیحه ذبیح: زبان انگلیسی. در سالهای بعد سید عباس علوی، حبیب الله صحیحی و فاضل طهرانی به گروه مدرّسین این مؤسسه پیوستند.

سلیمانی برای تدریس در این کلاس جزواتی تهیه و تألیف می‌کرد که به تدریج جمع‌آوری شد و بعداً به صورت کتابهای «منطق سلیمانی» و «رشحات حکمت» تدوین شد و به چاپ رسید.

تدریس در مؤسسه عالی معارف بهائی

تأسیس مؤسسه عالی معارف بهائی یکی از اهداف جامعه بهائی ایران در نقشه پنج ساله بود. سلیمانی در این مؤسسه همراه با اساتیدی چون دکتر علی مراد داودی، بدیع الله فرید و دکتر محمد افنان به تدریس پرداخت.

ج- آثار

آثار سلیمانی را بدون توجه به تقدّم و تأخر انتشار می‌توان بدین شرح بررسی کرد:

۱- لغت نامه بر لوح سلطان ایران

سلیمانی متن لوح مبارک خطاب به سلطان ایران را اعراب گذاری کرد و لغت نامه‌ای برای آن نوشت که به همراه این اثر جلیل خطاطی شد. بار اول در سال ۱۳۲ بدیع در ۱۵۸ صفحه به قطع جیبی توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران به چاپ رسید و برای بار دوم عیناً در سال ۱۹۸۴م. در هند تجدید چاپ گردید.

۲- رساله مختصر در معرفی امر بهائی

در این رساله که به قطع جیبی منتشر شده، سلیمانی اجمالاً به معرفی تاریخ و مبادی و تعالیم امر بهائی پرداخته به طوری که خواننده در مدت کوتاهی می‌تواند اطلاعات جامعی درباره امرالله بدست آورد. این رساله در طهران منتشر شده است.

۳- منطق سلیمانی

این کتاب در منطق قدیم نوشته شده و به تصریح نویسنده جنبه تلقی آن بر جنبه منطقی آن فزونی دارد. کتاب شامل ۷۹ درس و یک خاتمه است و چنانکه نویسنده نوشته کسانی که می‌خواهند (رشحات حکمت) را بخوانند باید اول این کتاب را مطالعه نمایند. منطق سلیمانی در ۲۱۹ صفحه در سال ۱۳۳۵ شمسی در طهران به چاپ رسیده است.

۴- رشحات حکمت

این کتاب در سال ۱۲۶ بدیع در طهران توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری تکثیر شده است. رشحات حکمت در دو جلد و ۵ جزء تدوین شده و در حکمت قدیم (فلسفه مشاء) بحث کرده است. سلیمانی در این کتاب به نصوص مبارکه نیز استشهاد نموده است. چنانکه در پایان کتاب آمده نویسنده قصد داشته جزء ششم کتاب را به حکمت اشراق اختصاص دهد ولی این امر انجام نگرفته است.

۵- کتابی قطور

در جواب همه ردیه‌هایی که تاکنون بر امر نگاشته شده است. این کتاب به چاپ نرسیده و نگارنده آن را ندیده. تنها وصف آن را خوانده است. (در مقاله کیومرث سلیمانی در مجله پیام بهائی شماره ۹۹)

۶- اشعار

سلیمانی دارای طبع شعر بوده و از قواعد و اصول شعر عروضی آگاهی داشته است. وی گاه‌گاهی شعری می‌سروده و کتابچه شعری هم داشته است ولی این اشعار زیاد نبوده است. وی در این باره چنین می‌نویسد: (۴)

«فانی گاهی در جوانی اشعاری می‌سرودم لکن از وقتی که در طهران رسماً داخل خدمات امری گشتم، اشتغالات روحانی مجال کار دیگر نمی‌داد. جز اینکه در سفرها یعنی در بین راهها بر سیبل ندرت ایباتی بر زبان می‌آمده و همان آن یادداشت می‌شده. به این نیت که بقیه‌اش گفته شود. اما طبع خامد و قریحه جامده برای اتمام یاری نمی‌کرده است. از جمله این است:

| | |
|---------------------------|-------------------------|
| با باد همیشه پا پیائیم | ما سالک وادی بلانیم |
| ناکرده درنگ چون صبائیم | برخورده به سنگ همچو آیم |
| پر سوده به ابر چون همائیم | با وصف همه شکسته بالی |
| آسوده زیبع و از شرائیم | دکان ریا و عجب بستیم |

ایضاً:

می‌برم نام تو بر لب تا کنم شیرین دهن را
دارم امید لقاییت تا کنم خود را فدایت
توشه می‌گیرم بخلوت یک قیس از مجمر دل
نگارنده به جز این دو قطعه که نقل شد، اشعار دیگری از وی در نشریات و مجلات بهائی ندیده است.

۷- لحظات تلخ و شیرین

این کتاب در حقیقت زندگی نامه سلیمانی (اتوبیوگرافی) است. وی خاطرات و واقعات زندگی خود را از آغاز زندگی و دوران کودکی، نوجوانی و جوانی، خود با قلمی روان و شیرین به رشته تحریر درآورده است. سلیمانی در این کتاب از جزئیات سالهای زندگی خود سخن گفته و در خلال سیر و سفرهای متعدد خود به نواحی و شهرها و قراء و قصبات ترکستان و ایران با بسیاری از معاریف و متقدمان امر ملاقات‌ها کرده و در هر موضع درباره آنها مطالبی درج کرده که همه حاوی نکات تاریخی است. این کتاب در ۲۸۳ صفحه به قطع خشتی ماشین شده و اگر روزی به چاپ برسد حاوی مطالب فراوان تاریخی و آموزنده است. سلیمانی وقایع زندگی خود را تا سال ۱۳۳۴ (سال معروف به ضوضای فلسفی) به رشته تحریر درآورده و ده سال بعد (۱۳۴۴ ش) تجدیدنظری در آن به عمل آورده و حواشی چندی بدان اضافه کرده است. (۵)

اثر ده جلدی مصابیح هدایت بی‌گمان اثری بی‌نظیر و کاری است کارستان. به جرأت می‌توان گفت اثری به این غنا و عظمت در این رشته در مطبوعات فارسی بهائی یگانه است. آنچه در این کتاب اهمیت دارد جنبه بدعیّت و نوآوری آن است که برای اولین بار شرح سوانح ایام حیات یکصد تن از مشاهیر و معارف امر بهائی از زمان حضرت اعلی تا دوره معهداعلی، در این کتاب جمع شده است. بی‌گمان در آینده ایام برای پژوهشگران درباره جامعه بهائی ایران، مصابیح هدایت، منبعی غنی و یگانه بشمار خواهد رفت. باید به این نکته توجه داشت که سلیمانی در حد امکانات زمان خود، عمر و نیروی جوانی را وقف تحقیق و تحریر و جمع‌آوری شرح احوال یکصد نفر از کسانی کرده که به هنگام طلوع شمس حقیقت در مهد امرالله یک عمر در معرض قتل و غارت و فقر و آوارگی و دربدری بوده‌اند. وی از ایام جوانی با بسیاری از معارف بهائی که به عشق آباد رفت و آمد داشته‌اند، آشنا بوده و در سالهای بعد در ایران به واسطه مسافرت‌های بسیاری که به غالب نقاط کشور می‌کرده با عده زیادی از بزرگان امر بهائی آشنایی پیدا کرده و شرح حال آنان را از زبان خودشان شنیده و ثبت کرده است که بالطبع اعتباری فراوان به مندرجات مصابیح هدایت می‌بخشد.

سلیمانی برای اینکه شرح حال کسی را در مصابیح هدایت درج کند ۲ شرط قائل بوده است:

۱- اینکه شخص مبلغ بوده باشد ولو اینکه سواد نداشته باشد.

۲- صاحب معلومات وسیع دینی باشد ولو اینکه تبلیغ نکرده باشد.

سلیمانی در نوشتن مطالب مصابیح هدایت دقت و وسواس لازم را به کار می‌برده و اصول اعتدال، صراحت و صداقت را مراعات می‌کرده است وی در این باره می‌نویسد:

«... این بنده در تألیفات خویش چه در مجلدات مصابیح هدایت و چه در این کتاب (لحظات تلخ و شیرین) درباره احدی برخلاف آنچه شخصاً معلوم شده، قضاوت نکرده و نمی‌کنم. بدین شرح که هر لغتی که در نوشته‌های حقیر به کار رفته با توجه به معنایش به کار رفته است. یعنی بیفکرانه هر چه به قلم آمده ولو نزدیک به مقصود و مراد بوده نوشته نشده بلکه سعی شده است در اوصاف هر کسی همان کلماتی بکار برده شود که آن کس واقعاً و تماماً دارنده معنی و مفهوم آن است. مثلاً در توصیف اخلاق اشخاص درباره همه کس من باب مراعات روی و تحسین عبارت، کلمات فداکار و بردبار و مردم‌دار و پرهیزکار مرقوم نگردیده بلکه از میان امثال این کلمات آنهایی انتخاب شده که شخص موصوف فی الحقیقه واجد آن صفت بوده است. خواه یکی و خواه بیشتر. ایضاً درباره کمالات اکتسابی احدی من باب مبالغه یا آرایش کلام، کلمات فاضل و کامل و محقق و محیط و نحیر و ادیب و حکیم و بی‌نظیر و بی‌عدیل و مانند اینها از آنچه در این موارد به ذهن متبادر می‌گردد به نگارش نیامده، بل دقت گردیده است لغاتی از نعوت اختیار شود که منطبق با نعوت باشد. هکذا در وصف ظواهر اشخاص از خوبی منظر و تناسب پیکر و حسن رفتار و لطف گفتار و غیر ذلک الفاظی که استعمال گردیده است جنبه شاعرانه نداشته بلکه مطابق

حقیقت بوده به هم‌چنین در اظهار ذمایم ظاهری و باطنی نفوس زمام قلم بدست اعتساف سپرده نشده و حاصل اینکه در مدح و قدح هیچ کس تا بحال خامه این شکسته بال به طریق افراط و تفریط نرفته و در هیچ موردی هم تزئین لفظ بر تفهیم معنی مقدم داشته نشده و به عبارت اخیری معنی فدای لفظ نگردیده...» (۶)

سلیمانی در مورد پیدایش فکر تألیف مصابیح هدایت چنین نوشته است:

«... این ذره بی‌مقدار از دیرگاهی در ضمیر داشت که در یکی از مواضع امریه کتابی بنگارد و در صفحه روزگار از خود یادگاری بگذارد شاید که بدین وسیله مستحق دعای خیری گردد. لکن در انتخاب موضوع مردّد بود. چه عندالاحباب به وضوح پیوسته که از معارف الهیه و غوامض مسائل ربّانیه چیزی نیست که از قلم اعلی و خامه گهربار مرکز میثاق و کلک مشکین میباید نازل نشده باشد. بل از سماء مشیت از بدو امر تاکنون که دوره نورافشان حضرت ولیّ امرالله می‌باشد آیات و بینات سماویّه پی در پی در نزول و صدور است و آنی نیست که از گلشن عنایت نفحاتی نوزد و دمی نه که از ابر رحمت رشحاتی نرسد. در این صورت معلوم است که تحقیقات انسانی در جنب علم نامحدود حق نمودی ندارد... لذا به خاطر رسید که کتابی در تراجم احوال بزرگان امرالله یعنی علماء و مبلغین بهائی که از حرارت شوق حبیب و شعله عشق محبوب گداخته و بر دیگران پرتو انداخته‌اند تألیف و به محضر احبای الهی تقدیم نماید و این عزم موقعی به مرحله جزم رسید که یکی از فضایل معاصر و علمای متبحر امر اقدس ابهی که عنقریب نامش زیب این دفتر خواهد شد. (۷) بنده را به این کار تشویق فرمود. لهدا... روش نگارش را طوری قرار داد که از شرح احوال هر بزرگی علاوه بر فائده تاریخی از قبیل نام و نشان و مولد و موطن و غیرها نتایج علمی و اخلاقی نیز اخذ شود زیرا هر یک از آن نفوس بزرگوار البتّه واجد محاسن اعمال و لطائف اقوالی بوده‌اند که نفس آن مزایا آنان را در سلسله بزرگان درآورده و نامشان را قابل درج در تواریخ کرده و دریغ بود که برای جانب‌داری از شیوه اختصار از ذکر آن اوصاف و مناقب که نماینده اعتقاد و ایمان و نمایاننده شخصیت آنان است صرف نظر گردد. بدین جهت این ذره فانی دامن همت و جدیت را بر کمر بسته از مأخذهای صحیح با دقت تمام و تحقیق کافی، احوال نفوس مطلوبه را جستجو کرد و تا جایی که امکان داشت سعی نمود که از حوادث مهمّه صاحبان ترجمه چیزی از قلم ساقط نگردد و خدمات و فداکاری‌های آنها که سرمشق وفاداری و جان‌نثاری آیندگان است تا حدی که بر صحت آن اطمینان حاصل شده باشد درج گردد.» (۸)

و نیز وجه تسمیه کتاب را چنین شرح می‌دهد: «... نام این مؤلفات را اقتباساً من کتاب الله حیث قال عزّ بهائه و جلّ کبريائه: انصروا یا قوم اصفیائی الذین قاموا علی ذکری بین خلقی و ارتفاع حکمتی فی مملکتی. اولئک انجم سماء عنایتی و مصابیح هدایتی للخلائق اجمعین... (مصابیح هدایت) گذاشتم.» (۹)

برخی ملاحظات درباره مصابیح هدایت

منابعی را که سلیمانی برای استخراج شرح حال‌ها در اختیار داشته می‌توان چنین ذکر کرد:

- ۱- از افراد مورد نظر اگر زنده بوده‌اند شرح حالشان را از زبان خودشان شنیده و ثبت کرده است.
 - ۲- معمرین احباء اعم از خویشان یا نزدیکان و دوستان افراد مورد نظر.
 - ۳- کتب تاریخ امر که چاپ شده و وجود داشته یا کتب تاریخی خطی امری و یادداشت‌های خطی شخصی.
- از آنجا که سلیمانی سالهای متمادی در تبریز اقامت داشته بسیاری از این شرح حال‌ها را در آن شهر تحریر و تنظیم کرده است.
- این اثر گرانقدر در ۱۰ جلد و جمعاً مشتمل بر ۵۶۷۱ صفحه است که در این مجلّات شرح احوال ۹۹ نفر از معاریف احبّاً در آن‌ها درج شده است. (ضمیمه شماره ۱)
- جلد اوّل تا نهم توسط مؤسسه ملّی مطبوعات امری ایران تا قبل از انقلاب با روش استنسیلی و تایپی تکثیر شده و جلد دهم در سال گذشته با تایپ کامپیوتری از طرف یاران مه‌د امرالله در نسخ محدودی به چاپ رسیده است.
- این نکته شایان توجه است که از میان ۹۹ نفر فقط یک نفر از بانوان بهائی (قدسیه خانم اشرف) در این کتاب آمده و ۹۸ نفر دیگر از مردان بهائی بوده‌اند.
- متن شرح حالها بدون فصل بندی و تقسیمات دیگر پشت سر هم تنظیم گردیده و مطالب به سبکی ساده و روان نوشته شده و از پاورقی به ندرت استفاده به عمل آمده است.
- منابع و مأخذ مندرجات در پاورقی یا آخر هر شرح حال به طرز کتب تحقیقی امروز، در کتاب وجود ندارد مگر اینکه مؤلف در متن، مأخذی را ذکر کرده باشد.
- مؤلف از بکار بردن کلمات و لغات عامیانه پرهیز می‌کرده و نیز چنانکه خود متذکّر شده در نوشتن «غلط مصطلح» را بر «صحیح مهجور» ترجیح می‌داده است.
- اگر از صاحبان شرح حال‌ها الواح یا زیارت نامه‌ای بدستش رسیده آنها را در کتاب ضبط کرده و اگر شخص موصوف اشعاری داشته شمّه‌ای از آنها را هم در کتاب آورده است.
- در غالب شرح حال‌ها عکس شخص موصوف درج شده است.
- مجلّات ۱-۲-۳-۴ دو بار بچاپ رسیده و بقیه تنها یکبار چاپ شده‌اند.
- مؤلف در درج شرح حال‌ها رعایت تقدّم و تأخّر زمانی را نکرده است به طوری که در یک جلد بیوگرافی افرادی متعلق به دوره‌های حضرت اعلی، حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله را می‌توان یافت. این مطلب حاکی از آن است که جامعه بهائی ایران هیچگاه از امنیت و اطمینان به اوضاع برخوردار نبوده و مؤلف سعی داشته هر چند شرح حال را که موجود داشته ولو صاحبان آنها به دوره‌های متفاوت متعلق باشند در یک مجلّد تدوین کند و برای نشر به مسئولان بسپارد.

مأخذ

- ۱- لحظات تلخ و شیرین اثر عزیزالله سلیمانی (نسخه خطی)
- ۲- کیومرث سلیمانی - شرح حال دانشمند ارجمند جناب عزیزالله سلیمانی - مجله پیام بهائی، شماره ۹۹.
- ۳- اطلاعات و خاطرات شخصی نگارنده.

یادداشت‌ها:

- ۱- لحظات تلخ و شیرین، ص ۱۳۲.
- ۲- مأخذ بالا، ص ۱۳۴.
- ۳- مأخذ بالا، ص ۱۸۲.
- ۴- مأخذ بالا، ص ۲۳۰.
- ۵- نسخه‌ای از این کتاب به لطف دوست ارجمند قدرت‌الله درتائی بدست نگارنده رسیده که از ایشان سپاسگزارم.
- ۶- لحظات تلخ و شیرین، ص ۲۴۴.
- ۷- عبدالحمید اشراق خاوری
- ۸- مصابیح هدایت، جلد اول، مقدمه ص ۳.
- ۹- مأخذ بالا، ص ۶.

ضمیمه شماره ۱

جدول مشخصات مجلدات ده گانه مصابیح هدایت

| جلد | سال چاپ | تعداد صفحات | تعداد زندگی نامه‌ها |
|-------|---------|-------------|---------------------|
| اول | ۱۲۱ | ۵۵۹ | ۱۱ |
| دوم | ۱۲۱ | ۵۷۲ | ۱۰ |
| سوم | ۱۲۳ | ۶۱۹ | ۱۰ |
| چهارم | ۱۱۸ | ۵۸۶ | ۱۰ |
| پنجم | ۱۱۸ | ۵۱۶ | ۱۲ |
| ششم | ۱۲۵ | ۴۹۳ | ۸ |
| هفتم | ۱۲۹ | ۵۰۷ | ۹ |
| هشتم | ۱۳۰ | ۵۱۴ | ۱۰ |
| نهم | ۱۳۲ | ۶۲۷ | ۹ |
| دهم | ۱۵۷ | ۶۷۴ | ۱۰ |

مجلدات اول تا چهارم چاپ دوم و سایر مجلدات چاپ اول می‌باشند.
محل چاپ کلیه مجلدات طهران و سال‌های چاپ تاریخ بدیع است.

ضمیمه شماره ۲

فهرست اسامی رجال مورد بررسی در مجلدات ده گانه «مصابیح هدایت»

الف- جلد اول شامل شرح احوال این افراد: ۱- حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی -۲و۳- تیر و سینا -۴- میرزا حسین زنجانی -۵- ملا محمدرضا آبادی یزدی -۶و۷- ورقا و روح‌الله -۸- ملانصرالله شهید شه‌میرزادی -۹- شیخ محمد ابراهیم فاضل شیرازی -۱۰- نبیل اکبر قاننی -۱۱- آقا بزرگ گرایلی

ب- جلد دوم: ۱- میرزا یوسف خان وجدانی -۲- شیخ حیدر معلم -۳- ملا علی شهید سبزواری -۴- عباس قابل آباده‌ای -۵- میرزا ابوالفضل گلپایگانی -۶- شیخ علی اکبر شهید قوچانی -۷- حاجی سید جواد کربلانی -۸- امین‌العلمای شهید اردبیلی -۹- حسین قلی میرزا موزون -۱۰- میرزا عزیزالله مصباح

ج- جلد سوم: ۱- سید مهدی گلپایگانی -۲- حسین بک کوچرلینسکی -۳- ملا عبدالغنی اردکانی -۴- آقا محمد نعیم -۵- میرزا محمد ثابت مراغه‌ای -۶- سید محمد ناظم الحکما -۷- میرزا محمد ناطق اردستانی -۸- میرزا محمود فروغی -۹- میرزا علی محمد سررشته دار -۱۰- استاد علی اکبر شهید یزدی

د- جلد چهارم - ۱- میرزا مهدی اخوان‌الرضا -۲- مشهدی عبدل قره‌باغی -۳- میرزا عبدالله مطلق -۴- میرزا منیر نبیل زاده -۵- میرزا عبدالکریم اشراق -۶- ملا بهرام

اخترخاوری -۷- حاجی مهدی ارجمند -۸- میرزا موسی حکیم باشی قزوینی -۹- ملا علی
جان ماه‌فروزی -۱۰- میرزا حاجی آقا رحمانیان سنگسری

ه - جلد پنجم ۱- صدرالصدور همدانی -۲- میرزا عبدالمجید حکیم مراغه‌ای -۳- سید
یحیی سیرجانی -۴- حاجی واعظ قزوینی -۵- صدیق‌العلمای شهید -۶- میرزا حیدرعلی
اسکوئی -۷- حاجی شیخ زین‌العابدین ابراری -۸- محمد حسین الفت -۹- حاج محمد
طاهر مالمیری -۱۰- حسن فؤادی -۱۱- زین‌المقربین نجف آبادی -۱۲- میرزا محمد باقر
بصار رشتی

و- جلد ششم - ۱- میرزا یوسف خان وحید کشفی -۲- سید حسن متوجه -۳- میرزا
حسن رحمانی‌نوش آبادی -۴- سید عباس علوی خراسانی -۵- میرزا محمد ثابت شرقی -
۶- شیخ محمد علی قائمی -۷- حاجی میرزا حسین معلم یزدی -۸- سید اسدالله حیرت
قمی

ز- جلد هفتم: ۱- شیخ محمد کاظم سمندر قزوینی -۲- میرزا اسدالله فاضل مازندرانی
۳- میرزا علی اشرف عندلیب -۴- ملا رمضانعلی بقائی تیلکی -۵- رمضانعلی بقائی -۶-
علی ممتازی (فاضل یزدی) -۷- ملا محمد صادق مقدس خراسانی -۸- شیخ رئیس
ابوالحسن میرزا قاجار -۹- عزیزالله جذاب خراسانی

ح- جلد هشتم ۱- دکتر عطاءالله بخشایش - ۲ و ۳- میر ابوطالب و سید محمد رضا
شهمیرزادی (بقیة‌السیف) -۴- ملایوسف بیک نخعی خوسفی -۵- سلیمان خان تنکابنی -۶-
میرزا محمود زرقانی -۷- سید مصطفی شهید رومی -۸- میرزا محمد علی خان بهائی -۹-
غلامحسین آصفی -۱۰- حاجی ابوالقاسم شیدانشیدی.

ط- جلد نهم - ۱- عبدالحمید اشراق خاوری -۲- سلیمان شکیبا -۳- محفوظ الحق
علمی -۴- علی آذری -۵- عباس محمودی -۶- احمد یزدانی -۷- قدسیه خانم اشرف -
۸- میرزا تقی خان بهین‌آئین (قاجار) -۹- عبدالوهاب ذبیحی

ی- جلد دهم - ۱- خسرویمان پارسی -۲- شاه‌بهرام موبدزاده -۳- اسفندیار بختیاری -
۴- استاد جوانمرد شیرمرد -۵- فرج‌الله مجیدی -۶- سید ارتضی حسین عابدی فاضل
نوگانوی -۷- دکتر امین‌الله احمدزاده -۸- میرزا محمد تقی ابن ابهر -۹- الله قلی سبحانی
سنگسری -۱۰- نیل زرندی.

سروری بر شرح زندگی شیخ مرتضیٰ انصاری

منوچهر سلمان پور

شیخ مرتضیٰ انصاری از سرآمدان فقها و علمای عالم تشیع محسوب است و از جمله کسانی می‌باشد که در دقت و عمق نظر کم‌نظیرند به شأنی که او را "شیخ اعظم" و "خاتم الفقهاء و الْمُجْتَهِدِین" و "أستاذ المتأخرین" و "مجتهد مطلق" نام نهاده‌اند. (۱) در ذکر احوال و خدمات فائده این عالم نحیر اشاره به مواضع ذیل می‌گردد:

عائله شیخ مرتضیٰ و مسقط الرأس او.

مدارج تحصیلات اولیه و عالیه در ایران و عراق.

مرجعیت تقلید شیعه در جهان و نحوه وصول شیخ انصاری بدین مقام.

استادان و شاگردان برازنده شیخ مرتضیٰ.

کتب و رسائل و تألیفات گوناگون شیخ مرتضیٰ.

اشاره به بعضی از کمالات و صفات حمیده شیخ مرتضیٰ.

ارتباط شیخ مرتضیٰ با امر بهائی.

وفات شیخ مرتضیٰ و محل دفن او.

اشاره به کتب و حواشی که درباره تألیفات مهمه شیخ مرتضیٰ نگاشته شده است.

نسب و محل تولد شیخ مرتضیٰ انصاری

شیخ مرتضیٰ فرزند شیخ محمد امین انصاری است و نسبت این عائله به جابر بن عبدالله انصاری می‌رسد که یکی از صحابه معروف رسول اکرم بوده و در سن ۹۴ سالگی در سال ۷۴ و یا ۷۶ قمری وفات نموده است. (۲) شیخ مرتضیٰ در سال ۱۲۱۴ قمری در شهر دزفول در استان خوزستان متولد شد. والده‌اش حکایت می‌کند که روزی در عالم رؤیا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت نمود و آن حضرت نسخه‌ای از قرآن مجید به وی عنایت فرمودند. شوهرش تعبیر خواب را چنین توصیف کرد که خداوند پسری به او عطا خواهد فرمود.

تحصیلات اوّلیّه و عالیّه شیخ مرتضی

شیخ مرتضی تحصیلات اوّلیّه را نزد پدر در خانه آغاز نمود و در پنج سالگی به قرائت قرآن کریم توفیق یافت و سپس به تحصیل صرف و نحو زبان عربی و علوم منطق و معانی و بیان پرداخت و در سال ۱۲۳۲ ه. ق. به همراهی والد خود به کربلا سفر نمود تا در حوزه درس فقیه شهیر سید مجاهد و شیخ شریف العلماء حضور یابد و تا سال ۱۲۳۶ ه. ق. در کربلا بماند و بعد از تکمیل مدارج تحصیل به زادگاه خود بازگشت و دو سال به تدریس و تعلیم پرداخت و در اثر شوق فراوانی که به ادامه تحصیل داشت بار دیگر به کشور عراق مراجعت نمود و در نجف اشرف مدت دو سال در حوزه درس شیخ موسی کاشف الغطاء که یکی از فقهای معروف بود به تلمذ مشغول شد و در سال ۱۲۳۹ ه. ق. به دزفول بازگشت و چون علاقه شدید به کسب علم و فضیلت داشت به کاشان شتافت تا از محضر درس ملا احمد نراقی مستفید گردد و در حدود چهار سال در کاشان رحل اقامت افکند. ملا احمد به کرات شیخ مرتضی را مورد تحسین و تمجید قرار داده می‌گفت: "لَقَدْ شَاهَدْتُ فِي جَمِيعِ اسْفَارِي اَكْثَرَ مِنْ خَمْسِينَ مُجْتَهِدًا مُسَلِّمًا الاجْتِهَادِ وَلَمْ اَرْ اَحَدًا مِنْهُمْ كَالشَّيْخِ الانصَارِيِّ فِي عَزَاةِ عِلْمِهِ وَكَثْرَةِ فَضْلِهِ وَ طَوْلِ بَاعِيهِ" (۳) بعد از کاشان راهی اصفهان شد و ایام معدودی در مجلس درس سید محمّد باقر رشتی ملقب به حجت الاسلام شفتی حاضر شد و سپس به دزفول مراجعت نمود و به تدریس مشغول گشت ولیکن در سال ۱۲۴۹ هجری قمری قصد کربلا کرد تا در حوزه درس شیخ موسی کاشف الغطاء حاضر شود. شیخ موسی آشکارا می‌گفت: "انّ الشَّيْخَ الانصَارِيَّ مُسْتَعْنِ عَنْ دَرَسِنَا" (۴) و مدت کوتاهی نیز تيمناً و تبرّكاً در مجلس شیخ محمّد حسن نجفی صاحب الجواهر حاضر شد در حالی که خود در آن اثناء، مجلس درس مستقلی برپا نموده بود.

شیخ مرتضی با دقت نظر و نباهت فکر و مقدرت علمی مدارج فقه و اصول و صرف و نحو را در عنفوان شباب طی نمود و به چنان ذروه کمال ارتقاء یافت که مورد تقدیر و تحسین وضع و شریف قرار گرفت. مثلاً در زمانی که به سن بیست بالغ نگردیده بود روزی در مجلس درس عالم نحیر و فقیه کبیر سید مجاهد حاضر بود که آن فاضل جلیل القدر با اظهار دلایل کافیّه اثبات می‌نمود در غیاب امام عصر، برگزاری نماز جمعه مجاز نیست. در این اثناء شیخ مرتضی در وجوب اقامه صلوات در ایام جمعه، ادله قویّه بیان داشت بشأنی که سید مجاهد با استماع بیانات شیخ مرتضی قانع شد و رأی خود را در این مسئله تغییر داد ولی شیخ مرتضی بار دیگر رشته سخن را بدست گرفت و با بیانی متین و تبیانی عمیق و رصین حرمت برگزاری صلوات جمعه را در غیاب امام معصوم قطعاً ثابت نمود و این امر موجب حیرت و اعجاب و احترام بیشتر سید مجاهد نسبت به او شد.

مرجع عالی تقلید شیعه در جهان

در شرع اسلام، اصول حدود و قوانین الهی در کتاب قرآن مجید نازل گشته و نحوه اجرای احکام در دوران حیات حضرت محمّد بر طبق روش و سیرت آن بزرگوار پایه‌گذاری شد و پس از افول شمس محمّدی، رویّه رسول اکرم مبتنی بر مبانی احادیث قدسی و نبوی

در بین مسلمین تبعیت می‌شد و با آنکه حضرت محمد فرموده بود که من کتاب و اهل بیت خود را به شما می‌سپارم ولی با گذشت زمان و بروز انشقاق و اختلاف در شمل مؤمنین، شعب و مذاهب متعدده در شریعت محمدی ظاهر و پدیدار گشت. گروهی پیرو علی بن ابیطالب و اهل بیت رسول اکرم شدند و گروهی متابعت خلفای راشدین نمودند و به اهل سنت و جماعت معروف گشتند. در اثر این جدائی، نحوه اجرای وظائف دینی نیز فیمابین مسلمین مختلف و متفاوت شد. پیروان علی بن ابی طالب در اطاعت و انقیاد بلاشروط از امیرالمؤمنین و هدایت‌های ائمه اطهار پافشاری نمودند و اهل سنت به علما و فقهای دین گرویدند و به احادیث قدسی و نبوی و سائر احادیث منقوله از اصحاب حضرت رسول اکتفا کردند. شیعیان که گوش به فرمان ائمه اطهار داشتند پس از رحلت امام حسن عسکری در هدایت و رعایت حال پیروان دین دچار تشویش و اضطراب گردیدند زیرا رکن رکین عترت محمدی در میان نبود و به ناچار هر یک در مناطق مسکونی خویش به موجب آراء و نظریات مجتهدین محلی رفتار می‌نمودند. این روش بالمآل موجب ظهور و بروز اختلاف نظر در مناطق متعدده گردید. با گذشت زمان اندک اندک مسئله مقام و رتبه علم و فقه دین و اولویت و امثلیت در بین علما و فقها مورد نظر واقع گشت و تبعیت از علو علم و فضل و تقوای فقها و پیشوایان دین صورت عمل به خود گرفت ولی پایه و نظام کلی از برای گزیدن مرجع و مقتدای اعلیٰ روشن و واضح نبود. گهگاه اگر اکثریت علماء شیعه در حوزه‌های علمیّه کربلا و نجف و ایران به رتبه اعلای علم و ورع یکی از فقهای دین اذعان می‌نمودند و به تعظیم و تکریم او می‌پرداختند، عامه ناس نیز به آراء و فتاوی آن فقیه کبیر اقتدا می‌کردند. (۵) قبل از دوران شیخ مرتضی مرجع تقلید عموم در شکل و معنی کنونی وجود نداشت تا آنکه شیخ مرتضی پایه و اساس متینی را در گزینش مرجع تقلید عالم تشیع ترتیب داد و نظریه صائبش مورد قبول و تأیید قاطبه علماء و فقهاء شیعه واقع گشت و تا به امروز به موجب آن عمل می‌گردد. عقاید شیخ انصاری در زمینه مرجعیت متکی بر مواضع ذیل است:

۱- اجماع علماء در شرح و تفصیل مسائل فقهی و وظائف شرعی، بنیه شرع را تقویت و تحکیم می‌نماید.

۲- لازمه ایجاد اتفاق رأی در بین فقها، پیدایش مرجع عالی تقلید در عالم تشیع است.

۳- اَعْلَمِيَّتْ اَسْ اساس و رکن اعظم از برای انتخاب مرجع شرعی است و حداقل دو عالم حقیقی باید به مقام علمی مرجعیت اذعان نمایند.

شیخ مرتضی انصاری نخستین شخصی است که جمیع علماء و فقهاء شیعه بر اَعْلَمِيَّتْ و اَمْتَلِيَّتْش اتفاق نظر داشتند و سید مجاهد و سعیدالعلماء مازندرانی و شیخ علی کاشف الغطاء و ملااحمد نراقی کل به عملیت او شهادت داده‌اند و بدین ترتیب در حالی که ۵۲ سال بیش از عمرش نمی‌گذشت مدت ۱۵ سال یعنی از ۱۲۶۶ تا ۱۲۸۱ قمری که وفات نمود مرجع عالی تقلید اهل تشیع شناخته شد و امور شرعی شیعیان را در سراسر جهان به عهده گرفت و حوزه علمیّه نجف اشرف را نیز اداره نمود.

استادان و شاگردان بنام شیخ مرتضی انصاری

از جمله استادان معروف شیخ مرتضی بعد از پدرش، نفوس مفصله‌الاسامی ذیل را می‌توان نام برد:

۱- شیخ حسین انصاری، عموی شیخ مرتضی، که نزد او مقدمات و سطوح را تعلیم گرفت.

۲- سید محمد مجاهد فرزند سید علی طباطبائی مؤلف کتاب "الریاض".

۳- شریف العلماء مازندرانی که در مجلس درس او قریب به هزار طلبه کسب علم می‌نمودند.

۴- موسی کاشف الغطاء ابن شیخ جعفر مؤلف کتاب "کشف الغطاء".

۵- ملا احمد نراقی ابن ملا مهدی نراقی که از شاگردان شیخ جعفر کبیر ملقب به کاشف الغطاء و سید مهدی بحر العلوم بوده است.

۶- شیخ علی کاشف الغطاء برادر شیخ موسی کاشف الغطاء.

اما علماء و مجتهدین بزرگواری که در محضر شیخ مرتضی تلمذ اختیار نموده‌اند بالغ بر سیصد نفر می‌باشند که معروف‌ترین آنها عبارتند از:

۱- آقا محمد فرزند ملا احمد و معروف به فاضل قائنی که پس از کسب رتبه اجتهاد از شیخ مرتضی، در بغداد به محضر انور جمال قدم جلّ اسمه الاعظم مشول یافت و به شرف ایمان آئین حضرت ذوالجلال مشرف گشت و به نبیل اکبر ملقب شد. (لازم به تذکر است که نام فاضل قائنی در کتب رسمی عالم تشیع دیده نمی‌شود).

۲- میرزا محمد حسن شیرازی معروف به مجدد صاحب فتوای معروف "حرمت تنباکو".

۳- میرزا حبیب الله رشتی از محققین نامدار و مؤلف کتاب "بدائع الافکار".

۴- میرزا محمد حسن آشتیانی مؤلف کتاب "بحر الفوائد".

۵- سید حسین کوه کمری موسوم به "ترک".

۶- شیخ آقا حسن نجم‌آبادی.

۷- حاج میرزا حسین میرزا خلیل.

۸- سید علی شوشتری.

۹- شیخ جعفر التستری.

۱۰- شیخ محمد حسن ممقانی.

۱۱- ملا محمد کاظم خراسانی مؤلف کتاب "الکفایت".

۱۲- شیخ هادی طهرانی.

۱۳- شیخ محمد طه نجف مؤلف کتاب "انقائ المقال فی علم الرجال".

۱۴- فاضل شریانی.

۱۵- آخوند ملا حسین قلی همدانی.

۱۶- میرزا نصرالله فارسی مدرّس در روضه‌الرضویة.

خصائل حمیده و سجایای فاضله شیخ مرتضی

از جمله صفات بارزه و سجایای فاضله شیخ مرتضی خضوع و خشوع و ورع و تقوای اوست که گر چه بر مسند ریاست و مرجعیت جهان شیعه جالس بود، ولی هرگز لسان به فخر و مباهات نگشود و با آنکه سیل خمس و زکات و اموال کثیره باهضمه از انحاء مختلفه عالم به سوی او ساری و منهمر بود ولی در کمال فقر و استغناء زندگی می نمود و هیچگاه دخل و تصرفی در آن اموال شرع الهی روا نمی داشت. گویند والدهاش که از برای رفع حوائج ساده زندگی نگران بود روزی به وی مراجعه نمود و زبان به شکوه گشود و طلب کمک و مساعدت کرد. شیخ مرتضی که همواره نسبت به والده احترام و رعایت مخصوصی روا می داشت، کلید درب انبار را به وی تسلیم نمود و اظهار داشت که تو میدانی در یوم آخرت مسئولیت تصرف در اموال مسلمین را خود باید برعهده بگیری. مادر با این وضع از خواهش خود منصرف شد و نیز گفته شده است که هنگام مرگ فقط ۱۷ تومان ایرانی در اختیار داشت در حالیکه ۱۷ تومان نیز مقروض بود و بدین ترتیب عائله اش قادر به برگزاری مجلس عزایش نبودند و بالاخره یکی از اعیان بغداد قیام نمود و شش روز تمام مراسم مزبور را بپا داشت. (۶)

یکی دیگر از صفات ممیزه شیخ مرتضی آن بود که در امور جزئی و کلی عدل و انصاف را مد نظر داشت و همواره به این صفت پسندیده عامل بود. مثلاً پس از وفات صاحب جواهر عامه ناس از برای تقلید به دور شیخ مرتضی انصاری گرد آمدند ولی او تأکید نمود که باید اقتدا به اعلم کنند و اضافه نمود که در گذشته ایام در مجلس درس شریف العلماء در کربلا یکی از طلاب به نام سعید العلماء شرکت می نمود که به نظر من او اعلم است و شما باید از او تبعیت نمایید و خود نامه ای به سعید العلماء نگاشت و بیان نمود که پس از مرحوم صاحب الجواهر مردم نزد من آمده و قصد تقلید دارند و من ابناء و امتناع نموده ام زیرا باید به تقلید شخص اعلم پردازند و من می دانم که شما اعلم و اقدمید. سعید العلماء در جواب اظهار داشت که گر چه من در ایام گذشته در مدارج تعلیم و تدریس در آنجا (کربلا) داناتر و دقیق تر بودم ولی اکنون شما در نتیجه استمرار در تعلیم و تألیف و تصنیف کتب و رسائل اقدم و اعلمید بنابراین پیشوایی و قیادت و مرجعیت راجع به شماست و مردم باید از شما تقلید نمایند. (۷)

شیخ مرتضی ید طولانی در کرامت و رعایت حال فقرا و محتاجین داشت و به کمال رأفت و مهربانی با آنان رفتار می نمود. اعانات مالی و مادی را شخصاً بی آنکه احدی از حقیقت آن آگاه گردد به جهت محتاجین و مستمندان گسیل می داشت. پس از وفات وی پرده از همت والا و مراتب لطف و عطوفت و مروّتش برداشته شد و واضح و معلوم گشت چگونه در این سبیل سعی موفور مبذول می داشته و دست کرم می گشوده است در حالی که اکثر علماء و رؤسای ادیان، وجهه همتشان در جمع مال و منصب و مدارج شهوت و اهواء نفسیه زبانزد خاص و عام است.

مولوی چه زیبا سروده:

او نیکی را ز نیکوان نستاند

رو نیکی کن که دهر نیکی داند

به راستی اعمال و رفتار شیخ مرتضی نمونه بارزی از فضائل و کمالات حسنه‌ای بود که امام حسن عسکری از برای فقهای نیکوکار شایسته و سزاوار می‌پنداشت، می‌فرماید: *قَامَا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِعاً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِينِهِ مُخَالِفاً لِهَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ* (۸)

عجب نباشد که حضرت مولی‌الوری جلّ ثنائه همین حدیث را در رساله مدنیّه ذکر فرموده و مدلول آن را از اصول لازمه مسلّمه از برای انتخاب نمایندگان و انتساب مسئولین و رؤساء و حکام و اصحاب مناصب در ممالک و دیار تعیین فرموده‌اند.

اما در زمینه تقدیر و تحسین از مناقب و خصائل بارزه و صفات ممتازه شیخ به ذکر یکی دو شاهد از فضلاء و فقهاء اکتفا می‌نماید. میرزای مجدّد شیرازی که بعد از وی به مقام مرجعیت عالم تشیّع ارتقاء یافت در نعت و ستایش او می‌گوید: *“لا تُرِيدُ أَنْ تَقُولَ إِنَّ الشَّيْخَ لَمْ يَكُنْ لَهُ تَطَيُّرٌ فِي الزُّهْدِ وَالْعِلْمِ وَالرِّئَاسَةِ وَلَكِنْ مِنَ الْمَسْلَمِ أَنَّهُ مُنْذُ بَدَايَةِ الْغَيْبَةِ الْكُبْرَى وَحَتَّى الْآنَ لَمْ يَجْمَعْ أَحَدٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَا جَمَعَهُ الشَّيْخُ مِنَ الْعِلْمِ وَالزُّهْدِ وَالرِّئَاسَةِ”* (۹) و شیخ علی کاشف الغطاء می‌گوید: *كُلُّ شَيْءٍ سَمِعَهُ اعْظَمُ مِنْ غِيَاثِهِ إِلَّا شَيْخَ مَرْتَضَاكُمْ فَإِنَّ غِيَاثَهُ اعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ* (۱۰)

ارتباط شیخ مرتضی انصاری با امر بهائی

اسنادی که تاکنون نگارنده این سطور بدان دسترسی پیدا کرده، هیچیک دلالت بر آن نمی‌نماید که شیخ مرتضی انصاری در طول حیات خویش درصدد شناسائی مظهر امر الهی و طلعت بی‌مثال ربّانی برآمده و در این مسئله سعی و اهتمامی نموده باشد ولی آنچه به یقین مبین می‌توان اظهار نمود آن است که شیخ مرتضی با آنکه از احوال و امیال تلمیذ فرزانه خود فاضل قائنی آگاه بوده و قطعاً از آشنائی او با آثار حضرت ربّ اعلیّ نیز اطلاع داشته و معرض لوم لائمن و مخالفت معاندین درباره اعطاء رتبه اجتهاد به مشارالیه واقع گشته بود، هیچگاه در ارتباط با شرع مبین از طریق انصاف و منهج عدل و مروّت عدول ننمود و لسان به تکذیب و تبییح و ذمّ و قدح امرالله نگشود، حتّی در زمینه رساله فاضل قائنی چنین اظهار نظر کرد که من اوراق این رساله را تماماً قرائت نمودم و بر صحت آن شهادت می‌دهم (۱۱) شاید در مستقبل ایام که مکاتیب متبادله بین شیخ انصاری و فاضل قائنی در دسترس عموم قرار گیرد مطالب جدید و حقائق مکونه دیگری آشکار و هویدا گردد که شایان ذکر و انتباه باشد.

یاران الهی البتّه از نقش علماء سوء در تعرّض و تجاسر نسبت به شریعت‌الله و سعی شدید آنان در قلع و قمع شمل مؤمنین و تالان و تاراج اموال ثابتین مطلع و آگاهند و ذکر آن در الواح قدسیّه کثیره وارد گشته و نیازی به بسط و شرح در این وجیزه نبوده و اشاره کوتاهی کفایت می‌نماید. جمال اقدس ابهی در لوح میرزا ابوالفضل چنین می‌فرمایند: *“يا ابا الفضل عليك بهائي حق آگاه، آفتاب و ماه گواه، که سلطان یفعل ما یشاء و مالک یحکم ما یرید در ایامی که از سطوت ظلم، ارکان عالم مرتعد و بنیان عدل و انصاف متزعزع، کل را من غیر ستر و حجاب به حق جلّ جلاله دعوت نمود و لکن جزاء اعمال، علمای ایران را از*

افق رحمن منع نمود و محروم ساخت و اعراض علمای جاهل سبب و علت اعراض عباد آن دیار گشت. (۱۲)

لسان قدم رفتار و کردار شیخ مرتضی را با پیروان شریعت سمحاء، ناروا ندانسته و بیان می فرمایند که او خود را از شناسائی آفتاب حقیقت محروم ساخت و زحمات چندین ساله اش بی فایده ماند. قوله تبارک و تعالی "اگر چه فی الحقیقه به افق اعلیٰ ناظر بود و از نور محبت اثری در او ظاهر و لکن موفق به عرفان نشد و زحمت های هفتاد ساله بر باد رفت." (۱۳)

حضرت عبدالبهاء نیز درباره او چنین می فرمایند، قوله الاحلی: "سید محمد برادر میرزا علیمحمد مشهور که از مشاهیر مجتهدین بود از کربلا به بغداد آمد و در خانه حاجی جعفر دولت آبادی منزل کرد. حاجی جعفر و برادرش حاجی خلیل دولت آبادی از اعداء امر بودند. سید محمد مزبور میرزا حسن گل گلاب را که از احباب و برادر عبدالمجید مرحوم بود دید و در خواست تحصیل اجازه تشرف از حضور مبارک نمود که خفياً مشرف شود. اجازه فرمودند مشرف شد و سؤالاتی کرد جواب شنید مؤمن شد و تا سحر مشرف بود. چون برگشت حاجی جعفر را در انتظار دید از او سؤال کردند که کجا بودی وقایع را گفت همه استیحا ش کردند که آقا سید محمد صبح رفت به کاظمین و از آنجا به کربلا و نجف. در مجلس درس شیخ مرتضی رفت. شیخ که عموماً به سادات احترام می کرد سید محمد را بالا دست خود نشانید. سید محمد در حضور شیخ و طلاب شرح تشرف خود را به حضور مبارک گفت. طلاب ملامت کردند که آقا شما هم بابی شده اید. شیخ مرتضای مرحوم به طلاب تغیر کرد و از سید درخواست کرد که مطلب خود را بگوید. سید گفت با وجود این هیجان نمی گویم و بعد در هر کجا نشست گفت. بعد فرمودند "مرحوم شیخ مرتضی ابداً تعرض به این امر نکرد و کلمه ضد این امر بر زبان نراند. همیشه می گفت که من تجسس باید بکنم هنوز تجسس نکرده ام هر کس باید بنفسه تجسس کند" باری این صحبت مختصر آقا سید محمد در محضر شیخ مرتضی سبب انتباه آقا میرزا علی نقی مجتهد سمنانی شد. میرزا علی نقی به تجسس افتاد، از نجف مخصوص برخاست و به بغداد آمد، به حضور مبارک مشرف شد، مؤمن و موقن شد، ثابت و مستقیم شد، هر شبهه داشت عرض کرد و جواب شنید، مراجعت به نجف کرد و یکسر به منزل آقا شیخ مرتضی رفت و می دانید که شیخ مرتضی مقتدای پنجاه میلیون شیعیان بود، رئیس کل بود، از قضایای اتفاقی شیخ ناخوش بود و در بستر خوابیده بود... به شیخ گفت، مختصر این است، جناب شیخ من رفتم بغداد و به حضور ایشان مشرف شدم و حجت بر من بالغ شد و به شما عرض می کنم واجبست بر شما فوراً تحقیق این امر بکنید. شیخ در جواب گفت بلی من خیلی آرزو دارم که در توحید کار کنم ولی مجال نمی یابم انشاء الله مجال خواهم یافت و در توحید کار خواهم کرد. به این عنوان توحید گفت. میرزا علی نقی گفت: جناب شیخ معلوم شد که تا بحال از توحید خبر نداشتند. بسیار خندید، لکن در آن ناخوشی فوت شد. خدا رحمتش کند بسیار شخص با انصافی بود. مرکزش مهم بود چنین شخصی در چنین مرکزی چنین انصاف دهد خیلی است." (۱۴)

شیخ مرتضی و بحث اصولی

از آنجا که از بدایت اسلام تنصیص قوانین بر اساس احکام نازله در کتاب الله تنظیم یافته است لذا مطالعه قرآن مجید از جنبه آگاهی بر حدود و رسوم دین و مسائل دنیوی و اخروی مورد توجه اهل دانش و بینش قرار گرفت. نفوسی چند در این سیل سعی بلیغ میزول داشتند و فقیه نامیده شدند. روال بحث و مطالعه در بین اهل تشیع مبتنی بر آن شد که اگر انسان با واقعه‌ای از وقایع روبرو گردید و نیاز به شناسائی احکام الهی درباره آن مسائل پیدا نمود باید به خبراء و فقهاء دین مراجعه نماید تا از چگونگی مسائل و حلال و حرام اعمال آگاه شود. این روال مبتنی بر کلام رسول الله است که در غدیر خم لشکریان اسلام را جمع نمود و اعلام فرمود که "الیوم اثنی تارک فیکم کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما کنتم صواباً بعدی آتید" (۱۵) بر کل واضح و میرهن بود که مقصود پیغمبر از کتاب، کتاب الله قرآن مجید است و از عترت، عائله مبارکه می‌باشد. پس از رحلت رسول اکرم، کتاب الله تدوین و نزد جمیع مسلمین منتشر گردید ولی مسئله عترت به علل شتی که بحث آن خارج از موضوع این مقال است مورد اتفاق همگان واقع نشد و اهل تشیع به علی بن ابیطالب گرویدند و اهل تسنن تبعیت از خلفای راشدین را اختیار نمودند.

ائمه اطهار که عترت پیغمبر خدا را تشکیل می‌دادند اکثراً یا به دست دشمنان کشته و نابود شدند و یا آنکه طول حیات را در گوشه زندان بسر بردند و تا آنجا که ممکن و میسر بود به شرح و بسط احکام دین قیام و اقدام نمودند و اصول را بیان داشتند و توضیح و تشریح فروع را به علماء و فقهاء واگذار کردند. امام جعفر صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید "انما علینا ان تلقی الیکم الاصول و علیکم ان تقرعوا" (۱۶) و حضرت امام رضا بیانی به همین مضمون دارد که می‌فرماید "علینا القاء الاصول و علیکم التفریح" (۱۷) و بالمال باب تألیف کتب و تصنیف رسائل در اصول و کلیات دین گشوده شد تا مواضع فرعیّه روشن و معلوم گردد.

بدایتاً علی بن بابویه، پدر صدوق، متوفی ۳۲۹ هجری کتاب خود را به نام "الشرائع" تألیف نمود و پس از او شیخ صدوق، متوفی به سال ۳۸۱ هجری کتاب "المقنع" را نوشت و سپس شیخ مفید متوفی ۴۱۳ "المقنعة" را به رشته تحریر درآورد و بالاخره شیخ طوسی شاگرد شیخ مفید و متوفی در ۴۶۰ هجری کتاب "النهاية" را تدوین نمود. این مجموعه که به کتب اربعه (چهارگانه) معروف است و حاوی اولین اقدام در راه تدوین احادیث مرویه از رسول اکرم و ائمه اطهار بشمار می‌آید بزرگترین راهنما از برای علماء و فقهاء و قضات و حکام شیعه قرار گرفت و هسته مرکزی تقنین و تحکیم را تشکیل داد. با آنکه محتوای کتب اربعه تماماً بر مبنای احادیث و اخبار مرویه تنظیم یافته بود، فقهاء و حکماء در عمل با مسائل فرعی بسیاری که در کتب اربعه مذکور نگردیده بود مواجه شدند که راهی به جز ابداء رأی شخصی برای آنان باقی نمی‌گذاشت. اندک اندک با کثرت مسائل متشابه و غیرمتشابه، نظریات و آراء مختلفه توسط حکام و قضات در پهنه عالم تشیع صادر شد و مورد تنفیذ قرار گرفت و کار تقنین و تحکیم را بسیار صعب و دشوار ساخت. رکن اساسی و محور

اصلی عدم توازن و تواحد در صدور قوانین، فهم و ادراکات متفاوتة شخصیه‌ای بود که فقها از احادیث و اخبار مرویه استنباط می‌نمودند.

در طی قرون گذشته برخی از افاضل و اکابر علماء و فقها سعی و کوشش نمودند تا راهی از برای ایجاد وحدت و یگانگی در این مسیر بیان‌دیشند ولی توفیق یار و نصیبشان نگردید تا آنکه اصولیون پا به میان نهادند و سمنند همت بتاختند و در این بین شیخ مرتضی انصاری از همگان پیشی گرفت و با تدوین "فرائد الاصول" و "مکاسب" این عمل مبرور را انجام داد و جامعه شیعه جهان را ممنون و سپاسگزار خود ساخت.

تالیفات گوناگون شیخ مرتضی

یکی از ثنونات خاصه و ممیزات قیمه شیخ مرتضی آن بود که در سبک نگارش خویش جنبه شرح و بسط اصولی را مد نظر قرار می‌داد و بالمآل از مجازفه (۱۸) و تطویل در کلام استکاف می‌ورزید. اکثر تالیفات او مشتمل بر نقل صحیح و متقن اظهارات و بیانات علمای سلف می‌باشد که شیخ مرتضی آن مواضع را با موازینی دقیق و منظم تدوین نموده و به صورت جدیدی ثبت و ضبط کرده است که شباهت تام به تالیف دائره‌المعارف دارد. شواهد بارزی از این رویه در کتابهایش به نام "فرائد الاصول" معروف به رسائل و "مکاسب" که به متاجر نیز معروف است روشن و نمایان می‌باشد و چنان مورد توجه و علاقه علماء و فقهاء قرار گرفته که سالهاست در ردیف کتب رسمی در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود. بسیاری از فقها در تعریف کتاب مکاسب می‌گویند "هر کس به نظرات دقیق شیخ در کتاب مکاسب آگاهی یابد، مجتهد است".

شیخ مرتضی همچنین به تحریر و تقریر تعدادی کتب حواشی پرداخته است که شامل مسائل دقیق علمی و فقهی است که بعضی چاپ و منتشر شده و برخی تاکنون به طبع نرسیده است. شیخ مرتضی در جمیع تالیفاتش دقت تام را رعایت نموده و مطالبی را که مذکور داشته عمیقاً مورد مطالعه قرار داده به شأنی که جای هیچگونه شک و تردیدی باقی نگذاشته است. شواهد بسیاری از توصیف و تعریف و تمجید علماء و فقهاء در تمعن و دقت نظر شیخ انصاری در تالیفات و نوشتجاتش موجود است از جمله ملا احمد نراقی در ستایش از حدت بصر و شدت دقت و نظر و رشاقت او فر او چنین می‌نگارد: "كَانَ مَنَّ جَدُّ فِي الطَّلَبِ وَ بَدَلَ الْجَهْدِ فِي الْمَطْلَبِ وَ نَازَ بِالْحِظِّ الْاَوْقَرِ الْاَسْنَى وَ حَظِيَ بِالنَّصِيبِ الْمُتَكَاتِرِ الْاِهْنَاءِ مِنْ ذَهْنٍ نَائِبٍ وَ فُهُم صَائِبٍ وَ تَحْفِيقٍ دَقِيقٍ وَ دَرَكٍ غَائِرٍ رَشِيقٍ..." (۱۹)

ناگفته نماند که نزد علماء اسلام، "حواشی" که جمع کلمه "حاشیه" است همان مفهوم "تعلیقه" را در بر دارد که مشتمل بر ذکر نظریات و آراء و افکار مؤلف در مسائل مختلفه مورد بحث است. به منظور آشنائی بیشتری با تالیفات شیخ مرتضی کتب و رسائل وی را علی‌العموم به دو دسته تقسیم می‌نمائیم، الف: مؤلفات فقهی، ب: مؤلفات اصولی. مؤلفات فقهی شیخ مرتضی مشتمل بر مواضع فقهی از قبیل صوم، صلات، خمس، زکات، حج، ارث، ازدواج و طلاق، طهارت، نجاست، تجارت و غیره می‌باشد. مؤلفات اصولی شیخ اغلب درباره مسائل عمومی و اصولی دین و قوانین آن و تعلیقات متعدد او درباره کتابهای دیگران تدوین یافته است.

وفات شیخ مرتضی و محل دفن او

شیخ مرتضی در اواخر دوران حیات در اثر کثرت مشاغل و غوائل و سعی و کوشش مداوم و عدم التفات به کبر سن و اشتغال شبانه‌روزی به امور دین و تدریس و تألیف و قیادت و هدایت شیعیان جهان، صحت و سلامتش رو به نقصان نهاد و اواخر شیخوخیت استیلاء یافت. خزان عمر به شتا تبدیل شد و بالاخره در یوم ۱۸ جمادی الثانی سال ۱۲۸۱ قمری پس از آنکه در حدود هفتاد بهار از زندگی پرارج و بهایش گذشته بود بدرود حیات گفت و در نجف اشرف به خاک سپرده شد. شیخ محمد علی یکی از زملاء و محبین صادقش در رئائش چنین سروده:

لَوْ لَمْ يَكُنْ سَلْمَانُ حَيْرٌ زَاهِدٌ
مِنْ الصَّلَاحِ وَجْهَهُ كَأَنَّهُ
مَنْ الْمُعَزَّى أَحْمَدًا بِالْمُرْتَضَى
لَقُلْتُ سَلْمَانٌ بَرُّهُدَى
وَجْهَ الصَّبَاحِ بَهْجَةً إِذَا بَدَى
بِالْمُرْتَضَى مِنَ الْمُعَزَّى أَحْمَدًا

حواشی و تعلیقات دربارهٔ رسائل شیخ مرتضی

روال این مقال بر اختصار و ایجاز نهاده شده لذا امکان آن نیست که حتی صورتی مشتمل بر عناوین کتب یا رسائل یا حواشی و تعلیقات و اسامی مؤلفین آنان را در این سطور ارائه نمود. کافیت که متذکر گردیم در مجموعهٔ مجلّذات الذریعة تألیف فاضل جلیل آقا بزرگ طهرانی، چاپ دارالفنون، بیروت، صحبت از نگارش بیش از ۶۶ مجلّد حواشی مختلفه فقط بر کتاب رسائل شیخ به میان آمده است. تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل. باری جدولی از حواشی و تعلیقات مذکوره در جزء‌های دوّم و ششم و دوازدهم و بیست و دوّم از کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعة که در بالا بدان اشاره رفت یافت می‌شود. از جمله نفوسی که به تحریر حاشیه بر مؤلفات شیخ مرتضی پرداخته‌اند ابوالقاسم خونساری، شیخ احمد سلطان‌آبادی، شیخ احمد کاشف الغطاء، شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی، ملا علی خوئی، سید مهدی طباطبائی معروف به سید مهدی حکیم و غیرهم می‌باشند.

مرجعیت شیعه بعد از وفات شیخ مرتضی

شیخ مرتضی در دوران زندگانی همواره جانب احتیاط را رعایت می‌نمود. در امور دین بسیار منزه و در صدور حکم و فتوی، فوق العاده دقیق و متقن و سختگیر بود. گویند شیخ محمد حسن صاحب الجواهر که مرجع اهل تشیّع جهان بود در انتهای حیات تصمیم گرفت که من بعده را معین نماید و نظر خویش را نسبت به آینده روشن و واضح کند و لذا از جمیع علماء حوزهٔ علمیّه دعوت به عمل آورد که در منزل او اجتماع نمایند و وقتی شیخ مرتضی نیز حضور یافت از او دعوت نمود که نزدش جالس شود. آنگاه دست خود را بر قلب شیخ مرتضی گذاشت و اعلان نمود که پس از وفات من، اوست مرجع شما و سپس رو به شیخ مرتضی کرده بیان داشت "قُلِّلَ مِنْ احتیاطکَ فَانَّ الشَّرِيعَةَ سَمَحَةٌ" (۲۰) چنین بود مراتب شدت دقت و وفور تمعّن و تأمل شیخ مرتضی.

اما نسبت به آینده و انتخاب یا انتصاب مرجعیّت جهانی عالم تشیّع، شیخ مرتضی هیچگاه نام فردی را به زبان نیاورد و رویهٔ متبوعهٔ خود مبنی بر اینکه عالم اعلم و امثل باید

توسط علمای زمان برگزیده گردد را دنبال نمود ولی در اواخر حیات گهگاه در مجلس درس رشته کلام را به میرزای مجدّد می‌سپرد و بیانات او را به دقت گوش می‌داد و به کسی اجازه نمی‌داد که قبل از میرزا، به بیان مطلبی سخن بگشاید.

شیخ مرتضی در دوران زندگانی علی‌الاصول به تعداد بسیار محدودی اجازه اجتهاد داد و معروف است که فقط سه نفر از شاگردان به کسب اجازه اجتهاد از وی ممتاز شدند که عبارتند از میرزای مجدّد شیرازی، سید حسین کوه‌کمری ملقب به ترک که قبل از وفات شیخ مرتضی در سفر حج مکه در بین راه وفات یافت و همچنین ملامحمد فاضل قائمی که حالیه نامش در اسناد رسمی حوزه علمیه به چشم نمی‌خورد ولیکن باید اذعان نمود که افراد دیگری نیز حائز این اجازه شده‌اند از قبیل مدرس چهاردهی و میرزا محمد باقر اسکوئی و حاج ملایعقوب و غیره. میرزا محمد اسکوئی اجازه از شیخ مرتضی و میرزا حسن گوهر بدست آورد و مدت مدیدی مرجع تقلید اکثر اهالی عراق عرب و سواحل خلیج فارس و بلاد ایران و قفقاز و ترکستان و قسمت اعظم آذربایجان مخصوصاً تبریز و اسکو واقع شد. حاج ملا یعقوب برادر شریعتمدار بود و صاحب تقوی و اجازه از شیخ مرتضی بود. ممکن است نفوس دیگری نیز باشند که نامشان مذکور نگشته ولی نگارنده این اوراق تاکنون نتوانسته است صورت کاملی که مورد تأیید جمیع باشد از این اسامی بدست آورد.

بعد از وفات شیخ مرتضی، قاطبه علماء میرزا را به مقام مرجعیت عالم تشییع برگزیدند. (۲۱)

یادداشتها:

- ۱- تعداد القاب دیگری از قبیل علامه و استاد اعظم نیز ذکر گردیده است.
- ۲- صحابه رسول اکرم شامل مؤمنین صدر اسلام است که در دوران زندگانی پیغمبر گرامی به حضور مبارکش مشرف می‌شدند و کسب فیض می‌نمودند. شیعیان معتقدند که جابر بن عبداللّه الانصاری لوح معروف فاطمه را در دست فاطمه زهراء دیده و متن آن را زیارت نموده است. لوح فاطمه این چنین آغاز می‌گردد "بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه ونوره وسقيره وحجابه و دليله نزل به الروح الامين من عند رب العالمين". رجوع کنید به شرح مفصلی که مرحوم اشراق خاوری از *تفه الاسلام* کلینی در کتاب قاموس ايقان جلد سوم ص ۱۱۶۷ و ۱۳۵۷ نقل نموده است.
- ۳- ترجمه بیان ملا احمد نراقی - در جمیع سفرهای خود بیش از پنجاه مجتهد کامل را مشاهده نمودم ولکن هیچیک را در عظمت علم و کثرت فضل و بخشندگی و توانائی چون شیخ انصاری نیافتم.
- ۴- ترجمه بیان شیخ موسی کاشف الغطاء - شیخ انصاری نیازی به درس ما ندارد.
- ۵- اگر چه علماء و فقهاء اسلام قبل از شیخ مرتضی انصاری صحبت اعلیّت را به میان کشیده بودند ولکن این مسئله مورد موافقت اکثریت علماء قرار نگرفت. از جمله نفوسی که در این زمینه اظهاراتی نمودند ملاصدرای شیرازی بود که با آنکه مراتب علم و فضل و درایتش مورد تأیید و تصدیق جمعی از

- اکابر علماء و فقهاء واقع گشته بود، با اینحال تعداد کثیری از علماء دین با وی به ستیز برخاستند و خواهان فنا و نیستی او شدند.
- ۶- کتاب الشیخ الانصاری و التطور البحث الاصولی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، صفحه ۴۳.
- ۷- ایضاً، صفحه ۴۴.
- ۸- شیخ مرتضی انصاری، کتاب الوسائل حدیث شماره ۲۰ جلد ۱۸ ص ۹۴.
- ترجمه حدیث: اگر از بین فقهاء شخصی بر نفس خود غلبه نماید و دینش را محافظت کند و به مخالفت هوای نفسانی برخیزد و به اطاعت امر مولایش قیام نماید، عموم باید به تقلید او پردازند.
- ۹- کتاب الشیخ الانصاری و التطور الاصولی، ص ۶۳، ترجمه: نمی‌خواهیم بگوئیم که شیخ نظیر و مانندی در پرهیزکاری و دانائی و اداره امور نداشت بلکه پس از غیبت کبری تا به امروز هیچیک از علماء نتوانستند چون شیخ (انصاری) دانائی و پرهیزکاری و اداره امور را با هم جمعاً همراه داشته باشند.
- ۱۰- ایضاً صفحه ۶۲. ترجمه: مثلی است که گویند وصف هر چیزی از ظاهر آن بهتر و عظیم‌تر است ولی شیخ مرتضای شما ظاهرش اعظم از وصفش می‌باشد.
- ۱۱- شیخ مرتضی: لقد تصفحت و تبعت و طالعت اوراق هذا الكتاب فعملت لصاحبه فهماً غریباً غایت‌الفهم.
- ۱۲- حضرت بهاء‌الله، کتاب پیام آسمانی جلد دوم، صفحه ۴.
- ۱۳- بیان جمال اقدس ابهی منقول از کتاب محاضرات تألیف مرحوم عبدالحمید اشراق خاوری صفحه ۹۸۵.
- ۱۴- بیان حضرت عبدالههء منقول از کتاب محاضرات، صفحه ۹۸۷.
- ۱۵- ترجمه: من امروز دو شیئی وزین و گرانبها را نزد شما باقی می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت خود را اگر به این دو متمسک شوید پس از من هرگز گمراه نخواهید شد.
- ۱۶- شیخ مرتضی انصاری. کتاب الوسائل باب ۶، حدیث ۵۱. ترجمه: برماست که اصول را برای شما نقل نمایم و بر شماست که فروع آن را معلوم کنید.
- ۱۷- ایضاً، باب ۶، حدیث ۵۲. ترجمه: اصول را ما برای شما می‌گوئیم و شما فروع را باید تعیین کنید.
- ۱۸- مخاطره-تهوّر
- ۱۹- کتاب الشیخ الانصاری صفحه ۶۱. ترجمه: او از افرادی بود که در سبیل وصول به طلب کوشا بود و در تحقیق مطلوب همّت می‌گماشت به حظّی عظیم نائل گشت. از ذهنی رخشان و فهمی پرتوان برخوردار بود. تحقیقاتش دقیق و ادراکاتش چون دریای خروشان بود.
- ۲۰- ترجمه: از احتیاطت بگناه، شریعت حق، سهولت و رأفت است.
- ۲۱- میرزا محمد حسن شیرازی به میرزای مجلد معروف است.

عناصر شعر در شعر نو و شعر سنتی فارسی

نعیم نبیل اکبر

در این مقاله کوشش شده، با بهره بردن از بررسی‌هایی که در نیمهٔ دوم قرن بیستم دربارهٔ شعرشناسی صورت گرفته است، مطالبی عرضه شود. بدین ترتیب، آنچه دربارهٔ شعر نگارش می‌یابد، بر پایهٔ سنجه‌هایی است که بیشتر اهل فن در زمان ما در زمینهٔ زیبایی‌شناسی شعر به کار می‌گیرند. آنچه پیشینیان ما دربارهٔ شعر گفته‌اند، همانند بسیاری از گفته‌ها و یافته‌های آنان، بر اساس جهان‌بینی و برداشتشان از محیط خود بوده است و چه بسا برای زمان و مکانی که در آن می‌زیستند، لازم - و احتمالاً - کافی می‌نموده است. به نظر نگارنده، با توجه به گسترش چشمگیری که در همهٔ مقولات زندگی انسانی، از جمله علم و ادبیات و هنر، رخ داده است، نمی‌توان آن مقولات را، در زمان حاضر، با معیارهای گذشتگان ما به محک کشید. به زبان دیگر، راز و رمزی که در شعر ما نهفته است با موازین ادبی گذشته، آنچنان که باید، گشوده نمی‌شود، زیرا پیشینیان ما در روزگاری می‌زیستند که از هر نظر با روزگار ما تفاوت داشت. به عنوان مثال، محدودیت افق دیدشان مجالی فراهم نمی‌کرد که تعریفی از شعر به دست دهند که اشعار ملت‌های بیگانه را نیز در بر گیرد. دنیایشان بسی کوچکتر از دنیای امروز بود و افق دیدشان، به ناچار، با آن تناسب داشت.

نگارنده کوشیده است که نشان دهد شعر معاصر فارسی یا "شعر نو"، اگر با معیارهای کنونی شعرشناسی سنجیده شود، در ماهیت خود تفاوت چندانی با شعر گذشتگان ما ندارد و تفاوت‌هایی که در این دو سبک شعر دیده می‌شود، ناشی از تفاوت‌های عصر ما نسبت به گذشته است.

از پیش باید اذعان کرد که علت برگزیدن معیارهای کنونی به جای تعاریف گذشتگان، هتک حرمت و قدرناشناسی از کوشش‌های آنان نیست، بلکه نارسائی و نابسندگی دانش گذشتگان بالنسبه به دانش ما در این برهه از زمان است. بی‌شک آیندگان ما نیز به همین شیوه یافته‌های ما را تلقی خواهند کرد و سنجه‌هایی متناسب با زمان خود برای بررسی

مقولات گوناگون به کار خواهند گرفت. بدین ترتیب، با پیشرفت تدریجی دانش، قافله همیشه روان دانسته‌های بشری را به پیش خواهند برد.

ناگفته پیداست که چون مطالب این مقاله بر اساس پیش فرض‌های نگارنده پی‌ریزی شده است، کسانی که با آن پیش فرض‌ها موافق نباشند، نتایجی را هم که بر پایه آن به دست آمده است، نخواهند پذیرفت. در این صورت، این مطالب را می‌توان تعبیر و برداشتی غیرسستی بر چشم‌انداز شعر فارسی تلقی کرد و با خواندن آن بر نگارنده منت نهاد.

جدائی شعر از نظم

معمولاً در زبان ادبی گذشته «شعر» و «نظم» را به یک معنی اختیار می‌کردند. در سنت مدرسی امروز، این دو مفهوم را از هم جدا می‌انگارند. یکی از معروف‌ترین تعاریف شعر در المعجم فی معاییر اشعار العجم درج شده است. شمس قیس رازی در این کتاب می‌گوید:

بدانک شعر در اصل لغت دانش است و ادراک معانی به حدس صایب و اندیشه و استدلال راست و از روی اصطلاح سخنی است مرتب معنوی، موزون، متکرر، متساوی، حروف آخرین آن به یکدیگر مانده. و در این حد گفته‌اند که سخن مرتب معنوی تا فرق باشد میان شعر و هذیان و کلام نامرتب بی‌معنی؛ و گفتند موزون تا فرق باشد میان نظم و نثر مرتب معنوی... و گفتند حروف آخرین به یکدیگر مانده تا فرق بود میان مقفی و غیرمقفی که سخن بی‌قافیت را شعر نشمرند اگر چه موزون افتد. (المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۱۹۶)

در این تعریف، اصل، قالب شعر یا صورت بیرونی آن است و تنها اشاره‌ای که در آن به محتوای شعر شده، «معنوی» بودن یا معنی داشتن آن است که مبادا شعر با «هذیان» اشتباه شود! بیشتر تعریفاتی که ادیبان قدیم از شعر کرده‌اند، کمابیش با تعریف شمس قیس مطابقت دارد. اما اهل منطق در تعریفشان از شعر بیشتر به محتوا می‌پرداختند. خواجه نصیر طوسی، در همان قرنی که المعجم نگارش یافته است، در اساس الاقتباس می‌گوید:

شعر در عرف منطقی کلام مخیل است و در عرف متأخران کلام موزون مقفی. چه بر حسب این عرف، هر سخن را که وزنی و قافیتی باشد، خواه آن سخن برهانی باشد و خواه خطابی، خواه صادق و خواه کاذب، و اگر همه به مثل توحید خالص باشد یا هذیانات محض، آن را شعر خوانند. و اگر از وزن و قافیه خالی بود، و اگر چه مخیل بود، آن را شعر نخوانند. (اساس الاقتباس، ص ۵۸۷)

اساس الاقتباس کتابی در منطق است. هدف خواجه نصیر، به شیوه اهل منطق، به دست دادن تعریفی جامع و مانع است که بتواند بر آنچه «شعر» نام دارد، اطلاق شود. علم منطق در پی دستیابی به شیوه درست اندیشیدن است. بدین جهت، عالم منطقی می‌کوشد مفاهیم و کلمات را، پیش از بحث درباره آن، تعریف کند. این تعاریف نباید به فرهنگ و زبان خاصی محدود شود، بلکه می‌باید بر کلیاتی دلالت کند که بر همه مصادیق خود، به رغم تفاوت‌های صوری آن، صادق آید. تعریف خواجه نصیر که خود بر اساس گفتار ارسطو استوار است، شمول بیشتری دارد. خود او در ادامه کلامش ذکر می‌کند که: «اصل تخیل که منطقی را نظر

بر آن است، همیشه معتبر باشد و اگر چه طرق استعمال بر گردد." در زمان ما، این تعریف به آنچه امروز شعر نام می‌گیرد، نزدیک‌تر است و اعتبار بیشتری دارد.

ادبیات گذشته ما حاوی موضوع‌های گوناگونی بود. داستان، حماسه، تاریخ، اخلاقیات - اعم از نظری و عملی - عرفان، فلسفه، دستور زبان، جغرافیا، فقه و حتی ریاضیات و نجوم را نیز در بر می‌گرفت. این آثار ادبی را هم به نظم می‌نوشتند و هم به نثر. هر آنچه نظم بود، شعر نیز نام می‌گرفت، به طوری که این دو کلمه مترادف یکدیگر به کار می‌رفت. بدین ترتیب، حتی آنچه را برای تعلیم لغات عربی و آموزش ابتدائی معلومات عمومی به کودکان تدریس می‌کردند، مانند نصاب الصبیان، شعر می‌خواندند. امروزه آثاری چون الفیه ابن مالک و منظومه ملاهادی سبزواری و حتی گلشن راز لاهیجی را شعر به حساب نمی‌آورند بلکه آن را آثار منظومی می‌دانند که، به ترتیب، دربارهٔ صرف و نحو عربی و بیان فلسفه و توصیف عرفان نظری تصنیف شده است.

در روزگار ما، هنگامی که از "شعر" سخن می‌رود، به جنبهٔ جوهری آن از لحاظ زیبایی‌شناسی توجه می‌شود نه به محتوای موضوعی آن. به عنوان مثال بیت زیر را:

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

مقایسه کنید با:

نه بر اشتری سوارم، نه چو خربه‌زیربارم نه خداوند رعیت، نه غلام شهریارم
این دو بیت از سعدی است. در سنت شعرشناسی معاصر، بیت دوم را، هر چند که با تعریف شمس قیس بتوان آن را شعر دانست، شعر نمی‌شمارند، بلکه آن را نظم می‌دانند. همچنین این بیت را از همان شاعر شعر می‌دانند:

هر نوردی که ز طومار غمم باز کنی حرف‌ها بینی آلوده به خون جگرم
و بیت زیر را که هم از اوست نه:

زنبور درشت بی مروّت را گوی باری چو عسل نمی‌دهی نیش مزّن!
در گذشته، یعنی از قرن سوم هجری تا حدود ۸۰ سال پیش، از آنجا که تقریباً همهٔ اشعار منظوم بود، عکس آن را هم درست می‌پنداشتند، بدین معنی که هر اثر منظومی را شعر می‌دانستند. به اعتقاد نگارنده، یکی از لطمه‌هایی که این طرز تلقی بر پیکر شعر فارسی زده، این بوده است که گویندگان، آنقدر نظم‌های متوسط و حتی نازل را به اسم شعر به خورد خوانندگان و شنوندگان داده‌اند که کلمهٔ "شعر" که نخست مفهوم والائی داشت، گاهی به معنی نازل و یاوه به کار گرفته شد. در زبان امروز ما بعضی مواقع کلمهٔ "شعر" استعاره‌ای است برای سخنان یاوه به طوری که مهمل آن را هم ساخته‌اند و در مورد اینگونه سخنان می‌گویند "شَرّ و ورّ". ملک الشعرای بهار، به اعتباری بزرگ‌ترین قصیده پرداز چند قرن گذشته، با بصیرتی واقع‌بینانه، به تفاوت بین نظم و شعر قائل بوده و در قطعه‌ای چنین سروده است:

شعر دانی چیست؟ مرواریدی از دریای عقل شاعر، آن افسونگری کاین طرفه مروارید سفت
صنعت و سجع و قوافی، هست نظم و نیست شعر ای بسا ناظم که حرفش نیست الا حرف مفت
ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت وای بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت

شعر منطق خود را دارد، منطقی کاملاً متفاوت با منطق نظم. در نظم، هدف بیان مطالبی است که در جوهر و بنیاد خود تفاوتی با نثر ندارد. منطق نظم با منطق زندگی روزمره ما مطابقت دارد و بدین جهت، کلمات در معانی اصلی خود به کار می‌رود. اما در شعر، منطقی جدا از منطق معتاد به ما در کار است. در زبان روزمره اگر کسی بگوید "دیشب شادی خوردم"، با حیرت شنونده روبرو می‌شود. هنگامی که مولانا می‌گوید "بر جای نان، شادی خورد جان" که شد مهمان تو" شنونده حیرت نمی‌کند، بلکه از زیبایی تعبیر لذت می‌برد. یا وقتی حافظ می‌سراید: "کئی شعرتر انگیزد خاطر که حزین باشد" خواننده از استعمال صفت "تر" برای شعر، یکه نمی‌خورد، اما اگر در زبان محاوره بگویند "فلانی حرفهایش تر است" این استعاره را نمی‌پذیرد. همچنین هنگامی که شاعر معاصر، سهراب سپهری، می‌گوید "حرف‌هایم مثل یک تکه چمن روشن بود" خواننده نمی‌پرسد "حرف روشن" یعنی چه، زیرا می‌داند که در شعر، منطق معمول به کار نمی‌رود. (باید توجه داشت که وقتی از "خواننده" سخن می‌رود، منظور خواننده جدی شعرخوان و شعرشناس است. کسی که با زبان شعر آشنا نباشد، مورد نظر نگارنده نیست.) در نظم، از آنجا که جوهر شعر مورد نظر نیست و هدف بیان مطلبی با زبانی آهنگین است، منطق روزمره باید به کار رود. هنگامی که ایرج میرزا می‌گوید:

دو نفر دزد زری دزدیدند سر تقسیم به هم جنگیدند
آن دو بودند چو گرم زد و خورد دزد سوّم زرشان را زد و برد

چون هدف بیان مطلبی مزاح‌آمیز بوده است، کلمات و عباراتی چون "دزدیدن زر" و "بر سر تقسیم با هم جنگیدن" به معنی معمول خود به کار رفته است حال آنکه در شعر مولانا "خوردن شادی" معنایی کاملاً استعاری دارد.

یکی دیگر از ویژگی‌های شعر این است که معمولاً در ترجمه "شعریت" خود را حفظ می‌کند. گوته به آلمانی شعر گفته است. در ایران شعر گوته ترجمه می‌شود و خواننده دارد. علت این امر، به نظر نگارنده، محتوای شعری گوته است. گوته آلمانی شعر حافظ را از ممر ترجمه می‌خواند و شیفته آن می‌شود، به این دلیل که جوهر شعری اشعار حافظ در ترجمه حفظ می‌شود. این در حالی است که حافظ بسیاری از ظرافت‌کاری‌های شعرش را با استفاده از "ایهام" نشانی می‌دهد، ایهامی که در ترجمه معمولاً منتقل نمی‌شود. با این حال، شاعر بزرگی چون گوته شیفته اشعار حافظ می‌شود. البته شکی نیست که شعر هر شاعری در زبان اصلیش زیباتر است چون شگردهای ویژه‌ای در هر زبان هست که نمی‌شود آن را در ترجمه انتقال داد، با این حال به نظر می‌رسد شعر خوب، "شعریت" خود را در ترجمه حفظ می‌کند. مثالی که درباره حافظ و گوته زدیم، درباره همه شاعران خوب صادق است. شعر یا منظومه‌ای که پس از ترجمه به صورت مقاله‌ای درآید، چه بسا که در ابتداء نیز شعر نبوده است. به نظر نگارنده، قطعه‌ای که از ایرج میرزا نقل شد، به هیچ زبانی حتی در دست بهترین مترجمان - شعر نخواهد بود، هر چند که قطعه ادبی بلیغ و بامزه‌ای است. حال آن که این بیت حافظ به هر زبانی ترجمه شود، باز هم شعریت خود را حفظ خواهد کرد:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دواز بماند

عناصر شعر

مشکل بتوان تعریف جامع و مانعی از شعر به دست داد. تعاریفی از آن دست که شمس قیس رازی به دست داده است، برای زمان ما، وافی به مقصود نیست. از سوی دیگر، آنگونه تعاریف معمولاً شعر فارسی و عربی را شامل می‌شود. واقعیت این است که شعر نیز، مانند دیگر مقولات هنری، به آسانی در تنگنای تعریف نمی‌گنجد. به راستی موسیقی چیست؟ رقص چیست؟ هنر چیست؟ پاسخ دادن به این پرسش‌ها قرن‌هاست که بسیاری از فلاسفه هنر را به خود مشغول داشته است. یکی از استادان مسلم شعرشناسی و ادبیات فارسی، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - که خدا امثالش را زیاد کند! - تعریفی را پذیرفته که در آن همه عناصر اصلی شعر یاد شده است. «شعرگره‌خوردگی عاطفه و خیال است که در زبانی آهنگین شکل گرفته است.» (ادوار شعر فارسی، ص ۹۳) این تعریف از آنجا که بر مصادیق امروزی شعر شمول می‌یابد، تعریفی تقریباً جامع است، و می‌توان آن را، با اندکی مسامحه، هم برای اشعار مولانا و سعدی به کار برد، هم برای اشعار نیما و اخوان ثالث. اشعار کسانی چون شکسپیر و گوته و پوشکین و الیوت و بودلر و المتنبی و محمود درویش را نیز می‌توان با همین تعریف بررسی کرد. عناصر این تعریف عبارت است از:

۱- عاطفه یا احساس

۲- خیال

۳- زبان

۴- آهنگ

۵- شکل یا قالب

در دو بیت زیر، برگرفته از غزلی از ادیب نیشابوری (۱۲۴۲-۱۳۰۵ شمسی)، می‌توان همه این عناصر را تشخیص داد:

همچو فرهاد بود کوه‌کنی پیشه ما کوه ما سینه ما، ناخن ما تیشه ما
بهر یک جرعه می‌منت ساقی نکشیم اشک ما باده ما، دیده ما شیشه ما

"عاطفه" ای که در این قطعه نهفته، اندوه و حسرتی است که شاعر از وضع خود احساس می‌کند. عنصر "خیال" همانندی وضع گوینده را با فرهاد کوه‌کن به یاد می‌آورد: همان گونه که فرهاد با تیشه کوه می‌کند، شاعر نیز با ناخن خود سینه خویش را می‌خراشد. بی شک این تصویر خیالی در "زبان"ی عرضه شده که "آهنگ"ین است. جدا از وزن عروضی، کلماتی چون "پیشه، تیشه و شیشه" و تکرار واژه "ما" زبان را آهنگین کرده است. "قالب"ی که ادیب نیشابوری برای محتوای شعر خود برگزیده، غزل است.

عاطفه

عاطفه یا احساس، به نظر برخی از شعرشناسان، عنصر اصلی و درونمایه شعر است. شگفت آور است که شمس قیس در تعریف خود کمترین عنایتی بدان نشان نمی‌دهد! نظامی عروضی در چهارمقاله، آنجا که از شاعری می‌گوید، با ذکر تعریفی مشابه تعریف شمس قیس، اضافه می‌کند که شاعر باید "معنی خرد را بزرگ گرداند و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه دهد و به ایهام، قوت‌های غضبانی و شهوانی را

برانگیزد تا بدان ایهام "طباع را انقباضی و انبساطی بود..." (ص ۲۶) در این تعریف به عنصر عاطفه، "قوت‌های غضبانی و شهوانی"، توجه شده است. شعری که از عنصر عاطفه و احساس خالی باشد، تأثیری عاطفی بر خواننده نمی‌گذارد. جنبه عاطفی شعر همان است که خواننده را با گوینده همزبان و همدرد می‌کند. تأثیر عاطفی‌ای که شاعر از محیط خود می‌گیرد، در شعر خوب نیز ظاهر می‌شود و خواننده را از نهانی‌های روحی و ذهنی شاعر آگاه و با آن همراه می‌سازد. مثل معروفی که می‌گوید "آنچه از دل برخیزد لاجرم بر دل می‌نشیند"، حاکی از تأثیر جنبه عاطفی شعر و ارتباطی است که گوینده، از لحاظ عاطفی، با شنونده یا خواننده خود ایجاد می‌کند.

از آنجا که تأثیرگیری شاعر از محیطش رابطه مستقیمی با "من" شاعر دارد، اثرگذاری او هم در حد همان "من" اوست. این "من" را قدما، از جمله ناصر خسرو، "خویشتن خویش" می‌گفتند. عاطفه شعر از "من" او جدائی ندارد. "من" شعرهایی که در آن شاعر تنها حدیث نفس می‌کند، "منی" محدودتر از اشعاری است که در آن "من" شاعر انسانی و نماینده همه آدمیان است. هنگامی که حافظ در وصف ممدوح خود می‌گوید:

"من" از جان بنده سلطان اویسم اگر چه یادش از چاکر نباشد

از "منی" فردی سخن می‌گوید، "منی" که اسیر "تخته بند" تن و نیازمند رفع حوائج مادی خود است. تفاوت این "من" با "من":

من مَلک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد بدین دیر خراب آبادم
از زمین تا آسمان است. در مثال دوم "من" حافظ نماینده همه مردم و "منی" نوعی و انسانی است. این تفاوت در "من" شاعر را، در شعر شاعران معاصر نیز می‌توان دید. هنگامی که شاعری در پایان غزلی می‌گوید: "گر تو شاه دخترانی، من خدای شاعرانم"، از منی شخصی سخن می‌گوید. اما در شعر شاعری دیگر که می‌گوید:

من بامداد نخستین و آخرینم

هایلم من

بر سکوی تحقیر

شرف کیهانم من

تازیانه خورده خویش (احمد شاملو، مدایح بی صله)

از منی سخن می‌گوید که نوعی و نماینده دیگر انسان‌هاست. نکته دیگر آنکه، احساس خواننده شعر نسبت به موضوع شعر، در تأثیرپذیری آن اهمیت دارد. قصیده "بهاء‌بهاء" که در آن نبیل زرنندی حدیث عاشقی خود را نسبت به حضرت بهاء‌الله سروده است، بر بهائی مؤمن تأثیری می‌گذارد که البته ماندش را در شیخ عبدالسلام تفلیمی نخواهد گذاشت. خواننده‌ای که بیشتر به مسائل اجتماعی روز نظر داشته باشد، شعر سیف فرغانی و احمد شاملو را بیشتر از شعر منوچهری و نادر نادرپور می‌پسندد. این پسند ناشی از "من" خواننده است. در اینجا نگارنده داوری ارزشی نمی‌کند بلکه تفاوت "من" خواننده را صرفاً "تفاوت" می‌داند نه اینکه یکی را درست و خوب و دیگری را نادرست و

بد بدانند، و اصولاً در بررسی توصیفی نباید سلیقه شخصی و داوری ارزشی را ملاک عمل قرار داد.

خیال

خیال یا تخیل تصرفی است که ذهن انسان در صورت اصلی اشیاء می‌کند. انسان با مدد خیال رابطه‌ای بین اشیاء و مفاهیم ایجاد می‌کند. این رابطه با منطق ارتباطی ندارد؛ رابطه‌ای است که برای شاعر حالتی یگانه و فردی دارد. هنگامی که مولانا می‌گوید:

ای رستخیز ناگهان! ای رحمت بی‌منتها
ای آتشی انگیخته در بیشه اندیشه‌ها
با نیروی تخیل خود ذهن آدمی را به بیشه‌ای تشبیه می‌کند که، مثلاً، عشق خدا آتش در آن زده است. ذهن انسان، جایگاه اندیشه، با بیشه ارتباط حقیقی ندارد. شاعر این ارتباط را نخست در ذهن خود ایجاد می‌کند و سپس آتشی نیز در آن می‌افکند. وقتی فردوسی در وصف پگاه می‌سراید:

پدید آمد آن خنجر تابناک
به کردار یاقوت شد روی خاک
با تصرف خیال خلاق خود، سر زدن خورشید را که در ابتداء به صورت هلالی افقی پدید می‌آید، به خنجری تشبیه می‌کند. روی زمین با نخستین طلایه‌های خورشید سرخ - رنگ یاقوت - می‌شود. اما تصرف ذهنی او در اینجا پایان نمی‌یابد، بلکه تصویر خنجر در صبح روز جنگ، خبر از کشتار نیز می‌دهد. کشتار، تصویر خون ریزی را تداعی می‌کند، خون "یاقوت" رنگی که "روی خاک" ریخته است. ناگفته پیداست که این نازک اندیشی‌های شاعرانه از همه کس ساخته نیست. با چنین شگردهایی است که شاعری چون فردوسی از شاعران متوسط جدا می‌شود و به صورت یکی از قلّه‌های شعر فارسی جلوه می‌کند.

چنان که گذشت، فیلسوفان خیال را عنصر اصلی شعر می‌دانند. در تعریف شمس قیس ذکری از خیال به میان نیامده، اما نظامی عروضی اشاره‌ای بدان کرده و از "ایهام" سخن رانده است. از آنجا که صور خیال تمامی ندارد، دست شاعر برای استفاده از آن کاملاً باز است. تشبیه و استعاره و مجاز که از ارکان شعر است، همه ناشی از همین نیروی خیال است. شاعری که اشعارش با توفیق همراه باشد، معمولاً صور خیالی که می‌آفریند زیبا و به یادماندنی است. جام می را پیش از حافظ نیز به گل لاله تشبیه کرده‌اند، اما توانائی ویژه اوست که چنین تصویر زیبایی را در متن واقعیتی تلخ - فنای زندگی - می‌آفریند:

مگر که لاله بدانست بی‌وفائی دهر
که تا بزاد و بشد جام می ز کف نهاد
در شعر شاعران معاصر نیز صور خیال را می‌توان به وفور سراغ گرفت، مانند یکی از بخش‌های شعری از شاعر معاصر سایه، هوشنگ ابتهاج:

بستم

صدف خالی یک تنهائی است

و تو چون مروارید

گردن آویز کسان دگری (از مجموعه زمین)
و همچنین در این ابیات از شعر معروف "آب"، سروده سهراب سپهری، تصویر زنده‌ای ارائه شده است:

روی زیبا دو برابر شده است (هشت کتاب)

از جمله مطالبی که می‌توان در بررسی و نقد شعر از لحاظ خیال در نظر گرفت عبارت است از:

- قدرت و ضعف صور خیالی که ارائه شده: آیا شاعر در ارائه تصاویر ذهنی و تشبیهات و مجاز و استعاره قوی یا ضعیف بوده است.

- اصالت صور خیال یا تقلیدی و تکراری بودن آن: آیا تصویری که داده شده، برای نخستین بار ارائه شده یا تقلیدی از صور خیال شاعران پیش است و در صورتی که عناصر خیال و تشبیه از پیش وجود داشته، آیا شاعر آن را نخستین بار است که چنین با هم تلفیق کرده است.

- منشأ عناصر خیال: عناصر خیال از کجای زندگی مایه می‌گیرد، محیط زندگی، طبقه اجتماعی، طبیعت....

- بار عاطفی صورت خیال را هم باید در نظر داشت. هنگامی که تشبیه از بار عاطفی خالی باشد، شعر پویائی ندارد و گوئی زنده نیست. شاعرانی که شعرشان در حد متوسط و پائین می‌ماند، معمولاً در ارائه تصویر توفیقی نداشته‌اند. در این بیت حافظ

با یاد نرگست سر سودائی از خیال هم چون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم

تصویر سری که از سر افسوس و حرمان و به یاد چشم معشوق - نرگس - بر زانو نهاده شده، دارای چنان بار عاطفی است که تلاش ضمنی شاعر برای استفاده از صنعت "مراعات نظیر" - تناسب در میان نرگس و بنفشه؛ سر و زانو - در وهله اول ممکن است جلب توجه نکند. ناگفته نماند که بیت حافظ به احتمال قوی متأثر از این بیت خاقانی است:

همچون بنفشه بر سر زانو نهاده سر زانو بنفشه رنگ‌تر از لب هزار بار

اما کاری که حافظ با تصاویر کرده و بار عاطفی‌ای که در آن نهاده است، به نظر نگارنده، قابل قیاس با بیت خاقانی نیست.

زبان

زبان ظریفی است که گره‌خوردگی عاطفه و خیال در آن امکان می‌یابد. در زندگی روزمره ما زبان، به عنوان وسیله ارتباط، سهمی انکارناپذیر دارد. بی‌تردید شعر نیز حادثه‌ای است که در زبان رخ می‌دهد، اما در بررسی شعر نمی‌توان زبان را تنها از لحاظ کاربرد معمول آن در ایجاد ارتباط در نظر گرفت. برخی از شعرشناسان اهمیت زبان را تا آنجا فراموش کرده‌اند که شعر را اساساً "رستاخیز کلمات" نامیده و عناصر دیگر شعر را جنبی شمرده‌اند. (موسیقی شعر، ص ۵)

از پیش اشاره شد که شعر منطق خود را دارد. منطق شعر بیش از هر جا در زبان خود را نشان می‌دهد. زبان ظرف بیان شعر است، اما چه بسا که هنجار کلمات در شعر به هم می‌ریزد. گاهی در شعر، کلمات از معنای معمول قاموسی خود خارج و با کلمات دیگر چنان ترکیب می‌شوند که مفهومی تازه و شاعرانه می‌آفرینند. اگر بخواهیم این ترکیبات را با منطق معمول بسنجیم، البته راه ترکستان را در پیش خواهیم گرفت. اما با استفاده از منطق شعر،

زیبائی ترکیبات کاملاً حس می‌شود و در مقوله "یُدِرک لایوصَف" یا دریافتنی توصیف‌ناپذیر قرار می‌گیرد. هنگامی که حافظ می‌گوید "سلامی چو بوی خوش آشنائی" در ساحتی ورای معنای قاموسی کلمات سیر می‌کند، زیرا "سلام" و "آشنائی" هیچ "بوئی" ندارند. یا وقتی می‌سراید:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که در این گنبد دوار بماند
حیرت نمی‌کنیم که "صدا" به معنی پژواک و انعکاس آنچه امروزه "صدا" می‌نامیم و با
کسره "ص" تلفظ می‌کنیم، چگونه در مقام مقایسه با "یادگار" قرار می‌گیرد و "دیده" می‌شود.
اگر این بیت را به نثر درآوریم حاصل چنین است که: "یادگاری خوشتر از صدا ندیدم" اما
صدا شنیدنی است نه دیدنی.

همچنین هنگامی که سهراب سپهری می‌گوید:

راه خواهم رفت / نور خواهم خورد / دوست خواهم داشت (از شعر "و پیامی در راه")

یا وقتی فروغ فرخزاد می‌سراید:

در اتاقی که به اندازه یک تنهایی است

دل من که به اندازه یک عشق است

به بهانه‌های ساده خوشبختی خود می‌نگرد (تولدی دیگر)

کلمات در معنای قاموسی خود به کار نرفته‌اند، اما ترکیب آنها برای کسی که با زبان شعر آشنا باشد، دریافتنی است.

شاعران خوب، زبان خود را دارند. سبکشان از کلماتی که به کار می‌گیرند و ترکیباتی که می‌سازند و طرزی که کلمات را پهلوی هم می‌چینند، معلوم می‌شود. به بیان دیگر در حوزه کلمات و ترکیبات و چگونگی ساختار نحوی شعر با شاعران متوسط تمایز دارند. خواننده از بررسی کلماتی که شاعر به کار می‌برد، از جنبه‌های گوناگون زندگی او آگاه می‌شود. در دوره غزنوی، شاعران دربار سلطان محمود، از آنجا که درباری بودند، واژگانی اشرافی - درباری که متناسب با زندگی‌شان بود، به کار می‌بردند. از انواع ابریشم و پرند و پرنیان و غلامان ترک و شمشیر و خنجر و رکاب و چه و چه در شعرشان می‌گفتند. در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی، شاعرانی که متأثر از افکار چپی بودند، در شعرشان از کلماتی چون پیکار و کارگر و انقلاب و ستم و زندان و آزادی و مانند آن بیشتر استفاده می‌کردند تا شاعرانی که درونمایه شعرشان بیشتر به عواطف شخصی و عاشقانه اختصاص می‌یافت. اشعار سهراب سپهری و نیما، سرشار از کلماتی است که از علاقه آنان به زندگی روستائی حکایت می‌کند. در اشعار فروغ فرخزاد و احمد شاملو کلماتی که حاکی از شهرنشینی آنهاست، به چشم می‌خورد.

ترکیباتی که شاعر بزرگ می‌سازد یا به کار می‌برد، بعد از او چنان جا می‌افتد که نه تنها در شاعران بعدی اثر می‌گذارد، بلکه در زبان معمول نیز به کار می‌رود. "راه به دهی" داشتن اصطلاحی است که حافظ به کار می‌برد و بعد از او در زبان فارسی اصطلاح روزمره می‌شود. ترکیب "گلگشت" نیز که حافظ به کار برده، در شعر و نثر بسیاری از شاعران و نویسندگان بعد از او استفاده شده است.

استعداد ویژه شاعر خوب و توجه او به روح زبان سبب می‌شود که رمز و راز زبان بر او آشکارتر شود و در بیان اندیشه شاعرانه خود از طریق قرار دادن اجزای جمله در جای مناسب آن، به بلاغت در کلام دست یابد. بلاغت، به معنی رسائی، توانائی شاعر است در نقل هر چه دقیق‌تر احساس و اندیشه شاعرانه به وساطت کلمات. یکی از دلالتی که سعدی "استاد سخن" نام گرفته، همین توانائی کم‌نظیر او در انتقال دادن مفاهیم ذهنیش به خواننده است که از طریق آشنائی نزدیک او با روح زبان حاصل شده است. سعدی خوب می‌داند عناصر جمله را (فعل و فاعل و مفعول و عبارات قیدی و مانند آن را) در کجای مصرع و بیت جای دهد که اندیشه خود را به رساترین نحو ممکن بیان کند.

آهنگ

منظور از آهنگ یا موسیقی، همه عناصری است که تناسبی صوتی و آوایی در شعر ایجاد می‌کند. در شعر سنتی، وزن و قافیه و ردیف در این مقوله می‌گنجد. وزن آهنگ بیرونی شعر است؛ قالبی موسیقائی است که شعر در آن می‌نشیند. توجه به وزن امری طبیعی است. هنگامی که حضرت عبدالهء می‌فرمایند "طبیعت انسان از نظم بیشتر از نثر متأثر گردد"، (به نقل از تذکره شعرای قرن اول بهائی) ممکن است نظر به همین معنی داشته‌اند. وزن کلام سبب می‌شود مطالب در حافظه رسوخ کند. پیشینیان ما برای اینکه دانش‌آموزان بهتر بتوانند موضوع‌هایی از قبیل صرف و نحو عربی و اوزان عروضی و مانند آن را از بر کنند، قواعد آن را در قالب وزن می‌ریختند، و بدین ترتیب سهولت جای‌گیری آن را در حافظه تأمین می‌کردند. در روزگار ما، کارشناسان بازاریابی، برای اهل سیاست و تجارت، معمولاً شعارهایی می‌سازند که، در بسیاری موارد، موزون است و این خود از تأثیر وزن حکایت می‌کند.

شاعر موفق از رموز وزن نیز آگاهی دارد و وزنی متناسب با موضوع شعر بر می‌گزیند. مولانا از لحاظ تنوع اوزان عروضی در صدر شاعران گذشته قرار دارد. هنگامی که محتوای شعرش از شور و جذبه عشق حکایت دارد، از اوزانی استفاده می‌کند که حال و هوای شعر را برساند. مثلاً در شعر معروف خود با مطلع

باز آمدم چون عید نو تا قفل زندان بشکنم این چرخ مردم‌خوار را چنگال‌ودندان بشکنم
وزنی کوبنده و شورانگیزتر به کار می‌گیرد. در شعر دیگری که از مرگ در آن سخن می‌گوید، به دلیل حال و هوای آن شعر، از وزنی سنگین‌تر استفاده می‌کند:

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد گمان مبر که مرا درد این جهان باشد
همین دقت در انتخاب وزن متناسب با حال و هوای شعر را در حافظ نیز می‌توان یافت. به عنوان مثال، حافظ غزلی با این مطلع دارد:

گل‌دربرومی در کف و معشوق به کام است سلطان جهانم به‌چنین روز غلام است
این غزل محتوایی شاد دارد و درونمایه آن همه حاکی از کامیابی و خوش باشی است. وزنی که حافظ برای آن برگزیده پر ضرب و هیجان‌انگیز است. در غزل دیگری که همه حکایت از شکایت و ناکامی است، نه تنها شعر را با ردیف "نشد" می‌سراید بلکه وزنی که بر می‌گزیند، سنگین و خالی از شور است:

گداخت جان که شود کار دل تمام و، نشد بسوختیم در این آرزوی خام و، نشد
 دریغ و درد، که در جستجوی گنج حضور شدم خراب جهانی ز غم تمام و، نشد
 اما جدا از وزن، انواع دیگری از تناسب صوتی نیز می‌توان در شعر سراغ گرفت. در شعر
 سستی ما یکی از این انواع "قافیه" و "ردیف" است که از آن به عنوان "موسیقی کناری" شعر
 یاد کرده‌اند. ردیف که به نظر می‌رسد از اختراعات شاعران فارسی زبان باشد، کلمه یا
 کلماتی است که در آخر مصرع یا بیت عیناً تکرار می‌شود. در ترکیب بند معروف وحشی
 بافقی با مطلع:

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید
 قصه بی سر و سامانی من گوش کنید گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید
 تکرار ردیف "گوش کنید" بر قدرت القائی شعر و بار عاطفی آن می‌افزاید. تأثیر ردیف را با رجوع
 به همه این ترجیع بند به خوبی می‌توان دریافت.

در بحث از آهنگ شعر، علاوه بر وزن و قافیه و ردیف، عناصر دیگری نیز می‌توان یافت
 که از آن به عنوان "موسیقی درونی" یاد کرده‌اند. در این مصرع "گر به سر منزل سلمی رسی
 ای باد صبا" تکرار صامت "س" و استفاده از "ص" - صامتی که مخرج آن با "س" یکی است
 و در فارسی مانند آن تلفظ می‌شود - نوعی هماهنگی صوتی ایجاد کرده است. این
 هماهنگی صوتی که در انگلیسی **alliteration** نام دارد، در واقع نوعی جناس ناقص است.
 در فارسی امروز واژه‌هایی چون "توزیع" و "هم حرفی" و "واج آرائی" برای آن وضع شده
 است. بعید نیست که حافظ بیش از هر شاعر بزرگ گذشته از این هماهنگی صوتی استفاده
 کرده باشد. به عنوان مثال، چند نمونه در زیر نقل می‌شود.

تکرار صامت‌های "س" و "ه" و "د":
 ساقی سیم‌ساق من گر همه دُرد می‌دهد کیست که تن چو جام می‌جمله‌دهن نمی‌کند
 تکرار مصوت "ا" و صامت‌های "ن" و "م" و "ه":
 یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود
 در شعر معاصر، مهدی اخوان ثالث و احمد شاملو از آن در آثار خود بهره برده‌اند. در
 مثال‌های زیر نمونه‌های از "واج آوائی" می‌توان یافت.

صامت "ف":
 شوش را دیدم

این آبر شهر، این فراز فاخر، این گل میخ
 این فُسیلِ فخرِ فرسوده
 این دژِ ویرانه تاریخ... (مهدی اخوان ثالث، از شعر "شوش را دیدم")
 تکرار صامت "س":

سینِ هفتم
 سببِ سرخی است

حسرتا که مرا نصیب از این سفره سنت
 سُروری نیست... (احمد شاملو، ترانه‌های کوچک غربت)

قالب یا شکل

قالب شعر بر دو نوع است: یکی قالب ظاهری یا بیرونی و دیگر قالب درونی. قالب یا شکل بیرونی همان انواعی است که در شعر قدیم از آن به عنوان قصیده و غزل و رباعی و جز آن یاد می‌شود. در شعر معاصر قالب دوباره مورد نظر برخی از شاعران قرار گرفته است. در موارد دیگر، شعر به چندین پاره تقسیم می‌شود و گاهی این پاره‌ها با مصرعی یا کلمه‌ای به هم می‌پیوندند. به طور کلی در شعر نو قالب بیرونی از لحاظ تعداد حد و نهایی ندارد. قالب درونی شعر معمولاً وحدتی است که عناصر گوناگون شعر را به هم مرتبط می‌سازد. در شعر قدیم "وحدت مضمون" حکایتی از همین قالب داشت. نظری به غزلیات سعدی و مولانا و قصاید سنائی و رباعیات خیام و دوبیتی‌های باباطاهر به آسانی وحدت مضمون را نشان می‌دهد. در شعر حافظ، این وحدت مضمون حفظ نمی‌شود و به نظر می‌رسد که او بیشتر از شاعران پیش از خود به استقلال ابیات نظر داشته است. شاعران نوپرداز به شکل درونی شعر توجه بیشتری نشان می‌دهند، به طوری که کمتر شعر خوبی می‌توان سراغ گرفت که اجزایش پیوند استواری با هم نداشته باشند. از آنجا که در شعر نو تأکید شاعر بر جوهر شعر و وحدت مضمون است، گاهی ممکن است شاعر لازم نبیند که پیش از دو سه خط شعر بنویسد، زیرا در همان چند خط آنچه را که خواسته بگوید، گفته است. مثلاً شاعری می‌خواهد کیفیت متناقض احساس انسان و شگفتی از وجود آن تناقض را بیان کند. بدین ترتیب از سلاخی سخن می‌گوید که از یک سو، حرفه‌ای دارد که با قساوت همراه است (کندن پوست حیوان)، و از سوی دیگر، هم او عاشق پرنده‌ای شده است که وجودش همه نماد لطافت است:

سلاخی می‌گریست

به قناری کوچکی

دل باخته بود (احمد شاملو، مدایح بی‌صله)

از آنجا که شاعر در همین چند کلمه مفهومی را که در ذهن داشته، به خواننده منتقل کرده است، لازم نمی‌بیند توضیح بیشتر دهد و چند صفحه در بیان آن مطلب بنویسد. با توجه به بحث کوتاهی که درباره عناصر شعر شد، به نظر نگارنده، تفاوتی ماهوی در میان شعر گذشته و شعر امروز نیست. تفاوت‌هایی که در بادی نظر، به چشم می‌خورد، در جزئیات و أعراض شعر است تا جوهر آن. اما غافل نمی‌توان بود که شعر سنتی با شعر نو تفاوت‌هایی دارد که منشاء آن را باید در تفاوت اوضاع زمان در میان آن دو سراغ گرفت. به گمان راقم این سطور، علت ظهور شعر نو همان است که دیگر پدیدارهای زندگی، ایرانیان را به تغییر نظر وا داشته، و آن، در کلامی کوتاه، عبارت از آشنایی با غرب است. ایرانیان، از زمان قاجار، بر ارتباط خود با کشورهای غربی و نمایندگان آنها افزودند. شماری از غربیان به ایران آمدند. تعدادی از ایرانیان به کشورهای غربی، به ویژه فرانسه رفتند. آشنایی با ادبیات غرب، نظرگاه دیگری برای فرنگ رفتگان فراهم کرد، نظرگاهی که با آنچه بدان خو گرفته بودند، تفاوت داشت. این تحصیل‌کردگان غرب رفته، پس از بازگشت به ایران، فرهنگ غربی را هم، تا حدی، وارد کشور کردند. از سوی دیگر، آثار ادیبان و شاعران

غربی اندک اندک به زبان فارسی ترجمه شد. بدین ترتیب، خوانندگان این آثار نیز با غرب آشنائی بیشتری پیدا کردند. آشنائی با غرب و شیوه‌های جدید برخورد با شعر، در کتاب خواننده‌های ایران اثر گذاشت. در این میان کسانی که قالب‌های شعر سنتی، و در برخی موارد، موضوع‌های آن را برای بازگو کردن اندیشه‌های خود کافی نمی‌یافتند، با الگویی که از غرب آموخته بودند، به صرافت افتادند که بنیاد شعر سنتی فارسی را هم دیگرگون سازند. از تقی رفعت و ابوالقاسم لاهوتی و شمس کسمائی گرفته تا میرزاده عشقی و ملک الشعرای بهار و پرویز خانلری و تندر کیا و نیما یوشیج. تاریخ ادبیات معاصر سرشار از کوشش‌هایی است که برای ایجاد نوآوری در سنت شعر صورت گرفته است.

از پیشنهادهایی که برای تغییر شعر شده بود، آنچه نیما یوشیج عرضه کرد، هوادارانی یافت. آنچه نیما پیشنهاد کرد، از لحاظ قالب، شکستن تساوی افعیل عروضی، و از لحاظ محتوا، وارد ساختن رویدادها و تأثیرهای زندگی واقعی، در شعر بود. کسانی که این سنت شکنی را مَرکب مناسبی برای شعر خود می‌دیدند، آن را برگزیدند. عده‌ای حتی از این پیشتر رفتند و، از لحاظ قالب، نه تنها تساوی افعیل عروضی که وزن عروضی را هم شکستند و اهمیت آن را در شعر انکار کردند. گروهی این طریق اخیر را برگزیدند. بدین ترتیب بود که شعر نو فارسی پا گرفت و در چند مجرا به جریان افتاد. اکنون می‌توان ادعا کرد که شعر نو در میان اکثر ایرانیان اهلیت یافته است. شاید بتوان گفت که چون شعر نو مراحل نخستین خود را می‌گذراند، هنوز نمی‌تواند همدوش همجنس سالخورده و بالغ خود به پیش رود و ادعای همترازی کند. اما راهی جدید گشوده شده است. خواننده‌های جدی شعر، همچون گذشته، در تعیین ماندگاری شعر نو و اعتبار و اصالت آن دخالت خواهند داشت. زمان و پژوهش‌های شعرشناسان نشان خواهد داد کدامیک از شاعران در کجا توفیق یافتند و کدام به بیراهه رفتند.

در پایان این گفتار، دو سروده، از لحاظ عناصر شعر بررسی می‌شود: نخست اییاتی از غزلی از مولانا و بعد قطعه‌ای از نیما یوشیج. این دو قطعه در یک موضوع سروده شده و آن دوری از معشوق و دل‌تنگی از فراق است.

غزل مولانا جلال‌الدین رومی:

- | | |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| ۱- در فراق، بی قرارم، روز و شب | سر ز پایت بر ندارم، روز و شب |
| ۲- روز و شب را همچو خود مجنون کنم | روز و شب را کی گذارم، روز و شب |
| ۳- جان و دل از عاشقان می‌خواستند | جان و دل را می‌سپارم، روز و شب |
| ۴- تا که عشقت مطربی آغاز کرد | گاه چنگم، گاه تارم، روز و شب |
| ۵- می‌زنی تو زخمه و بر می‌رود | تابه گردون، زیروزارم، روز و شب |
| ۶- زان شبی که وعده کردی روز وصل | روز و شب را می‌شمارم، روز و شب |
| ۷- بس که کشت خشک جانم تشنه است | زابر دیده، اشک بارم، روز و شب |

در همان مصرع اول غزل، موضوع و عناصر پنجگانه شعر را می‌توان یافت. از این رو نظری به آنها می‌اندازیم.

عاطفه

این غزل وصف حالی از "من" شاعر در فراق معشوق است. همه ابیات غزل سرشار از احساس و عاطفه است، چه این احساس وصف "بی‌قرار"ی و دیوانگی ("مجنون" بودن) شاعر باشد، چه "زیر و زار"ی که از زخمه عشق بر او می‌خورد، چه "اشک بار"یدن شبانه‌روزی.

خیال

از همان نخستین مصرع، از تشبیه ضمنی "بی‌قرار"ی به روز و شب نمی‌توان غافل بود. "روز و شب" جدا از معنای متداول خود، یعنی "همیشه و در همه احوال"، از آن لحاظ که هیچ یک پایدار نمی‌ماند و یکی از پس دیگری می‌رسد، مفهوم بی‌قراری را نیز تداعی و تأکید می‌کند. در مصرع "سر ز پایت بر ندارم روز و شب" تصویر سجد نیز در ذهن نقش می‌بندد، به نحوی که معشوق تا مقام "مسجد"، کسی که برایش نماز می‌خوانند، فرا می‌رود. در ابیات ۴ و ۵، شاعر تصاویری از عالم نوازندگی و موسیقی ترسیم کرده و اصطلاحاتی چون "مطربی، چنگ، تار، زخمه (= مضراب) و زیر" به کار برده است. در بیت آخر نیز، تصویری زیبا، گر چه غمناک، از حالت عاطفی شاعر رسم شده است: خشکی کشت جان، و تری و طراوت یافتن آن به مدد "ابر دیده" و چشم اشکبار. به مدد این تصویر، حال و هوای شعر و شاعر به خواننده منتقل می‌شود.

زبان

جدا از مفهوم معمول زبان، مولانا از شگرد "تکرار" در این غزل استفاده کامل کرده است. انتخاب عبارت "روز و شب" برای ردیف غزل، بر قدرت القائی شعر می‌افزاید. در دو بیت ۲ و ۶، علاوه بر ردیف، دو بار دیگر نیز عبارت روز و شب به کار رفته است.

آهنگ

آهنگ بیرونی شعر، بر اساس قواعد شعر سنتی، روشن است. این غزل بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن، یکی از فروع بحر رمل، سروده شده است. ردیف "روز و شب" نیز بر تأثیر عاطفی شعر می‌افزاید.

قالب

قالب درونی یا وحدت موضوعی آن "فراق" است که در همه ابیات حفظ شده؛ قالب بیرونی "غزل" است.

و اینک شعر نیما با عنوان "ترا من چشم در راهم":

ترا من چشم در راهم، شباهنگام

که می‌گیرند در شاخ تلاجن سایه‌ها رنگ سیاهی

وز آن دلخستگانت راست اندوهی فراهم

ترا من چشم در راهم، شباهنگام

در آن دم که بر جا، دره‌ها چون مرده‌ماران، خفتگانند

در آن نوبت که بندد دست نیلوفر به پای سرو کوهی دام

گرم یاد آوری یا نه
من از یادت نمی‌کاهم
ترا من چشم در راهم

عاطفه

عاطفه‌ای که در این شعر نهفته، همان احساس دوری و چشم‌براهی است که در نخستین سطر شعر آمده است، احساسی که در سراسر قطعه حس می‌شود و رنگی از اندوه به آن می‌دهد.

خیال

عنصر خیال را در تصویرهایی که ارائه شده است، می‌توان یافت: دره‌ها که مانند ماران مرده خفته‌اند؛ دست نیلوفر که به پای سرو کوهی دام می‌بندد؛ "تلاجن" (درختی جنگلی) که در شاخه‌هایش سایه‌ها رنگ سیاهی به خود می‌گیرند.

زبان

جدا از مفهوم ظاهری زبان، در زمینه واژگان، از کلماتی استفاده شده است که با زادگاه و محیط زندگی شاعر (یوش، که روستایی در مازندران است) هماهنگی دارد. کلماتی چون "تلاجن" که، چنانکه گذشت، نوعی درخت جنگلی است و نیز "نیلوفر" و "سرو کوهی" انسجامی به عنصر زبان داده است. از لحاظ نحوی، تعقیدی در سطر دوم، برای حفظ وزن شعر، وجود دارد. روال طبیعی جمله چنین است: شباهنگام که سایه‌ها در شاخ تلاجن رنگ سیاهی به خود می‌گیرند.

آهنگ

شعر نیما وزن بیرونی دارد در یکی از فروع بحر هزج سروده شده است، و می‌توان آن را بر اساس "مفاعیلن" تقطیع کرد: "ترا من چشم در راهم" مفاعیلن مفاعیلن... کلمات "راهم" و "فراهم" و "نمی‌کاهم" قافیه است. آهنگ درونی قطعه را می‌توان در عباراتی مانند "چون مرده‌ماران، خفتگانند" شنید.

قالب

از آنجا که سروده نیما شعری سنتی نیست، قالب بیرونی آن را نمی‌توان با قالب‌های رایج شعر گذشتگان سنجید. اما از لحاظ قالب درونی، وحدت مضمون و انسجام عناصر شعر به خوبی در آن رعایت شده است. در سراسر این قطعه کوتاه، اندوه چشم‌براهی و ابتلای عاشق به آن حس می‌شود. کلمات و تصاویری که در این قطعه به کار رفته است، همگی رنگی از اندوه و حرمان دارد. شباهنگام که تاریک است و نشان از پایان روز - پایان نور - دارد، سایه‌ها رنگ سیاهی به خود گرفته‌اند؛ دوستداران مخاطب شعر، دل خستگانی هستند که بار اندوهی بر دوش می‌کشند. دره‌ها، مانند مارهای مرده، خفته‌اند. حتی گیاهانی که در شعر از آنها نام می‌رود، نشانی از نشاط و پویایی رُستن با خود ندارند: نیلوفر به دست خود بر پای سرو، سروی که در شعر و نثر فارسی نماد آزادی و آزادگی است، دام می‌بندد و آن را گرفتار می‌کند. حتی آنجا که شاعر می‌خواهد بگوید: "همیشه در یاد منی" از فعلی که مفهومی

منفی دارد - کاستن - استفاده می‌کند و همان مفهوم منفی را هم باز به صورت فعلی منفی به کار می‌برد و می‌گوید "از یادت نمی‌کاهم". در عین حال از این نکته نمی‌توان غافل بود که سطر آغاز و پایان شعر یعنی جمله "ترا من چشم در راهم" گوئی محتوای شعر را قایی از چشم براهی گرفته است. بدین ترتیب همه هوا و فضای شعر را حالتی اندوهبار و تاریک در بر می‌گیرد؛ و این همان است که قالب درونی شعر را تشکیل می‌دهد.

با بررسی مختصر این دو شعر به عنوان نمونه، کوشیدیم آنچه را در آغاز این مقاله گفتیم نشان دهیم، و آن اینکه شعر معاصر فارسی، آنجا که سخن از جوهر و عناصر اصلی شعر در میان باشد و معیارهای کنونی شعرشناسی به کار رود، در ماهیت خود تفاوت چندانی با شعر گذشتگان ما ندارد و تفاوت‌هایی که در این دو سبک شعر دیده می‌شود، ناشی از تفاوت‌های عصر و زمان ما نسبت به گذشتگان ماست.

منابع و مآخذ

- ایتهاج، هوشنگ (ه اسایه)؛ زمین؛ طهران؛ انتشارات نیل؛ ۱۳۳۵.
- اخوان ثالث، مهدی (م. امید)؛ *گزیده اشعار*؛ چاپ پنجم؛ طهران؛ انتشارات مروارید؛ ۱۳۷۵.
- ایرج میرزا؛ *دیوان*؛ به کوشش محمد جعفر محبوب؛ طهران.
- بهار، محمد تقی "ملک الشعراء"؛ *دیوان اشعار*؛ جلد دوم؛ چاپ چهارم؛ طهران؛ انتشارات توس؛ ۱۳۶۸.
- حافظ، شمس‌الدین محمد؛ *دیوان*؛ به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری؛ چاپ دوم؛ طهران؛ انتشارات خوارزمی؛ ۱۳۶۲.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین؛ *حافظ نامه*؛ چاپ یازدهم؛ طهران؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ ۱۳۷۹.
- ذکائی بیضائی، نعمت‌الله؛ *تذکره شعرای قرن اول بهائی*؛ جلد سوم؛ طهران؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ ۱۲۶ بدیع.
- رازی، شمس‌الدین محمد بن قیس؛ *المعجم فی معاییر اشعار العجم*؛ به تصحیح مدرس رضوی؛ طهران؛ انتشارات دانشگاه طهران؛ ۱۳۳۸.
- سپهری، سهراب؛ *هشت کتاب*؛ چاپ اول؛ طهران؛ کتابخانه طهوری؛ ۲۵۳۵.
- سعدی؛ *مصلح‌الدین*؛ کلیات؛ با استفاده از نسخه تصحیح شده محمد علی فروغی؛ چاپ سوم؛ طهران؛ اقبال؛ ۱۳۵۲.
- شاملو، احمد؛ *ترانه‌های کوچک غربت*؛ چاپ اول؛ طهران؛ انتشارات مازیار؛ ۱۳۵۹.
- شاملو، احمد؛ *مدایح بی‌صه*؛ چاپ دوم؛ طهران؛ انتشارات زمانه؛ ۱۳۷۹.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ *ادوار شعر فارسی*؛ امریکا (؟)؛ بازتکثیر از کانون فرهنگی نیما؛ ۱۳۶۵.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ *صور خیال در شعر فارسی*؛ چاپ سوم؛ طهران؛ مؤسسه انتشارات آگاه؛ ۱۳۶۶.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ *موسیقی شعر*؛ چاپ چهارم؛ طهران؛ مؤسسه انتشارات آگاه؛ ۱۳۷۳.
- فرخزاد، فروغ؛ *توگدی دیگر*؛ چاپ چهارم؛ طهران؛ انتشارات مروارید؛ ۱۳۴۸.
- طوسی، نصیرالدین؛ *اساس الاقتباس*؛ به تصحیح مدرس رضوی؛ طهران؛ انتشارات دانشگاه طهران؛ ۱۳۲۶.
- لنگرودی، شمس؛ *تاریخ تحلیلی شعر نو*؛ جلد نخست؛ چاپ اول؛ طهران؛ نشر مرکز؛ ۱۳۷۰.
- مولوی، جلال‌الدین محمد؛ *کلیات شمس یا دیوان کبیر*؛ به تصحیح بدیع‌الزمان فروزفر؛ چاپ دوم؛ طهران؛ مؤسسه انتشارات امیرکبیر؛ ۲۵۳۶.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر بن علی؛ *چهار مقاله*؛ به کوشش دکتر محمد معین؛ طهران؛ زوار؛ ۱۳۳۳.
- همانی، جلال‌الدین؛ *فنون بلاغت و صناعات ادبی*؛ چاپ دوازدهم؛ طهران؛ مؤسسه نشر هما؛ ۱۳۷۵.
- یوشیج، نیما(علی اسفندیاری)؛ *مجموعه آثار*؛ دفتر اول، شعر؛ به کوشش سیروس طاهباز؛ چاپ اول؛ ایران؛ نشر ناشر؛ ۱۳۶۴.

شعر معاصر فارسی در خارج مرزهای ایران (۱)

شعر فارسی معاصر در افغانستان

بهروز جباری

مقدمه

زبان فارسی در قرن‌های اولیه پس از اسلام به تدریج از تحول زبان پهلوی به وجود آمد. نخستین آثار ادبی ایران بعد از اسلام به این زبان نگاشته شد. فارسی را دری نیز نامیده‌اند. محققان از عده‌ای به نام شعرای اولیه فارسی زبان نام می‌برند که عبارتند از حنظله بادغیسی، ابوحفص سغدی، محمود رواق هروری، محمد بن وصیف سیستانی، پیروز شرقی و عده‌ای دیگر.

شعر فارسی از منطقه خراسان بزرگ و ماوراءالنهر که شامل خراسان فعلی در ایران و افغانستان و تاجیکستان و ماوراءالنهر است شروع گردید این مناطق از مرکز خلافت بغداد دور بوده‌اند و امراء و حکمرانانی بر آن نواحی حکومت می‌کردند که دربارشان فارسی را تشویق می‌کرد. بنابراین وقتی ما ایرانیان از شعر فارسی در خارج از ایران صحبت می‌کنیم نباید تصور نماییم که شعر فارسی منحصرأ متعلق به ما ایرانیهاست، چه شعرای ممالک دیگری مثل افغانستان و تاجیکستان هم به روش ما شعر می‌گویند یا گفته‌اند و شعر فارسی شعر خود آنها نیز هست. زیرا این مناطق جزو ایران یا در حوزه نفوذ فرهنگی ایران قرار داشته و دارند. شعر فارسی در دوره سامانیان رشد و پیشرفت کرد. در این دوره ایرانیان علاقه شدیدی به رسوم و آداب و افتخارات ملی خود پیدا کردند و کتابهایی درباره تاریخ ایران نوشته شد و چند شاعر قسمتهائی از تاریخ را به شعر سرودند و این کوشش‌ها به ظهور فردوسی بزرگ منجر شد که کمال شعر تاریخی حماسی بود به طوری که بعد از فردوسی اگر آثاری حماسی بوجود آمد همه تقلیدی از او بود. شاهنامه بزرگترین سند هویت ملی ما ایرانیان است.

از اوائل قرن پنجم سرودن شعر فارسی در نقاط دیگر ایران نیز آغاز گردید. اسدی طوسی که در اصل خراسانی بود ساکن آذربایجان شد و شاعر دیگری به نام قطران که تبریزی بود شعر گفتن به زبان فارسی را شروع کرد و به تدریج آذربایجان یکی از مراکز شعر فارسی شد و بزرگانی مانند خاقانی (۵۹۵ هجری - ۱۱۹۸ میلادی) و نظامی (۶۰۲ هجری ۱۲۰۵ میلادی) ظهور کردند و بعد اصفهان و سپس شیراز نیز از مراکز شعر فارسی گردید. ظهور سعدی در قرن هفتم و حافظ در قرن هشتم اوج این پیشرفت و تحول بود. از طرف دیگر وقتی حکومت‌های مستقر در ایران از قبیل غزنویان دامنه متصرفات و یا نفوذ خود را به نقاط دیگر توسعه دادند به علت علاقه‌ای که به شعر فارسی داشتند (ولو اینکه خود ایرانی نبودند) شعر فارسی را با خود به سرزمین‌های دیگر بردند. غیر از سه کشور ایران و افغانستان و تاجیکستان که فارسی، زبان رسمی آنهاست و مردم افغانستان و تاجیکستان آن را به ترتیب دری و تاجیکی می‌نامند، در خیلی از کشورهای دیگر اگر چه فارسی زبان توده مردم نبود اما شعر فارسی به علت گیرائی و غنای آن در دربار و میان طبقات بالای جامعه و افراد با سواد طرفداران زیادی داشت. در این مورد توجه به قسمتی از مقاله‌ای که در دانشنامه ادب فارسی جلد ۱ درج شده خالی از لطف نیست.

ابن بطوطه، جهانگرد مغربی (۷۰۳ - ۷۷۹ ق) می‌گوید هنگامی که در دربار پکن به سر می‌برد در مجلس فرزند امپراطور غزلی از سعدی می‌خواندند و از بیت‌هایش یکی نیز این بود که «تا دل به مهرت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام - چون در نماز استاده‌ام گویی به محراب اندری.» در شمال سوماترا بر سنگ گوری پاره ای از یک غزل سعدی کنده‌اند که در آن از ناپایداری این جهان سخن رفته است. روزگاری در سریلانکا شعر فارسی می‌گفتند و پادشاه این جزیره به فارسی سخن می‌گفت. در کریمه غازی گرای خان دوم، پادشاه این سرزمین (۹۹۶-۱۰۱۶ ق / ۱۵۸۸-۱۶۰۸ م) که از نوادگان جوچی نبیره چنگیز خان بود به فارسی شعر می‌گفت و یک مثنوی به نام گل و بلبل دارد. امپراتوران عثمانی شعر فارسی می‌گفتند و ممدوح شاعران فارسی گوی قلمرو امپراتوری خود بودند. سلطان سلیم، امپراتور عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ ق / ۱۵۱۲-۱۵۲۰ م) با تخلص سلیم و سلیمی به فارسی شعر می‌گفت و دیوانی که از او به یادگار مانده نزدیک ۲۰۰۰ بیت شعر فارسی دارد. فوزی موستاری (۱۱۶۰ ق) از مردم موستار در بوسنی کتابی به نام بلبلستان به تقلید از گلستان نوشته و شیخ عبدالسلام مجرم از مردم تیرانا در آلبانی مجموعه‌ای از قصاید فارسی در مدح سلیم سوم، امپراتور عثمانی (۱۲۰۳-۱۲۲۲ ق) دارد. در یارکند و کاشغر شعر فارسی رواج و رونق فراوان داشت و رعدی و امیری (۱۰۱۳ ق) امیران این ناحیه را به قصاید فارسی می‌ستودند. امروزه زبان فارسی گستره روزگاران گذشته را ندارد و جغرافیای این زبان بسیار کوچکتر شده است؛ اما هنوز در سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان زبان رسمی است. پس از زبان عربی دومین زبان فرهنگی جهان اسلام است و پس از زبان عربی به هیچ زبانی به اندازه زبان فارسی کتاب نوشته نشده است.

سبک شعر فارسی خارج از مرزهای ایران

در زمان صفویه در ایران آن زمان (شامل ایران فعلی و افغانستان و قسمتهائی از ماوراءالنهر) به عللی که از حوصله این یادداشت خارج است، سبک هندی در شعر رونق گرفت و این سبک که در تعریف آن گفته‌اند «بیان معنی بسیار در لفظ اندک» اگر چه موجد آثار زیبایی شد ولی به تدریج و مخصوصاً در ایران راه ابتذال پیمود به طوری که ملک الشعراء بهار درباره آن می‌گوید:

شعر پر مضمون ولی نادلفریب

فکرها سست و تخیل‌ها عجیب

در مقابله با این سبک در قرن ۱۲ هجری در ایران عده‌ای از شعرا که در میان آنان شعرائی چون هاتف اصفهانی (۱۱۹۸ وفات) و آذربیکدلی نیز بودند به شیوه استادانی مثل فردوسی و فرخی و سعدی و حافظ بازگشتند و دورانی را که از آن به عنوان دوره "بازگشت ادبی" یاد می‌شود بوجود آوردند ولی خارج از مرزهای ایران مخصوصاً افغانستان و تاجیکستان این بازگشت انجام نشد و همان سبک هندی ادامه یافت. به طوری که در آستانه قرن بیستم میلادی معروف‌ترین و محبوب‌ترین شاعر افغانستان و تاجیکستان و سرمشق ادبی عبدالقادر بیدل دهلوی (عظیم‌آبادی) بود. که استاد خلیل الله خلیلی شاعر نامدار افغانی در مقدمه دیوان بیدل می‌نویسد:

"خاصه در دیار ما که پیوسته شعر دل‌انگیز وی در مدرسه و خانقاه ورد شبانه و درس سحرگاه بوده..." دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی درباره‌اش می‌نویسد: "بیدل فرد اکمل و نمونه عالی و موفق‌ترین مظهر این گونه شعر و شاعری بود." اما او در ایران از شهرتی برخوردار نبود.

شعر فارسی در افغانستان

اگر چه بیش از پنجاه درصد مردم زبان محلی شان پشتو است اما مردم افغانستان به شعر فارسی بسیار علاقمندند. در سال ۱۹۶۴ زبان‌های دری و پشتو زبان‌های رسمی افغانستان شد ولی اکثریت از شعر فارسی لذت می‌برند. اغلب شعرای افغانستان قبل از آغاز قرن بیستم از پیروان بیدل بودند مانند مهردل شرقی، غلام محمد طرزی و محمد امین عندلیب و نفود سبک هندی تا اوائل قرن ۲۰ ادامه داشت. از اوائل قرن بیستم نفود ادبیات ایران در افغانستان زیاد شد که از جمله دلائل این نفوذ ارتباط سیاسی دو کشور بود. خلیل الله خلیلی از نام‌آورترین شاعران این دوره است که پیرو سبک خراسانی بود. با همه حوادث تلخی که افغانستان در سالهای اخیر تجربه کرد ولی تا آنجا که مربوط به زبان فارسی است، به طوری که خواهیم دید، مشکلات تاجیکستان را نداشت. به همین جهت افغانی‌ها از لحاظ شعر و ادبیات بسیار پیش‌رفته‌اند و امروزه صدها شاعر افغانی و صدها مجموعه شعر از آنان داریم که در آنها از اشعار سبک کهن گرفته تا اشعار نیمائی و بی‌وزن می‌توان یافت. بعضی از اشعار این مجموعه‌ها به طوری که خواهیم دید در نهایت زیبایی و استحکام است. شعر معاصر افغانستان را تحت عناوین زیر می‌توان مورد مطالعه قرار داد.

۱- شعر سنتی و شعر نو

از نکات جالب شعر معاصر افغانستان دلبستگی و احترام شدید شعرای معاصرحتی جوان‌ها به شاعران ایران، روش سنتی شعر فارسی و داشتن اطلاعات وسیع در آن زمینه است. آثارشان سرشار از اشاره به داستانهای شاهنامه و نکات عرفانی شعر قدیم ایران است.

البته بدان معنی نیست که به استقبال شعر نو نرفته باشند بلکه هر دو شیوه را قدر می‌دانند و اغلب به هر دو شیوه شعر می‌سرایند و یکی را وسیله نفی و تحقیر دیگری قرار نمی‌دهند. منظور این است که همگامی بین دو شیوه وجود دارد و هر دو موازی هم پیش می‌روند حتی اخیراً عده‌ای از شعرا که به روش نو شعر می‌سرودند و موفق نیز بودند بعد از حوادث سالهای اخیر مجدداً به قصیده و غزل پرداختند. یکی از نمونه‌های آن لطیف ناظمی است او از شعرای برجسته افغانستان است و متولد ۱۳۲۵ شمسی است. وی دربارهٔ خودش می‌گوید "پیدا نیست که از چه روی این دل سپردهٔ اسلوب نیما در سالیان غربت به دامن غزل آویخته است."

به عنوان نمونه ابیاتی از یکی از غزلیاتش و شعر نو کوتاهی از او آورده می‌شود.

خونبهای شهادت

شب بر رخ سپیده نقاب افکند
خورشید گشت بیژن و شد در بند

پژمرد در نگاه شفق امید
خشکید بر لبان سحر لبخند

آن جنگل تکاور بالنده
ویرانرا شده‌ست یکی مانند

آلود جان باغچه با چرکاب
اندود گیسوان چمن با گند

پرواز کن پرندۀ در تبعید
فرمان باغ در کف شب تا چند

مگذار خونبهای شهادت را
فردا به نزد داور ورجاوند

روش نو:

آسمانی که در آن خوشه مهتاب نمی‌روید

آسمانی که در آن زنیق خورشید، دگر پژمرده است

آسمانی که در آن ابر حکومت دارد و در آن خنده اختر مرده است

به چه کار آید؟ آسمان وطنم را بدهید.

و همچنین غزل زیبای زیر که تحت تأثیر غزلیات دیوان شمس و با عنوان صوفی چرخنده در تجلیل از مولانا توسط این شاعر سروده شده، نماینده علاقه شاعر به شعر سنتی فارسی است.

بار دگر زاده شدی، بار دگر زنده شدی

چشم تو روشن ملکا، رومی پاینده شدی

شعله زد از بیشه جان، آتش شمس‌ت به نهران

بر زبر و زیر جهان، اخگر سوزنده شدی

شیفتهٔ قال بدی، بی خبر از حال بدی

لال بدی، لال بدی، طوطی گوینده شدی

دلزدهٔ نحو شدی، سکر شدی، صحو شدی

غرق شدی، محو شدی، خشم خروشنده شدی

خرقهٔ چرکین خودی، تا به قدم چاک زدی

واعظ پوینده بدی، صوفی چرخنده شدی

حشمت دیروز تراست، شوکت امروز بجاست

دولت فردات سزاست صاحب آینده شدی

بوی غزلهای تری، عطر نسیم سحری

در چمن جان و روان، خوب پراکنده شدی

نام حلب زنده ز تو، شهرت لارنده ز تو

قونیه فرخنده ز تو، بلخی بخشنده شدی

ترک و عجم خواند اگر، گنج نهانت به سمر

حال به بازار دگر سکهٔ ارزنده شدی

در پی تو گامزنان، مرد و زن و پیروجوان

باز تو در ینگه جهان، گوهر تابنده شدی

آشت ای شیخ و مراد، تا افق غرب فتاد

شعله ات افسرده مباد، برق گدازنده شدی

نمونه دیگر شبگیر پولادین است او متولد ۱۳۳۴ خورشیدی و فارغ التحصیل رشته روزنامه‌نگاری است ضمن اینکه قصائدی ناصر خسرووار در استقبال از خاقانی و سنائی سروده به روش نو نیز سروده است. در استقبال از سنائی می‌سراید:

گل درین گلشن نمی‌روید چه شد یاران همه

پایمال باد خشم کیست گلزاران همه

سایه‌ی پاییز مرگ افتاده در صحرا مگر

گلبنان راغ می‌بینم عزاداران همه

باغ از وحشت بلرزد چون نمی‌آید بهار

دشت از خشکی بترکد نیست چون باران همه

زیر چترِ هول و هم‌انگیزِ شب خشکیده اند

انتظار تلخ و تار چشم بیداران همه

و بعد با آوردن بیتی از سنائی قصیده را به پایان می‌برد:

این چه قرن است این که در خوابند بیداران همه

این چه دور است این که سرمستند هشیاران همه

و به روش نو شعر زیر است که به آن عنوان "در نهایت شب" داده شده است.

شب است و خفته خموش

عروس نور بلورین، به حجله‌ی ماه
ز دوردست شیری یک کهکشان بزرگ
دمد شراره‌ی تندی،

چو زهر تلخ نگاه

و روح سرخ طلوع،

که از مجاری مسدود شب

گذر کرده ست.

به پشت پنجره‌های سپیده دم ساریست.

فضای مبهم احساس ما چه تاریک است!

و گرنه در نهایت شب؛

طنین بانگ قدم‌های آشنا،

جاریست.

و یا از نسل جوان ترها عبدالسمیع حامد متولد سال ۱۳۴۸ پزشک ساکن سوئد است که
واصف باختری از شعرای بنام افغانستان در مقدمه یکی از مجموعه‌های شعرش او را
سنت‌پذیر و بدعت‌گرا خوانده است به دو اثر زیر از او توجه فرمائید:

| | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| زبان گشود پرستو که نوبهاران شد | ولی چو بال برآورد تیرباران شد |
| بهار آمد و شعر بهشت بر لب داشت | اسیر خاطر خونین سوگواران شد |
| ز دور هودج رنگین گل بچشم آمد | قریب تر شد و تابوت سرخ‌یاران شد |
| زمین که منتظر بوسه شقایق بود | دریغ زخمی دندان‌های خاران شد |
| کجا سفر بکنم زین شکسته ریگستان | که مرگزار جوانی جویباران شد |

چسان سرود بخوانم در این بهار غمین

که هر که بال برآورد تیرباران شد

و یا شعر زیر که یک بند از شعری تحت عنوان سرود ملی نسل بهاران است.

چه کس بر سنگر سرد ستیغستان

دوباره چتر زرین سحر را باز خواهد کرد

چه کس در جنگل مسموم تیغستان

پُر از فواره تبعیدی فریاد

شقایق در شفق پرواز خواهد کرد

خلوص خاک را با آسمان انباز خواهد کرد

۲- بانوان شاعر

نکته قابل ذکر دیگر در شعر معاصر افغانستان کثرت بانوان شاعر است که با همه
محدودیت‌ها تعداد آنان کم نیست و مجموعه‌های مختلفی از آثارشان چه به صورت فردی و
چه به صورت جنگ چاپ شده است که از جمله "شعر زنان افغانستان" است که در ۳۳۸
صفحه توسط انتشارات خاوران در پاریس چاپ و منتشر شده و شامل آثار بیش از ۶۰
شاعره افغانی است.

قبل از آوردن نمونه‌هایی از آثار بانوان شاعر چند بیت از غزلی را که لطیف ناظمی تحت عنوان "پشت به دیوارترین" سروده و نوشته "به خواهران دربندم محکومان تازیانه و نقاب" در زیر می‌آورم.

ای ترا بر سر هر کوی خریدارترین

عشق را جز تو کسی نیست سزاوارترین

واژه از نام دل‌انگیز تو بگرفته شکوه

شعر از یاد دلاویز تو پربارترین

کوچه بی‌زمزمه یاد تو خاموش و غمین

باغ بی‌جلوه قد تو نگونسارترین

ساز بی‌رقص سرانگشت توافتاده خموش

بی صدای تو، صدا گشته دل آزارترین

سر هر مدرسه‌ی چشم براهند ترا

کودکان را نبود غیر تو غمخوارترین

بی تو خواهند که (تاریخ مذکر) سازند

این تبار تتر و تیره تاتارترین

از عقابان چکادی و سزا نیست ترا

این چنین در قفس خانه گرفتارترین

اشک بر گونه و سر بر سر زانوی سکوت

مصلحت نیست چنین پشت به دیوارترین

اشعار بانوان افغانی در زمینه‌های متنوعی است ولی جنبه قابل تحسین این اشعار اعتراض به مظالم وارده به آنان است چه در دنیای امروز آنان از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی محرومند و مسعود میرشاهی حق داشت که مجموعه شعر زنان افغانستان را که تهیه کرده بود به آنان تقدیم نماید.

"... به زنانی که پشت پنجره سیاه خانه‌شان در پشت توری چادری شان همیشه پنهانند. به زنانی که

حق خنده و گریه از آنها گرفته شده است، به زنانی که دفترهای شعرشان را به دست باد و بیابان

سپرده‌اند و سرودهای عاشقانه از یادشان رفته است. اگر این زنان از نور خورشید محرومند در قلب

هایشان خورشیدهای بسیار می‌درخشند."

چند نمونه از اشعار بانوان در زیر آورده می‌شود.

خالده فروغ

او متولد ۱۳۵۱ در کابل است. لیسانسیه زبان و ادبیات است. مانند اکثریت شعرای معاصر افغان به روش نو و کهنه هر دو آثاری دارد. تاکنون دو یا سه مجموعه شعر منتشر نموده است.

نسل صبور ناجو

در سرزمین آتش هستیم بیقراران

دریادلان کجایند ای قطره‌های باران

دروازه‌های بی‌رحم عمریست بسته استند

بر روی گامهای بس استوار یاران
آورده‌اند شبخون بر لشکر صدامان
نشینده‌ایم دیگر آوازه سواران
نسل صبور ناجو سبز و غیور ماند؟
اینجا گذر ندارد اندیشه بهاران
نی قامت وفایی نی گام آشنایی
ای کوچه‌های خالی ای خانه‌های ویران

لیلا صراحت روشنی

متولد ۱۳۳۷

بی بار

آمدی سرد و فسرده چون روان سوگواران
آمدی بی روح‌تر از انجماد آبشاران
آمدی نی بر لبانت یک سرودشاد باران
آب گردد برف‌های انتظار بیقراران
زنگ ظلمت شسته گردد اذدل شب زنده داران
بانوازش‌های بارانت بی‌الد سبزه‌زاران
ابر بی باران و آذر خنجری بر جانسپاران
آمدی قامت شکسته چون گذشته روزگاران
آمدی سر و فسرده چون روان سوگواران

آمدی اما نه همچون ابر پر بار بهاران
آمدی بی بارتر از دست‌های سرد پاییز
آمدی، نه یک ستاره روشنی در دیده گانت
آمدی، گفتم به دل کز آفتاب مهربانی
با حضور آفتاب شب به خاک و خون نشیند
با بهار دست‌های بستری افسردگی را
آمدی در هر نگاهت آذرخش و ابر با هم
رفته بودی چون غرور سرفراز کوهساران
آمدی اما نه همچون ابر پر بار بهاران

زندانی

یک پرنده

به درون دل من

می‌زند پر پر بیتابانه

روزی می‌جوید

شاید

سوی آزادی

ساجده میلاد متولد ۱۳۴۹

حجم خاکستری درد

چه کسی می‌داند

غصه شب پره را

وقت کوچیدن شب

آه‌ای سار غریب

چه کسی می‌داند

وسعت درد ترا

وقتی از شاخه باران زده پاییزی

جوجه هایت به زمین می افتد

... و خدا می داند که به هنگام غروب

چه غمی میساید

جگر عشق پیچانها را

وقتی از چشمه روز آب غربت جاری است

وقتی پاییز ز ره می آید

آه ای آینه

چه کسی حجم خاکستری درد مرا می داند

وقتی در وسعت یک تنهایی

(دوست)

بر خاطر من می گذرد.

ماهرخ نیاز متولد ۱۳۳۵

تو می روی و سرود و ترانه می میرد

بمان که بی تو غزل جاودانه می میرد

تو عندلیب خوش الحان بزمهای سرور

به رفتنت همه چنگ و چغانه می میرد

بخوان ترانه شیرین و دلپذیر و مرو

که از فراق تو شعر و فسانه می میرد

زبان حال قلوب همه نوای تو بود

مشو خموش که قلب زمانه می میرد

سفر مکن تو زمحنت سرای مردم خویش

که دوستدار تو هم بی بهانه می میرد

اگر تورخت بیندی ز بوستان هنر

به غیبت گل و برگ و جوانه می میرد

هما آذر (محتسب زاده) متولد ۱۳۳۰

فریاد

من از فضای خالی از آئینه و بهار

از اندرون کلبه تاریک

بی نور و بی سرود

از شهر بی درخت

بی شادی و سرور

فریاد می کشم.

× × ×

من از دیار بی هنران بر سریرها
از قلب‌های عاشق آماج تیرها
از کوچه‌های سرداب
از انجماد دریا
از مرداب
فریاد می‌کشم.

× × ×

ز آنجا که میخ‌ها
بر تارک بشر
کوبیده می‌شوند
ز آنجا که خون و مغز جوانان و کودکان
از سنگفرش کوی و خیابان و رهگذر
روبیده می‌شوند

× × ×

از دشنه‌های کینه بیگانه دوستدار
از انجماد قامت مردان فراز دار
از غرش هراس برانگیز بمب‌ها
از دخمه‌های تیره و بی‌روزن
بی‌نور، بی‌هوا
فریاد می‌کشم.

نادیه فضل متولد ۱۳۴۵

قسمتی از شعر به یاد تو
کنار پنجره تاریکم
به گریه افتادم
کنار پنجره تاریکم

صفای آسمان روشن تو
و ابرهای سپید شکوفه ماندت
مرا به دل داغیست
که با نسیم هوای تو سخت آکنده است
کدام دست مرا از تو دور افکنده است؟
کنار پنجره تاریکم
شکسته قامت لرزان و چشم پرآبم
به یاد آب و گل و باغهای کُهدامن
به گریه افتادم

۳- تأثیر شعرای ایران در آثار شعرای افغانستان

از مطالعه آثار شعرای افغانستان به سهولت می‌توان نتیجه گرفت که آنان بسیار تحت تأثیر شعرای ایران بوده و در موارد زیادی از آنان استقبال کرده‌اند و گاهی فزاینده‌ای از اشعارشان را در آثارشان گنجانده‌اند البته وقتی از شعرانی مثل رودکی و ناصرخسرو و سنائی نام می‌برند خیلی طبیعی است چون اینان متعلق به دورانی هستند که افغانستان جزو ایران بوده است ولی آنچه جالب به نظر می‌رسد این است که از شعرای معاصر ایران نیز خیلی استقبال کرده‌اند. مثل شاملو، اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، شفیعی کدکنی، سهراب سپهری، فریدون مشیری، سایه، توللی و ده‌ها شاعر دیگر به همین جهت از نظر ادبی و مخصوصاً شعر فارسی فاصله قدیم را با ما ندارند. برای نمونه چند مثال می‌آورم.

مثلاً لطیف ناظمی که ذکرش قبلاً رفت و از شعرای برجسته افغانی است شعر زیر را در استقبال و با یاد فروغ فرخزاد سروده است.

اگر به خانه من می‌روی

اگر به خانه من می‌روی بهار بیاور
سبد سبد گل نارنج از آن دیار بیاور

هزار کوچه لب‌الب زخوشه‌خوشه خورشید
هزار باغ پر از سایه چنار بیاور

چمن چمن پر از آواز سبز سبز قناری
و برکه برکه نسیم ز رودبار بیاور

دریچه‌ها پر از آن آبی مشبک من کن
ستاره‌های فروزنده بی‌شمار بیاور

هوای تازه و نمناک دره دره وحشی
سکوت سنگی و معصوم کوهسار بیاور

چو آفتاب نشیند به شانه‌های هریوا
از آن غروب به شبهای انتظار بیاور

شبی بدزد شمیم تمام تاک بنان را
گل بهار ز دامان گلبهار بیاور

طنین شکوه خیل کبوتران خدا را
ز پشت گنبد مولا علی نثار بیاور

سلام من برسان بر اسیر دره یمگان
ز شهر زلزله‌ها، لعل آبدار بیاور

چهار خمکده‌از باده‌های تلخ‌نرون را
به مهر ماه انارم ز قندهار بیاور

گلاب و عنبر و عود و سپند و مشک و قناریز
گلاب و صندل و ریحان جویبار بیاور

ز کوچه باغ پر از یاد خاطرات قدیمی
شبانه بگذر و یکدسته بوی یار بیاور

چه یاوه بافته‌ام من چه انتظار غریبی
برای من خبر شهر سوگوار بیاور

زکوی و برزن من مشت‌مشت خاک پرازخون
به فصل غربت من طور یادگار بیاور
و یا غزل زیر از همین شاعر تحت عنوان "درخت در دل گلدان تنگ" که بیت چهارم باز
اشاره به شعر فروغ فرخزاد است که می‌گوید:

دست‌هایم را در باغچه می‌کارم
سبز خواهد شد می‌دانم می‌دانم
درخت در دل گلدان تنگ

درون مزرعه را تخم جنگ کاشته‌اند
نهال فاجعه را رنگ رنگ کاشته‌اند

به دشت و بادیه باروت سرخ ریخته‌اند
به باغ و باغچه تیر خدنگ کاشته‌اند

مباد دست نوازش‌کشی به چهره خاک
که ذره ذره آن را فشنگ کاشته‌اند

زمان کاشتن دستها به باغچه‌ها نیست
تمام باغچه‌ها را تفنگ کاشته‌اند

عزیزالله نهفته شاعر دیگر افغانی شعر زیر را در استقبال از غزل معروف ملک الشعرای
بهار به مطلع "از ملک ادب حکم گزاران همه رفتند" سروده است.

شاهسواران

از بیشه شب شیر شکاران همه رفتند
از شهر خزان دیده نگاران همه رفتند

صد خاطره بر جا ز تماشای بهار است
هر چند بهاران چو هزاران همه رفتند

از دهکده‌ها چکچک شمشیر نیاید
ایوای مگر شاهسواران همه رفتند؟

صد شهر به خون تر شد و یک حنجره نشکفت
یک لاله بیژمرد و بهاران همه رفتند

فریاد که فریادرسی نیست در اینجا
«اندوه که اندوه‌گساران همه رفتند»

واصف باختری شاعر معروف معاصر افغانی شعری تحت عنوان "های میهن" به مطلع:
آنکه شمشیر ستم بر سر ما آخته است خود گمان کرده که برده است ولی باخته است
که در استقبال از غزل فرخی یزدی به مطلع:

در چمن تا قد سرو تو برافراخته است
روز و شب نوحه گری کار من و فاخته است
و یا شعر به مطلع:
با آن که گفتید این بحر، پهناو ژرفا ندارد
ای ناخدایان خدا را، طوفان تماشا ندارد
از همین شاعر:

در استقبال از شعر معروف سیمین بهبهانی به مطلع:
"شلوار تا خورده دارد مردی که یک پا ندارد" سروده شده است.
شبگیر پولادین که قصیده سرای مقتدری است شعری نسبتاً طولانی به روش نو تحت
عنوان "قصه گوی شهر افسانه" در تجلیل از نیما و آثارش سروده است.
صبورالله سیاه سنگ در بالای شعر زیر که عنوان "سقوط ابرها" به آن داده، نوشته به
"سایه گالیا" که منظور هوشنگ ابتهاج سایه است که شعر گالیای او با شروع:

دیراست گالیا

در گوش من فسانه دلدادگی مخوان، معروف است.

سقوط ابرها اثر صبورالله سیاه سنگ

به سایه گالیا

دیریست گالیا

در سوگ دوریت

اشکم نمی چکد

چه بار آخرین، گاه گریستن

جای دو قطره اشک

یک جفت چشم داغ بر دامنم فتاد

و اما از لحاظ موضوعی اشعار شعرای افغانی بیشتر متضمن مسائل زیر است:

۱- شکایت از اوضاع افغانستان و اعتراض به وضع موجود

این فقره قسمت اعظم اشعار شعرای افغانستان را تشکیل می دهد و اغلب بسیار تأثر آور
است. یکی از نمونه های آن شعری است از "فوزیه رهگذر" که فوق العاده با احساس است و
اگر چه به روش آزاد سروده شده و فاقد وزن و قافیه است ولی بسیار مؤثر است. شاعر چند
سال قبل از سرودن این شعر پدرش را از دست داده بود و هیچگاه به فقدان او عادت نکرده
بود ولی حال با آنچه بر سر کشورش آمده از این نظر راضی است که لاقبل پدرش ناظر این
دوران نبوده است. قسمتی از شعر در زیر نوشته می شود.

شراب سپید باران

(از کتاب یک شاخه به سوی نور)

مردن شاید پاداش خوب تقدیر

برای تحمل ماست

شاید یک تحرک نو

در تولد دوباره نابسامانی های ما

شاید انتهای تردّد و گمان و تشویش

و شاید

خواب گوارا و رهایی از کابوس و مصیبت‌ها

اگر چنین است

بخواب تو ای عزیزترین مرد زندگی‌ام

پدرم

بخواب، تو ای رهگذر عجول جاده زندگی

که اینک در دیار من و تو

نوروز را از شکوفه زاران بدار آویخته‌اند

بخواب که از ترانه نرم باران

و از جیک جیک پرندگان

و از عطر وحشی رشقه‌زاران

و از ریزش کبود آبشاران

و از نوای بیخود چوپانان

و از عشوه نابالغ گندم‌زاران

و از وادی‌های سرخ و بنفش شمال

اثری نیست که نیست،

بخواب پدرم!

که گل‌های (رعنا و زیبا) را به جرم برابری و عشق سر بریده‌اند

نسترن‌ها را سوزانده‌اند که سپید می‌رویند

اکاسی‌ها را تن دریده‌اند که عطر شهوت می‌دهند

بخواب پدرم!

همه جا سیاه و خاکستری است

بهار در سرزمین من و تو مرده است

من در حسرت نوازش‌هایت می‌سوزم

ولی شادم که دیده‌گان زیباپرستت

مرگ رنگها را ندیدند

شادم که چشمهای مهربانت

ملال تاریک کوچ را شاهد نشدند

و فارغ از گریه‌های سرخ خوابیدند

شادم که قلب پرمهرت

دور از وحشت جسدهای مسموم و کودکان مرده‌خوار

از تپش ماند

و شادم که دست‌های مغرورت

به گدایی دراز نشد

بخواب پدرم، آسوده بخواب

بخواب پدرم، آسوده بخواب

و همچنین نمونه‌های دیگری در زمینه مذکور در زیر ارائه می‌گردد:

لطیف ناظمی غزل "پشتاره (پشتیبان)های سبز دعا" را که با بیت:

گلبرگ‌های سوخته را باد برده است

آغاز می‌گردد با بیت زیر خاتمه می‌دهد:

اما دگر چه سود خدا هم در آسمان

تابوت لاله را شب میلاد برده است

ما را چه سالهاست که از یاد برده است

ابیاتی از شعر **پیلۀ تنهایی**

بهار آمده از دور، از فراسوها

دوباره خنده ابر و سکوت سبز درخت

دوباره صبحگهان با اذان پاک نسیم

برو به باغ، خدا را مرا به خویش مخوان

مرا بهار چه زبید که آشیانه من

چمن صدای تبرزین، صدای بی‌برگی است

درخت را بنگر سر بریده‌اند به تیغ

تو و بهار و تماشای دشت و جنگل و کوه

دوباره باغ لبالب ز عطر شب‌بوها

دوباره کوچ بهارینه پرستوها

سلام سرخ شقایق، نماز ناجوها

دگر نمانده مرا، ذوق عطرها، بوها

شده است یکسره پامال سم یابوها

به دشت مانده فقط خاطرات آهوها

ز برگ و بار هراسیده‌اند ترسوها

منم به پیلۀ تنهاییم به پستوها

دزد پا

ای برادر آن دوپایت را کجا دزدیده‌اند؟

آن ستون‌های سلامت را کجا گم کرده‌ای؟

آن دورود جاری احساس را از پیکرت

دستهای از ستم رنگین شان بیریده باد!

دیگر از نفرین ما هم کس نمی‌افتد ز پا

عظیم نوذر الیاس متولد ۱۳۳۷

او ساکن کانادا است.

خنجر بدرود

برای کابل ویران و گنج‌های بر سر بازارش

این شهر، شهر گورهای هراسان است

در سینه گاه، نعش هزاران یاد

بر شانه‌ها، صلیب سیه‌پوشش

با مادران زخمی عریانش

با دختران خسته خاموشش

نه، این شهر،

باغ سرخ شقایق نیست

تالاب خون و تپۀ عصیان است

انده جلودانۀ تاریخ است

میعادگاه غربت انسان است.
یک زنده نیست،
ایستاده بر این کوه
اما، به زیر خاک،
زنده فراوان است.
این شهر،
آسمان شب آلود است.

با گوهران آبی ناهیدش
زندان عشق‌های کهن سال است
با معبد شکسته خورشیدش
با کوه پرطنین صداهایش
با تاج بی‌نشان سرآهنگش
با عاشقان ریخته گاهش
با عارفان سوخته اورنگش
با شعرهای عاصی قهارش
با شورهای ظاهر دلتنگش

آری، این شهر،
زندان عشق‌های کهن سال است
آری، آری، این شهر،
آسمان شب آلود است

میعادگاه غربت انسان است
میلادگاه خنجر بدرود است

عبدالسمیع حامد

در اثر زیر از بی‌تفاوتی مردم دنیا نسبت به وضع افغانستان گله‌مند است.

اما کسی چیزی نگفت

| | |
|--|--------------------------------------|
| از شقایق یاد شد اما کسی چیزی نگفت | موسم فریاد شد اما کسی چیزی نگفت |
| نسل گل بر باد شد اما کسی چیزی نگفت | تیرباران اندک اندک جای باران را گرفت |
| باغ بی‌بنیاد شد اما کسی چیزی نگفت | ریشه‌ها در یادهای خاک خاکستر شدند |
| مشهد شمشاد شد اما کسی چیزی نگفت | شاد رود عشق - شادروان گلپوش بهار |
| این قدر بیداد شد اما کسی چیزی نگفت | سوره زرین نور از خاطر خورشید رفت |
| و دو بیت زیر از او در انتقاد از زد و بندهای سیاسی بسیار گویا و مؤثر است: | |
| دو عسکر خسته در بین دو سنگر | دو رهبر خفته بر روی دو بستر |
| دو بیرق بر سر گور دو عسکر | دو رهبر پشت میز صلح خندان |

پرتو نادری

با گلوی همه اندوه جهان

باد می‌آید و من
دست در دامن این باد گریزان زده‌ام
باد ای باد عزیز
بوی گندم ز کجا آوردی
قصه‌خانه‌ ما قصه‌ نان است هنوز
باد از واهمه دشت سخن می‌گوید
دشتها خانه‌ گرگان به خون تشنه تاریخ‌اند
و همه قافله‌ لاله و اندیشه سبز
و همه چلچله‌هایی که زمانی ز بهاران خبری آوردند
همه آواره و سرگردان
همه درچاه پریشانی خود می‌پوسند
و پراکندگی بانگ جرس
با گلوی همه اندوه جهان می‌خوانند
قامت فاجعه بسیار جوان است هنوز

شهر کابل - بهار ۱۳۷۴

آئینه

عمری است در آئینه‌های غربت
سرگرم تماشای خویشم
های های من از معرکه‌های معرفت می‌آیم
من مفهوم هیچ دریافته‌ام

عزیز الله نهفته

رقص مرگ

در چشم‌هایم مرگ می‌رقصد
من کابلی‌ام
من کوچه‌ها را دیده‌ام کز مرگ لبریز اند
من دیده‌ام فریادهای باد را
من دیده‌ام با چشم سر بیداد را
من کابلی‌ام
بی‌اعتمادم
بر شرق و غرب خویش
من بی‌تصادم مرده‌ام
هر چند
همچون شیشه‌ها مکسور می‌گردم

هر چند
من بیهوده‌ام
در چشم‌هایم مرگ می‌رقصد
وز لحن سبز شعر پر هستم
اینجا کسی فردا ندارد
اینجا شفق بیرنگ می‌ماند
اینجا صدا تنهاتر از یک شمع می‌سوزد
در لحظه‌های سرد سربی
تنهاتر از یک جستجو
آهسته پا بر جای پای عشق می‌مانم
ای وای بیزارم ز خویش
در چشم‌هایم مرگ می‌رقصد
مبهوت و اشک آلود می‌مانم
نوزاد ۲۰۰۰

وقتی بر خاک نهی پا
وقتی تو زاده شوی
شیخ تندیسۀ ابلیس چسان خواهد بود؟
و زمان باز کنجا خواهد رفت؟
جنگ، ماشین که وارد شده است
چه ندایی خواهد داشت؟
وای وای وای نمی‌دانم؟

کاش ای کاش
وقتی تو زاده شوی
وقتی بر خاک نهی پا
دگر از حادثه‌ها
دگر از قصه پرشوم
دگر از جنگ
تهی باشد شهر
کاش ای کاش
وقتی تو زاده شوی
خون نیارد ز دل ابر زمستان
نچکد سرب قیامت به سر و پای جهان

رازق فانی متولد ۱۳۲۳

اثر زیر از او در توصیف کشورش بسیار گویاست:

خورشید شکست

چه خجالت زده صبحی است،
چه دروغین شفقی،
آسمان دامن خونین دارد،
کس نداند که در آن آبی دور،
کس به مهتاب تجاوز کرده
یا که خورشید به انبوه شهیدان پیوست؟

چه مخنث فصلیست،
چه غم اندود فضایی،
نه به منقار پرستو ز بهاران خبری
نه ز باران اثری،
ابرها، لکهٔ بدنامی این فصل فلاکت بارند
مشک شان آب ندارد،
که به لب خشکی این جنگل آتش زده،
پاسخ گویند
تک سواری از دل دشت، فرا می‌آید،
باش تا پرسم از او،
که به خورشید چه آسیب رسید،
بامداد از چه نیامد؟

صبحت ای مرد بخیر
از کجا می‌آیی،
خبر از روز نداری؟
هه؟!
روز را پرسیدی؟!
چقدر بی‌خبری.
سالها شد که درین شهر شب است
تو کجا خواب بُدی؟
حملةٔ راهزنان یادت نیست؟
که به همدستی چند تا..
هر کجا روزنه‌یی را دیدند.
که از آن آمدن نور تصور می‌رفت
همه را بر بستند.
و به هر خانه که قندیل فروزانی بود،

همه را بشکستند،
و از آن روز به بعد،
شهر در ظلمت جاوید نشست.
بال خورشید شکست
و دگر روز نیامد.

رفعت حسینی متولد ۱۳۲۸

شعر زیر را برای وضع کشورش سروده است:
ای تمام تاریخ!
آسمان!

مهر و ماه!
ای تمام آدم‌ها!
ای تمام قطره‌های باران‌ها!
من

به سان افغانستان
ویرانم
و به اندازه اندوهش
دلگیر

ای تمام دریاها!
ای تمامیت تلخ تاریخ!
ای تمام فرداها!!

ضیا احمد صدیق افضلی متولد ۱۳۵۲

متولد کابل ساکن کانادا

در سوگ لاله‌ها

هزاران لاله زیبا به دشتی

- سرخ -

می‌رویند

نخستین روزگاران
یکی از دشتبانان
گلی از لاله‌های سرخ را برچید
دگر روزی فرا آمد
هزاران لاله چین بود و گل لاله نمی‌روئید

۲- غربت و کوچ

این فقره قسمت زیادی از اشعار شعرای معاصر را در بر می‌گیرد که نمونه‌هایی از آنها به عرض شما می‌رسد. در این زمینه آثار خلیل الله خلیلی که چند سال پیش درگذشت بسیار

مؤثر است و از تأثر عمیقش نسبت به اوضاع افغانستان حکایت می‌کند او یکی از مجموعه‌های شعرش را "اشک‌ها و خون‌ها" و دیگری را "شب‌های آوارگی" نامید این دو مجموعه بسیار پرسوز و گداز است.

در قصیده‌ای که در استقبال از منوچهری سروده می‌گوید:

گرسنه برهنه بیمار توان زیست ولی
یک نفس هم نتوان برد بسر بی وطن
خطاب به هم وطنانش می‌گوید:

تو ز خود شهر و دیاری داشتی
یاد باد آن نوبهاران یاد باد
سبزه‌زار و کوهساری داشتی
یاد باد آن میهن زیبای ما
وان مبارک روزگاران یاد باد
خانه ما خانه آبای ما

به این بیت زیبا که در نامه‌ای در توجیه لرزش دستش آورده توجه فرمائید:

خدایا پیری و آوارگی درد دگر دارد
وقتی یکی از دوستان برای او گلدانی آورد که از خاک یکی از روستاهای شمال کابل
که مرغ آشیان گم کرده وقت شام می‌لرزد
ساخته شده بود خطاب به گلدان شعر زیر را سرود:

از کجا آمده‌ای ای گلدان
از کجا خاک ترا بیخته‌اند؟
که مرا عاشق و شیدا کردی
دست اندیشه من بگرفتی
که چو سرمه به نظر جا کردی
بردم باز به گلزار وطن
راه پیمان به کجاها کردی
چشمم از اشک چو دریا کردی

نه تو گلدان، که تو چون جان منی

تحفه کشور ویران منی

چندی بعد ده مذکور بمباران شد و خلیلی قصیده‌ای پرسوز و گداز به نام "قاصد جگرسوختگان" به مطلع زیر سرود:

قاصد آمد صبحدم پیغام جانان در بغل
نال‌های آغشته با خون عزیزان در بغل

اما اوج تأثر شاعر را در قصیده چهل بیتی "تابوت آتشین" او می‌توان دید که از نظر شعری با بهترین قصائد فارسی قابل مقایسه است و فوق العاده با احساس است ابیاتی از آن در زیر آورده می‌شود.

من بی وطن که دور ز آغوش مادرم
برگم که تندباد فکنده بهر برم
نی خاک جای می‌دهدم نی فلک پناه
خاکی که پروریده مرا دوستان کجاست
بنشسته‌ام در آتش و در خون شناورم
ناآشناست هر چه از این پرده بشنوم
نی مرگ می‌کشد ز کرم تنگ در برم
یاران کجاست کشور زیبای من دریغ
من خاک دیگران چه کنم خاک بر سرم
تابوت آتشین شده در چشم من جهان
بیگانه است هر که در این صحنه بنگرم
کاین نیمه جان به پای گرامیش بسپرم
از هر طرف گرفته سراپا در اخگرم

گر مرده‌ام تپیدن بی جا برای چیست؟

ورزنده‌ام چگونه به تابوت اندرم

در مورد غربت و کوچ آثار زیرین خواندنی و زیباست:

آثاری از لطیف ناظمی

ایباتی از غزل "بی‌ریشه"

بی‌ریشه

من تک‌درخت شرقی مغرب نشینم
دیوان سبز عاشقی هایم ربودند
هرگز نمی‌رویم، نمی‌بالم درین خاک
جا مانده آنجا ریشه‌ام در سرزمینم
بیگانه لب بسته تنها ترینم
یارب کجا شد ریشه‌ام، خاکم، زمینم؟

غریب شهر بی‌نسب

به چگه چکه خون من، به ذره ذره تنم
اسیر قلعه‌های شب، غریب شهر بی‌نسب
کجاست سرزمین من، امید واپسین من؟
دمیده عشق شهر من، تنیده مهر میهنم
شکسته بال بسته لب، منم منم منم
بهار من، یقین من، هوای کوی و برزنم؟
و غزل زیر نیز از لطیف ناظمی که یاد آور خاطره کوچ کردن اوست در نهایت زیبایی است.

ابر سنگواره

زان غروب سربی سنگین هرگزت دوباره ندیدم
رنگ یک مشبک آبی، شکل یک ستاره ندیدم
بغبغوی مست کبوتر، شب ز گنبدی نشنیدم
خنده‌های آبی کاشی بر لب مناره ندیدم
آسمان تیره اگر بود لیک قرص ماه نبودش
روی بام و بر سر ایوان غیر ماهواره ندیدم
سازوبرگ و زین‌ورکابم، یک قلم شکسته به غربت
خویش را بر اسب مرادی، هیچ‌گه سواره ندیدم
بر من مسافر دلگیر، این گنه ببخش دیارا
از کنار زخم تو آنروز جز گریز چاره ندیدم
پر ز سیل بارش اشکم، بغض گریه بسته گلویم
همچو خویش در همه عمرم ابر سنگواره ندیدم

سرور آذرخش

چند بیت از غزل مرثیه باغ و شعر نو کوتاهی:

بهار می‌رسد از راه و ما بهار نداریم
بهار می‌رسد و ما چو خار خشک کویریم
به باد رفته نسب نامه سلاله رستم
چو تک درخت غریبیم و برگ‌وبار نداریم
که در بساط گل و لاله اعتبار نداریم
در این کرانه‌بجز نام مستعار نداریم

شب که در مایه دلتنگی

پیش آئینه حدیث غم غربت گفتم

سینه نازک آئینه

عبدالسمیع حامد

در پایان این قسمت شعری از عبدالسمیع حامد آورده می‌شود که در نهایت زیبایی است.

| | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| یاران بی شمار برفتند و می‌روند | با روح سوگوار برفتند و می‌روند |
| گنجشک‌های کوچه خونین انتظار | بی بهره از بهار برفتند و می‌روند |
| سبزینه‌ها پیاده و گلبرگ‌های سرخ | بر بادها سوار برفتند و می‌روند |
| از برگ گل چه یادوچه فریاد سرکنم | یاران از این دیار برفتند و می‌روند |
| صحرائیان پای برهنه نفس نفس | بی سازوکوله بار برفتند و می‌روند |
| ماندست دار دار سیاستمدارها | مردان سربدار برفتند و می‌روند |
| مانده‌ایم ورخوت ماند اب زندگی | امواج رهسپار برفتند و می‌روند |

۳- شکایت از دکانداران دین

چند نمونه در مورد مذکور به عرض شما می‌رسانم:

خلیل الله خلیلی

| | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| مقصد ز نماز ما صف آراستن است | یا دل ز غبار شرک پیراستن است |
| چون نیست حضور دل چو بوزینه چه سود | زین خفتن و خم گشتن و برخاستن است |

لطیف ناظمی

بوی سحر

روزگاری شد که جای رنگ و جوهر، خامه‌ها
خون به لب دارند از رسوایی خودکامه‌ها
ریشه‌های واژه پوشیده ست در قاموسها
ناله‌های من فرو مرده ست در نی نامه‌ها
جان بی‌دردی نمی‌یابی در این آشوب شوم
چشم بی‌اشکی نمی‌بینی درین هنگامه‌ها
نوحه‌های سوگواری گشته بر لب، نغمه‌ها
پیرهن‌های عزا گردیده بر تن، جامه‌ها
بر نمی‌خیزد ز پنهانگاه شب بوی سحر
پیکر خورشید را پوشیده‌اند عمّامه‌ها
بعد ازین شیدایی و شعر و غزل از من مخواه
قصه خون و شبیخون اند دیگر چامه‌ها
هفت شهر عشق را دیوان به غارت برده‌اند
رستم و سهراب را آرید از شهنامه‌ها

× × × × × × ×

این خرقة حرص و آز را باید شست

وین سبحة و جانماز را باید شست

مسجد شده بازار ریاکاری و زرق
این جایگه نیاز را باید شست

دیدار با تفنگ

رفتند دسته دسته و بسیار با تفنگ
در شهر، بر شقیقه دیوار با تفنگ
شبهای هول و حادثه صدمبار با تفنگ
بردند سوی رسته بازار با تفنگ
ماندند پای چوبه هر دار با تفنگ
در باغ کس نیاید ز نهار با تفنگ
در بلخ تشنه کام، ملخ وار با تفنگ
دادند باز وعده دیدار با تفنگ

مردان ریش و دشنه و دستار با تفنگ
منظومه‌های نصرت شب را رقم زدند
بر گونه‌های زخمی هر شیشه کوفتند
مردان سرو قامت ییلاق عشق را
آنجا به چوب زندقه بستند و شادمان
فریاد زد نسیم که خوابند غنچه‌ها
فریاد را اگر چه شنیدند ریختند
در کوچه باغهای شهادت پرنده را

بهار سفید

شعر "بهار سفید" که در زیر خواهد آمد نمونه‌ای از اعتراض و مبارزه زنان افغانستان است. بهار سفید فارغ التحصیل دانشکده ادبیات کابل و مجموعه شعری به نام شکوفه بهار دارد. او متولد ۱۳۳۲ است.

این شعر مؤثرترین حمله بر دکانداران دین است:

سیه چادر مرا پنهان ندارد
نمای رو مرا عریان ندارد
چو خورشیدم، ز پشت پرده تابم
سیاهی‌ها نمی‌گردد نقابم
نمی‌سازد مرا در پرده پنهان
اگر عابد نباشد سست ایمان
تو کز شهر طریقت‌ها بیایی
به موی من، چرا ره گم نمایی؟!
نخواهم ناصح وارونه‌کارم
که پای ضعف «تو»، «من» سرگذارم
کی انصافی درین حکمت ببینم
گنه از تو و من دوزخ نشینم
به جای روی من ای مصلحت‌ساز!
به روی ضعف نفست پرده انداز

در خاتمه می‌خواستم عرایضم را با شعری امیدوارکننده خاتمه بدهم ولی در شعر معاصر افغانستان کمتر با اثری امیدوارکننده مواجه می‌شوید و شعری مثل این شعر "پروین پژواک" که ضمن بیان مشکلات رایج‌های از امید در آن است بسیار نادر است.

زمین لخت است

و دست فروفتاده از سردی

از کشت خبری نیست و از سبزی
ولی تو بدستانت امید ده، تا به بیل‌ها بیندیشند، و به گرمی نان
بهار خواهد آمد

شعر معاصر فارسی در خارج از مرزهای ایران (۲)

شعر فارسی معاصر در تاجیکستان

بهروز جبّاری

مقدمه

لغت تاجیک تلفظ سغدی تازی است اگر چه تازی نام فارسی اعراب بود ولی تاجیک به ایرانیانی اطلاق می‌شد که دین اسلام را پذیرفته بودند. بنابراین دلبستگی عمیق و شدید این ملت به فرهنگ و ادب ایران امری طبیعی است. قبل از ورود به بحث شعر فارسی معاصر در تاجیکستان لازم است که با نقش شعر فارسی در فرهنگ ملت تاجیک قبل از استقرار رژیم کمونیستی آشنا شویم. از منابع ارزنده در زمینه مذکور خاطرات صدرالدین عینی است که خود از شعرای بزرگ تاجیک است.

خاطرات صدرالدین عینی مبین این حقیقت است که شعر در جامعه تاجیکستان در میان همه طبقات مطرح بوده است. می‌گوید: «.. آن وقت‌ها، به سبب نبودن مطبوعات، در بخارا شعر جدی بزودی پهن شود هم، شعر هجوی - خواه بمرزه باشد خواه بیمزه - دست به دست و دهن به دهن از کوچه‌ها و سماورخانه‌ها (= قهوه‌خانه‌ها) گرفته تا مهمانخانه‌ها در یک روز همه جای شهر را گردش کرده می‌برآمد.»

در قسمتی از این خاطرات به جلسات ادبی اشاره می‌کند و می‌گوید:
در آن‌گونه شبها همیشه در درون مهمانخانه بوده، از آن‌گونه صحبت‌های ادبی آزادانه استفاده می‌کردم. من می‌توانم گویم که متریا‌های (مواد) ابتدائی لیکن مهم ادبی خود را از آن حولی (منزل) گرد آورده‌ام»

و در مورد توصیه‌های پدرش برای شاعر شدن می‌گوید:
«برای این شعرهای شاعران کلان را بسیارتر خواندنت، یاد کردنت و نوشته گرفتنت، و با شاعرهای کلان هم صحبت شده از آنها آموختنت لازم است»
«... حالا که تو خردسال هستی وظیفه تو درس خواندن، شعر خواندن، شعر یاد کردن و شعر نوشته گرفتن است. حالا به فکر شعرگوئی خود را آواره نکن.»

و همچنین می‌نویسد:

«از خواندن شعرهای تاجیکی ذوق می‌گرفتم هر چند در آن وقت‌ها معنی آن شعرها را پُرّه نه فهمم هم. آهنگ آنها به من بسیار معقول شده بود و غزلهائی را که از یاد کرده بودم در تنهائی زمزمه می‌کردم و ذوقم بالا می‌رفت.»
می‌نویسد وقتی پدر و مادرش را از دست داد برای تسلی خاطر این بیت بیدل را می‌خواند.

ای فراموشی کجائی تا بفریادم رسی
باز اندوه دل غم پرورم آمد بیاد
و یا می‌نویسد خود را با این بیت بیدل که زبانزد همه از دنیا دلتنگ شدگان بود تسلیت دادم:

زندگی در گردن افتاده است بیدل چاره چیست؟ شاد باید زیستن ناشاد باید زیستن
و در جایی در مورد کشاورزان می‌نویسد که چگونه هنگام کار اشعار بیدل را با هم می‌خواندند. به طوری که از خاطرات صدرالدین عینی بر می‌آید در مکتب خانه اشعار بیدل و حافظ تدریس می‌شد. در جایی می‌نویسد:

“در وقتی که من در مکتب یک غزل حافظ را که با بیت زیرین سر می‌شود.
دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید
می‌خواندم بی‌بی خلیفه (زن صاحب مکتب) به من تکرار کنان آن غزل را به حیبه فرمود.”

طبق این خاطرات داشتن جلسات بیدل خوانی بسیار معمول بوده است در مورد ملائی می‌نویسد: «او طلبه‌ها را جمع کرده بیدل خوانی می‌کرد.» بعد از بیدل، حافظ، سعدی و صائب نیز مطرح بودند.

فهم اشعار بیدل اغلب مشکل است در حالیکه کشاورزان بی سواد نیز اشعار بیدل را دسته‌جمعی می‌خواندند. به نظر می‌رسد که خیلی‌ها از وزن و آهنگ کلمات لذت می‌بردند تا معانی آنها. حال تصور فرمائید برای چنین ملتی چه اندازه دردناک و طاقت فرسا بود که پس از استقرار رژیم بلشویکی در استفاده از زبان خویش محدودیت یافتند و رژیم کتابهای فارسی را از آنان گرفته نابود می‌کرد. در مقاله‌ای آمده است:

«بسیاری مردم کتابهایی را که در خانه داشتند در میان دیوارها پنهان می‌کردند و روی آن را گچ می‌گرفتند. در برخی از شهرها و روستاها کتابها را تا سی سال در زیر خاک و لای دیوار نگه داشتند و تنها هنگامی که وحشت حکومت استالینی فروکش کرد این کتابها را بیرون آوردند. گویند در سالهایی که کتابها را از مردم می‌گرفتند، در خمندان مغ از نواحی اوراتپه شش روز کوره‌های آجرپزی را با کتابهای فارسی گرم کردند و روزانه نود و پنج هزار تا سیصد و پنجاه هزار خشت پختند. اما هیچیک از این ترفندها توانست درخت تناور زبان فارسی در آسیای مرکزی را فرو پژمراند. از صدرالدین عینی تا جلال اکرامی، ساتن اولوغ زاده، صفیه گلرخسار، مومن قناعت، عسکر حکیم، لایق شیرعلی، بازار صابر و صدها شاعر و نویسندۀ دیگر به زبانی که خود آن را فارسی - تاجیک می‌گویند کتاب نوشته‌اند و گوهرهای گرانبهائی بر گنجینه بزرگ زبان فارسی افزوده‌اند. دانشنامه ادب فارسی ج ۱

مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی می‌نویسد: "هر گاه بیگانگان بر ملت‌ی تسلط و حکمروائی یابند تلخ‌ترین مظاهر چیرگی آنان وقتی احساس می‌شود که از ادامه حیات فرهنگ و زبان قوم مغلوب جلوگیری کنند و بخواهند فرهنگ و زبانی دیگر را جانشین آن سازند."

بعد از انقلاب، رژیم شوروی از توسعه و گسترش زبان تاجیکی (فارسی) جلوگیری می‌کرد به طوری که حق نداشتند با خط فارسی بنویسند و اشعارشان را نیز ابتدا با خط لاتین و سپس با خط سیریلیک می‌نوشتند و این مسئله بین آنان و کشورهای فارسی زبان دیگر فاصله می‌انداخت. ولی ملت تاجیک به علت سابقه طولانی ادبی و مقاومت دلیرانه ادب و شعرای خود با سرسختی مقاومت کردند و مشعل فروزان شعر و ادب فارسی را روشن نگهداشتند. اگر چه در دوران فشار شعر فارسی رونق قبل از انقلاب را نداشت ولی به شهادت ادبای ایرانی که در ایام استقرار حکومت کمونیستی به تاجیکستان رفته بودند (۱۳۴۶) (خانلری، صورتگر، نادرپور) "هنوز یکی از مهمترین اشتغالات ذهنی مردم شاعری بود." نمونه‌هایی از احساسات مقاومت‌آمیز ملت تاجیک را در آثار بعضی از شعرا و نویسندگان آنان می‌توان دید. شاعری از مردم بدخشان به نام مؤمن قناعت می‌گوید:

فارسی گوئی دری گوئی ورا

هر چه می‌گوئی بگو

بهر من تنها زبان مادری است

همچه شیر مادر است

بهر آن تشبیه دیگر نیست نیست

چونکه مهر مادر است.

نمونه دیگر: اثری است از عبید رجب فارغ التحصیل دانشگاه دوشنبه

شعر عبید رجب که در سال ۱۳۴۶ در مجله سخن چاپ شد در این مورد بی‌نظیر است

این شعر در عین حال نمونه‌ای از اشعار تاجیکی در دوران حکومت کمونیستی است.

تا هست عالمی، تا هست آدمی

هر دم به روی من

گوید عدوی من

کاین شیوه دری تو چون دود می‌رود

نابود می‌شود

باور نمی‌کنم.

باور نمی‌کنم!

باور نمی‌کنم،

لفظی که از لطافت آن جان کند حضور

رقصد زبان به سازش و آید به دیده نور

لفظی به رنگ لاله دامان کوهسار

لفظی بسان بوسه جان پرور نگار

شیرین تر و لذیذ
از تنگ شکرست
قیمت تر و عزیز
از پند مادرست
زیب از بنفشه دارد و از نازبوی بوی
صافی ز چشمه جوید و شوخی ز آب جوی
نونو طراوتی بدهد
چون سبزه بهار
فارم چو صوت بلبل و دلبر چو آبشار
با جوش و موج خود
موجی چو موج رود
با ساز و تاب خود
با شهد ناب خود
دل آب می کند
شاداب می کند

لفظی که اعتقاد من است و مرا وجود
لفظی که پیش هر سخنم آورد سجود
چون عشق دلبرم
چون خاک کشورم
چون ذوق کودکی
چون بیت رودکی
چون ذره های نور بصر می پرستمش
چون شعله های نرم سحر می پرستمش
من زنده و ز دیده من
چون دود می رود؟
نابود می شود؟
باور نمی کنم!
نامش برم به اوج سما می رسد سرم
از شوق می پریم
صد مرد معتبر
آید بر نظر
کان را چو لفظ بیت و غزل
انشا نموده ام
با پند سعدیم

با شعر حافظم
 چون عشق عالمی به جهان
 اهدا نموده ام
 سرسان مشو، عدو
 قبحی ز من مجو
 کاین عشق پاک در دلِ دل پرورِ جهان
 ماند همی جوان
 تا هست آدمی
 تا هست عالمی

این شعر که از لحاظ احساس بسیار قوی است در زمان خود مورد توجه شعرای ایران قرار گرفت و تا آنجا که می‌دانم محمد قهرمان و یکی دو شاعر دیگر بر آن جواب گفتند و مرحوم دکتر پرویز ناتل خانلری و دکتر غلامحسین یوسفی به تحسین آن پرداختند. پس از فروپاشی کمونیسم علاقه‌مندی مردم تاجیکستان سبب شد که بالاخره در تاریخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۸۹ پارلمان آن کشور فارسی را زبان رسمی تاجیکان قرار دهد. حال می‌پردازیم به معرفی آثار چند شاعر تاجیکی. باید توجه داشت که گاهی به خاطر تلفظ خاص لغات در تاجیکی برخی از اشعار شعرای تاجیک به نظر ما ایرانی‌ها فاقد وزن صحیح به نظر می‌رسد.

۱- صدرالدین عینی شاعر

(اواخر قرن ۱۹)

صدرالدین عینی را به حق بنیان‌گذار ادبیات معاصر تاجیکی می‌دانند بنابراین مبحث نمونه‌هایی از اشعار معاصر تاجیک را با آوردن یکی از اشعار او آغاز می‌کنم:

به باغ آی

کدام گل، که به خوبی ز باغ رسته برآید،
 میان به خدمت تو بنده وار بسته برآید،
 دم از کرشمه زند با وجود چشم تو نرگس،
 از این مجادله انجام کار خسته برآید.
 به باغ آی که در پیشواز روی نکویت
 شقایق و سمن و لاله دسته - دسته برآید!
 تو گر به این قد برجسته سوی رسته برآیی،
 دل همه به تماشا ز سینه جسته برآید.
 چه نیک بخت‌وچه بیدار طالع است کسی، کو
 شب دراز به پهلوی تو نشسته برآید!
 شب فراق تو، عینی هلاک می‌شود آخر
 ز آب کوزه نه هر بار ناشکسته برآید.

۲- میرزا تورسن زاده

در سال ۱۹۱۱ متوگلد شد. مجموعه‌های شعری متعددی از او چاپ شده و جوایز مختلفی برده که از جمله جایزه لنین و رودکی است.

زمین

در فضا پرواز کردم گر چه از روی زمین،
چشم را اما نمی‌کنم من از روی زمین.
با ستاره همنشین، با ماه گشتم همنفس،
لیک بودم سرخوش و سرمست از بوی زمین.

بار اول در زمین سر شد تپیدنهای دل،
با امید زندگی زحمت کشیدنهای دل،
توشه ره را بدوش خویشتن برداشته
صبر و طاقت را ندانسته دویدنهای دل.

زنده کردم در زمین من شعله خاموش را،
با سخن در جوش آوردم دل بی‌جوش را،
من به هر یک طفل از مادر دنیا آمده،
باز کردم از سر صدق و وفا آغوش را.

با زمین بگذار که پیوند باشد پای من.
در زمین بگذار که باشد مقرر جای من.
تا ابد بگذار باشد شعله‌افکن، شعله بار،
آن چراغی که فروزان گشت در مأوای من.

۳- قبطی کرام

او متوگلد ۱۹۳۲ است فارغ‌التحصیل انستیتوی ادبی گورکی است تاکنون چندین مجموعه شعر و داستان از او چاپ شده است. شعر زیر از او که نشان علاقه ملّت تاجیک به شعر است جالب است.

شعر خوانید

می‌توان بی فتح کیهان زیستن،
می‌توان بی بخت، آسان زیستن.
می‌توان بی‌شاه و سلطان زیستن،
لیک تا آدم که دارای دل است،
زندگی بی شعر کار مشکل است.

شعر خوانید، ای کبوترهای مست،
آفت جان، دختران گل پرست،

شعر کار عشق آسان می‌کند،
درد برده، صبر احسان می‌کند.

شعر خوانید،
شعله‌های دیده سوزان‌تر شود،
عشق اندر سینه جوشان‌تر شود.
شعر خوان، ای مانده اندر بین راه،
ای، جوان راه جوی و بی‌پناه.

۴- مؤمن قناعت

متولد ۱۹۳۲ در منطقه بدخشان است در تاجیکستان در رشته تاریخ از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. مدتی رئیس اتحادیه نویسندگان بوده است. مجموعه‌های شعری متعددی از او منتشر شده است. شعر زیر نشان علاقه او به زبان تاجیکی است.

به هوادار زبان تاجیکی

قند جوئی، پند جوئی، ای جناب
هر چه می‌جوئی، بجو.
بیکران بحرست، گوهر بیحساب،
هر چه می‌جوئی، بجو.
فارسی گوئی، دری گوئی ورا
هر چه می‌گوئی، بگو.
لفظ شعر و دلبری گوئی ورا
هر چه می‌گوئی بگو.
بهر من تنها زبان مادر ایست،
همچو شیر مادر است.
بهر آن تشبیه دیگر نیست، نیست،
چونکه مهر مادر است.
زین سبب چون شوخی‌های دلبرم،
دوست می‌دارم ورا،
چون نوازشهای گرم مادرم،
دوست می‌دارم ورا.

۵- سلیم شا حلیم شاه

او متولد سال ۱۹۳۶ در دهکده دیوک بدخشان است تحصیلات دانشگاهی او در رشته تاریخ و ادبیات تاجیکی است. در حال حاضر استاد ادبیات اوستائی در دانشگاه خاروق (مرکز بدخشان) است از آثار شعری جالب او شعری است ۴۵ بیت تحت عنوان "مرگ حکیم فردوسی" که ابیاتی از آن را به عرض شما می‌رسانم:

برفت مهر پس کوه و روی پنهان کرد
بدهر موی سیه زال شب پریشان کرد

چو پیر خسته دل و خسته روح و خسته روان
کنون گذشت ز ایران زمین حکیم سخن
زمیوه دار درختی که در جهان پردرد
به حفظ راه حقیقت ستود رستم را
گریست سخت چو مادر به ماتم سهراب

۶- بازار صابر

در حال حاضر ساکن آمریکاست. او در سال ۱۹۳۸ میلادی در فیض آباد تاجیکستان متولد شده است. تحصیلات دانشگاهی را در شهر دوشنبه به پایان برد. اشعار او بیشتر سیاسی است. بازار صابر برنده جایزه اول رودکی بزرگترین جایزه ادبی تاجیکستان می باشد. چندین مجموعه شعر از او چاپ شده است. یکی از آثارش به نام غزل عروسی در زیر آورده می شود:

غزل عروسی

باز شیری با شکر آمیختند،
روز و شب را از میان برداشتند،
چشمها را چشمها دادند آب،
تا زبان همدیگر آموختند.
نیست جا درین عاشقهای پاک،
دو تنی یک شد، یکی گردید جان،
آسمان امشب نمی بیند مگر،
عاشقان با یکدیگر آمیختند.
خواب خود را با سحر آمیختند.
تا نظرها با نظر آمیختند،
بی زبان همدیگر آمیختند.
دو تنی در یک کمر آمیختند
جان و تن را این قدر آمیختند.
آفتابی با قمر آمیختند.

۷- لایق شیرعلی

لایق متولد ۱۹۴۱ است و فارغ التحصیل دانشکده تعلیم و تربیت دوشنبه است. چندین مجموعه شعر از او منتشر شده که از میان آنها دو شعر زیر انتخاب شده است.

شیشه ما سنگ خارا بشکند
آن چنان سنگین مزاج محکمیم
آن قدر ساغر شکستیم از الم
صد دل و صد دست و پا بشکسته ایم
ما از آن میدان غریبان نیستیم
گردن گردون گردان بشکند
خامی ما پخته ها را بشکند
کوزه ما سنگ دریا بشکند
تا طلسم یک معما بشکند
تا که سر راه فردا بشکند
که دل ما بی تقاضا بشکند
پیش از آن که گردن ما بشکند

غزل

در روی جهانیم و ندانیم جهان چیست
فرزند زمانیم و ندانیم زمان چیست
تا پیر نگردیم نفهمیم جوانی
تا خاک نگردیم، ندانیم نشان چیست
تا تشنه نمائیم نجویم ره آب

تا گشته نمایم ندانیم که نان چیست
تا بال نسوزیم ندانیم که خامیم
تا برگ نریزیم، ندانیم خزان چیست
ناشکری ما بر نمک عمر زیاد است
تا جان نبرآریم ندانیم که جان چیست

۸- گل نظر کلدی

او متولد ۱۹۴۵ است دانشگاه لنین را در شهر دوشنبه به پایان برده تاکنون بیش از شش مجموعه شعر از او چاپ شده است به زبان روسی نیز شعر سروده و منتشر کرده است. نمونه‌ای از آثارش در زیر آورده می‌شود.

نامه

هر چه بینم،
چو موج روی آب
می‌رود بی‌نشان ز یاد من.
تو منی یا که من توام، که چنین
نروی یک زمان زیاد من؟

حرف چینم ز نقش پای عقاب،
صفحه گیرم ز برف کوهساران،
جای تیمار و آرمان دلم
رام سازم نسیم سرگردان.

تا دمی بشنوی صدای مرا،
وام گیرم نوای جو باران.
اشک عاشق اگر چه توفان است،
می‌فرستم تو را رشی باران.

در بدخشان،
که لعل کمیاب است،
لعل جویم بسی برای تو.
تا بدانی قرار دل چون است
در ره صدق و در وفای تو.
حالت سینۀ مرا ماند
دشت بسی‌آب در کنار آب.
دشت شاداب می‌شود روزی.
عمر من لیک می‌رود چو سراب.

نامه‌ای بهر تو کنم انشاء،
که در آن حرف من دیار من است.
صورت دشت و کوه و دریاها
رونمای دل و قرار من است.

من ندانم کجاست منزل تو،
من ندانم تو را کجا وطن است.
تو منی یا که من توام، که چنین
نامه‌هایم همه به نام من است.

۹- گلرخسار

او در سال ۱۹۴۷ میلادی متولد شد و در رشته تاریخ و ادبیات تاجیکستان فارغ التحصیل شد. دفترهای متعددی از اشعارش به چاپ رسید و منتخباتی از اشعارش از حروف سرلیکی به فارسی توسط دکتر تورج اتابکی تبدیل شد و منتشر گردید. نمونه‌ای از آثارش در زیر آورده می‌شود.

بیگانه بیگانگی

رفته‌ام از یادها بیگانه بیگانگی
بسته‌ام بر روی مشتاقان در جانانگی
حسرت پرواز دارم، قدرت پروانه نه
می‌کشم بار پر و بالم چو مرغ خانگی
امن من اشک پشیمانی است از مستانگی!
آسمان دل زور عاقل را به جاهل داده است
چاره بی‌چارگی زن بود مردانگی
دشمن مرد و سزاواری خدا بر من نداد
دشمن خود گشته‌ام از علت فرزنانگی
هر که را سنگی بچنگ افتد مرا گیرد نشان
زنده بادا پیکر آباد در ویرانگی
عشق الهام الهی بود و خوارش کرده‌ام
در تلاش مسند دیوان و در دیوانگی
رفته‌ام از یادها بیگانه بیگانگی

۱۰- زلفیه عطاءالله بوا (زلفیه عطائی)

زلفیه متولد سال ۱۹۵۴ است فارغ التحصیل انستیتوی ادبیات گورکی است چندین کتاب شعر تاکنون از او منتشر شده است. اشعارش مخصوصاً از نظر اینکه مضامین نو دارد قابل توجه است شعری از او در زیر آورده می‌شود.

زن برخاسته

زنی برخاست
زنی برخاست عصیانگر
پریشان و
پریشان خو
پری پیکر
نگاهش شعله سوزان
وجودش قطره لرزان
ز خود بیخود
جنون در سینه و در سر
به حکم دادخواهی،
رو به درگاه خدا آورد
برای خلق خود، رو بر سما آورد،
خدایا!
از گناه بندهات بگذر
خطایش را بر او بخشای
اگر گوید یکی هذیان
سر بحث است او را با تو همچون
طفلك خودرای
خداوندا!
بگو بر من
اگر یکسان بود بهر تو مرد و زن
چرا پیغمبران تو
بدند از ذات مرد، اما
نبد پیغمبری از زن؟
اگر از جنس زن پیغمبری بود [ی]
جهان شاید، دگر می شد
ز کل دین و مذبهها
یگانه مذهبی می ماند در دنیا
محبت - مذهب آدم
محبت - مذهب عالم
گشاده جمله رازش را
بشد زن لحظه ای خاموش
کشید از سینه اش آهی

تو گویی بار سنگینی فکند از دوش
ولی از آسمان، از درگه ایزد
صدایی، پاسخی نشنید

در این هنگام
به ناگه از دل او یک صدا برخاست
تو گویی از زمین و آسمانها این ندا برخاست:
تو ای زن
تو بگو توبه!
چه می خواهی تو از این چرخ سرگردان
چه می خواهی تو از یزدان
همه پیغمبران طفلان تو بودند
همه پیغمبران پرورده دامن تو بودند

به خاک پای زن: مادر
کند تعظیم پیغمبر

۱۱- فرزانه خواجه بوا

فرزانه متولد سال ۱۹۶۶ است او در خجند که مدتی لنین آباد نامیده می شد متولد شد و همان جا زندگی می کند و در دانشگاه آن شهر به تدریس اشتغال دارد. از او چند مجموعه شعر تاکنون منتشر شده است. فرزانه جوان است و با احساس با توجه به تحولات اخیر تاجیکستان و امکان بیشتر دسترسی به آثار شعرای فارسی زبان برای مردم این مناطق برای او آینده درخشانی پیش بینی می شود.

رجوع زبان تاجیکی

من موج خسته ام
دیگر کجا می، که به تندی دمیده ام،
دردا، کنون به سینۀ رود آرمیده ام،
از موجهای سرکش دیگر رمیده ام.

من بیت قدسی ام،
دلشنگان گیتی، مرا گوش کرده اند،
چون آب زندگانی، مرا نوش کرده اند،
مردم مگر کنون، که فراموش کرده اند؟!

من صوت تازه ام،
صوتی که بر سکوت جهان جان عطا کند

بانگی شود، که غفلتیان را، ندا کند،

از سینه قلب قالیبیان را رها کند!

من لفظ زنده‌ام

در خود چو رود خسته فرو مانده‌ام اگر،

مشمار - که عمر من چنین آسان رسد بسر

خوش دار دل که می‌شوم احیاء و زنده‌تر!

رجوع ملت با زبان

ای آب حیاتی که مرا زنده نمودی

پیغام نجاتی، که مرا زنده نمودی

بر پیکر بی‌جنبش من جان بگشادی

چون تار عصب در تن من ریشه براندی

در خاموشی من تو زدی نعره مستی

هم مایه هستی شد، هم پایه هستی

خیر است، اگر در بغل بحر گهر نیست

چون است بهاری، که درش سبزه‌تر نیست

من با تو بهارم، که سراپا بشکفته

یا چون صدفم در بغل بحر نهفته

ای اصل من و وصل من و همسفر من

بگذار که در خون تو باشد اثر من

تا هست جهان همچو دل اندر تن من باش

من میهن تو هستم و تو میهن من باش!

از دیگر شاعران تاجیک می‌توان رحمت نذری، عسکر حکیم، پیرو سلیمانی و دخترش،

گلچهره سلیمانی و عده‌ای دیگر را نام برد.

ملت تاجیک از لحاظ ادبی روزبروز در حال پیشرفتند. و با شور و علاقه به نوشتن و

آموختن خط فارسی پرداخته‌اند و همچنین به برگرداندن آثار تاجیکی حتی آثار شعرای

معاصر از خطوط لاتین و سیریلیک به خط فارسی مشغولند. در دبستان‌ها آموزش خط

فارسی آغاز شده است. بسیاری از آثار فارسی از ایران به آنجا می‌رود کوشش‌های ثمربخش

آنان در زنده نگهداشتن زبان و فرهنگشان هر انسان علاقمند به شعر فارسی را خوشحال

می‌کند.

منابع و مأخذ:

- ۱- گنج سخن ذبیح‌الله صفا، جلد اول.
- ۲- شعر معاصر تاجیکی به کوشش شهربانو تاج‌بخش، چاپ امریکا ۱۳۷۱.
- ۳- دانشنامه ادب فارسی.
- ۴- شاعر آئینه‌ها چاپ چهارم (بررسی سبک هندی و شعر بیدل) شفیعی کدکنی
- ۵- از صبا تا نیما سه جلد یحیی آریان پور
- ۶- چشمه روشن، دکتر غلامحسین یوسفی چاپ دوم انتشارات علمی طهران
- ۷- کارنامه مجله انجمن پژوهشی شعر و ادب فارسی شماره ۱، پاییز ۱۳۷۳، چاپ پاریس.
- ۸- مجله‌های کلک
- ۹- مجموعه‌های مختلف شعر
- ۱۰- مجلات و روزنامه‌های متفرقه
- ۱۱- ایرانیکا، مقالات مربوط به افغانستان
- ۱۲- مصاحبه با تعدادی از شعرای افغانی

سخنان پایانی

شاپور راسخ

یاران عزیز، سروران گرامی

سیزدهمین دوره انجمن ادب و هنر که به نام جناب محمد قائنی نبیل اکبر شکوه و زیور گرفته بود و روز سیزده ماه اوت ۲۰۰۱ گشایش یافت به حقیقت دوره‌ای فرخنده و پر یمن و شگون بود. حضور فزون از چهل تن اعضای خانواده جلیل نبیل اکبر به این جمع جلوه و صفائی بخشیده بود که خاطره خوشش بی گمان سال‌ها نقش دل و جان خواهد بود سخنرانی سیزده تن از پژوهندگان که دامن‌ها لثالی معانی از اقیانوس معارف بهائی و فرهنگ والای ایران زمین به ارمغان آورده بودند، این دوره را در سطح بلندی از وسعت و عمق فکری و معنوی قرار داد و البته وقتی سخن از عالمی می‌رود که اعلم حکیمان و سید عارفان و یکی از ایادی امر رحمن خوانده شده از چنین هدیه‌ای کمتر و کهنتر به خاطرۀ درخشندۀ جاودانیش نثار و تقدیم نمی‌توانستیم کرد.

بخش عمده‌ای از سخنرانی‌های این دوره به حیات و خدمات فاضل قائنی و آثار ایشان و الواح مبارکه به افتخارشان اختصاص داشت چه به جا بود سخن خانم دکتر مینو فؤادی که فرمود داستان نبیل اکبر حکایت پیوند عقل و عشق است مردی فرزانه و دانا که در محضر اعظم حکما و فقهای زمان خود چون حاج ملا هادی سبزواری و شیخ مرتضی انصاری تعلّم و تلمذ کرده و مورد تکریم و ستایش اساتید خود بوده ناگهان چون دریا از عشق طلعتی یکتا یعنی محبوب ابهی بجوش می‌آید و مانند نهنگ پرغلغله و پرخروش می‌شود و همچون کوه پرشکوه به خدمت آن طلعت موعود سراسقامت بر می‌کشد و چون باد روح‌بخش بهاری بر دشت و بیابان و شهر و روستا در اقصی نقاط ایران بر می‌وزد و نفحات قدس الهی را که محیی جانهای مرده و پژمرده است به همه سو می‌پراکند، از بلا پروا ندارد و از مقابله با اجلّه علمای زمان و اعدای بی‌امان و ناقضان عهد و پیمان ابا نمی‌کند. بفرموده حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه: «لسان ناطق بود و طیب حاذق، هر دردی را درمان بود و هر زخمی را مرهم دل و جان، اهل حکمت اشراق را به قواعد اشراقیون هدایت می‌نمود و عارفان را به دلایل کشف و شهود اثبات ظهور ملوک وجود می‌کرد، اعظم شیخیه را به صریح عبارات

شیخ و سید مرحوم اقلع می‌کرد و فقها را به آیات قرآن و احادیث ائمه هدی دلالت می‌فرمود لهذا هر دردمندی را درمان فوری بود و هر مستمندی را عطای کلی» (تذکره‌الوفاء)

نبیل اکبر جامع علوم معقول و منقول بود و در عین احاطه بر حکمت، آگاهی وسیع بر تصوف و عرفان داشت. اما او را تنها یکی از اصحاب نظر نباید شمرد چون اعتقادات والای فلسفی و عرفانی و روحانی را در زندگی و رفتار یومیّه خویش عملاً به عرصه شهود آورده بود و آثار الهی نیز بر فضیلت و تقوای فرشته‌آسای او گواهی صادق و برهانی قاطع است.

صعود و ارتحال جمال ابهی بفضای جانفزای لایری را تحمل نتوانست کرد اندکی بعد بیمار شد و به زودی به ملکوت اسرار طیران کرد تا چون قطره به آن اقیانوس بیکران پیوندد و فانی فی اللّه و باقی به دوام جهان آسمان گردد. در زیارتنامه او که از قلم شیوای حضرت عبدالبهاء صادر شده درباره نبیل جلیل آمده که خدا او را از جوهر عشق آفرید و با دست ملاطفت خویش پرورش داد تا به رشد کامل رسید و به کمال انسانی دست یافت و شجره وجودش به اثمار بدیعه آراسته شد که در مرور اعصار و قرون خلق از آن تمتعی از اندازه فزون خواهند جست. (ترجمه به مضمون بیان مبارک)

دختر نیک‌اختر جناب نبیل اکبر ضیائیه خانم به عقد پسرعموی خود آقا شیخ محمد علی درآمد و آن دو یادگار آن سرور ابرار در عرصه‌های گوناگون خدمات کوشیدند و درخشیدند و خاندانی مؤمن و وفادار به عهد و پیمان پروردگار از خویش باقی نهادند که بی گمان یادشان را در گیتی پایدار خواهد کرد.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما
حافظ

سخنران دانشور ارجمند دیگر جناب دکتر وحید رأفتی بود که با ارائه خلاصه مضامین الواح مبارکه به اعزاز جناب نبیل اکبر پرده از مقام عظیم و شامخ ایشان در تاریخ امر رحمن برداشت. جناب محمد قائمی از نخستین طیور حدیقه انسانیت بود که اولین روشنائی فجر ظهور را به چشم دل مشاهده کرد و نوای عاشقانه سر داد و به فرمان مشرق وحی، سردار جند هدی شد و علم امر پروردگار را در اقطار ایران و ممالک مجاور برپا کرد و به اهتزاز آورد. الواح جمال ابهی خطاب به آن خادم باوفا گویای کمال اعتماد و ثقّه و عطف و محبت مخصوص آن حضرت است و ضمناً در ارتباط با سؤالات جناب ایشان مباحث عمده‌ای چون اوضاع و احوال احبّاء در ایران و مسائل و مشکلات امر در عکّا و مصیبات و تضییقات وارده بر محبّان من جمله از سوی ناقضان را در بر دارد و نیز بیان احوال و امیال و آمال محبوب ابهی است و چنان می‌نماید که حضرتش تحقق بسیاری از آرزوها و نیات خود را در این مرد عالم حکیم متقی ملاحظه می‌فرمود و نوعی احساس نزدیکی و صمیمیت در میان بود.

از اعظم الواحی که خطاب به جناب نبیل اکبر از ساحت اقدس نازل شد لوح حکمت یا حکماست که از یک سوی پل ارتباطی با فلسفه‌های یونانی و اسلامی محسوب تواند شد و از سوی دیگر حاوی بسیار مطالب عالی عرفانی و اخلاقی امر بدیع است و اهمیّت آن بحدی است که مکرراً در الواح دیگر هیکل مبارک، به آن رجوع داده شده و به مثابه کنزی

که لثالی ثمینه در آن مستور و مکنون است تلقی گردیده است. جناب دکتر رأفتی یادآور شدند که در مرکز جهانی الواح متعدّد خطاب به نفوسی ملقب به نبیل موجود است که تشخیص آنکه کدام به جناب محمد قائنی خطاب شده آسان نمی‌نماید اما بی گمان ۲۵-۳۰ لوح مبارک را می‌توان بازشناخت که به قرائن کافی یا به صراحت در متن، مخاطب آنها جناب محمد قائنی بوده که لوح حکمت از آن زمره است و در حدود بیست سال قبل از صعود جمال مبارک عزّ نزول حاصل کرده و سندی گرانمایه در مسأله تربیت و رهبری اخلاقی است و البته هر کلمه‌اش رموز بسیار را متضمن است که دفترها به تشریح و توضیح آن اختصاص می‌توان داد.

از جمله آثار گهربار جناب محمد قائنی که مجموعاً مورد بحث و فحص جناب دکتر باهر فرقانی قرار گرفت یکی هم قصیده تائیه به زبان عربی است که موضوع پژوهش خانم ناهید روحانی واقع شد و ایشان ضمن بیان سوابق قصائد تائیه در ادبیات عرب و در ادبیات امر حق از جمله قصیده ابن فارض و قصیده عزّ ورفائیه، به شرح و بسط مضامین عرفانی این قصیده خاص که ۴۴۷ بیت را در بر می‌گیرد و داستان سیر و سلوک و تکاپوی روحانی شخص سراینده است، پرداختند و به شیواترین عبارات نثر و نظم این داستان پرهیجان جستجوی مشتاقانه مطلوب هستی و زندگی را نقل کردند. چنین می‌نماید که در بیت‌های نخستین قصیده تائیه جناب قائنی سرسپردگی خود را به ملاهادی سبزواری استاد حکیم و عارف خود تلویحاً بیان می‌کند اما این شیفتگی و انجذاب اولیّه سرانجام به دلزدگی و دلسردی می‌انجامد و جناب قائنی ترک دیار و یار می‌گوید و به عتبات عالیات می‌رود و به تحصیل علوم عالیّه اسلامی می‌پردازد اما سرانجام در بغداد دیده به دیدار نفس مقدّسی روشن می‌کند که به حق باید قبله جهانیان شود و عالم را به نور وحدت اصلیه برافروزد. معشوق حقیقی که همان طلعت قدس الهی است در آخر امر به صدق نیت و صفای طینت او گواهی می‌دهد و از جام وصال او را بهره‌ای سرشار می‌بخشد. مطالعه دقیق قصیده تائیه که مسلماً از قصیده عزّ ورفائیه تأثیر پذیرفته، بانوی محقق گرانمایه را به این نکته دلالت کرد که جناب نبیل قائنی مسلماً مراحل چهارگانه سلوک را که در چهاروادی تشریح شده یکسره طی کرده و از مقام نفس و عقل و قلب به مرتبه فؤاد یعنی عرش روح و کمال روحانیت رسیده است و عاقبه‌الحال به سرّ رشاد پی برده و در جنت لقای محبوب یکتا راه جسته است یعنی به مقامی واصل شده که در وصفش گفته سعدی علیه الرحمه صدق می‌کند:

رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

بفرموده جمال ابهی در همان کتاب چهار وادی «شاربان این کأس در قباب عزت فوق عرش قدم ساکنند و در خیام رفعت بر کرسی عظمت جالس»

دردا و دریغا که از آثار قلمی این بزرگوار مرد که نه فقط ایران بلکه سمرقند و بخارا را زنده کرد بسیار کم بدست ما رسیده است و این موضوعی بود که در سخنرانی جناب دکتر باهر فرقانی شرح و بیان شد. مرحوم عزیزالله سلیمانی در جلد اول مصابیح هدایت خود، پنج کتاب و رساله را به جناب محمد قائنی نسبت می‌دهند که قرائن و شواهد متعدّد بر صدق این انتساب گواه است علاوه بر آن مکاتیب و مراسلات متعدّد از ایشان در دست

یاران موجود است که مرحوم سلیمانی به نقل ۱۲ مکتوب از آن میان اکتفا نموده و نیز اشاره می‌کند که علاوه بر قصیده تائیه حضرتش صاحب اشعار بسیار به زبانهای فارسی و عربی بود که از تسلط او بر ادب در هر دو فرهنگ حکایت می‌کند. متأسفانه نه جواب اسئله شیخ مرتضی انصاری که در حکم رساله اجتهاد ایشانست در دست است و نه رساله کشف الاحجاب یا رساله تحفه ناصریه و نه حتی استدلالیه‌ای که به امر حضرت رب البریه نگاشته است و تنها و تنها محفظه آثار بین المللی نسخه‌ای فتوکیبی خطی از تاریخ مانکجی دارد که تکمله ایشان بر تاریخ حاجی میرزا جانی کاشانی و میرزا حسین همدانی و مربوط به دوره بعثت تا شهادت حضرت باب است. دکتر فرقانی به حق گفتند که جا دارد خانواده‌های منسوب به آن فاضل عظیم الشان دست همت بلند کنند و نسخه‌ای از آنچه در مخازن خانوادگی در ایران موجود است در اختیار مشتاقان مطالعه و تحقیق گذارند.

تاریخ مانکجی در ۴۹۶ صفحه و بدون فصل بندی است و نه فقط مطالب تاریخی را در بر دارد چنانکه عنوانش حاکی است بلکه در مواردی حاوی استدلال بر اثبات امر بدیع است و در همان کتاب مؤلف خطای علمای سوء را که حجایی در راه شناسائی حق بوده‌اند برملا می‌دارد و جواب پاره‌ای از اتهامات وارده از جانب علما و عامه را به سادگی و شیرینی می‌دهد. هر چند این تاریخ در مواردی معدود با برخی تواریخ مستند بهائی در زمینه پاره‌ای از تفصیلات و جزئیات اختلاف دارد اما می‌تواند از منابع مهم تاریخ امر بابی تلقی شود.

جناب فرقانی با تجزیه و تحلیل نامه‌های جناب قاننی به این نتیجه رسیدند که چهار موضوع اصلی در آن متون جلوه‌گری دارد. یکی ابلاغ امر مبارک. دیگری دفاع از آئین بدیع و پاسخ به ایرادات و شبهات. سوم گله و شکایت از برخی حکام و علمای زمان و بالاخره تصویر اوضاع و احوال دولت و ملت که در همه موارد در سخن فاضل قاننی کمال صراحت بکار رفته و نهایت شجاعت و شهامت نمودار آمده است.

ناطق دانشمند دیگر جناب دکتر منوچهر سلمانپور بودند که به اجمال به معرفی شیخ مرتضی انصاری معلم نبیل اکبر پرداختند و به مناسبت بحث در احوال و آراء آن خاتم الفقهاء و المجتهدین، سابقه مسأله مرجعیت تقلید و مفهوم فقه و فقهات را در اسلام از زمان غیبت امام دوازدهم بیان کردند و بی طرفی شیخ مذکور را در مورد امر بابی و بهائی و عدم پشتیبانی او را از علمائی که به خصومت شدید حضرت بهاء‌الله کمر بسته بودند، یادآور شدند و تذکر دادند که آقا محمد قاننی از نوادر نفوسی است که توانست رساله اجتهاد خود را به تصویب شیخ مرتضی رساند و مورد تحسین بی دریغ او واقع شود.

ظاهراً شیخ مرتضی انصاری خود تألیفی مبدعانه ندارد و دو اثر مهم او یعنی مکاسب و اصول، فقط جمع آوری مجموع فتاوی است که در مسائل فقهی از جانب علما و مراجع پیش از ایشان صادر شده است. (۱) شیخ عقیده داشت که مرجع تقلید کسی است که نه فقط بر همه علمای شرع اعلمیت دارد بلکه عامل به دیانت نیز هست و به تقوی و فضائل اخلاقی امتیاز دارد. ناطق محترم یادآور شدند که شیخ مرتضی به آنچه باور داشت عامل بود یعنی علاوه بر آن که در علم و فضل سرآمد اقران بود در رفتار و کردار و تقوی و ورع نظیر

نداشت و در پاکدامنی بدان حد بود که در اموال ناس و موقوفات اسلامی کوچکترین مداخله و تصرفی نکرد و در نتیجه در فقر نسبی زیست و در حالت بدهکاری از دنیا رفت. چون ذکر مصاییح هدایت در میان آمده بود جناب عنایت الله صادقان محبت نمودند و شرحی منظم و متین درباره زندگی، خدمات و آثار مؤلف بزرگوار کتاب مذکور یعنی جناب عزیز الله سلیمانی که در سه عرصه تبشیر و تبلیغ، تعلیم و تدریس و بالاخره تحقیق و تألیف به توفیق بسیار قرین بود عنوان کردند. مصاییح هدایت که در ده مجلد انتشار یافته (۲) شرح احوال ۹۹ تن از مشاهیر جامعه بهائی را در بر دارد و از جمله مشتمل بر مطالبی مبسوط درباره وقایع حیات و خدمات و آثار و مرقومات جناب فاضل قرائی است و تفصیلی را شامل است که هنوز در کتب سائره ملاحظه نشده است. (۳) به اعتقاد جناب صادقان مرحوم سلیمانی از کتاب تذکره الوفا سرمشق گرفته بود و با زبانی ساده و سلیس هر چه اطلاعات موثق درباره فحول رجال تاریخ امر به دست آورده بود گاه بدون نظم مشخص، ثبت و ضبط فرمود و برای آیندگان به ارمغان گذاشت. کاری که بی گمان باید دنباله گیری شود و محققان بعد در حد ممکن به تنقیح و تکمیل کتاب موجود نیز همت گمارند.

بحث از احوال و افکار جناب فاضل قرائی ناچار گفتگو از تصوف اسلامی و عرفان بهائی و وجوه توافق یا تمایز و تفارق آن دو را پیش آورد و در این جا بود که دانشمند جوان آقای فریدالدین رادمهر که ستاره‌ای درخشان در افق ابرآلوده ایران است و آثار متعدّدش بی‌گمان سهمی شایان در بسط و غنای بیشتر معارف بهائی داشته و خواهد داشت، رشته سخن را بدست گرفت و با اشاره به معانی متعدد و اشتقاقات محتمل کلمه تصوف، عنوان عارف را در عرف اسلام به کسی اطلاق کرد که می‌خواهد بحق دانش برسد و شناخت را مشروط به کشف و شهود قلبی می‌داند. به عقیده گوینده در تاریخ تصوف به اعتباراتی می‌توان قائل به پنج دوره اصلی شد، نخست دوره تکوین که به قرون اولیه تقویم هجری مربوط می‌شود. دوم دوره تدوین که عصر نگارش و تنظیم عقائد و آداب متصوفه است (تا اواخر قرن ۵ ه.ق.) سوم دوره تکمیل که در اندیشه بزرگمردانی چون مولانا جلال‌الدین و سهروردی و ابن عربی جلوه نمود (تا حدود اواخر قرن هفتم). چهارم دوره تشریح که همان شرح و بسط اعتقادات صوفیان بود و تا نیمه قرن یازدهم امتداد یافت و بالاخره پنجم دوره انحطاط یا تخریب که دوره درویشی و لابی‌الگیری است و در تکثر و تشعب صوفیه و اعتقاد به کرامات و توسل به ریاضات و تکدی و مانند آن نمودار می‌شود و ناچار از امر بهائی و معتقدات اهل بهاء فاصله‌ای عظیم می‌گیرد در حالی که بسیاری از افکار و عقاید عرفای اقدم را می‌توان با معتقدات اهل بهاء مقایسه کرد و وجوه تشابه یافت. چه بسا اصطلاحات که از عالم تصوف وارد ادبیات بهائی شده و چه بسا صنایع عرفا که نامشان در الواح مبارکه مذکور آمده (۴) و چه بسا بشارات مربوط به ظهور جمال ابهی که در آثار عرفانی چون ابن عربی مسطور شده و چه بسا عقائد عارفان که با اصلاحاتی در بساط امر مبارک مقبول افتاده و چه بسا آثار معروف عرفا چون منطق الطیر عطار که از قلم طلعات مقدسه این امر اعظم شرح و تفسیر شده. از این‌ها گذشته خدمت عظیم صوفیان را در دو زمینه فراموش نباید کرد؛ یکی بسط و توسعه و تعمیم شعر فارسی خصوصاً غزل که پیش از

آن صرفاً جنبه غنائی داشت و بعداً به مضامین بلند عرفانی آمیخته شد و دیگر حفظ موسیقی ایرانی منجمله از راه رسم سماع که در نتیجه این هنر شریف از دست تجاوز فقهای تنگبین محفوظ ماند و به نسل‌های آینده منتقل گشت.

از جمله خصائص دوره سیزدهم انجمن ادب و هنر حضور چند تن مهمان گرامی بود که از باب مهر و مودت با جامعه بهائی در این دوره شرکت جستند و خصوصاً در زمینه هنر، دانش و تجربه خویش را در اختیار یاران نهادند. آقای منوچهر نامور آزاد که در تعلیم و اجرای تئاتر ایرانی سابقه‌ای دارند سخنرانی سودمندی در تاریخ نمایش در ایران ارائه کردند و سابقه تئاتر را به یک نقاشی دیواری بسیار کهن که اخیراً در نزدیکی سمرقند کشف شده و داستان مرگ سیاوش را حکایت می‌کند، رساندند و به کارهای نمایشی عصر هخامنشی از جمله نوع کارهای دلقکی و سایه‌بازی و بازی گرفتن حیوانات اشاره کردند و یادآور شدند که یکی از شهریاران ساسانی فزون از ده هزار لولی رامشگر و نمایشگر را از هندوستان به ایران خواند و آنها نیز در نقاط مختلف کشور بساط نمایش گسترده دادند. اما دریغ که با غلبه عرب و حکومت اسلام اکثر هنرهای باستانی چون رقص و نقاشی و موسیقی و مجسمه سازی از میان رفت و یا تغییر ماهیت یافت و تنها هنرهای باقی ماند که با غلبه افکار و عقائد مذهبی مغایرت نداشت از جمله نقالی و داستان سرایی و تعزیه‌های مذهبی عصر صفوی و تعزیه‌های غیرمذهبی و کمیک عصر قاجار و خیمه‌شب‌بازی و عروسک‌بازی و انواع مقلدی و یا نمایش دلقکی که خصوصاً در زمان ناصرالدین شاه بازاری گرم پیدا می‌کند و کسانی چون کریم شیرهای پیدا می‌شوند و نه فقط به قدح و ذم بدیها می‌پردازند بلکه همه قشرهای جامعه را دست می‌اندازند.

به اعتقاد آقای نامور آزاد میرزا فتحعلی آخوندزاده با آشنائی به تئاتر روسی و فرانسوی اول نمایشنامه را به زبان ترکی نوشت و بعد میرزا آقا تبریزی اول نمایشنامه فارسی را به سبک غربی تنظیم کرد و با گشایش تالار اجتماعات دارالفنون یک چند در فاصله ۱۲۶۵ و ۱۲۷۰ نمایش نامه‌های ایرانی به روی صحنه آمد و مورد استقبال عام قرار گرفت. دیری نگذشت که معیرالممالک فکری وارد هنر تئاتر شد که بی‌گمان این هنر بسیار مدیون و مرهون کوشش‌های اوست و او بود که غالباً در نمایشنامه‌های خود سنت و تجدد را در مقابل هم قرار می‌داد. پس از او احمدخان زواره‌ای محمودی به هنر تئاتر سر و صورتی داد و بالاخره برقراری سلطنت پهلوی پای زنان را به بازیگری تئاتر باز کرد در حالی که از روضه خوانی و تعزیه لاقفل در شهرها ممانعت می‌شد، تئاتر غیرمذهبی رونق و رواج تازه‌ای یافت و بالاخره یکی از چهره‌های برجسته تئاتر ایران عبدالحسین نوشین به میدان آمد و پس از حبس و گریز او از ایران، دیگران دنبال کارش را گرفتند و در حدی که سانسور زمان اجازه می‌داد با ترجمه نمایشنامه‌های خارجی و نگارش نمایشنامه‌های ایرانی به شوق روزافزون مردم به این هنر پاسخی شایسته دادند. کم‌کم گروه‌های تئاتر به وجود آمد و بازیگری، حرفه‌ای رسمی شد و دانشکده‌های هنری بوجود آمد و جشن‌های هنر معمول شد و در کنار تئاترهای عامیانه چون تئاتر روحوضی و انواع اتراکسیون چون عملیات اکروباتی و

شعبده‌بازی، هنر فاخر تئاتر با تکیه بر پایه‌هائی استوار سر برآورد و علی‌رغم تلاطمات روزگار دوام یافت و مقبول خاص و عام افتاد.

بر آن چه جناب نامور آزاد گفته‌اند باید افزود که در جهان بهائی همه انواع هنر از جمله تئاتر مورد توجه و التفات است چنان که حضرت بهاء‌الله در یکی از آثار خود به خیمه‌شب بازی که به هنگام کودکی شاهد آن بوده‌اند اشاره می‌فرمایند و از آن یادآوری درس عبرتی اخلاقی می‌گیرند و حضرت عبدالبهاء ضمن تحسین نمایشی که در غرب به نظاره آن رفته بودند خود سناریوی یک نمایش روحانی را تنظیم می‌فرمایند و حضرت ولی امرالله از این که این هنر اسیر خودفروشی و سوداگری تمدنی لذت‌جوی و عشرت طلب شده دریغ و افسوس می‌خورند.

سیزدهمین انجمن ادب و هنر امسال به حضور یک استاد والامقام موسیقی جناب رحمت‌الله بدیعی و همکاران ایشان جنابان مجید درخشانی و رضا سامانی و خانم پریسا بدیعی ذبیحی مقدم جلوه و جذبه‌ای استثنایی یافته بود که کنسرت موسیقی ملی و محلی ایران را به خوشترین وجهی و دلکش‌ترین صورتی عرضه کردند و آوای دلپذیر و زیبای خانم پریسا را که خصوصاً در تغنی آهنگ‌های محلی، هنری ستودنی دارد در فضای لندگ به موج آوردند و به اوج رساندند. کسی از حاضران نبود که از این موسیقی دلنواز به شور و اهتزاز نیامده باشد.

مطرب عشق عجب ساز و نوائی دارد نقش هر پرده که زد راه بجائی دارد
حافظ

مشاهده جوان تازه سال، پناه نیل اکبر که در نواختن پیانو هم اکنون با استادان این رشته پهلو می‌زند و نیز کودک نوحاسته، نیل ذبیحی مقدم که در تنبک زدن دست بسیاری را از پشت می‌بندد، موجد شعف بسیارگردید.

کاش روزی موسیقی که جناح پرواز به عوالم بلند روحانی است جزئی از برنامه تربیت همه کودکان و نوجوانان ما شود و همانند این گل‌های نوشکفته صدها و هزارها در جامعه‌های بهائی زیب دنیای فرهنگ و هنر شوند.

دوستان ارجمند

انجمن ادب و هنر لندگ هر چند که بیشتر به شعر و ادب فارسی نظر دارد اما غافل از آن نبوده و نیست که مباحث مهم فرهنگی و اجتماعی را نیز چون مسأله سنت و تجدّد در تمدن ایران و جهان مطرح کند و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. این بارنوبت محقق گرانقدر دکتر بهروز ثابت بود که درباره تکامل تمدن و فرهنگ یا تجدّد و غرب‌گرایی سخن گوید و ضمن بحث از موضع ایرانیان در برابر تمدن غرب که در گذشته به شکل شیفتگی و فریفتگی یا مخالفت و مقاومت جلوه‌گر شده است لزوم ورود به مرحله تازه‌ای را که خودشناسی در عین شناخت دگران و احترام به فرهنگ خود در عین احترام به دیگر فرهنگ‌ها و در نتیجه پیوستن به جریان فرهنگ جهانی به صورتی هشیارانه و ارادی باشد، یادآور شد.

از اشتباهات بزرگ رائج این است که تجدد و نوگرایی را با تمدن غرب یکی بدانیم و گمان بریم که تجدد و نوگرایی تنها از مغرب زمین برآمده و در نتیجه به حکم سنت پرستی و غرب ستیزی خود را از مواهب تمدن باختر زمین که عمده آن پیشرفت علم و فن و دموکراسی و حرمت حقوق بشر باشد، محروم کنیم و البته در عین حال باید متذکر باشیم که تمدن غرب همه حسن و فضیلت نیست و بحران معنویت و اخلاق و نیز غلبه فردگرایی و خودمداری و تسلط روحیه مصرف و سوداگری و کاسبکاری که بر همه شئون آن تمدن سایه افکنده لزوم تحولی بنیادی در این تمدن را مطرح می‌کند.

پس تجدد و نوگرایی هم باید تحول یابد و خود را از چنگ آفاتی که ذکرش رفت رها کند و در قالب یک نظام فراگیر جهانی که بر وحدت عالم انسانی مبتنی خواهد بود قوه محرکه تازه‌ای برای تاریخ تمدن بشری گردد.

ناطق ارجمند نکته‌سنج، مقاومت در برابر تمدن غرب را که در ایران در سه کسوت ناسیونالیسم، بنیادگرایی مذهبی و کمونیسم عرض وجود می‌کند تشریح کردند و اظهار امیدواری نمودند که بر اساس بذره‌های اندیشه وحدت بشر که در بطن تمدن ایران موجود و مکنون است این کشور به زودی ضمن حفظ اصالت فرهنگی خود به جریان حیات بخش یک تمدن لاشرقیه و لاغربیه ملحق گردد تمدنی که بی‌گمان ریشه در آبشخور یک انقلاب روحانی و معنوی خواهد داشت.

چون جناب نیل اکبر در قرن نوزدهم زاد و در همان قرن دیده از جهان بریست و به ملک جان پیوست لذا شایسته بود که بحثی از جامعه بهائی و فضای زندگی در قرن نوزدهم به میان آید لذا گوینده این عرائض بدان مأمور شد که به اجمال محیط اجتماعی ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم را توصیف کند و در قالب آن جامعه، وضع بایان و خصوصاً بهائیان را تشریح نماید. جمعیت بایان که بین یک تا پنج درصد جمعیت ایران تخمین زده شده است و اگر قلع و قمع و زجر و منع و کشتار بی‌امان دولتیان و علمای شرع و عوام ناس نبود ممکن بود سراسر ایران را در بر گیرد اکثراً و شاید در حد ۹۵ درصد به امر حضرت بهاء‌الله گرویدند. امری که در پایان دوره بغداد علنی شد و در دوره ادرنه و خصوصاً از هنگام فصل با یحیائیان و ابلاغ کلام به عموم اهل بیان و اهل سایر ادیان و هم چنین رؤسا و بزرگان جهان به صورت یک دیانت فراگیر شناخته آمد. جامعه بهائی نمایندگان همه قشرها و طبقات جامعه را به خود جلب و جذب کرد و با آن که مؤسس آئین جدید همه دوران رسالت خویش را در خارج ایران یعنی در قلمرو و حکومت عثمانی بسر برد تنها از طریق ارسال الواح و آثار و ملاقات و دلالت زوار و اعزام مبلغان به اقصی نقاط کشورمان جامعه‌ای بوجود آورد که در ایمان و ایقان و اتحاد و اتفاق و پای بندی به مبادی اخلاق ممتاز و انگشت نما شد. آزار و کشتار پیاپی بایان و بهائیان در ایران نتوانست مانع از آن شود که در دو دهه آخر قرن، عده قابل ملاحظه‌ای از زردشتیان و یهودی تباران نیز به جامعه بهائی بپیوندند و آئین جدید در کشورهای خاورمیانه و آسیای نزدیک و آفریقا و ممالک قفقاز و ترکیه و سوریه و هندوستان و مصر انتشار یابد و حتی در ۶ سال آخر همان قرن به امریکای شمالی سرایت کند و از آن جا به اروپا و قاره‌های دیگر به تدریج گسترش

یابد. از حدود ۱۸۸۲ اولین مهاجران بهائی به شهرهای آسیای روسیه خصوصاً عشق آباد روی آوردند و تا پایان قرن جمعیتی از بهائیان در آن شهر تشکیل شد که عددش از هزار می‌گذشت و دارای بسیاری از تأسیسات بهائی چون مجالس دعا و محافل شور و مدارس و درمانگاه‌ها و کتابخانه و قرائت خانه و مجله مخصوص و بعداً مشرق‌الاذکار بود. در خود ایران قرن نوزدهم نیز سالهای پایانی حیات عنصری حضرت بهاء‌الله با تأسیس برخی از بنیادهای مهم بهائی چون محفل شور محلی، مؤسسه حضرات ایادی، جلسات مرتب دعا و مناجات که پیشقدم ضیافات نوزده روزه بود و انتصاب امنای اولیه حقوق‌الله و شروع تاریخ نویسی بهائی و نظائر آن همراه بود و به زودی در عهد حضرت عبدالبهاء مؤسسات دیگری چون کلاس‌های دروس اخلاقی (حدود ۱۸۹۹) که همین جناب شیخ محمد علی قائینی کتاب دروس الدیانه را برای آن تألیف کردند، مدارس نوین بهائی چون مدرسه تربیت بنین (حدود ۱۸۹۷) و بعداً شرکت‌های خیریه (حدود ۱۹۰۷) و محفل مرکزی ایران در طهران (۱۸۹۹) و ضیافات نوزده روزه و نظائر آن بر آن جمله افزوده شد و جامعه بهائی را بر پایه‌های استوار نظم اداری متکی و مستقر ساخت. البته از ۱۸۵۲ که موج بابی‌کشی در ایران بالا گرفت و به حبس حضرت بهاء‌الله و جمعی از اصحاب در سیاه‌چال طهران منجر شد و تبعید آن حضرت به خارج کشور را به دنبال داشت تا آخر قرن نوزدهم آزار بهائیان فروکش نکرد و هر چند از شدتش به تدریج کاسته شد اما باز عده کثیری از اهل وفا را روانه میدان فدا کرد که نامشان ثبت جریده تاریخ است. علاوه بر آن مخالفت شدید و عداوت مزید ناقضان یحیائی خصوصاً از حدود سال ۱۸۶۷ میلادی بر دشمنی علما و دولتیان افزوده شد و در برابر آن جامعه بهائی با نهایت استقامت و شجاعت و در کمال اتحاد و یگانگی حماسه خدمات تاریخی خویش را ادامه داد و هرگز از حرکت باز نایستاد تا بدان جا رسید که خیمه یکرنگ الهی را در سراسر گیتی پیا کرد و علم نصرت امر رحمانی را بر اعلی قلل ارض برافراشت.

دوستان گرانقدر

البته می‌دانید که از جمله هدف‌های این انجمن ترویج زبان فارسی در بیرون مرزهای ایران است. زبانی که در میان همه السنه جهان در این عصر و زمان محمل وحی یزدان شده و هزارها لوح و کتاب و مکتوب و توقیع و دستخط در آن زبان که به حلاوت و زیبایی و خوش آهنگی شهره دهر است عزّ نزل و جواز صدور حاصل کرده. زبانی که به فرموده جمال ابهی هر چه آن را ستایش نمایند سزاوار است. از همین روست که به لطف خانم فردوس روشنگه (ثابت ایمانی) در هر دوره انجمن کلاسی برای سوادآموزی به نوجوانان و جوانان ترتیب می‌یابد و آشنائی مقدماتی برای ده‌ها نونهال باغ امید به خط فارسی حاصل می‌آید. همت خانم روشنگه ثابت ایمانی را تجلیل می‌کنیم و از این که بار دیگر به پایمردی ایشان ۱۸ نوجوان به جمع فارسی دانان و فارسی خوانان پیوستند، شاکر و سپاسگزاریم. همین اهمیت زبان فارسی است که انجمن را بر آن داشت که جلسات روز آخر را به موضوع شعر نو و شعر سنتی در ایران و رواج شعر فارسی در خارج مرزهای ایران خاصه

افغانستان و تاجیکستان اختصاص دهد و از دو محقق عزیز گرامی جنابان نعیم نبیل اکبر و بهروز جبّاری بحث در این دو موضوع دلپذیر را خواستار شود.

آقای نعیم نبیل اکبر در سخنان ارزشمند خود به موضوع شعر فارسی خصوصاً بررسی قله‌های شعر در میان شاعران پیشین و امروزی پرداختند و از تعریف شعر و عناصر شعر و تفاوت نثر و شعر و شعر کهنه و نو بحث کردند. ادبیات فارسی دامنه‌ای وسیع دارد و تنها بخشی از آن به نظم مختص است که می‌تواند مضامین گونه‌گون اعم از تاریخی، عرفانی یا غیر آن داشته باشد. شعر را جدا از ادبیات می‌توان طرح کرد. هم چنان که در تحقیقات ادبی معاصر مرسوم است شعر با نظم نباید مشتبه شود چون شعر ویژگی‌های خود را دارد. شعر آن است که اگر از صافی ترجمه هم بگذرد باز شعریت خود را حفظ کند. ببینیم قدما چگونه شعر را تعریف می‌کردند؟ شمس قیس رازی صاحب المعجم فی معاییر اشعار العجم می‌گوید: شعر سخنی است موزون و مقفی. خواجه نصیر طوسی شعر را چنین تعریف می‌کند: شعر در عُرف منطقی کلام مخیل است و در نظر متأخران کلام موزون و مقفی. اما برداشت معاصران از شعر چیز دیگری است. شفیع کدکنی بر آن است که شعر گره‌خوردگی عاطفه و احساس و خیال است که در زبان آهنگین قالب و شکل می‌گیرد. جنبه اصلی شعر عاطفه است و عاطفه باید سرشار باشد از من انسانی و حتی من ملکوتی که در شاعر هست و نه از من فرودست که خودخواه و دنیادوست است. تخیل در شعر هم می‌تواند قوی یا ضعیف باشد. تقلیدی باشد یا ابتکاری و بدعی ولی اگر خیال که در شعر هست بار عاطفی نداشته باشد، لطفی ندارد. زبان شعر تابع منطق زندگی عادی نیست. در کاربرد واژه‌ها و ترکیب عبارات، ذوق و سلیقه خاص منظور می‌شود و کلمات شعر گزیده و دست‌چین است. اما موضوع آهنگ مسأله وزن و موسیقی را مطرح می‌کند که باید با معنایی که افاده می‌شود متناسب باشد. علاوه بر وزن کلی، شعر از موسیقی داخلی هم باید برخوردار باشد که بر ارزش شعر می‌افزاید.

اما قالب صوری شعر در گذشته شامل غزل، قطعه، رباعی، قصیده، مثنوی و غیر آن بود و قالب معنوی بر وحدت درونی و انسجام شعر اطلاق می‌شود. به گمان ایشان حق بود که اشعار را به موضوع‌ها تقسیم و طبقه‌بندی می‌کردند نه به قالب‌ها چون هر قالبی می‌تواند حاوی موضوعات و مضامین بسیار گونه‌گون باشد.

ناطق محترم پس از اشاره‌ای به تاریخ ظهور و شکوفندگی نثر و نظم و شعر فارسی به بحث از شعر نو رسید و از پنج چهره درخشان در شعر نو یاد کرد نیمایوشیج، فروغ فرخزاد، مهدی اخوان ثالث، سهراب سپهری و احمد شاملو و اضافه کرد که در ایران شعر نو تحت تأثیر تجدد غربی پدید آمد و شاعر نوسرای اعتقاد داشت که شعر قدیم پاسخگوی نیازهای امروزی نیست، عناصر عاطفی در شعر نو بسیار قوی است. شعر نو صور خیالی یک‌نواخت گذشته را تکرار نمی‌کند. تخیل در شعر نو رنگ و بوی دنیای معاصر و محیط امروز را دارد. در مورد آهنگ باید گفت که بسیاری از شاعران نو در همان وزن قدیم شعر می‌گویند اما همیشه مصراع‌ها طولش متساوی نیست و البته پای بند قافیه نیز نیستند. در این

میانه احمد شاملو قالب وزن را ماهرانه به کلی می‌شکند و با موسیقی درونی و همصدائی کلمات جبران وزن را می‌کند.

ناطق ادیب نکته سنج از گفتار خود چنین نتیجه گرفت که شعر خوب کهنه و نو ندارد از شعر نو نباید هراسید بلکه باید دید آیا عناصر اصلی شعر که ذکرش رفت در آن هست یا نیست؟

جناب بهروز جباری در سخنرانی سودمند خود راجع به شعر معاصر فارسی در افغانستان و تاجیکستان یادآور شد که فارسی دری از حدود قرن سوم هجری جانشین زبان پهلوی شد و سرودن نخستین آثار شعر به این زبان آغاز گشت و قدر مسلم آن است که شعر فارسی از منطقه خراسان و ماوراء النهر شروع شد که از مرکز خلافت بغداد دور بودند و از آزادی بیشتر برخوردار. افغانستان و تاجیکستان هم در همین منطقه قرار دارند. تا اواخر قرن چهارم هجری شعر فارسی منحصر به منطقه مزبور بود ولی از اوایل قرن پنجم گفتن شعر فارسی در مناطق دیگر ایران آغاز شد و متدرجاً آذربایجان و بعد اصفهان و بعد شیراز مراکز شعر فارسی شدند و با توسعه قلمرو غزویان این شعر به سرزمین‌های دیگر نیز گسترش یافت چنانکه در روزگاری در سیلان شعر فارسی می‌گفتند و در چین شعر سعدی می‌خواندند. امپراطوران عثمانی شعر فارسی می‌سرودند و ممدوح شاعران فارسی گوی بودند. حتی در آلبانی در حوالی ۱۲۰۰ ه. ق. دیوانی به شعر فارسی منتشر شده است. هر چند زبان فارسی امروز گسترش گذشته خود را ندارد اما در چند کشور یا زبان رسمی است یا مردم فراوانی به آن آشنا هستند. به عقیده ناطق ارجمند شاید حدود یکصد میلیون نفر فارسی می‌دانند و بعد از زبان عربی فارسی دومین زبان مهم سرزمین‌های اسلامی است. فراموش نکنیم که جاذبه شعر فارسی بسیاری از مهاجمان را چون ترک و مغول و تیموری و ترکمن مجذوب خود کرد.

درباره شعر تاجیک نظر ناطق محترم بر این بود که غنای شعر افغانی را ندارد معذک شعر فارسی در فرهنگ ملت تاجیک پیش از استیلای کمونیسم جایگاهی والا داشت و با وجود مخالفت شدید بلشویک‌ها و ضبط و سوختن کتب فارسی زبان فارسی در آن دیار دوام یافت و بار دیگر بعد از پایان استیلای کمونیسم رونق گرفت. در طول دوره چیرگی کمونیسم هم چراغ شعر فارسی خاموش نشد و این دفاع پرشور از زبان فارسی در اشعار برخی از شاعران تاجیک انعکاس یافته است.

مقاومت و مباره عامه مردم تاجیک سبب شد که بالاخره در ژوئیه سال ۱۹۸۹ پارلمان تاجیکستان خط و زبان فارسی را رسمیت بخشد. جناب بهروز جباری نمونه‌هایی از اشعار شاعران تاجیک را خواند که از جمله ایشان گل رخسار، لایق شیرعلی، پیروسلیمانی، صدرالدین عینی و چند تن دیگر بودند. ملت تاجیک از نظر ادب فارسی روزبروز در پیشرفت است و کوشش آنان برای زنده نگاه داشتن زبانشان هر شخص فرهنگ دوست را به کرنش و ا می‌دارد.

اما درباره شعر در شبه قاره هند. در حال حاضر شعر فارسی رونق چندان در پاکستان ندارد ولی هنوز نام اقبال لاهوری بلندآوازه است، شاعری که در جاویدنامه در یکی از افلاک

با روح طاهره خاتون عجم روبرو می‌شود. شاعر بهائی دکتر صابر آفاقی نیز در این جا در خور یادآوری است.

افغانستان امروز با یک تجربه تلخ تاریخی روبروست که در ده‌ها مجموعه اشعار افغانیان انعکاس یافته است. شعرای معاصر افغان به روش سنتی شعر فارسی بسیار دلبسته هستند اما از شعر نو نیز غفلت نمی‌کنند و بعضی شاعران به هر دو شیوه شعر می‌گویند و هر دو را قدر می‌دانند و در افغانستان شعر سنتی و شعر نو هماهنگ پیش می‌روند یادمان باشد که به قول شفیع کدکنی شعر خوب شعری است که در حافظه رسوب نماید.

آقای جباری پس از نقل نمونه‌های خوب شعر معاصران افغانی متذکر شدند که کثرت بانوان شاعر از ویژگی‌های ادبیات معاصر افغانی است. جنبه قابل تحسین این اشعار اعتراض بر مظالم وارده بر جامعه زنان است. قسمت اعظم مضامین شعر معاصر افغانی در حول مسائل سیاسی و اعتراض بر اوضاع اجتماعی آن دیار و شکایت از غربت دور می‌زند. در شعر معاصر افغان کمتر با اثری امیدوار کننده روبرو می‌توان شد.

از جمله شاعرانی که سخنران محترم به معرفی آنان پرداخت، خلیل الله خلیلی بود که سرآمد همه شاعران افغانی است و نیز لطیف ناظمی که دل سپرده روش نیمائی است و در سال‌های اخیر به سرودن غزل روی آورده و در هر دو سبک قدیم و جدید تواناست. شاعر دیگر خالده فروغ است و بالاخره شبگیر پولادین که از قصائد مستحکم او باید یاد کرد و نیز عبدالسمیع حامد که در هر دو سبک شعر یعنی سنتی و نو دست دارد و پرتو نادری که تحت تأثیر فروغ فرخزاد است و چند تن دیگر که ذکرشان سخن را مطوّل می‌کند.

دوستان عزیز

چون از جلسات روزانه سخن رفت، اشارتی اجمالی به جلسات شب نیز بمورد است. انجمن ادب و هنر این بار نیز به حضور مرد نکته‌دان و سخن‌سنج و ظریف طبع جناب بهروز جباری آراسته بود که حافظه سرشارش چون گنجینه‌ای از گوهرهای شاهوار به زبده‌ترین آثار شعر پارسی مشحون است جناب جباری نه فقط در میدان سخن یکه و تک تازند بلکه در مزاح و طیبت نیز گوی سبقت از همگان می‌رایند. ایشان به لطف بی دریغ جلسات شبانه را اداره کردند و خاطره‌ای خوش از خنده‌ها و قهقهه‌ها و آفرین‌ها و ستایش‌ها در برابر طنز دلنشین ایرانی و ادب پرمایه فارسی در خاطر همگان بر جای نهادند مهرشان مشکور باد و فیضشان موفور باد.

ناگفته نماند که آئین بهائی به خلاف برخی مذاهب قبل، آئین در خودرفتگی و غمزدگی نیست. آئین شادی و سرزندگی است و هر کس سبب سرور دوستان گردد اجر و ارجی خاص دارد و حضرت بهاءالله در میان چهار صفت مطلوبشان (۵) چهره خندان را دوست می‌داشتند و در کلمات مکنونه می‌فرمودند اَفْرَحِ بِسُرُورِ قَلْبِكَ لِتَكُونَ قَابِلًا لِلْقَائِي وَ مِرَاتًا لِّجَمَالِي.

چون شب آخر انجمن روحانی ماست (۶) به همه عزیزان که فردا عازم دیار خویش هستند سفربخیز عرض می‌کنم و آرزوی تجدید دیدارشان را در سال آینده در ژرفای دل می‌پرورم و به یکی دو تن از دوستان که عازم سرزمین مقدس ایران هستند، این خواهش را

از جانب همه شما عرضه می‌دارم که یاران دلاور و حماسه‌ساز مهد امرالله در خاطر دوستان دیگر که در دیار غربت ساکنند همواره حاضر بوده و هستند و بی‌گمان سرّ عشق فداکاری و بزرگواریشان نقش ضمیر و هادی سبیل همه ماست. لطفاً پیام محبت گرم همگی ما را به محضر آن عزیزان برسانید و به حضورشان بگوئید که انشاءالله ایام مفارقت ظاهری طولی نخواهد کشید و مصداق این سخن شاعر عنقریب ظاهر خواهد شد که:

هله عاشقان بشارت که نمااند این جدائی برسد زمان وحدت بکند خدا خدائی

مآخذ و یادداشتها:

- ۱- معذک آراء و عقاید شیخ مرتضی مورد شرح علمانی چون ملامحمد کاظم خراسانی قرار گرفته و آن مرجع مسلم تقلید حدود دویست نفر شارح از پی خود داشته است.
- ۲- جلد آخرش تنها در نسخ معدود در مهد امرالله تکثیر و توزیع شده است.
- ۳- شرح حال مستندی را که جناب فاضل مازندرانی در جلد ششم ظهور الحق از نبیل اکبر آورده‌اند باید مستثنی دانست.
- ۴- مانند سنائی و عطار و مولوی.
- ۵- رک. کتاب جناب علی اکبر فروتن داستانهائی از حیات عنصری حضرت بهاءالله (به فارسی و انگلیسی)
- ۶- گوینده در پایان سخنان از یکایک مسئولان و کارکنان لندگ و کسانی که در پیشبرد امور این انجمن از جهتی یاری کرده بودند صمیمانه تشکر کرد و برای دانشگاه بین‌المللی جدید التأسیس لندگ آرزوی موفقیت نمود. آمار این دوره انجمن حکایت می‌کند که بیش از ۱۴۰ تن از یاران از بیست کشور جهان در این جمع حاضر بودند تنها از خاندان ارجمند جناب فاضل قاننی اعلی‌الله مقامه چهل و سه تن در این مجمع شرکت نموده بودند. در طی همین دوره مجلس یادبودی برای متصاعده الی‌الله هویه خانم آوارگان (فؤادی) که یک هفته قبل به جهان دیگر شتافته بودند در کمال روحانیت برگزار شد.

زندگی نامه نویسندهگان

دکتر بهروز ثابت

دکتر بهروز ثابت در مشهد در خانواده‌ای مؤمن متولد شد و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران به پایان رساند و سپس از دانشگاه ایالتی نیویورک به دریافت درجه دکترا در تعلیم و تربیت نائل شد. دکتر ثابت به سمت استاد مشاور علوم تربیتی و محقق علوم اجتماعی با مراکز متعدد علمی و آموزشی عالی آمریکا همکاری داشته و دارد. ایشان در مجامع مختلف بهائی به ایراد کنفرانس‌های علمی پرداخته و مقالات و تحقیقات متنوعی را در زمینه‌های علمی، تربیتی و فلسفی به رشته تحریر درآورده است. دکتر ثابت در ایران در هیئت تحریریه آهنگ بدیع و ترانه امید عضویت داشت و مقالاتی از ایشان در این مجلات درج شده است. ایشان مدرس انسیتوی بهائی ویلمت بوده و اکنون مدیر و مسئول برنامه‌های علمی و آکادمیک مؤسسه لندگ می‌باشد.

مهندس جباری

مهندس جباری در سال ۱۹۳۶ در رشت متولد شد و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در این شهر به پایان رساند و از دانشکده فنی دانشگاه تهران در رشته تأسیسات فارغ التحصیل شد. پس از طی خدمت و وظیفه با خانم دکتر فرهنگ فرهنگی (صبیه شهید مجید دکتر مسیح فرهنگی) ازدواج کرد. پس از چندی برای ادامه تحصیل به انگلیس رفت و از دانشگاه لندن به اخذ درجه ماستر نائل شد و به ایران مراجعت نمود. مهندس جباری بعد از وقایع اخیر ایران با خانواده به کانادا کوچ کرد و در این کشور در امور مالی و سرمایه‌گذاری مطالعاتی انجام داد و هم‌اکنون به عنوان مشاور رسمی سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار و سهام به کار مشغول است. مهندس جباری در ایران در لجنات جوانان رشت و تهران و لجنات ملی جوانان و تربیت امری به خدمت قائم بود. در کانادا چند سالی است که در هیئت تحریریه مجله (عدلیب) عضویت دارد و عضو هیئت مدیره (مؤسسه معارف بهائی کانادا) نیز می‌باشد. جناب جباری با حافظه استثنایی به شعر فارسی علاقه فراوان دارد و خود نیز اشعار لطیفی می‌سراید. ایشان عضو هیئت اجرایی انجمن ادب و هنر است.

دکتر وحید رافتی

دکتر وحید رافتی در سال ۱۳۲۴ ش. در خانواده‌ای بهائی در شیراز متولد شد و سنین اولیه طفولیت را در آن شهر گذراند. سپس به همراه خانواده خود به یزد منتقل شد. در سال ۱۳۳۱ به اتفاق عائله به تهران نقل مکان نمود و به تحصیل مشغول شد تا اینکه از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به اخذ لیسانس نائل آمد. در سال ۱۳۵۱ به قصد هجرت و ادامه تحصیل به لبنان سفر کرد و تحصیلات خود را در دانشگاه آمریکائی بیروت دنبال نمود. در سال ۱۳۵۳ به علت جنگ داخلی آن کشور به آمریکا رفت و در دانشگاه کالیفرنیا به ادامه تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۵۸ به اخذ درجه دکترا در علوم و معارف اسلامی از این

دانشگاه موفق شد. ایشان در ایام جوانی در تشکیلات اداری بهائی فعالیت مستمر داشته و از سال ۱۳۵۹ش. تاکنون در مرکز جهانی بهائی در دائره مطالعه نصوص و الواح در حیفا به کار تحقیق اشتغال دارد. ثمره قسمتی از مطالعات ایشان به صورت کتب و مقالات و رسالات عریده مختلفه به فارسی و انگلیسی در مطبوعات بهائی و غیربهائی به طبع رسیده است.

فریدالدین رادمهر

جناب فرید رادمهر در رشته مهندسی هسته‌ای در طهران به تحصیل مشغول بود که به واسطه تدین به امر بهائی اخراج شد. نامبرده مدت ۲۵ سال در ایران سابقه تحصیل و تحقیق و تدریس در معارف اسلامی و بهائی دارد و نیز در زمینه عرفان و تصوف دارای تألیفات و تحقیقات متعددی می‌باشد که از جمله می‌توان به این کتب اشاره کرد: سیر و سلوک در رساله سلوک، ۹ مقاله (در دست چاپ)، ارباب حکمت در لوح حکمت (در دست چاپ)، سموات سلوک، و نیز رسالات متعدد از جمله: اوج معنا در موج دریا، مقامات اتحاد، حبیب و منیب، آفتاب خوبان، دیدار دلدار و رسائلی در معرفتی آثار حضرت نقطه اولی و مرکز میثاق که همه مورد تقدیر معهداعلی قرار گرفته‌اند. تألیفات دیگر ایشان: جنید بغدادی، تاج العارفین (چاپ طهران)، ترجمه کتاب "از افلاطون تا ابن سینا" (در دست چاپ) و چند ترجمه از انگلیسی و ترجمه (المواعظ) اثر غزالی.

دکتر شاپور راسخ

دکتر شاپور راسخ استاد پیشین دانشگاه طهران در رشته جامعه‌شناسی و مشاور کنونی یونسکو در امور تربیتی است. دکتر راسخ پس از پایان تحصیلات خود در دانشگاه طهران در رشته ادبیات فارسی، در دانشگاه ژنو سوئیس در رشته علوم اجتماعی به تحصیل پرداخت و در همان دانشگاه رساله پایان نامه تحصیلی خود را گذراند.

از تألیفات دکتر راسخ می‌توان آثار زیر را نام برد: مقدمه بر جامعه‌شناسی ایران؛ تعلیم و تربیت در جهان امروز؛ محتویات تعلیم و تربیت در عرصه جهانی تا سال ۲۰۰۰، Contents of Education, Worldwide Perspective from Now to Year 2000 (به فرانسه و انگلیسی)؛ نگاه‌هایی به آموزش سواد Perspectives of literacy (به فرانسه و انگلیسی)؛ تعلیم و تربیت و فرهنگ صلح (به فرانسه) دکتر راسخ صاحب مقالات فراوان در نشریات مختلف از جمله سخن، نگین، و مجلات بهائی مثل پیام بهائی و عندلیب و خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر است.

دکتر راسخ مدت ده سال عضو محافل روحانی ملی ایران و سوئیس بوده و طی دوازده سال نیز افتخار عضویت مشاورین قاره اروپا را داشته است.

ناهید روحانی

خانم ناهید روحانی (اختری) در یزد متولد شد و از سه سالگی به همراه والدین به مهاجرت رفت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در همان محل با موفقیت به پایان رساند. در سال ۱۹۶۹ با آقای موهبت‌الله روحانی ازدواج کرد و همراه همسر به محل جدید مهاجرتی منتقل شد. نظر به شوق و علاقه مفرط به تحصیل، با داشتن سه فرزند خردسال، با وجود شرایط دشوار اجتماعی برای بانوان به دانشگاه وارد شد و به تکمیل تحصیل پرداخت و در

رشته زبان و ادبیات عرب به اخذ لیسانس و نیز دیپلم تعلیم و تربیت نائل شد. خانم روحانی تنها دانشجویی بود که بالاترین (امتیاز) را بدست آورد و از طرف مقامات همان دانشگاه برای تدریس دعوت شد ولی ایشان به عللی آن را نپذیرفت. نامبرده به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی تسلط دارد و به تحریر و ترجمه مطالب امری موفق بوده است. خانم ناهید روحانی همیشه در کنار همسر خود در محل مهاجرت و نقاط مجاوره به خدمات متنوعه امریه قائم و مفتخر بوده و می‌باشد.

دکتر منوچهر سلمان‌پور

دکتر منوچهر سلمان‌پور در شیراز در خانواده‌ای مؤمن متولد شد و پس از خاتمه تحصیلات در ایران، به کویت هجرت کرد. ایشان از متقدمین و مؤسسين جامعه بهائی در آن سامان محسوب می‌شود. دکتر سلمان‌پور در ضمن تحصیلات خود را در دانشگاه پاریس ادامه داد و به اخذ درجه دکترای حقوق و اقتصاد نائل شد. نامبرده به زبان‌های فارسی، عربی، فرانسوی و انگلیسی تسلط دارد. علاوه بر عضویت در محافل روحانی ملی و محلی، مدت پانزده سال عضو هیئت مشاورین قاره‌ای در آسیا بوده است. دکتر سلمان‌پور از محققین پرکار جامعه بهائی است و مقالات تحقیقی و ترجمه‌های ایشان در نشریات امری به چاپ رسیده است و آثار متعددی دیگری آماده نشر دارد.

عنایت الله صادقیان

آقای صادقیان در بروجن (بختیاری) متولد شد. از سال ۱۹۴۸ متجاوز از سی سال در طهران سکونت داشت و از سال ۱۹۸۱ در آلمان سکونت گزید. ایشان در ایران با مجلات آهنگ بدیع، ترانه امید، اخبار امری و جهان نو و اخیراً با پیام بهائی و عندلیب و خوشه‌ها همکاری داشته و دارد. آقای صادقیان عضو هیئت اجرایی انجمن ادب و هنر و هیأت مدیره مجمع عرفان و مسئول تدوین و نشر خوشه‌ها و سفینه عرفان می‌باشد. نامبرده در حال حاضر در آلمان به فعالیت‌های انتشاراتی مشغول است.

دکتر باهر فرقانی

دکتر باهر فرقانی پس از تحصیلات ابتدائی و متوسطه در رشته داروسازی از دانشگاه طهران به اخذ درجه دکترای نائل آمد و سالیانی چند در طهران به کار اشتغال داشت. در آن زمان در لجنات ملی و محلی و نیز هیئت تحریریه آهنگ بدیع عضویت داشت. در سال ۱۹۶۰ در نقشه ده ساله با خانواده به دانمارک مهاجرت کرد و به عضویت محفل ملی آن اقلیم انتخاب شد و هم در این کشور به مطالعات علمی در رشته شیمی، مواد غذایی و تهیه واکسن مشغول بود. در سال ۱۹۴۶ به ایران مراجعت کرد و ۵ سال در محفل روحانی طهران عضویت داشت. دکتر فرقانی در سال ۱۹۷۱ به استرالیا هجرت کرد و ۱۶ سال در صنایع داروسازی آن سرزمین به کار مشغول بود و نیز در لجنات ملی تبلیغ و مشرق‌الاذکار و تزئید معلومات عضویت داشت و در مدارس تابستانه و انجمن مطالعات امری استرالیا به ایراد کنفرانس می‌پرداخت. ایشان از سال ۱۹۸۹ تاکنون در مرکز جهانی در اداره آرشیو، قسمت مطالعه و مطابقت نصوص و الواح به کار مشغول است. دکتر فرقانی کتاب‌های تاریخ پزشکی، داروهای نوین، تندرستی برای زندگی بهتر را ترجمه و منتشر کرده و مجموعه‌ای از آثار

مبارکه به انگلیسی درباره ایام متبرکه و محرّمه را فراهم آورده و نیز چند کتاب امری را به فارسی ترجمه کرده است. همسر ایشان در تمام این مراحل شریک و سهیم و مشوق و همکاری دلسوز بوده و هستند.

دکتر مینودخت فؤادی

دکتر مینودخت فؤادی از دانشکده پزشکی طهران رتبه اول را حائز شد و به دریافت مدال طلا و بورس تحصیلی نائل گردید. تحصیلات فوق دکترا را در دانشگاه پنسلوانیا انجام داد. تخصص ایشان در رشته‌های بیماری‌های کودکان، خون و سرطان می‌باشد. خانم دکتر فؤادی در دانشگاه‌های پیتسبورگ و نیویورک تدریس کرده است. از سال ۱۹۷۸ از استادان شناخته شده دانشگاه لندن و جزو هیئت متحین رشته‌های علوم طبی و پزشکی بوده است. نامبرده سالها ریاست بخش خون بیمارستان‌های لندن را به عهده داشته و اکنون جزو اساتید دانشگاه امپریال کالج لندن می‌باشد. خانم دکتر فؤادی در زمینه بیماری‌های مختلف خونی و زندگی و تکثیر سلول‌های سرطانی تحقیقات متعددی انجام داده و مقالات متعددی در رشته‌های تخصصی خود در کتب و مجلات علمی امریکا و انگلیس و دیگر ممالک اروپائی به چاپ رسانده است. نامبرده در ایران و اروپا به خدمات متعددی امری از جمله عضویت در محافل روحانی لندن و پیتسبورگ موفق بوده و هست.

نعیم نبیل اکبر

جناب نعیم نبیل اکبر در سال ۱۹۵۵ در طهران در خانواده‌ای مؤمن متولد شد. تحصیلات متوسطه را در رشته ادبی به پایان برد و در دانشگاه حقوق طهران وارد شد. در سال ۱۹۷۷ همراه همسر به امریکا رفت و تحصیلات خود را در رشته‌های زبان‌شناسی و ادبیات فارسی ادامه داد و از سال ۱۹۸۶ با یکی از دوائر دفتر محفل ملی امریکا در ترجمه و نگارش همکاری داشته است همچنین از سال ۱۹۹۰ در دیلی کالج در شیکاگو به تدریس انگلیسی مشغول است.

نشریات انجمن ادب و هنر

- | | |
|--------------------------------------|---|
| دورهٔ عندلیب | ۱- خوشه‌هائی از خرم‌ن ادب و هنر (۱) |
| دورهٔ مصباح | ۲- خوشه‌هائی از خرم‌ن ادب و هنر (۲) |
| دورهٔ طاهره | ۳- خوشه‌هائی از خرم‌ن ادب و هنر (۳) |
| دورهٔ قلم اعلیٰ | ۴- خوشه‌هائی از خرم‌ن ادب و هنر (۴) |
| دورهٔ ورقا | ۵- خوشه‌هائی از خرم‌ن ادب و هنر (۵) |
| دورهٔ بیان | ۶- خوشه‌هائی از خرم‌ن ادب و هنر (۶) |
| دورهٔ نبیل اعظم | ۷- خوشه‌هائی از خرم‌ن ادب و هنر (۷) |
| دورهٔ حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی | ۸- خوشه‌هائی از خرم‌ن ادب و هنر (۸) |
| دورهٔ سمندر | ۹- خوشه‌هائی از خرم‌ن ادب و هنر (۹) |
| دورهٔ فیضی | ۱۰- خوشه‌هائی از خرم‌ن ادب و هنر (۱۰) |
| دورهٔ ولایت | ۱۱- خوشه‌هائی از خرم‌ن ادب و هنر (۱۱) |
| دورهٔ ادب و فرهنگ ایران در قرن بیستم | ۱۲- خوشه‌هائی از خرم‌ن ادب و هنر (۱۲) |
| دورهٔ نبیل اکبر فاضل قائنی | ۱۳- خوشه‌هائی از خرم‌ن ادب و هنر (۱۳) |
| به کوشش ابوالقاسم افنان | ۱۴- چهار رسالهٔ تاریخی دربارهٔ طاهره قره‌الین |
| برگزیدهٔ اشعار فرهمند مقبلین | ۱۵- نغمه‌های الهام |
| اثر بهاء‌الدین محمد عبدي | ۱۶- صد شاخه گل |
| مجموعه‌ای از شاهکارهای مشکین قلم | ۱۷- مشکین قلم هنرمند خط‌نگار قرن نوزدهم |
| مجموعهٔ اشعار دکتر امین الله مصباح | ۱۸- گنجینهٔ امین |
| نوشتهٔ ف- بهگرا | ۱۹- رسالهٔ بازخوانی قطعات مشکین قلم |
| | ۲۰- داستان‌هایی از تاریخ بهائی به فارسی آسان |

KHOOSH-I-HÁ'I AZ KHARMAN-I-ADAB VA HONAR (13)

Proceedings of a Seminar on Muḥammad Nabil-Akbar-i-Qá'íní

Society for Persian Arts and Letters, Landegg International University, Switzerland

Published by 'Aṣr-i-Jadíd, Darmstadt, Germany

First edition

159 B.E. - 2002 A.D.

ISBN 3-906-726-01-5

KHOOSH-I-HÁ'I AZ
KHARMAN-I-ADAB VA HONAR

13

Proceedings of a Seminar
on
Muḥammad Nabíl-Akbar-i-Qá'íní

Society for Persian Arts and Letters
Landegg International University
CH-9405 Wienacht/AR, Switzerland



'Aṣr-i-Jadíd Publisher
Darmstadt, Germany

